شناخت روح

تقدیم به : ارواح پر فتوحی که در نوشتن
این کتاب مرا یاری فرمودند . بخصوص روح
پدرم که روح نگهبان و مددکار من است .

جلد دوم

رهبرزاده، حسن، ۱۳۱۷ -
شناخت روح/ نویسنده : حسن رهبرزاده .— تهران: نشر پارسا، ۱۳۸۰.
۲ ج.
ISBN 964-5533-59-7 (دوره) .- ISBN
964-5533-57-0 (ج. ۱) .- ISBN 964-5533-58-9 (ج. ۲)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
این کتاب قبلا تحت عنوان "روش تماس خانوادگی با ارواح" توسط خود نویسنده و گروه انتشاراتی تکنیک و تکنولوژی منتشر شده است.
۱.احضار ارواح. الف.عنوان. ب.عنوان: روش تماس خانوادگی با ارواح.

۱۳۳/۹ BF۱۲۶۸/ر۹ف۲
۱۳۸۰

کتابخانه ملی ایران ۷۹-۲۴۰۸۳م
محل نگهداری:

شناخت روح

نویسنده کتاب : حسن رهبر زاده

مأخذ این کتاب :

۶۰٪ الهامات روحی

۲۰٪ معلومات کلی روحی

۱۰٪ تجربیات و حالات و آزمایشات روحی

۱۰٪ کتابت غیر مستقیم خود ارواح

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد، چاپ اول ۱۳۸۰

چاپ: الوان ۷۶۰۱۷۴

لیتوگرافی: نگاران ۸۸۲۲۱۴۳ - ۸۸۱۱۷۳۳

انقلاب - فخررازی - وحید نظری، شماره ۱۹۲ تلفن ۶۴۰۹۴۲۵- ۶۴۱۰۰۲۰

حروفچینی و ویراستار : مؤسسه خدماتی آموزشی رهبرزاده ۸۸۲۲۳۸۲

«حق هر گونه چاپ و یا ترجمه با اجازه مؤلف خواهد بود.»

فهرست جلد دوم کتاب شناخت روح

۱ – مقدمه نویسنده ۶
۲ – در مورد این کتاب ۱۵
۳ – داستان مرگ و حیات مجدد نویسنده کتاب ۲۶
۴ – تکاما روحی ۴۰
۵ – اکتوپلاسم چیست؟ ۶۱
۶ – صفحات روشن و یا زمانهای تماس با ارواح ۶۷
۷ – خطرات و یا زمانهای تماس با ارواح ۷۳
۸ – فرق و سیط و معمول، از نظر علم روحی ۸۶
۹ – ارواح با چه اشخاصی می توانند، بهتر تماس حاصل بنمایند ۱۰۴
۱۰ – روش تماس با ارواح ۱۲۶
۱۱ – آیا برون فکنی روحی، دارای خطراتی هم می باشد ۱۳۷
۱۲ – تماس روحی از راه دور ۱۴۱
۱۳ – برقراری تماس، با ارواح افراد زنده ۱۵۱
۱۴ – وجود حیات در کهکشان از نظر ارواح ۱۵۸
۱۵ – وضعیت زندگانی زناشوئی پس از مرگ ۱۶۹
۱۶ – مفهوم محبث از نظر روحی ۱۸۰
۱۷ – زجر و پاداش ارواح ۱۹۳
۱۸ – تقدیر ۲۰۱
۱۹ – واکنش حیوانات، در مقابل ارواح و جسم اثیری ۲۱۷

۲۰ - روح حیوانات و گیاهان ۲۲۳
۲۱ - وضعیت روحی، از نظر خوابهای مغناطیسی و یا هیپنوتیزمی و روحی ۲۳۳
۲۲ - دستگاههای علمی، برای اثبات وجود روح ۲۴۲
۲۳ - معالجات روحی ۲۴۸
۲۴ - تصاویر و نقاشی های روحی ۲۵۶
۲۵ - اشعار روحی و چگونگی به وجود آمدن حالت شاعری ۲۹۴
۲۷ - مجامع روح شناسی جهان ۳۹۴

مناجات

خداوند ترا سپاس می گویم که ارواح را با من آشنا کردی و فرشتگان کرمت هر یک از تو و عظمتت بمن چیزی آموختند و مرا واداشتند که در کنج خانه و در کمال تنهائی بتوانم درباره کرامات و عنایات تو قلم بر کاغذ بگذارم ٠

این تو بودی که آنان را بر من راهنمائی کردی تا قدرت این جسارت را بیابم که حتی در مورد وجود تو چیزی بنویسم ٠

من خود را ناچیز تر آنی می دانستم که روزی به چنین عملی دست یابم ولی امروز تو انرا عملی ساختی ٠

امیدوارم که از خطاهایم در گذری و مرا ببخشی و قدرت روحی را در من روز بروز افزون فرمائی تا به حد کمال رسم و حکمت ترا بهتر بشناسم ٠

خداوندا بر من حلم و بردباری عنایت فرما و در هر زمان کوچکترین اثر غرور و شهوت نفسانی دیدی از من بگیر تا وسوسه شیطان نشوم و خللی در ایمانم نسبت بتو بوجود نیاید، تو رحیمی و من محتاج ، تو توانگری و من درویش ثناگوی کویت ٠

به حرمت صفاتت مرا دریاب و از وجود تن رهایم کن و این ریسمان قید و بند حیات را از من باز کن تا بتوانم با تکامل به ملکوتت پرواز کنم ٠

خداوند فرشتگان و روح را به امر خود بر هر کس از بندگان که خواهد می فرستد تا او خلق را انذرز داده و از عقوبت شرك به خدا بترساند و به شما بندگان بفهماند که عالم را خدائی جز من نیست تا تنها از من و عقاب من بترسند٠ سوره مبارکه نحل آیه ۲

مقدمه نویسنده

« و خدا از روح خود به ما دمید »

هدف از نگارش این کتاب و دیگر کتابهای روحی که در دست نگارش دارم این است که اطلاعات و معلومات خود را ، که دسترنج سی سال مطالعه در اکثر کتابهای روحی از نویسندگان جهان ، و حدود ده سال پژوهش و بررسی و تماسهای مستقیم و غیر مستقیم با ارواح است ، در اختیار مشتاقان شناخت حقایق روحی قرار دهم تا از این طریق توانسته باشم خدمتی شایسته به افراد کشورم ، و همه مسلمانان دنیا و شاید هم به کلیه افراد بشر کرده باشم • ما مسلمانان پیوسته الهامات خود را از قدرتهای نهان و نامرئی در مفاهیم قرآن کریم به دست می آوریم • مطالب این کتاب تماما" همانند نظریات ارواح-با آیات کتاب آسمانی قرآن مطابقت کامل دارد• این کتاب مانند برخی از نوشته ها ، به صورت تخیلی و یا تصوری به رشته تحریردر نیامده است ، بلکه نظریات و خواسته های ارواح مترقی در آن منعکس شده است و یاری آنان بود که توفیق خلق این کتاب را برایم میسر نمود • ، و امروزه سر بلندم که ابتدا با اتکال به خداوند متعال و سپس با برخورداری از کمک مستقیم یا غیر مستقیم ارواح توانسته ام محصول چندین سال تلاش خود را ، به عنوان کتاب **«روش تماس خانوادگی با ارواح»**، در دو جلد در اختیار همگان قرار دهم و از برخی حقایق ناشناخته روحی پرده گیرم•

در این کتاب به مطالبی حاکی از واقعیات حیات است برخورد خواهید کرد که شاید به سادگی و در بدو امر یارای درك و باور آنرا نداشته باشید•حتی ممکن است قادر نباشید تصور پذیرش آن را هم در مخیله خود فراهم آورید ، زیرا که شناخت ابعاد پیچیده بشر به سادگی میسر نیست و از اسرار پیچیده خلقت است • امید آنکه با مطالعه قسمتهای مختلف این کتاب امکان دست یابی به قطره ای از اقیانوس راز های خلقت میسر شود•

جاودانگی روح مطلبی است که هر یک از افراد بشر علاقه مند است تا در حدّ معلومات و دانش خود، امکان تحلیل و درك حقایق آن را داشته باشد. و مسلما" هر فردی ولو اندك ، در این مورد کنجکاوی دارد حال اگر برخی از افراد بشر ، در زمان حیات خود ، در این باره کنجکاوی ننموده و علاقه ای از خود بروز نداده اند ، بجهت عدم اشتیاق و علاقه نیست، بلکه فقدان شناخت از موضوع به خاطر دسترسی نداشتن به منابع معتبر عامل تغافل است.

در نوشتن این کتاب کوشیده ام تا بتوانم در حدّ بضاعت علمی و ادبی خود قضایا و اتفاقات روحی را از هر نظر بزبانی ساده بیان کنم . ضمن اینکه در بیان اکثر مطالب و ادای حقایق به عجز خویش صمیمانه اعتراف دارم ، لذا از خوانندگان اهل کتاب و دانش و فضیلت انتظار دارم نارسائیها ی کلام را بر من ببخشا یند و با اغماض به این نوشتار بنگرند ، زیرا همانگونه که گفته شد من ناچیز را هیچگونه ادعائی در هیچ موردی به جز بر ملا کردن ذات بشر ، که همان وجود روح است ، نیست و اکثر این حقایق هم در اصل توسط خود ارواح بیان شده است .

در این کتاب و جلد قبل علاوه بر ابراز حقایق درباره وجود روح و آثار و پدیده هائی که توسط آنها ابراز میشود، سعی شده است تا در مورد بهبود بخشیدن به حالات و نفسانیات بشر در زمان حیات با استفاده از قدرت روحی، مطالب ضروری گفته شود . تا خوانندگان به این مهم توجه پیدا کنند که به گذرگاه چند روزه و بی ارزش و اعتبار حیات دل نبندند و به این عالم خاکی و آنچه در آن وجود دارد دلبستگی نداشته باشند، بلکه فرصت مغتنم حیات مادی را صرف تزکیه نفس و تکامل روحی خویش بنمامند و حقایق زندگانی را قبل از مرگ بشناسند . هرگز با دلایل پوچ و بی محتوای برخی از افراد ماده پرست از راه بدر نروند. چون بر این باورم که هر فردی باید درباره روشن نمودن حقایق حالات روحی و شناخت ذات خود ، که منشاء کردار و رفتار وی است ، حداکثر سعی و کوشش خود را مبذول دارد تا با دیدی رسا و استدلالی گویا حقایق ناشناخته وجود و عالم روحی را بشناسد و پس از مطالعه این نوشته ها ، امیدوارم که متن حاضر از چنین ویژگی هایی برخوردار باشد و بتواند در راه

شناسانیدن برخی از حقایق روحی کمک های شایانی به خوانندگان ارجمند بکند.

در مباحث مطرح شده به حقایق بسیار با ارزشی دست خواهید یافت که قطعا"با صرف کلیه دارائی های مادی خود نمی توانید به ذره ای از این اطلاعات پی ببرید. در این کتاب کلا" از ماده گرائی حمایت نشده و درباره حقیقت ذاتی وجود بشر بحث شده است و بر این واقعیت پافشاری شده که روح رکن اصلی حیات در کلیه موجودات کره ارض میباشد.

در این جا لازم می دانم اعتراف کنم که بخش عمده مطالب این کتاب توسط خود ارواح به طور غیر مستقیم و یا الهامی و کتابت به رشته تحریر در آمده است . اگر به جلد نخست این کتاب مراجعه فرمائید متوجه خواهید شد که من نویسنده در سال یکهزار و سیصد و هفده در اولین روز فروردین ، از عالم روحی به عالم حیات مادی قدم نهادم. هنگامی که درخانواده چشم گشودم، در مذهب و مراسم مذهبی غوطه ور بودم و تمام سنین طفولیت و جوانی و نوجوانی خود را در آغوش یک خانواده مذهبی گذرانیدم . البته باید اذعان کنم که هرگز از طرف والدین خویش ، اجباری در مورد پذیرش برخی از اصول اعتقادی و سنن مذهبی نسبت به فرزندان از جمله من اعمال نگردیده است، اما پیوسته در این زمینه تشویق می شدم و این تقدیر و تشویق ها بطور کلی در مورد همه اعضاء خانواده اعمال می شد.

تشویق والدین بخصوص مادرم در امور مذهبی عاملی شد که شناخت حقایق حیات و وجود خداوند را در باطن حیات و زندگی احساس کنم و کلیه اعمال و رفتار روز مره ام در اجتماعات مختلف موید این حقیقت محض است. چون خداشناسی باعث شد که از طفولیت حقایق عمیقی در ذهنیات من ایجاد کند و تقریبا " تمام باطن وجودی ام را سرشار از حقیقت بینی و شناخت آن نمود و همیشه از افراد بد و شرور گریزان بوده ام و با روسا و قدرتمندان اداری زمان خود بخاطر احقاق حق کارگران و یا کارمندان زیردست خود در جدال ، و به این دلیل اکثرا" موفقیت های شغلی ام در مخاطره بوده است .

در طول حیات خود هرگز تحت تعلیمات علمی و مذهبی و یا آموزشهای روحی بخصوصی از سوی خانواده یا اجتماعات و یا اطرافیان قرار نداشته ام و تنها حقیقت شناسی را

تنهـا در زمان طفـولیت از والدین خـود به ارث برده ام ۰ به طور ناخـود آگاه برایم در زندگـانی مسلم شده بود کـه روزی قادر خواهم بود تا به برخی از شگفتی های زمان خود دست یابم و برخی از حـقایق را برای خـود و دیگران روشن کنم و این حـالت، پس از مـرگ موقتم دریازده سالگی به من دست داده بود (در قسمت داستان مرگ و حیات مجدد نویسنده به رشته تحریر در آمده است)۰

پس از رسیدن به رشد نسبی عقلی ، به این نتیجه رسیدم که در مورد شناخت حقایق حیات هیچ مسیری بهتر و مناسبتر از خداشناسی در جهان وجود ندارد و تنها این روش رهگشای این مسیر پیچیده و در هم است۰ همیشه بـه اصل و مبداء و وجود خداوند معتقد بوده و خواهم بود۰ پس از مطالعات زیاد دریافتم که تنها کتب آسمانی و ادیان می توانند یکتا شناسی را به بشر بیاموزندو جوابگوی خواسته های عقلی افراد اجتماعات باشند ۰ اکثر قریب به اتفاق سازمانها فقط قادر بـه جوابگوئی به خـواسته ها و نیازهای مـادی بشـرند، نه جـوابگوی خـواسته های روحی۰

تمام ادیان بر این حقیقت متکی اند که : **خداوند، در عالم وجود دارد و گرداننده این عالم و کائنات باید نیروئی مدبر و مدیر و بسیار قدرتمند باشد۰** البته نحوه شناخت مکاتب و افراد با یکدیگر متفاوت است و هرگـز نباید فردی را که با روش شخصی خودش به حـقیقت وجودی خداوند پی برده است از مسیرش بازداشت و روش دیگری را - ولو صحیح تر و منطقی تر- به او آموخت بدیـهی است که تشویق و راهنمائی همـیشه باید وجـود داشته باشد تا افـراد ضمن شناخت حقیقت برخی از اشـتباهات جزئی خود را نیز تصحیح کنند در ارائه برخی از حقایق حیات روحی که در کتب من منعکس است، سعی بر این بوده است که به نویسندگان و یا روح شناسـانی که بـرخی از مطالب و حقـایق روحی را به طور کـامل و دقـیق بیان نـداشتـه اند هیچ ایرادی وارد نیـاید، و عمل اشـتبـاه را به گردن مترجمـانی می گذارد کـه این گونـه کتابهـا را به زبانهـای مختلف ترجـمه کرده اند و گـاهی هم بنابه سلیقـه و نظرشخـصی خـود در ترجـمه مفاهیم آنها دخل و تصـرف هایی کرده اند و تنها اقدامی که جهت رفع این نقـیصه ها شده است

در بخشهای مختلف کتاب موارد صحیح و درست حقایق روحی با نظریه مستقیم ارواح پیشرفته درج شده است • چنانچه خوانندگان محترم در ارائه برخی از مفاهیم این کتاب با سایر کتب روحی نوشته خارجیان اختلافاتی مشاهده می فرمایند دلیلی جز این نمی توانند داشته باشد•

کلیه نوشته های این کتاب با عقیده هیچیک از ادیان یکتا پرست عالم ، در مورد شناخت و پرستش خداوند مغایرت ندارد و کلیه مطالب خارج از چهار چوب نظریات ادیان و مذاهب نمی باشد•

در کلیه کتب آسمانی، از شناخت حقایق جهان ماده و روحی ، درستکاری ، انسانیت، رحمت، بزرگواری و بخشندگی خداوند بحث و گفتگو شده است بدینوسیله مردم را از پلیدیها و بدی ها دور کرده اند•

در این کتاب جهان آخرت و زندگانی ارواح و حالت انتقال آنها به عوالم روحی و نکات بسیار مهم دیگر به طور کامل تشریح شده است که بشر را به سوی برخی از حقایق پنهان و نامرئی حیات راهنمائی می کند بطوری که به راز برخی از عجایب خلقت در این کتاب پی خواهید برد و هر بخشی از آن مبین اسرار بسیار مهم و شگرف و معمای خلقت است •

منظور از نگارش این کتاب ، هرگز سودجوئی، کسب شهرت و محبوبیت وغیره نبوده است؛ بلکه هدف از زحمات چندین ساله ای است که برای نگارش آن مصرف شده است• تفهیم حقایق حیات پس از مرگ است تا همه افراد جوامع در طول حیات جسمانی خود در صدد تکامل روحی خویش برآیند تا در این دنیا و آن دنیا عاقبت به خیر شوند و بدینوسیله اجر و ثوابی هم در این مسیر عاید نویسنده شود چون حقیقت امر در این است •

متأسفانه به دلیل فقدان آگاهیها و شناخت های روحی ، این علم تا به حال در بین افراد بشر ، به صورت همگانی و عمومی توسعه نیافته است تا همگان بتوانند از وجود پدیده های روحی آگاهی پیدا کنند ، مگر معدود کسانی که در این زمینه صاحب کمالاتی بوده و طالب شناختهای قدرت ماوراء طبیعه و نهان می باشند •

از نظر وجدان و عاطفه و انسانیت، شناسانیدن این علم و حقایق روحی ، یکی از وظایف اصلی محققین و دانشمندان و نویسندگان روحی است و هرگز نباید در مورد رسالت خویش در این مورد کوتاهی ورزند ، کما اینکه خداوند در سوره مبارکه نحل آیه دو این حقیقت را برهمگان مشخص فرموده اند (ترجمه آن در قسمت نیایش آمده است)۰

متأسفانه در تمام طول زندگانی خود ، از زمان تحصیل تا عهده دار شدن مشاغل کارهای اجتماعی ، هرگز رابطه مستقیمی با فن و هنر نویسندگی ویا شاعری نداشته ام ۰ البته ضمن انجام وظایف شغلی و خانوادگی ، در مواقع فراغت در مورد شناخت قدرت های ماوراء طبیعه بررسی هایی می کردم ۰ اکنون فردی چون من ، در حالت عادی و بدون الهامات روحی ، آیاممکن است ناگاه مصمم به نوشتن کتابی شود که مضمون آن در زمره مشکل ترین و پیچیده ترین مسائل در طبیعت و رازهای خلقت است و در این مورد قلم فرسائی کند؟ اکثر افراد بشر در هر شغل و مقامی که باشند ، در برخی از مواقع به حقیقت وجودی خود فکر می کنند و گاهی هم اتفاق می افتد که از خود سئوال می کنند واقعا"روح چیست ؟ آیا بشر واقعا" روح دارد و آیا باعث وجود حیات مادی وی می شود و آیا این روح پس از مرگ زنده است ؟ حقیقت وجودی بشر چیست و از چه چیزی سر منشاء گرفته است ؟

سرنوشت بشر خاکی ، پس از مرگ به چه صورت خواهد بود ؟ قانون تکامل روحی آیا وجود دارد ؟ چنانچه چنین قانونی در خلقت وجود دارد، آیا ممکن است او هم در این فضای لایتناهی بتواند خود را به عرش اعلی برساند ؟ فرق افراد بشر نسبت به یکدیگر در خلقت چیست که برخی در وضع خوبی به دنیا آمده و با حالت بسیار خوبی نیز از دنیا میروند ، ولی دیگری چنین حالتی را ندارد ؟ ده ها و صدها سئوال دیگر ، که از نظر علمی هرگز آنان قادر به جوابگوئی صحیح نخواهند بود و اگر هم در برخی از مواقع به جواب بعضی از سئوالاتی دست یابند قادر نخواهند بود خود را قانع سازند۰

شما خواننده ارجمند قادر خواهید بود با مطالعه این دو جلد کتاب به برخی از حقایق و پندارهای خود دست یافته و آگاهی کافی به منظور بررسی و کنجکاوی و پژوهشهای روحی و

برای شناخت ماهیت وجودی بشر، که خود نیز جزء آن هستید پیدا کرده و در صدد تماس با ارواح بر آئید.

بشر قصد دارد در زمان حیات مادی ، از سرنوشت خود آگاهی یافته و از قدرتها و عناصر تشکیل دهنده وجودی خود اطلاع حاصل کند ، به منظور گام نهادن در این مرحله از شناختها در وهله اول لازمست نسبت به وجود روح شناخت کافی داشته باشیم و بدانیم که قدرت اصلی تشکیل دهنده وجود بشر روح است و حتی پا را قدری فراتر بگذاریم و اظهار داریم که قدرت وجودی و گرداننده این نظم و ترتیبی که در جهان مشاهده میگردد کلا" از حکمت روح سرچشمه می گیرد و باعث بوجود آوردن چنین نظم و قاعده ای در کل عالم هستی می شود، و پس از آگاهیهای روحی ، سایر عناصر تشکیل دهنده موجود در بشر را بشناسیم .

بشر در زمان حیات خود مایل است که بداند پس از خاتمه این زندگانی مادی چه چیزی از او بر جای خواهد ماند و آیا در واقع بازمانده حیات وی فقط همان نعش او است که در گور می گذارند، یا آن را می سوزانند و یا عنصر اصلی جان چیز دیگری است؟ و اگر پس از مرگ از او چیزی به جای نخواهد ماند ، منظور از خلقت و این زندگانی وی چه بوده است و در اصل برای چه منظوری خلق شده است؟

آیا فقط به این منظور به دنیا آمده است که با گذشت زمان مقداری مواد خوراکی را مصرف کند و باگروهی از افراد به طور مسالمت آمیز یا خصمانه معاشرت کند و سپس فنا شود؟و یا از جسم مادی وی پس از مرگ برخی حیوانات ارتزاق کنند و گاهی هم در طبیعت به صورت کود مناسبی جهت برخی از نباتات در آید ؟

آنچه که مسلم است ، مرگ یکی از بزرگترین مسائلی است که در مقابل هر فردی از افراد بشر قد علم کرده و بطور استوار قرار گرفته و خود پایانی است بر زندگانی مادی زمان حیات . آیا بهتر این نیست ، بشری که به طور قطع و یقین روزی باید طعم مرگ را بچشد ، قبل از چشیدن ، آنرا بشناسد و از آن آگاهی کامل داشته باشد و بداند که مرگ یعنی چه و چه مفهومی در وجود بشر دارد؟

گروهی از مادیون ، مرگ را نابودی و فنای کامل هستی می دانند که ما با آنها کاری نداریم و چنین افرادی باید تا زمان مرگ در جهل مطلق باقی بمانند تا پس از زمان مرگ، خود به حقایق وجودی آن دست یابند و آنچه که مسلم است در چنین زمانی دست یابی به حقایق وجودی و روحی هیچگونه اثری در بهبود یا تکامل آنان به وجود نخواهد آورد • ولی افرادی که به وجود و بقای روحی اعتقاد دارند ، فرا رسیدن مرگ را تولدی تازه برای سیر و تکامل حیات جدید خود می دانند •

این گونه افراد جزء کسانی هستند که به حقیقت وجودی خود در زمان حیات پی برده و عناصر تشکیل دهنده حیات بشر را شناخته اند • اگر افراد بشر از حقیقت وجودی خود کاملا" آگاهی داشته باشند، هرگز از تولد کسی خوشحال نشده و از مرگ کسی هم غمناك نمی شوند، چون تولد و مرگ عبارتند از ، دو حالت جدید برای تکامل یافتن بشر • ولی گروه کثیری از افراد بشر مرگ را بر خلاف تولد ، امری غیر طبیعی و ظلم طبیعت قلمداد می کنند و تولد را یک نوع محبت و کرم الهی می دانند •

در این کتاب سعی وافر شده است که با توجه به اطلاعاتی که از کتب و نوشته های دانشمندان روحی و روح شناسان در طی سالها مطالعه و بررسی در ذهن جمع شده اند و نیز با یاری رساندن مستقیم یا غیر مستقیم ارواح ، برخی از حقایق درباره زندگی ، مرگ و حیات روحی مطرح شوند تا در این زمینه تاریکیها زدوده شده و در مبهمات گام ننهیم و حقیقت بینان هم بر این امر مؤمن شوند که تولد و مرگ از نظر خلقت یکی است و مرگ هم تولدی است دوباره منتها در جهانی دیگر •

سر منزل مقصود

درد دل برده ام امشب ، به در پیر خراب
گفتمش کرده خود را ، همه از وقت شباب

دل و جانم بزد آتش ، ز درون با سخنش
گفته عمر گذرانت ، شده اندر ره خواب

ازپی جسم خود این ، غصه بیهوده مخور
روحت از کرده نیافتد ، پس مردن به عذاب

فکراین روح بدن کن، که پس از خفتن خاك
آنچه ماند پس از آن ، حاصل هرشر و صواب

راه حق گیرد و ، یکسر ، رود اندر ملکوت
جان رها گردد از این عالم پر رنج و عذاب

سر نوشت تن خود را ، بنه اندر دل خاك
تا مگر بسته شود قصه ی این ، کهنه کتاب

شاید از خاك تنت ، باهنری کوزه کند
یا شود کوره ز گل ، شعله از آن تا به سحاب

آید از کوره برون ، جام می و آجر و خشت
جام می دست من و ساقی و هر مست خراب

گه بروید ز بدن ، شاخ گل اندر چمنی
مرغ خوشخوان غزلی گوید، ازآن پرتب وتاب

آنکه پا بر زبر خاك نهد ، بهر فناست
یا به پیری بردش ، یا به همان فصل شباب

آنکه نامحرمِ اسرار کسان شد به یقین
چرخ گردون بکشد از رخ هر بنده نقاب

کس نداندکه چه ها، گویم ازآن مستی وخواب
با خبر داند اگر ، خورده از آن کهنه شراب

رهبرا ، روح و روانت همه اند تعب است
وقت رفتن به سر آید ، همه این رنج و عذاب

در مورد این کتاب

بشر اولیه از زمانی که زندگانی اجتماعی خود را آغاز کرد و توانست به علم مختصری دست یابد که توسط آن علم بتواند آثاری را از خود بر جای گذارد تا نسل آینده بتوانند از آنها به نفع بشریت استفاده کنند ، در مورد وجود روح آثاری را از خود به جای گذارده است ۰ آثار این معمای پیچیده روح بشر ، از قدیمی ترین آثاری است که نسلهای قبل از خود به جای گذارده اند و این آثار گاهی به صورت سینه به سینه از طریق افراد قبایل به دیگران نقل شده و گاهی هم بصورت نقش هائی از آثار کنده کاری و یا نقاشی بر سنگها مشاهده می شوند و یا پس از اختراع چاپ در قدیمی ترین کتابهای موجود حقایق روحی در آنها به چشم می خورند۰ کتابهای دستی زیادی هم هستند که قبل از اختراع چاپ مؤید حقایق روحی می باشند ۰

از آن پس مشاهده می شود که آثار این ناشناخته های بشری در تمام جوامع به طور پراکنده و به صورت پدیده هائی وجود داشته اند ۰ افراد فراوانی را در اجتماعات می توان یافت که اکثرا" با ارواح مرتبط بوده و وجود ارواح قسمت اعظمی از زندگانی آنان را اشغال کرده بوده است۰ این گروه از افراد اکثرا" در وجود خود فرو رفته و با توجه به این تماسها ، فقط در صدد تزکیه و تکامل روحی خود بر می آمدند و از وجود حقایق و ظواهر روحی ، هرگز عمل و یا عکس العملی را برای سایر افراد اجتماعات از خود بروز نمی دادند و هنوز هم گروه زیادی از افراد در جوامع مختلف وجود دارند که با توجه به شناختهای روحی از خود چیزی بروز نمی دهند۰ زمانی که به مطالعه کتابهای مختلف مذهبی و یا معنوی می پردازیم ، در آنها مشاهده می شود، افرادی وجود داشته اند که با استفاده از قدرت روح ، اعمال شگفت انگیز و غیر قابل تصوری را از خود بروز می داده اند و در ان زمان هیچ موسسه و یا سازمانی وجود نداشته است که مسئولیت وقایع نگاری و یا ثبت چگونگی این پدیده ها را در جهان بررسی

کند و در صدد پرده برداری از قسمت های کوچکی از راز خلقت باشد تا شاید در اثر مرور زمان افراد مختلف دیگری در اجتماعات با استفاده از علم و آگاهی گذشته آنان به مجهولات جدیدتری دست یابند • متأسفانه خود آن افراد هم ، در این زمینه هیچگونه آثار یا روشی مستدل و آموزنده ای را از خود به جای نگذارده اند•

پی بردن به محل و چگونگی حالات و خصوصیات چنین افرادی که به طور دائم به صورت گمنام در تمام دنیا با ارواح در تماس می باشند ، در صورتیکه عمل آنان با نیرنگ و خدعه و فریب توأم نباشد، کار بسیار سهل و آسانی است ، ولی شایسته آنست که در جهان، سازمانهای مطلع و بی طرفی وجود داشته باشند که به منظور کشف واقعیات حیات که مرگ یکی از بزرگترین معضلات لاینحل آن است ، کنجکاوی و بررسی کنند و هر نتیجه ولو بسیار کوچک و ناچیزی را که به دست می آورند، پس از پی بردن کامل به چگونگی حالات و بروز واقعه، آنها را در محلی ثبت کنند• چون همین ذرات است که روزی تبدیل به خرمنی از اطلاعات از نیروهای نهانی و ماوراء طبیعه خواهند شد و محققا" چنین مجموعه هایی روزی راهگشای برخی از حقایق حیات بشری خواهند بود•

کلیه اختراعات و کشفیاتی که تا به امروز ، در جهان صورت گرفته است ، مسلما " بدوا" به صورت تکامل یافته کنونی نبوده اند و هر یک از مطلعین و دانشمندان و متخصصین ، تغییراتی در آن بوجود آورده است ، تا به صورت امروزی در آمده اند• آنچه که مسلم است ، هیچیک از اختراعات و کشفیات امروزی هم به حد تکامل نهائی خود نرسیده است، چون مشاهده می شود که در هر کوتاه مدتی تغییرات بزرگی در علوم بوجود می آید که باعث تکامل و بهبود قسمتی از آن دستگاه و یا علم بخصوص می شود• فرضا" کامپوتری که اولین بار اختراع شده نسبت به نوع امروزی وسیله ای بسیار ابتدائی بوده است؛ چون با جثه عظیمی که داشت فقط قادر بود مقدار محدوده اعمال محساباتی را انجام دهد و در قسمت حافظه خود پرورش دهد و نگهداری کند • حال آنکه امروزه مشاهده می شود که کامپیوترهای جدیدی با جثه ای بسیار ظریف و کوچک و وزنی کم قادر هستند چندین میلیون بار بیشتر از نوع قدیمی

خود کارآیی داشته باشند در صورتیکه هنوز عمری از اختراع این وسیله نگذشته است • به طور حتم و یقین در آینده ای بسیار نزدیک انواع تکامل یافته تری از آن نیز به بازارهای جهانی عرضه خواهد شد•

در مورد جمع آوری اطلاعات و پدیده های نیروهای نهان و روحی نیز وضع به همین ترتیب است، یعنی چنانچه تا به حال سازمانی مسئولیت جمع آوری چنین اطلاعاتی را در سراسر جهان داشت و کلیه این اطلاعات حاصله را به کامپیوتر مغز و عقل بشری واگذار میکرد، اینک مسلما " قادر بود به نتایج بسیار شگرف و ارزنده ای دست یابد•

آنچه که مسلم است ، بشریت با وجود این اطلاعات اندك و ناقصی که تاکنون توانسته در مورد کائنات و کواکب و سیارات به دست آورد ، در مقابل تمام عالم کون و مکان با این عظمت بسیار کوچک و ناچیز است ، یعنی آنقدر ضعیف و محدود است که نمی توان آن را به حساب دانش و یا نیروهای ماوراء طبیعه و وجود کائنات منظور داشت، ولی امروزه لازم است که بشر جهت دست یابی به اینهمه مجهولات موجود ، بر گروهی از مجهولات عالم هستی غلبه کند تا شاید بتواند بر برخی از حقایق و پدیده های سماوی دست یابد و بشریت را از ضلات و گمراهی ای که او را به قهقرای نابودی می کشاند نجات بخشد•

در بعضی از کتب مذهبی و علوم دینی ، به نوشته هائی بر می خوریم که در آنها از وجود و بقای روح مطالبی درج شده است ولی متأسفانه به چگونگی دسترسی به آن در زمان حیات اشاره ای نشده است در صورتیکه همه می دانند دسترسی به چنین قدرتهائی باعث اتکاء و نیروی بیشتر در مورد شناخت حقایق حیات در افراد می شود و بدین وسیله سهل تر می توان به وجود ذات خداوند و اصل ریشه مذاهب پی برد و به آن دست یافت • چون بشر بدوا" موجودی ناباور آفریده شده است و بخصوص در اجتماع امروزی که فرهنگ عرفان در بین نوجوانان و جوانان که آینده ساز جهان پیران آینده خواهند بود رو به خاموشی است، و این گروه تا چیزی را بصورت عین الیقین مشاهده نکنند و یا آنرا حس ننمایند ، باور نمودن آن برایشان تقریبا " محال است ، پس در این زمینه باید اقدام جدی تر و پی گیری از طرف

مسئولین جوامع بعمل آید ، تا نوجوانان و جوانان و حتی برخی از پیران را با حقایق زندگانی، که مرگ در سر آمد آن قرار دارد، آشنا سازند ، حقایق حیات پس از مرگ را توسط علم روحی جدید که از نظر علمی و عملی مورد قبول همگان قرار خواهد گرفت بنمایانند.

همانطوری که ذکر شد ، افراد فراوانی در جهان وجود دارند که با ارواح در تماس بوده و حاضر نیستند مشهودات و اطلاعات خود را به دلائلی در اختیار دیگران قراردهند . معمولا " علت عدم ابراز و یا شناسانیدن حقایق روحی توسط آنان به دلایل زیر است :

۱- زمانی که آنان از نیروهای نهان و مشاهدات و احساس خود نزد برخی از افرادناآگاه صحبت به میان می آورند ، اکثرا مورد مسخره و استهزاء دیگران قرار می گیرند و برخی به نظریات آنان می خندند و در نهایت این شخص را فردی خرافاتی می دانند و این اشخاص دیگر هرگز حاضر نمی شوند مشاهدات خود را برای شخص دیگری بازگو کنندو مورد استهزاء قرار بگیرند و از آن پس سعی بر این دارند تا برای همیشه در خود فرو رفته و در صدد تزکیه نفس خویش بر آیند و کلیه افراد اجتماع را رها کنند و تمام این اطلاعات و معلومات مربوط به نیروهای نهان شناخته شده را برای همیشه در خود نگاه دارند.

۲- برخی دیگر از این افراد بر این تصورند که حالات و پدیده هائی که مشاهده می کنند ، امری است بسیار عادی و طبیعی و چنین حالاتی بطور معمول برای همه افراد دیگر هم بروز می کند. لذا لازم نمی دانند که اتفاقات یا مشاهدات خود را برای دیگران بازگو کنند.

۳- گروهی از افراد که با ارواح در تماس می باشند به علت خودخواهی حاضر نیستند مشاهدات خود را برای کسی بازگو کنند و مایلند فقط خودشان از چنین رازهای نهان آگاهی داشته باشند .

۴- بسیاری از افراد که با ارواح تماس برقرار می کنند ، سعی بر این دارند که هرگز مشاهدات خود را به کسی بازگو نکنند و او را در جریان اتفاقات عجیب و غریبی که در زندگانی آنان رخ می دهد قرار ندهند. زیرا پس از چند بار اظهار به دیگران به این نتیجه رسیده اند که به علت ناآگاهی های اجتماعی وقتی مردم بدانند شخصی با ارواح در تماس

است از وی گریزان می شوند و از او می ترسند و پس از مدتی اطرافش را خالی می کنند و او را تنها می گذراند؛ زیرا اکثر افراد بشر در اجتماعات از حقایق روحی هراسناکند و از کسانی هم که با ارواح در تماس می باشند فرار می کنند ، در صورتیکه این افرادر در وهله نخست و منطقا" باید از خود گریزان باشند نه روح ، چون وجود روح است که به جسم آنان جان و تحرك بخشیده و شخصیتی برای آنها فراهم کرده است ، پس باید از روح موجود در جسم خود بگریزند. متأسفانه به رغم توسعه تمدن و فرهنگ و تکنولوژی و وسایل ارتباط جمعی در جهان پرجنجال هنوز بشر امروزی ماهیت روح را به درستی نمی شناسد و فیلمهای مبتذل و وحشتناکی که توسط فیلمسازان سودجو درباره روح ساخته شده است ، باعث وحشت مردم از روح و حتی شنیدن اسم آن شده است و به این فقدان شناخت یا سوء شناخت دامن زده است و افراد بدون دلیل قدرت پی گیری و شناخت آن را ندارند.

فردی از اقوام نزدیک من از شنیدن اسم روح وحشت دارد مدتی است که کمتر به دیدن من می آید. در حالی که در گذشته رفت و آمد زیادی با یکدیگر داشتیم. اگر هم شبی به دلایلی به منزل ما بیاید ، سعی بر این دارد که هر چه زودتر مرا ترك کند. شبی برحسب تصادف مجبور شدم در منزل او بخوابم ، صبح روز بعد متوجه شدم که حدود نیمه شب از منزل خارج شده و به منزل خواهرش که در همان نزدیکی هاست پناه برده ، با توجه به اینکه ایشان فردی عاقل، دارای سلامت جسمانی و روانی و تحصیل کرده نیز هست .

آیا فرهنگ روح شناسی که امروزه در اختیار افراد جوامع بشری قرار دارد باید بدینگونه باشد؟

۵- افراد اندکی در جوامع با ارواح در تماس هستند و آثار و مشاهدات خود را نیز بر روی صفحات کاغذ ثبت می کنند ، منتها اکثر این نوشته ها در اثر مرور زمان دستخوش نابودی فراموشی قرار می گیرد و در هیچ جائی بطور ثابت منعکس و حفظ نمی شود و به ندرت اتفاق میافتد که این کاغذ پاره ها بر روی هم انباشته شود و به صورت کتابی در آید و در دسترس همگان قرار گیرد.

این افراد که در نهایت موفق می شوند نوشته هائی در این زمینه در اختیار همگان قرار دهند، گاهی تا مدتها تحت پرخاشگری یا قلمفرسائی برخی از ناباوران حقایق روحی قرار می گیرند و این کار آنها که به علت نا آگاهی و فقدان شناخت آنان از روح است باعث میشود تا این نویسندگان دلسرد ومنزوی شوند افرادی که با ارواح بطور مستمر در تماس هستند، تفاوتهایی با افراد عادی دارند. نخست آنکه افرادی رُك و راستگو هستند . دوم آنکه بی نیاز، مستغنی و بی اعتنا به مادیات و مال و منال دنیا هستندو دلبستگی به آنها ندارند و از اینجهت حرص و طمع و آز در وجود آنها نیست. علت آنست که آنها به حقیقت وجودی روح و جسم و دنیای آخرت پی برده اند و نیازی جز به شناخت و معرفت در خود مشاهده نمی کنند. بدینجهت نویسندگان کتب روحی واقعی با نوشته های خود در پی کسب جاه و مقام و تحول نیستند.

اگر این گروه از روح شناسان در صدد بازگوئی برخی از واقعیات جهان هستی از طریق نویسندگی می باشند، فقط به خاطر انسان دوستی آنها است وقصد دارند اطلاعاتی که توانسته اند در زمینه های روحی و نیروهای نهان به دست آورند را بطور رایگان در اختیار همگان قرار دهند تا حداقل تعدادی از افراد جوامع بتوانند قبل از مرگ به وجود کامل خود پی بردند و در صدد تکامل روح خود در زمان حیات بر آیند . چون عقیده ارواح بر این است که اگر شخصی قادر باشد فرد دیگری را در زمان حیات به شناخت روح بکشاند و حقایق زندگانی را بر او بنمایاند ، در جهان آخرت صاحب فضیلت و پاداش خواهدشد و این کرده ها روزی به حساب وی منظور خواهد گشت. چون افرادی که با ارواح در تماس هستند و به حقیقت وجودی روح پی برده اند، مسلما " دستورات خداوندو ارواح مترقی که فرستاده خداوند هستند را نیز در حد امکانات و مقدورات خود انجام می دهند. بشری که به حقایق وجودی حیات پی برده باشد و در اطراف خود مشاهده کند که گروه کثیری از همنوعانش در گمراهی بسر می برند ، چگونه ممکن است همچنان ساکت بماند و در صدد این بر نیاید تا باروش منطقی و عاقلانه آنان را به حقیقت شناسی واقعی گسیل دهد ،ولو اینکه آنها افرادی بد و حتی فاسد در اجتماع باشند؟ چون با شناسانیدن واقعیات حیات است که می توان

گمراهان و گناهکاران را به مسیر حقیقی زندگانی کشانید و خداوند را از این عمل انسانی خویش خوشنود ساخت ۰

این کتابی که اکنون در دست شما خواننده گرامی قرار دارد، انباشته از حقایق روحی ئی است که به طور عین الیقین است و کلیه مطالب آن به طور علمی و عملی و تجربی قابل اثبات است ۰

حال این شما هستید که بخواهید آنها را قبول کنید یا در صدد رد بی دلیل آن بر آئید۰ البته باید قبلا " به اطلاع شما برسانم که با توجه به علم روحی جدید ، هیچ فردی در دنیا قادر نخواهد بود به صورت منطقی و یا علمی ، وجود و یا بقای روح را نپذیرد ، مگر افرادی که در جهل مطلق قرار گرفته و مایل نباشند به حقایق وجود بشریت پی ببرند ۰ چون معمولا " هر فرد به خواب رفته ای را می توان از خواب بیدار کرد، ولی چنانچه کسی بیدار باشد و به دلائلی خود را به خواب زده باشد هرگز نمی توان او را از خواب ساختگی بیدار کرد۰

در اکثر جوامع بشری افرادی وجود دارند که آنچنان در فکر منافع شخصی خویش می باشند که همه نکات انسانیت و برادری را فراموش کرده اند و به خاطر افزایش سود احتمالی مادی خویش مایلند با اعمال و رفتار ناشایسته ای که انجام می دهند باعث نابودی منافع سایرین و حتی از بین بردن خانواده و هستی دیگران و افراد اجتماع شوند و با این رفتار خود دیگران را دچار گرفتاری و رنج و مصیبت های خانمانسوزی کنند ۰ احتمالا" این گونه افراد که در زندگانی مادی غرق شده اند و به خاطر حب جاه و مقام خود را به خواب زده اند و هرگز مایل نیستند که از خواب غفلت بیدار شوند و به حقایق حیات که در اصل زندگی و مرگ است بیندیشند ، روزی از این خواب بر خواهند خواست که زمان بازسازی روحی خود را به طور کلی از دست داده اند و هرگز قادر نیستند اعمال خلافی را که در گذشته و طی یک عمر مرتکب شده اند جبران کنند۰

چنین اشخاصی که به دلائل نفع شخصی و مادیات در زمان حیات ، خود را به خواب زده و هرگز مایل به برخاستن و شناخت حقایق پیش روی خود نیستند ، پس از مرگ دیگر جز

تحمل عذاب و درد و غضب الهی چاره ای نخواهند داشت و باید آن شرایط را در زندگانی بعدی خود پذیرا باشند تا شاید در آن زمان قدری به خود آمده و حقیقت بین شوند ۰

در مورد زندگانی و خواب غفلت سخن به میان آمد۰ بدنیست تا در این قسمت به حقیقتی نیز اشاره شود و آن این است که وقتی در جلسات روحی با یک روح تماس حاصل میشود و از او سئوالاتی به عمل می آید ، متوجه می شویم که این روحی که سالها قبل از میان ما رفته و جسد مادی وی نیز سالهاست که پوسیده و متلاشی شده است ، در مورد شناخت حقایق و اتفاقاتی که در گذشته دور و یا نزدیک در پیرامون نزدیکانش رخ است ، آگاهی او به مراتب بیشتر از نزدیکان زنده وی است۰ در صورتی که همه آنان را مرده و ناآگاه می دانند و یا گاهی اتفاق می افتد که ارواح در جلسات روحی آینده یکی از حضار و یا اقوامش را بطور کامل بازگو می کند و تمام گفته ها پس از زمانی عینا " به وقوع می پیوندد ۰ پس باید در این درباره قدری با دقت اندیشید که آیا آنها مرده اند یا ما که در حال حیات هستیم ؟ اگر فردی را که سالهای پیش از میان ما رفته و به جهان ابدی پیوسته است مرده بدانیم ، پس اینهمه آگاهی و اطلاعات ، پیرامون زندگانی ما زنده ها را از کجا بدست آورده است و یا اگر او زنده است و ما مرده ، پس این زندگانی و هوا و هوسها و این خواسته ها و تمایلاتی که بشر را در خود غرق کرده است چیست؟

از این بحث از نظر علم روحی به نتیجه اول دست می یابیم که هر دو زنده ایم ، یکی در حال گذرانیدن زندگانی مادی خود است و هنوز وابستگی شدیدی به ماده دارد و به هیچ عنوان قادر نیستند از آن دست بر دارند و به خاطر به دست آوردن منافع بیشتر آن ، گاهی اتفاق می افتد که از هیچ گونه اعمال خلاف و نادرستی هم فروگزار نخواهد کرد۰ ولی ارواح از کلیه نیازهای مادی و ماده گرائی خلاص شده و در عالم والای روحی در حال زندگانی و گذرانیدن حیات اثیری و تکامل روحی خویش است و نتیجه دوم آن چنین است که کلیه ارواح در گذشتگان بر خلاف تصور کسانی که آنان را مرده و برای همیشه از بین رفته می دانند و اصطلاحا" اظهار می دارند که مرده ها دستشان از دنیا کوتاه است ، در گذشتگان هرگز نمرده

و عقل و درك خود را از دست نداده اند• بلکه بشر به دلیل ضعف نیروی تشخیص و دیدار ، آنها را از بین رفته می داند ، در صورتیکه آنان زنده واقعی هستند و کاملا " بیدارند و از تمام ماوقع آگاهند• ما هم که در محیط مادی زندگانی می نمائیم زنده هستیم، ولی زنده ای که در خواب خوش غوطه ور است ، چون بیداری واقعی احتیاج به حرکت، تفکر صحیح ، درك واقعیات حیات و غیره را دارد که آنان را می توان در وجود ارواح یافت • پس از مرگ است که بُعد زمان و مکان برای روح بشر از بین می رود و دارای تحرك و قوه ادراك و تصمیم گیری صحیح می شود• افراد زنده معمولا " نمی توانند حرکت کامل داشته باشند و یا به طور صحیح و کامل از عقل و اندیشه خود بهره گیری کنند • حرکت و نیروی تعقل و اندیشه ما افراد بشر ، نسبت به ارواح هیچ است و می باید اظهار کرد که بشر به هیچ عنوان قادر نخواهد بود ، از نیروی تعقل خود در زمان حیات بطور کامل بهره گیری کند ، چون ماده باعث جلوگیری اندیشه درست خواهد شد، و زمانی کسی قادر است درست بیندیشد که سود و زیانی در آن نداشته باشد و این عمل متأسفانه از نیروی جسم مادی بشر خارج است مگر اینکه روزی بصورت روح در آید •

هدف از انتشار اینگونه کتابها این است که افراد اجتماعات که به علت گرفتاری های کاری و مشغله فراوان خود قادر به تحقیق و تجربه درباره زندگانی پس از مرگ بشر نمی باشند ، با خواندن چنین کتابهائی که نویسندگان و دانشمندان ، تمام عمر خود را صرف بررسی و تألیف آنها کرده اند ، به حقایق زندگی پس از مرگ اندکی آشنا شوند• و پس از تحقیق در این زمینه ها بتوانند به حقایق زندگانی پس از مرگ پی برده و شاید هم برخی از آنان با به دست آوردن اطلاعاتی در مورد حیات پس از مرگ تشویق شوند که خود در صددتحقیق و تجزیه و تحلیل کامل در این علم بر آیند و با تمرینات و کسب تجربه های لازم در این زمینه خود به حقایقی دست یابند و دیگران را ارشاد بنمایند• چون هر فردی که بتواند به حقیقت حیات که شناخت مرگ در رأس آن است پی ببرد و بداند که پس از مرگ نیز زندگانی بشر به نحو دیگر و جدید تری آغاز شده و ادامه خواهد یافت ، هرگز در صدد ماده پرستی

برنخواهد آمد و در زمان حیات خود نیز در جهت نیکی و مهربانی و درستی گام خواهد برداشت ، تا پس از مرگ بتواند مقام والائی را در جهان ارواح برای خود کسب کند.

در زمان نوشتن این کتاب از برخی کتب معتبر روحی که اخیرا " توسط اساتید ارجمند ترجمه و در دسترس همگان قرار گرفته است مانند جاودانگی حیات ، زندگی پس از مرگ ، انسان روح است نه جسد و وجود و بقای روح استفاده شده و از برخی ارقام و اعداد و یا عکسها و یا تیتر مطالب مهم آنها اقتباس شده است تا اینکه خوانندگان محترم کتابهای روحی با شناختهائی که نسبت به اینگونه کتابها دارند بهتر بتوانند از مطالب کتاب حاضر استفاده کنند و در وهله اول با شگفتی های باور نکردنی روبرو نشوند تا اینکه در آینده ای نزدیک کتابهای جدیدی از همین نویسنده در اختیار قرا گیرد که بدون تردید اکثر مطالب آنرا تا کنون در هیچ یک از کتابهای روحی مطالعه نفرموده اید .

هاتف

دزدانه سفر کردم ، یک شب به خراباتش
هرکس شده مست از می ، بردرگه آن صوفی
بخشش کند او هر دم ، بر ساقی و هر مستی
هررنگی وهرقومی روزی بَرَدازخوانش
بخشنده تر از خالق ، کی درد و جهان بینی
با دیدهٔ دل بنگر ، تا قدرت جان بینی
چون نقطه پرگاری ما ذره به آفاقیم
عقل و تن و دل با هم ، عاجزشود از حکمت
حاجی به ره کعبه ، از خانه خبر گیرد
بر پا شده این عالم ، اندر چمن گیتی
هاتف ز خراباتش ، رندانه صدا درداد
مستان رهش هر دم ، مستانه به در گاهند
دیدم همه مدهوشند ، بر در گه حاجاتش
نشسته همه مستان ، آنجا به عماراتش
عالم همه را بینی ، مشمول مراعاتش
ناخورده نماند کس ، از بذل کراماتش
از مست می و صوفی ، یا شیخ جماعاتش
هر نقطه در این عالم ، باشد ز مباهاتش
یک دم نشوم غافل ، از لطف و حمایاتش
هر کس نشود آگه ، از حال و قیاماتش
هر جا حرم دل شد ، او کرده حکایاتش
افلاك و همه گردون ، باشد ز کمالاتش
طالب برود روزی ، بر کوی سماواتش
مستی به دگر گوید ، مستانه شکایاتش

در میکده ها بنگر، تا روح خدا بینی
هر نیمه شب آنجا شد ، رهبر به ملاقاتش

داستان مرگ و حیات مجدد نویسنده

خوانندگان محترم و مشتاقان پدیده های روحی ، تاکنون درباره چگونگی حالت های مرگ و حیات بعضی از افراد داستانهای بسیاری شنیده یا خوانده اندو عموما " با ناباوری هایی روبرو بوده اند که در نهایت از تجزیه و تحلیل و درك آن وقایع در گذشته اند • ولی رویدادی که اکنون در این کتاب از نظر گرامی شما می گذرد، داستانی است واقعی که برای خود من اتفاق افتاده است و یکبار طعم مرگ را چشیده ام • به جرأت اعتراف می کنم که از مرگ برای بار دوم هیچ هراسی در دل ندارم و به رغم رفاه و آسایش نسبی که در حال حاضر در زندگانی مادی خود برخوردارم ، بزرگترین آرزویم مرگ است تا هر چه زودتر از وجود این بدن و پلیدیهای زمان زندگی مادی دور و آسوده شوم•

مرگ هدیه ای که از طرف خداوند سبحان ، جهت رهائی بشر به او عنایت شده است ، ولی متأسفانه افراد بشر از آن وحشت دارند و به راحتی آنرا نمی پذیرند و حتی از بروز چنین حالتی برای اطرافیان خویش نیز افسرده و غمگین می شوند• در صورتیکه اگر شناختی با خود مرگ داشتند هرگز از مرگ کسی ناراحت نمی شدند و از مردن خود هم وحشت نمی کردند •

هیچ لذتی در جهان بالاتر از فرا رسیدن زمان مرگ و حضور در عوالم روحی نیست• اگر روزی بشر از قید جسم خود راحت و رها شود، چون پرندگان سبکبال و سریع السیر ، به راحتی قادر خواهد بود به هر نقطه دلخواه به سهولت سفر کند و از الطاف بیکران خداوند برخوردار شود•

در دوران زندگی مادی افراد بشر مانند کبوتری هستند که سنگی بسیار عظیم برپاهایشان بسته شده باشد و با این جسم سنگین نمی توانند به پرواز در آیند و به محض اینکه این سنگ از

پاهایش باز شود ، در اندك مدتی در آسمان آبی ناپدید شده و به نقطه دلخواه خود پرواز خواهند کرد.

البته لازم به یاد آوری است ، افرادی پس از مرگ قادر خواهند بود از آزادی کامل جهان پس از مرگ برخوردار شوند که در زمان حیات خود به فکرآن جهان بوده اند و توشه ای جهت معاش روحی خود قبلا " به جهان بقا فرستاده اند ، در غیر اینصورت هر فرد خطا کاری نمی تواند پس از مرگ انتظار رحمت خداوندی را در حق خود داشته باشد.

داستانی را که ذیلا "خواهید خواند من پس از گذشت سالها آنرا می نویسم و کلیه اقوام و دوستانم از ماوقع ان کاملا " اگاهند و این رخداد را بارها برای دیگران و دوستان روح شناس خود در انجمنها تعریف کرده ام رخداد این واقعه مستند به برخی از مدارك و شواهد نیز است که چنانچه پژوهشگران علوم روحی مایل باشندتا به حقایق زندگانی و قدرتهای نهانی که در وجود بشر قرار دارد بطور کامل پی ببرند ،با مراجعه به محل و اشخاص می توانند به سادگی از واقعیت آن آگاه شوند.

در اواخر تابستان سال ۱۳۲۸ با خانواده ام در یکی از شهرهای شمالی کشور به نام بندرگز زندگی می کردم. کلاس چهارم ابتدائی را تمام کرده وارد کلاس پنجم شده بودم . روز واقعه هوا کاملا " آفتابی بود. حدود ساعت سه بعد از ظهر برای بازی از منزل خارج شدم . در آنزمان شهرها به صورت امروزی پر از جمعیت و ساختمان و وسائط نقلیه نبود و هر کودکی که از منزل خود خارج می شد، به راحتی می توانست محلی برای بازی خود پیدا کند، زیرا خانه ها همه در یک طبقه و بسیار پراکنده و دور از هم قرار گرفته بودند و حتی در شهرهای کوچک وسائط نقلیه به ندرت دیده میشد، و به علت کم بودن آنها وقتی که کودکان اتومبیلی را از دور می دیدند از بازی دست می کشیدند و تا گذشتن اتومبیل از مقابلشان به تماشای آن می ایستادند و گاهی هم بعنوان بازی دنبال اتومبیل ها می دویدند ،و اگر سرعت آنها کم بود، خود را به قسمت عقب و یا پهلوهای اتومبیل (بخصوص کامیونهای باری) آویزان می کردند و به قول خودشان سواری می خوردند و بعد از گذشتن اتومبیل هم با دهان صدای

موتور اتومبیل را تقلید می کردند و این خود یک نوع بازی بچه های آن زمان بود.

خانه ما درست مقابل قبرستان کهنه قدیمی قرار داشت گروهی از مردم محلی می‌گفتند که این قبرستان مربوط به افرادی است که در زمانهای بسیار دور در این محل زندگی می کرده اند و سالها بود که این قبرستان به صورت متروکه در آمده بود ولی سنگهای قبور هنوز در بعضی از گوشه و کنارهای آن بر زمین قرار داشت . در محوطه این گورستان قدیمی، که وسعت چندانی هم نداشت ، چند درخت تنومند کهنسال دیده می شدند .

در منطقه شمالی کشور ایران بخاطر آب و هوای معتدل و رطوبت کافی درختان خود روی بسیاری وجود دارند و یک نوع از این درختها را به زبان محلی درخت تقتقان می نامند که اسم اصلی آن داغ داغان است که عمر بسیار طولانی ای دارند . در محوطه گورستان نزدیک به خیابان یکی از این درختهای داغ داغان روئیده بود و رشد بسیاری داشت، بطوری که در آن زمان ارتفاع این درخت بیش از بیست متر و قطر بدنه آن حدود یک متر بود. چون کمتر از نصف تنه درخت را در موقع بالا رفتن می توانستم در بغل گیرم .

این درختان میوه ای شبیه به آلبالو دارند که نخست سبز و سپس زرد و بعد هم لکه های قهوه ای کمرنگی روی زردیهای آن ظاهر می شود و پس از مدتی این لکه ها تمام میوه را می پوشاند و چندی بعد به قهوه ای کمرنگ و سپس قهوه ای سوخته که به سیاهی میزند در می آید . میوه های سبز و زرد آن مانند خرمالو گس است و دهان را جمع می کند و میوه قهوه‌ای و سیاه آن شیرین است . این میوه ها وقتی کاملا " رسیدند به اندازه و شکل آلبالوی سفت در می آیند و هسته ای درشت و چو بی دارند که هسته آنها مانند آلبالو سفت و محکم نیست ، بلکه با اندك فشاری میوه را با هسته می توان جوید و مغز هسته آنهم خوراکی است.

به محض خروج از منزل با یکی از دوستان همکلاسی خود به نام حسن یوسفی که در نزدیکی خانه ما سکونت داشت برخوردم و مشاهده کردم که او در محوطه قبرستان زیر درخت تقتقان ایستاده است . به سمت او رفتم. پس از سلام و احوالپرسی دوستم پیشنهاد کردکه برویم بالای درخت و قدری میوه بچینیم و من هم فورا " پیشنهاد او را پذیرفتم . اول او

تنه درخت را بغل کرد و خود را به سمت بالای درخت کشاند و به شاخه های بالائی درخت رسید و پس از او من شروع به بالا رفتن از درخت کردم• چون میوه های قسمتهای پائینتر درخت توسط دیگران با سنگ و چوب ریخته شده بود ، ما سعی کردیم خود را به بالاترین قسمتهای درخت برسانیم تا در آنجا میوه های بیشتر و رسیده تری نصیبمان شود ، زمانی که از درخت به سوی شاخه های بالایی در حرکت بودیم، میوه های دور بر خود را هم می خوردیم • تقریبا " چند متری بالا رفته بودم که در قسمت وسطی شاخه ای پر از میوه نظرم را به خود جلب کرد • همانجا متوقف شدم و از صعود به شاخه های بالاتر خود داری کردم و کوشیدم تا خود رابه نوك آن شاخه برسانم• ضمن خوردن میوه هایی که می چیدم از شکاف یقه در پیراهن می ریختم و از آن بعنوان جیب استفاده می کردم• موقع بالا رفتن از درخت و یا چیدن میوه، از سایر شاخه های نزدیک به خود جهت حفظ تعادل استفاده می کردم • وقتی که خود را به نوك شاخه ای که پر میوه بود رساندم و سر گرم چیدن و خوردن میوه شدم ، چون حمایتی از شاخه دیگری نداشتم ، شاخه زیر پایم شکست و تا خواستم بر خود مسلط شوم و یکی از شاخه های اطراف را بگیرم به سمت زمین سقوط کردم •

هنگام سقوط داد و فریاد می کردم و بطور دائم جیغ می زدم و سعی داشتم ، تا خود را به یکی از شاخه های پائین تر آویزان کنم که متأسفانه موفق نشدم • آخرین امیدم شاخه ای بود که حدود سه چهار متری زمین قرار داشت• تقریبا " توانستم آنرا بگیرم ولی قدرت جاذبه زمین بالاتر از قدرت دستهای کوچک من بود و این شاخه نتوانست وزن مرا تحمل کند• فقط در آخرین لحظات حالت سقوط مرا تغییر داد ، بطوریکه در آغاز سقوط با سر و دست رو به زمین می آمدم ، ولی این شاخه باعث شد که با پشت نقش زمین شوم ، یعنی با کمر و با سن و پشت سر بر روی سنگ قبری که در زیر درخت بود فرود آمدم • داستان مرگ و زندگانی مجدد من از همین لحظه شروع شد•

دوستم بعدا" برای من تعریف کرد که به محض مشاهده سقوط و داد وفریاد من ، به سرعت از درخت پائین آمده و پا به فرار گذارده است• چون این قبرستان در معبر عمومی قرار

داشت و از ضلع جنوبی آن خیابان خاکی شهر می گذشت ، تعدادی از رهگذران به کمک من آمدند و در این موقع مادرم که صدای داد و فریاد مرا شنیده بود ، همراه برادر و خواهرم سراسیمه از منزل بیرون آمده بودند. چون فاصله این درخت با منزل مادر حقیقت همین خیابان خاکی بود. پس از مدت کوتاهی کنار جسد من ازدحام عجیبی بر پا شده بود . در نزدیکی قبرستان حمامی قرار داشت که صاحب آن به حسن حمامی مشهور بود و او مرد نیکوکاری بود. او نیز همراه شاگرد قوی جثه و بلند قدش به آنجا آمده بود. در این موقع مادرم به شیون و زاری پرداخت که همان آقای حمامی به شاگردش دستور داد تا فورا " مراکول بگیرد و نزد دکتر ببرد. به کمک دیگران او مرا به کول گرفت بطوریکه هر دو بازوی من در دستهای قوی او قرار داشت و پاهایم از پشت او آویزان بودند و تلو تلو می خوردند .

در آن زمان در هر شهری یک یا دو پزشک یا دارو ساز بیشتر وجود نداشت مرا نزد دکتر غزنوی نامی که داروخانه داشت بردند و جنازه مرا روی تخت قرار دادند. دکتر فورا" با گوشی به آزمایش قلب و نبض من پرداخت و هیچگونه آثاری از حیات در جسم من نیافت. زیرا پس از اصابت به زمین از گوش و بینی و دهانم خون بسیاری آمده بود و در آن لحظه خون حتی روی صورتم خشک شده بود . دکتر با دیدن خون خشکیده در صورت و اطراف گوشها و معاینه کامل جسم ، متوجه شد که این آثار علائم خونریزی مغز است و نبودن فعالیت در قلب و نبض و ایستادن دستگاه تنفسی نیز مؤید خونریزی مغزی و مرگ من بود. در این موقع پزشک به مادرم رو کرده و گفت که متأسفانه ضربه مغزی بسیار شدید بوده است و پسرتان در همان لحظه اصابت به زمین فوت کرده است و کاری از دست من بر نمی آید. بهتر است تا روز تمام نشده او را دفن کنید. مادرم در این هنگام شیون کنان جواب داد: دکتر تر ا بخدا کمک کن ، پدرش اینجا نیست ، فردا جواب پدرش را چه بدهم؟ دکتر قدری مادرم را دلداری داد و در این حال صاحب حمام(همان مرد نیکوکار) لنگه دری را از کنار دیوار دکان یکی از کسبه محل برداشت و مرا روی آن خوابانید و چند نفر آنرا بر دوش گرفتند و تا منزل حمل کردند و جسد مرا در یکی از اطاق های منزل قرار دادند و پس از دلداری به مادرم خانه

را ترك گفتند • در گذشته ساختمانها به صورت امروزی نبود که تمام اطاقها و تسهیلات ساختمان مقابل یا جنب یکدیگر قرار داشته باشد• ساختمانها در قدیم به شکل طولی ساخته میشد، یعنی اگر منزلی دارای چها ر یا ده اطاق بود اطاقها ردیف در کنار هم در یک طبقه قرار داشت و برحسب نیاز آنها را از داخل به یکدیگر مربوط می نمودند • خانه ما هم در آن زمان چنین شکلی داشت و جسد مرا در یکی از اطاقها آخر که در آن به حیاط باز میشد قرار دادند که رفت و آمد کمتری به این اطاق می شد• قرار شد تا فردا که پدرم از مسافرت بازمی گشت ، مرا دفن کنند • مطالب ذکر شده همه عین واقعیت است• یعنی چنانچه در آن روز پدرم به مأموریت نرفته و در منزل بود جنازه مرا حتما " به خاك می سپردند• اکنون نظر خوانندگان ارجمند را به اتفاقاتی که خود پس از بروز سانحه شاهد آن بودم معطوف می دارم•

در لحظه ای که به زمین اصابت کردم ، چشمهایم سیاه و تار شد و بجز تاریکی مطلق چیزی را در اطراف خود حس نمی کردم • گاهی هم ستارگانی را در آسمان می دیدم و این مدت زمان بیش از چند دقیقه ای بطول نیانجامید • یعنی تا زمانیکه بدن من بر دوش شاگردحمامی آویزان بود و آن را با خود بسمت مرکز شهر حمل می کرد من خود در جمع کثیری بودم که دنبال جسم من به راه افتاده بودند• هر قدر به سمت محل دکتر نزدیک می شدیم کثرت جمعیت هم رو به فزونی می گذاشت بطوری که گاهی مجبور بودم از وسط جمعیت خود را کنار بکشم و تا رسیدن به مطب دکتر هیچگونه واکنشی از خود نشان نمی دادم و با حیرت مردم و جسم خودم را که بر دوش پسرك شاگرد حمامی قرار داشت نظاره می کردم تا اینکه جسم مرا به مطب رسانیدند وبر روی تخت خوابانیدند•

هیچیک از مردمی که دنبال بدن من آمده بود اجازه نداشت وارد این اطاق شود• فقط جسم من و دکتر و مادرم و حسن حمامی در طاق بودیم• زمانی که دکتر جسد مرا معاینه کرد و به مادرم گفت متأسفانه ضربه شدید بوده و پسرتان فوت کرده است مادرم از گفته های دکتر بسیارناراحت شد • در این لحظات بخود مسلط شدم چون من نمرده بودم • او با گفته هایش باعث ناراحتی مادرم شده بود دکتر رابا شدتی هر چه بیشتر تکان می دادم و فریاد می زدم که

دکتر به مادرم دروغ نگو ، او ناراحت می شود • من زنده ام، چرا دروغ می گوئی، مادرجان پسرت نمرده است ، من اینجا نزد شما ایستاده ام و او که خوابیده من نیستم • ولی با کمال تأسف مشاهده کردم که هیچکس به حرفهای من گوش نمی دهد و کوچکترین توجهی به گفته ها و فریادهای من نمی کند و هر کاری که خودشان بخواهند انجام می دهند و حرفهای خود را هم بدون توجه به گفته های من می زنند•

وقتی دیدم که دکتر به حرفهای من توجهی نمی کند به سراغ مادرم رفتم و اشکهای او را با دست پاك کردم و قسم خوردم که مادر ببین ، ببین ، من زنده هستم و دکتر اشتباه می کند من زنده ام، این همه بی تابی نکن • در این موقع مادرم نگاهی به صورت من افکند ، بسیار خوشحال شدم که مادرم به حرفهای من توجه کرده و فهمیده است که من زنده ام ، ولی مادرم فورا" چشمهایش را از صورت من برداشت و دیگر توجهی به من نشان نداد و به هیچ یک از حرفهای من هم وقعی نکرد بلکه دائما" شیون و زاری می کرد•

با توجه به بی تفاوتی دکتر و بی اعتنائی مادرم یک لحظه پنداشتم که دکتر و مادرم کاملا" صدای مرا می شنوند و مرا می بینند ، ولی برای تنبیه من این روش را پیش گرفته اند تا از این پس بالای درخت نروم و اکنون با من در حال لجبازی می باشند •

به هر صورت خیلی سعی داشتم که حقیقت را به آنها بفهمانم ، ولی هیچکس به من توجهی نکرد تا اینکه در نهایت از کار خود خسته شدم و دیگر در صدد اثبات واقعیت به آنها برنیامدم ، چون من هم لج کرده بودم •

زمانیکه بدن مرا روی لنگه در مغازه گذاشتند تا آنرا به منزل برسانند ، از مطب با آنها خارج شدم و با جسد خود به راه افتادم و برای اینکه به همه ثابت کنم که نمرده ام ، بر لنگه در سوار شدم و روی بدن خود نشستم تا همه بتوانند مرا ببینند • در این موقع حرکت من بسیار آسان شده بود، با آرامش و بدون احساس وزن و سنگینی حرکت می کردم ، راحت از سطح زمین بر روی جسد خود می رفتم و به سادگی از آن پائین می آمدم • گوئی تمام اهل محل تصمیم گرفته بودند که مرا نبینند و یا اگر هم می بینند به روی خود نیاورند و مادر و خواهرم به دنبال

لنگه در گریه و زاری می کردند ۰

در این موقع من در گیجی کامل بسر می بردم و اصلا" نمی توانستم بفهم چه اتفاقی رخ داده و حرکات دیگران چه معنا و مفهومی دارد ، ولی قطعا" می دانستم که من زنده ام و همه دروغ می گویند ، چون آن جسد برای من هیچ ارزش نداشت ، حتی از آن متنفر بودم ۰ چون جسد من خوابیده بود و خود را به جای من قالب کرده بود و بی دلیل باعث ناراحتی اطرافیان من شده بود ، اصلا" او ، من نبودم ، و منهم او نبودم ، ولی من زنده بودم ۰ و نمی دانستم که او کیست ضمن اینکه شباهت کاملی با من داشت ۰

در این موقع احساس بسیار خوبی داشتم و از این وجود خود لذت می بردم اما می دانستم که آن بدن خوابیده اجازه نمی دهد که من لذت ببرم و وجود او باعث زحمت من شده بود ۰ ضمن تنفر از آن جسم ، گاهی هم آنرا از خود می دانستم ۰

پس از طی مسیر ، این جسم را به اطاقی بردند و روی آن ملافه ای پهن کردند ۰ در اتاق را بستند و همه خارج شدند و منهم با آنها وارد حیاط شدم ۰ برخی از بچه های همکلاسی و همبازیهایم وارد حیاط خانه ما شده بودند ۰ بعضی از دوستان بسیار ناراحت بودند و حتی گریه می کردند ۰

در این موقع بازی من با دوستانم شروع شد ، ولی بازی یکطرفه بود چون آنها نمی توانستند با من بازی کنند ۰ گاهی با آنها شوخی می کردم ، ولی کسی توجهی از خود نشان نمی داد ، به طوریکه یکبار از عصبانیت ، دست یکی از دوستانم را به شدت گاز گرفتم ، ولی او کوچکترین واکنشی را از خود بروز نداد ۰ لحظه ای بعد از حیاط خارج شدم و تنه درخت را گرفتم و از آن بالا رفتم و شاخه شکسته شده را دیدم ۰

این شاخه درست ازمحل تنه شکسته بود و هنوزقسمتی از آن به بدنه درخت وصل بود و شاخه با پوستی به بدنه آویزان شده بود ۰ به محل افتادن خود نگاه کردم ۰ چند قطره خون به زمین چکیده بود و من تعجب می کردم که چگونه از این ارتفاع به زمین افتاده ام و هیچگونه خراشی ندیده ام ، و اگر زخمی شده ام ، چرا بدنم درد ندارد ؛ و اگر زخمی نشده ام ، این

قطرات خون چه معنی دارد وآیا مربوط به من است یا دیگری ؟ با خود گفتم شاید مربوط به کس دیگری است • پس از مدتی به منزل برگشتم• مادرم را دیدم که برادرم را آماده کرده است که از طریق قطار نزد پدرم که حدود یکصد کیلومتری این شهر به مأموریت رفته بود بفرستد و او را از ما وقع مرگ من مطلع کند • در این حال بار دیگر سعی کردم که جلو مادرم را بگیرم و نگذارم پدرم را بی دلیل نگران کند • ولی مشاهده نمودم که مادرم به گفته های من توجهی ندارد و برادرم را که چند سالی از من بزرگتر بود به محلی که پدرم بود فرستاد•

چون در منزل متوجه این امر شده بودم که کسی به گفته های من توجهی ندارد ، تصمیم گرفتم با برادرم نزد پدرم بروم و حقایق را برای او باز گویم و همین کار را نیز انجام دادم • در تمام طول راه همراه برادرم بودم و با او صحبت می کردم ، ولی او جوابی بمن نمی داد• هوا تقریبا" تاریک شده بود که هر دو به نزد پدرم رسیدیم• محل مأموریت او یکی از قراء ترکمن نشین بنام قونچ علی بود • ده بسیار کوچکی بود که در کنار رودخانه ای قرار داشت و این رودخانه از وسط آبادی کوچک ده میگذشت •

پدرم به محض دیدن برادرم متوحش شد و پرسید چه اتفاقی افتاده است• برادرم جواب داد هیچ اتفاقی نیافتاده است و با کمال تعجب مشاهده کردم که پدرم هم به من توجهی ندارد وفقط با برادرم صحبت می کند• حتی جواب سلام مرا هم نداد • در اتاق چند نفر از همکاران پدرم نشسته بودند •او دست برادرم را گرفت و بی اینکه کوچکترین توجهی به من کند ، از اتاق خارج شدند و روی پل رودخانه به صحبت پرداختند• تقریبا " به وسط پل چوبی رودخانه رسیده بودند که برادرم شروع به صحبت کرد و گفت آقاجون چیز مهمی نیست ولی حسن امروز زفته بود بالای درخت به پایین سقوط کرد• در این موقع پدرم دو دست خود را به کمر گذاشت و گفت آخ کمرم شکست ، حسن مرد ؟ برادرم گفت نه آقاجون چیزی نشده، فقط مادرم مرا فرستاده که قبل از اینکه کسی به شما خبر نادرستی بدهد و باعث ناراحتی شما شود از حقیقت آگاه باشی•

پدرم روی پل نشسته بود و به حرفهای برادرم گوش می داد • من نزد پدرم رفتم و او را در

بغل گرفتم و به او گفتم پدر برادرم دروغ می گوید ، من هیچ صدمه ای ندیده ام و هر چه به مادرم اصرار کردم که برادرم را پیش شما نفرستد و این دروغها را به خورد شما ندهد ، قبول نکرد و برادرم را فرستاد • دیدم که پدرم به حرفهای من اهمیتی نمی دهد و در هر لحظه ناراحت تر می شود چون می دانستم که پدرم همیشه به حرفهای من توجه دارد و شاید هم مرا نسبت به دیگران بیشتر دوست داشت ، ولی در تعجب بودم که به چه دلیل اکنون کوچکترین توجهی به حرفهای من ندارد و فقط با برادرم صحبت می کند و به حرفهای او گوش می دهد• آنها پس از مدتی گفتگو ، با هم به سمت آن اتاقک به راه افتادند •

چون بی توجهی پدرم را نسبت به خود دیدم ، از او دور شدم و به کنار رودخانه رفتم و ترکه چوبی که در بین راه افتاده بود برداشتم و با آن به رودخانه تا زیانه می زدم و با خود فکر می کردم که چرا هیچکس به من توجهی ندارد ، شاید واقعا" مرده باشم • بعد بدنم را لمس می کردم و چون تمام اعضاء بدن را می دیدم و آنها را حس می کردم از این فکر بزودی منصرف می شدم و در همانموقع تصمیم گرفتم از وضع مادر مطلع شوم • در آن واحد نزد مادر و خواهرانم بودم و دیدم که همسایگان گرد آنان جمع اند و به آنها تسلی می دهند• مجددا" تصمیم گرفتم با مادرم صحبت کنم و به او بفهمانم که من سالم و زنده هستم ، ولی موفق نشدم پس از مدتی دوباره به نزد پدرم بازگشتم • برادرم در گوشه ای از اتاق به خواب رفته بود و پدرم نیز در گوشه ای دیگر مشغول کشیدن سیگار اشنو بود و فکر می کرد • در یک زمان کوتاهی متوجه شدم که برادرم حالت مرا پیدا کرده است ، یعنی خود در گوشه ای از اتاق خوابیده ولی یکی دیگر بیرون در مرا صدا می کند ، تا با هم بازی کنیم • خیلی خوشحال شدم و فورا" نزد برادرم رفتم و به او گفتم چرا این داستانهای دروغ را سر هم کردی و پدرم را ناراحت کردی• تو که می بینی من نمرده ام • گفت درست است ، تو نمرده ای ولی دیگران چنین تصوری دارند و به کالبد خودش که در گوشه اطاق به حال خواب بود ، اشاره کرد و گفت او بیخود شلوغ کرده است ، مهم نیست برویم کنار رودخانه و قدری بازی کنیم • مدتی کنار رودخانه با هم بازی می کردیم و حتی یکبار هم به نزد مادرم آمدیم و به برادرم گفتم بگو

که من زنده ام و مادرم را از نگرانی خارج کن ، ولی مادرم به حرف برادرم هم توجهی نداشت. دوباره هر دو نزد پدرم برگشتیم . برادرم خوابیده بود و پدرم در گوشه دیگر اطاق لم داده بود. سلام کردم ، پدرم جوابی نداد برادرم هنوز در بیرون اطاق بود. پدرم پس از مدتی دراز کشید. من بدون توجه به بی اعتنایی پدرم سرم را روی بازوی پدرم گذاشتم و دراز کشیدم ، در این حال قادر بودم مادرم و جسم دوم خود را که در اتاق در بسته ای دراز کشیده بود ، به راحتی ببینم .

پدرم خوابید و سرمای زیادی بر من چیره شد. هر چه خود را به پدرم چسباندم تا شاید گرم شوم نتوانستم بدن خود را گرم کنم . ناگاه تصمیم گرفتم نزد جسم خود که ملافه ای به عنوان روانداز داشت بروم و زیر آن ملافه بخوابم تا بدنم گرم شود . به سرعت از پیش پدرم به بندر گز رفتم و زیر ملافه ای که روی جنازه ام انداخته بودند خوابیدم و از آن پس متوجه هیچ نشدم. صبح روز بعد داخل همان اتاق نشسته بودم و خروس زیبایی را که خیلی دوست می داشتم در مقابلم گوشه اطاق قرار داشت و همه دوستان و اقوام به دیدنم می آمدند و با من حرف می زدند . تا این قسمت داستان ، موضوع مرگ من بود که تشریح کردم. چه معجزه ای رخ داده بود که باعث زنده شدن مجدد من شده بود که از یک مرگ و دفن حتمی نجات یافتم !

مادر و خواهرم در اتاق دیگر تا دیر وقت مشغول گریه و زاری بودند و پس ازمدتی همسایگان و اطرافیان به منزل خود رفتند یا در گوشه ای خوابیدند. فقط خواهر دوم و مادرم بیدار بودند که آنها هم بالاخره در اثر ناراحتیهای روحی و جسمی حدود ساعت سه صبح در حالت اغماء به خواب رفتند. در بین خواب و بیداری نا گاه خواهرم از جا پرید و فریاد زد مادر مادر نگذار بیرون برود . مادرم که به حالت نیمه بی هوش بر زمین افتاده بود از جا بلند شد و گفت چه کسی را نگذارم بیرون برود ؟ خواهرم اظهار داشت آن خانم را . و سپس مادرم ما وقع را جویا شد و او گفت که خانمی در بالین برادرم حاضر شد و سر او را بر زانو گذارد و گفت برادر شما نمرده است قدری آب انار بیاور تا به او بدهم و من آب انار آوردم و آن

بانو به برادرم خورانید و پس از مدتی برادرم بر جای نشست و بعد از اینکه برادرم نشست آن خانم از منزل خارج شد که من فریاد زدم نگذار بروند. آنگاه خواهرم اصرار زیادی به مادرم کرد که به اتاق دیگر برویم و ببینیم که برادرم در چه حالی است. مسلما" برای دو زن در نیمه شب تاریک ، دیدن یک جسد بسیار مشکل است ، ولی با اصرار زیاد خواهرم چراغ نفتی را برداشتند و چفت در اتاق را که از بیرون بسته شده بود و جسد من در آن قرار داشت باز کردند و وارد آن شدند و مشاهده کردند که تغییری در حال ظاهری من پدید نیآمده است. خواهرم آیینه ای را از روی رَف اتاق برداشت و مقابل دهان و بینی من قرار داد و با کمال تعجب مشاهده کرد که بر صفحه آینه بخار مختصری نشست و آیینه تار شد. با دیدن این بخار فریاد می زند که مادر ، برادرم زنده است برویم انار بیاوریم (در اطراف ساری دهی وجود دارد بنام کُلباد ، که انار شیرین و بسیار خوبی در آن می روید و این انار در محدوده مازندران نیز گاهی دیده می شود، خوشبختانه قدری از آن انارها در منزل موجود بود). با هم به انباری رفتند و قدری انار و یک قطره چکان با خود به اتاق آوردند و خواهرم(با همان روشی که در خواب دیده بود) سر مرا بر زانو گذارد و از بین دندانهای کلید شده من قدری آب انار وارد دهانم کرد و این عمل را حدود نیم ساعت ادامه داد. پس از مدتی در کمال تعجب مشاهده شد که قطرات عرق بر پیشانی من ظاهر شدند و قلبم به کندی شروع به تپیدن کردو پس از چند لحظه نشانه تنفس هم در من دیده شد و تا وقتی که هوا روشن شد کاملا "به هوش آمده و زنده شدم . مادر و خواهرم چون می دانستند که پدرم قطعا " صبح زود اول وقت با هر وسیله ای که با شد خود را به بندر گز می رساند یک پشتی آوردند و مرا بر آن تکیه دادند و آن خروس را هم به اتاق آوردند تا با او بازی کنم و بیدار باشم تا وقتی پدرم وارد شد مرا نشسته و زنده ببیند .

همانطور که پیش بینی شده بود ، صبح اول وقت پدر و برادرم رسیدند . برادرم از دیدن من تعجب کرد، بطوریکه رنگ از رخسارش پرید و شروع به های های گریستن کرد و پدرم خدای بزرگ را شکر گزارد و گوسفندی قربانی کرد و گوشت آنرا بین مستمندان تقسیم کرد.

به آگاهی خوانندگان گرامی می رسانم که این رویداد بدون کوچکترین اختلافی با واقعیت به ثبت رسیده است و به هیچ عنوان هم جنبه تصوری و تخیلی ندارد و بطور کامل در زندگانی من رخ داده است ۰

زمانی که برای اولین بار در جلسه روحی شرکت کردم ، پس از برقراری تماس با روح دوستم و یقین پیدا کردن به وجود روح ، به یاد همین رخداد زندگانی خود افتادم و بارها در مورد چگونگی اتفاقات و حالاتی که در من به وجود آمده بود فکر کردم ، ولی تاکنون ماوقع را به رشته تحریر در نیاورده بودم ۰

از جریاناتی که پس از این رویداد در زندگانی من بروز نمودند یکی این بود که تا حدود چهار یا پنج سال بعد از آن واقعه هر زمان که با هر کسی روبرو می شدم ، به سهولت می توانستم از کلیه نظریات و عقاید و خواسته های او آگاهی یابم ۰ بعدها در اثر مرور زمان این حالت در من رو به کاهش رفت ۰

البته هنوز هم تاکنون به طور کامل از بین نرفته است ، یعنی در برخی مواقع و حالات بخصوص ، به راحتی قادرم پی به افکار خوب و بد دیگران ببرم و بر تمام عقاید آنان آگاهی می یابم و این امر در زندگانی گاهی باعث عذاب من می شود ، چون در اکثر اوقات بد اندیشی را در نزدیک ترین اقوام و دوستان خود می یابم و تنها عملی که می توانم در این مورد انجام دهم این است که به تدریج از آنان دوری کنم و چیزی از نظریات و تصمیمات خوب و بدشان بازگو نکنم ۰

جهان هیچ

ازکار جهان ، آنچه شُدحاصل همه هیچ است
افسانهٔ صد قوم و قبائل همه هیچ است
هر کس به طریقی رود از خانه به افلاك
غیر از کرم خالق عاقل همه هیچ است
از پرده غفلت بدر آئی پس از آن مرگ
در عالم دیگر زر و محمل ، همه هیچ است
در منزل جانان همه در عالم حیران
غیر از کرم و کسب فضائل همه هیچ است
راهی بنهاده که بباید همگان رفت
هرگز مرو اندر ره باطل ، همه هیچ است
در بودن جان فکر روان کن، نه تن خویش
جان در ملکوت‌وتن زائل، همه هیچ است
هرگز تو مگو اجر و ثوابی به جهان نیست
یا گردش این چرخ سلاسل، همه هیچ است
هر دم که بخواهد برد از عالم هستی
او قدرت این گیتی و کامل ، همه هیچ است
این خاك سیه گشته نصیب تن هر قوم
از بهر بدن شهرت و منزل ، همه هیچ است
تا شمع شب افروز دل از ما همه بگریخت
این عالم واین چرخ ومسائل ، همه هیچ است
از کشمکش عشق بتان هیچ نماند
این عشق جهان سوزتواز دل همه هیچ است
بی شک برسد هر که بر آن منزل خاموش
گر ماتم و آهی شودحاصل ، همه هیچ است
شد قافله پیدا و یکایک همه رفتند
جز رفتن ما در پی مَحمِل ، همه هیچ است
یارب بنمایان به من آن منزل قُدسی
غیر از کرم و لطف تو از دل ، همه هیچ است
رهبر به جهان تکیه مکن چون گذران است
تا خود برسی بر لب ساحل همه هیچ است

تکامل روحی

یکی از پیچیده ترین اسرار خلقت در عالم ، حالت بوجود آمدن بشر است که به چه صورت نطفه در رحم مادر بسته می شود و تبدیل به جنین می شود و سپس مدتی در همان محل رحم مادر رشد و نمو می کند و پس از زمان معینی متولد می شود و پا به عرصهٔ حیات می گذارد و در اثر گذشت زمان صاحب عقل و شعور و کمالات می شود و پس از گذرانیدن زمانی هم می میرد و به عالم ارواح برای زندگانی جدیدتری خود را آماده می سازد ۰ از گذشته های دور تا چندی قبل کلیه علمای جهان از بیان چگونگی آن عاجز بودند تا زمانی که علم روحی جدید پا به عرصهٔ گذارد و در بین سایر علوم خود را نمایاند۰ پس از اینکه این علم در دنیا رونق گرفت و افراد کثیری در جهان توانستند با ارواح تماس حاصل کنند ، اطلاعات بسیاری را از آنان بدست آورند و در این زمینه اروپائیان و آمریکائی ها خود را پایه گذار این علم می دانند۰ امروزه من نویسندهٔ این کتاب که فردی مسلمان و معتقد به اصول، بخصوص قرآن کریم می باشم صراحتاً به کلیه کسانی که خود را کاشف علم روحی در جهان می دانند اعلام می دارم که تمام بدست آورده های آنان مبتنی بر اصول قرآن کریم است و خداوند متعال این حقایق روحی را به رسول اکرم محمد(ص) فرموده بودند که بشریت را از وجود و چگونگی روح آگاه سازد ،ولی متأسفانه چون تا امروز هیچ یک از مسلمانان در این زمینه بطور جدی و قطعی وارد عمل نشده است لذا دیگران از متن دستورات و فرامین قرآن بهره برداری کرده و خود را کاشف این علم دانستند۰

جهت صدق گفتار : به چندین آیهٔ شریفه از قرآن کریم که وضعیت بشررا از زمان خلقت و بوجود آمدن نطفه و جنین و تولد و مرگ بطور صریح بیان فرموده اقدام می کنم تا بر همگان ثابت شود که پایه اکثر علوم عالم بر کتابهای آسمانی (که دستورات و فرمایشات خداوند متعال است) استوار است و افراد بشر با عقل خدادادی توانسته اند به برخی از آنان دست یافته و

حال حاضر قادر به تشخیص و یا درك آن نخواهد بود و زمانی به برخی از آن علوم دست خواهد یافت که آمادگی پذیرش آنرا داشته باشد ٠

خداوند متعال در سورهٔ مبارکهٔ الفجر آیهٔ ۲۶ در مورد چگونگی بوجود آمدن بشر در سطح کرهٔ خاکی چنین می فرمایند : **و همانا انسان را از گل و لای سالخورده تغییر یافته ای بیآفریدیم٠** و در سوره مبارکهٔ فاطر آیهٔ ۱۱ می فرماید :

شما نوع بشر را خداوند ، نخست از خاك بیآفرید و سپس از نطفه خلق کرد و بعد از آن شما را جفت قرار داد و آنچه زنان بار گیرند و بزایند جز به علم و اراده او نخواهد بود و کسی عمر طولانی نکند یا از عمرش نکاهد جز آنکه همه در کتاب زندگانی او ثبت است و این بر خدا آسان است ٠

مشابه آیات فوق در قرآن کریم فراوان است که در مورد خلقت اولیّه بشر فرموده اند که وی را از خاك و گل آفریده است و در آیات دیگری کاملاً مشخص شده است که تولد افراد بشر بصورت نطفه ای است که از طرف خداوند در رحم مادران جای خواهد گرفت کما اینکه در سورهٔ مبارکه سجده آیهٔ ۷ و ۸ می فرمایند :

آنگاه خلقت نژاد نوع بشر را از آب بی قدر مقرر گردانید، سپس آن را نیکو بیاراست و از روح خود در آن بدمید و شما را دارای چشم و گوش و قلب با حس و هوش گردانید٠

در مورد حالت و چگونگی بوجود آمدن نطفه نیز آیات فراوانی در قرآن وجود دارد که ما در این مورد به آیات فوق اکتفا می کنیم و در این آیه اخیراً کاملاً مشخص است که پس از انعقاد نطفه روح از مکانی دیگر از طرف خداوند متعال بر آن دمیده شده که این نطفه بارور می شود و در زمان تکاملی خویش صاحب چشم و گوش و عقل و هوش می شود٠ یعنی نطفه از عالم مادی است که بعدها جسم را تشکیل می دهد و روح از عالم ملکوت خداوندی است که وجود این دو باعث بوجود آمدن بشر کامل است ٠

خداوند متعال در مورد وجود روح در سورهٔ مبارکه الاسراء آیهٔ ۸۵ قرآن کریم چنین

می فرمایند :

و تو را از حقیقت روح می پرسند ، جواب ده که روح از عالم امر خداست و شما پی به حقیقت آن نمی برید زیرا آنچه از علم بشما دادند بسیار اندك است و حقیقت و کُنه چیزی را بر علم جزئی خود در نمی یابید•

این آیه یکی از آیات خداوند متعال است که در چهارده قرن پیش یعنی در زمان جاهلیّت اکثر افراد بشر عالم بر حضرت محمد (ص) نازل شده است و از آن زمان تا به امروز تغییرات کلی و چشم گیری در کلیه علوم و فنون مشاهده می گردد و علم روحی هم با پیشرفت سایر علوم موجود در عالم پیشرفتهایی کرده است که متأسفانه تا کنون به حساب ما مسلمانان نیامده است •

خداوند متعال حالت و چگونگی وضعیت بشر را از نظر خلقت و تولد کاملاً مشخص فرموده و در مورد زندگانی حیات و مرگ هم حقایق مهمی را در قرآن مجید بیان فرموده اند که از نظر خوانندگان گرامی می گذرد •

در سورهٔ مبارکه الانعام آیهٔ شریفه ۱۶۵ چنین می فرمایند :

او خدائیست که شما را جانشین گذشتگان اهل زمین مقرر داشته و رتبه بعضی را از بعضی بالاتر قرارداد تا شما را در این تفاوت رتبه ها بیآزماید که همانا خدا سخت زود کیفر و بسیار بخشنده و مهربان است •

و یا در سورهٔ مبارکهٔ عنکبوت آیهٔ ۶۲ در مورد رزق و روزی بندگان خود چنین میفرمایند :

خداست که هر کس از بندگان را خواهد وسیع روزی و یا تنگ روزی می گرداند که همانا او به صلاح حال کلیه خلایق آگاه است •

در قرآن کریم سوره مبارکهٔ نور آیهٔ ۶۴ خداوند فرموده است :

آگاه باشید که آسمان و زمین همه ملک خداست و شما به هر حالی که هستید البته خدا از آن آگاه است و روزی که به سوی او رجوع می کنید ، آن روز به جزای هر نیک و بدی که بندگان کرده اند آگاهشان می گرداند که خدا بر احوال همه آگاه است •

ولی خداوند متعال از نظر تکاملی روح بشر در جهان مادی زمان حیات در سوره‌ٔ مبارکه بقره آیه‌ٔ ۲۸ چنین می فرمایند :

مردم چگونه کافر میشوید بخدا و حال آنکه شما مرده بودید و خدا شما را زنده کرد و دیگر بار بمیراند و باز زنده کند و عاقبت بسوی او باز خواهید گشت• در این آیه‌ٔ مبارکه خداوند متعال وضعیت تکاملی روح بشر را در عالم مادی معین و مشخص فرموده اند •

با توجه به آیات فوق و آیات مشابه فراوان دیگری که در قرآن کریم وجود دارند ، زندگانی بشر را می توان در اصل به دو قسمت کاملاً متمایز جدا کرد و هر قسمت زمان بخصوصی از حیات وی محسوب می شود و سیر تسلسل آنها است که زندگانی کامل افراد بشر را در حیاتهای وی تشکیل می دهد و این دو بخش عبارتند از :

۱- حیات مادی بشر : زمان این زندگی برای همه‌ٔ افراد بطور یکسان نیست و هر فردی پس از تولد بنا به حکم خالق مسیری را در حیات خود می گذراند ، یا احتمالاً پس از انعقاد نطفه در رحم از بین رفته و پای خود را بر این عالم خاکی نمی گذارد ، و یا برعکس سالها ادامه‌ٔ حیات می دهد • این مدت کم و زیاد زندگانی قبل از مرگ ، حیات مادی بشر را تشکیل می دهد •

۲- زندگی بشر پس ازمرگ: این مرحله پس ازبه اتمام رسانیدن زمان حیات او شروع می گردد • یعنی بشر پس از تولد و ادامه حیات و سیر تکاملی زندگانی ، با مرگ به اصل مبداء خود رجعت خواهد کرد •

با فرا رسیدن مرگ و سفر به عوالم روحی این خلاء و فاصله پر می شود و بشر زندگانی اصلی روحی خود را مجدداً ادامه خواهد داد و زنجیر تسلسل حیات که تولد و حیات و مرگ است با وقوع مرگ تکمیل می گردد •

زمانیکه روح بشر بنا به فطرت کائنات جهت تکامل از عوالم روحی پا ی به یکی از کرات خاکی می گذارد ، حق انتخاب قالب محیط و یا نوع و نژاد را ندارد و این امر بنا به خواست و امر پروردگار است • روح بایداین حالت زندگانی مادی جدید را برای تکامل و پیشرفت

روحی بیشتر بپذیرد و این مرحله از حیات را تکامل مادی روح می توان به حساب آورد، چون در این مرحله است که روح نسبت وابستگی خود را به ماده و مادیات ابراز می دارد و در صورت بی نیازی قادر خواهد بود خود را در مسیر تکاملی حیات مادی قرار دهد.

هیچیک از این دو زندگانی یعنی تولد و مرگ بنا به دلخواه و خواست و ارادهٔ افراد بشر صورت نمی پذیرد و هر دوی این زندگانی یکی است و در اصل ریشه روحی دارند و بنا به خواست پروردگار انجام و پایان خواهند یافت.

چنانچه روزی کلیهٔ افراد بشر هدف از خلقت و تولد خود را بدانند، هرگز از ناراحتی و سختی های زمان زندگی دلتنگ نشده و از لذائذ و خوبیهای زیاد آن نیزخوشحال نخواهند گردید و در هر زمانی به علت و هدف از این زندگانی خواهند اندیشید و در زمان شناخت حقایق حیات باید در صدد تزکیه و بهبود وضع روحی و جسمی خود برآیند و از بدیهای عالم حیات دوری جسته و خود را در مسیر تکامل روحی قرار دهند.

این سیر تکامل روحی در بشر، باعث بدست آوردن نیروهای نهان روحی می شود و در نتیجه نزدیکتر شدن به سر منزل مقصود را باعث خواهد شد. یعنی افراد با شناخت برخی از حقایق حیات، بدیها و نادرستی های وجودی خود را از دست خواهند داد تا روزیکه بتواند پس از مرگ خود را به جهان چهارم روحی که هدف اصلی کلیه ارواح است برساند و پس از آن برای ارتقاء به جهانهای بالاتر روحی خود را آماده ساخته و در مسیر تکاملی جدیدی قرار گیرند.

تکامل روحی بشر داستان و یا بحثی نیست که در این کتاب و یا کتابهای دیگر خوانده باشیم، بلکه این اعتقادات در زندگی بشر از زمان پیدایش تمدن در بین اقوام و قبایل مختلف جهان رایج بوده است و در کتب بسیاری نیز به آن اشاره شده است و در بعضی از ادیان جهان قدیم مانند برهما این افکار جزء آئین زندگانی آنان محسوب می شده است و گروه بسیاری از مردم جهان با مذاهب و اعتقادات خودشان بر این عقیده پایبندند. ضمن اینکه در قرآن کریم سورهٔ مبارکه البقره آیهٔ ۲۸ (که قبلاً به آن اشاره شد) نیز این مطلب تصریح شده است. در

گذشته نیز دانشمندان بسیاری بوده اند که در این موارد نظریاتی ابراز داشته اند که می توان از افلاطون و بقراط به عنوان نمونه نام برد .

کلیهٔ افراد بشر باید روزی به حقایق وجود و بقای روح پی برند و آگاه شوند که روحشان باید کامل و پاك شود تا بهتر بتواند در عوالم روحی به حیات روحی خود ادامه دهد و بهتر بتواند خود را به مبدأ و مرکز حیات اصلی که همان خداوند متعال است نزدیکتر کند. چون بشر تکامل نیافته است و معمولاً دارای غرایز حیوانی است و باید با تکامل روحی بتواند این غرایز را از خود دور ساخته و روح خود را کامل کند و به انسانیّت که نتیجه تکامل خوی بشریت است دست یابد. در اثر وجود همین غریزه حیوانی است که برخی افراد ضعیف و تکامل نیافته فریب می خورند و تسلیم لذایذ دنیوی و مادی می شوند و به خاطر مادیات حاضر می شوند که تمام عواطف و انسانیت و شرف و درستی را زیر پا گذارند. بنابر این یکی از این چهار فرزند در مرحله بالای روحی و معنویت کامل قرار می گیرد و دیگری در مرحله ای پست و کثیف.

البته ماده خود به تنهایی قدرت ندارد که بتواند روح را بطور کامل و صد در صد در اختیار گیرد و برای همیشه تحت سلطه خود در آورد و به همین دلیل است که گاهی ملاحظه می شود فردی خطاکار و نادرست زمانی بخود می آید و دست از اعمال شیطنت آمیز و زشت خود برمی دارد و تا آخر عمر خود را به پاکی و درستی می گذراند.

در اصل روح افراد بشر از زمان مرگ جسمی خود با خبر است یعنی در ضمیر ناخودآگاه وی این اطلاع وجود دارد، ولی جسم هیچگونه خبری از آن ندارد. گروهی از افراد شرور تا نزدیکی مرگ جسمانی به هر نوع کار خلاف و زشت و بدی دست می زنند و نمی توانند از آن اعمال دست بردارند؛ ولی در وقتی که به سنین پیری می رسند و پایان زندگی خود را نزدیک می بینند، در صدد بر می آیند تا گذشته های خود را جبران کنند و بقیه ایام حیات جسمانی را به اعمال صواب بپردازد. البته از این امر غافلند که زمان کافی برای تغییر اعمال و جبران گذشته های بد خود نخواهند داشت. اگر توجه کرده باشید اکثر افرادی که در سنین بالا قرار دارند، در اواخر حیات از مهربانی و گذشت و انسانیت خاصی برخوردار می شوندو در صدد این بر می آیند که به افراد ضعیف کمک کنند، یا اموال خود را برای خیرات به فقرا ببخشند و یا

گـاهی هم برای بهـبـود وضع روحی خـود پس از مـرگ امـوال خـود را وقف می کـنند و با این اعمال سعی بر این دارند خطاهای زمان گذشته حیات خود را جبران کنند.

شما خوانندگان گرامی حتماً تاکنون به چنین افرادی برخورد کرده اید یا دربارهٔ آنها مطالبی شنیـده اید ، ولی متـأسـفـانه با تمام تلاشـی کـه آنان در این زمـان از خـود نشـان می دهند مـوفق نخواهند شد تا قدمی مثبت و گامی کامل جهت آخرت خود بر دارند . چون آنها در آخر عمر از ترس و وحشت مردن به چنین اقدامی دست زده اند نه از روی صدق و صفای باطن و انسانیت شناخت خداوند ، ولی به هر صورت اقـدام چنین اعمالی حتی در آخر عـمر هم از نظر خداوند پوشـیده نخـواهد بود و همـانطوری کـه در قرآن کـریم آمـده است ، خـداوند بخشـنده و مهـربان است .

به یقین تـا کنون در زندگانی شخـصی شما و یـا اطرافیانتـان چنین اتفاقـاتی رخ داده است که باطناً قصد اجرای عملی را نداشته اید، ولی زمـانی به خود آمده مشاهده کرده اید که آن عمل به حقـیقت پیوسـته و اجرا شده است . چنین اعـمالی را در علم روحی مبارزه جسم مادی با روح می نامند کـه گاهی عمل صـواب یا گناهی بدون اراده و ناخواسـته بوقوع پیـوسـتـه است و اجرا کننده آن باطناً مایل به وقوع آن حادثه یا حالت نبوده ولی در اصل اتفاق افتاده است .

این عمل یکی از نیـروهای اسرار آمـیز طبیـعت است . در حـقیـقت طبیعت آکـنده از اسراری است کـه هرگـز در دوران عـمرمـان نخـواهیـم توانست به ذره ای از آن پی بریـم . مـعـمـولاً شخـصیت مادی اشخـاص در زمان حیات طـالـب جاه و ثروت و مقام و لذت و غـیره است ولی شخصیت روحی همواره در صدد یافتن مقام معنوی است .

زمانی اتفـاق می افتد که قـدرت جسم بر روح برتری می یابد یعنی معنویت در مـادیات غرق می شـود و قدرت روحی در بشـر رو به نقـصان می گـذارد . در چنین مـواقعی است کـه روح در مقابل هیـولای ماده زانو بر زمین می زند و از خود مقاومتی نمی تواند نشان دهد و برای خوش آیند جسم با آن همـراهی می کند و از راه صواب و حق و عدالت خارج می شـود . ولی چنانچه روح بتـواند در مقـابل خواسـته ها و تمایلات جسم که همـان ماده پرسـتی است مقـاومت کند،

می تواند خود را از سقوط تکامل روحی نجات بخشد و مسیر معنویت و انسانیت را جهت رسیدن به ابدیت بپیماید .

زمانیکه درباره‌ٔ جسم مادی و ماده پرستی و لذت بردن و تمتع بر گرفتن از لذائذ دنیوی بحث به میان می آید، منظور این نیست که کسی از برکات و الطاف خداوندی در زمان حیات مادی استفاده صحیح نکند و به بهانه اینکه قصد دارد روح خود را پرورش دهد و به معنویت دست یابد، از کلیه نعمات الهی بی بهره شود. مطلقاً چنین هدفی در نوشته ها منظور نبوده است ، بلکه منظور این است که از تمام داده های خداوند به طور درست و انسانی استفاده شود .

اگر کسی غذا و یا میوه ای را نخورد مسلماً طعم و مزه آنرا هم نمی داند و برای بدست آوردن آن هم تلاش نخواهد کرد. ولی اگر کسی از آن غذا یا میوه استفاده کرد و جهت به دست آوردن مجدد آن مرتکب عمل خلافی نشد و از طریق صواب آنرا به کف آورد، حرمت روحی خود را حفظ کرده است ، وگرنه برای به دست آوردن آن راههای ناصوابی نیز وجود دارد . در این زمان است که روح تابع ماده شده و برای بدست آوردن آن چیزخود را آلوده می کند . دوری از مادیات زودگذر و بهره گیری درست از لذایذ برای بشر کاری است بسیار مشکل و افراد بشر به روحی بسیار قوی و مترقی نیاز دارند تا بتوانند از مادیات و زیبائی های فریبنده جهان چشم بپوشند . گاهی برای به دست آوردن آن دست به اعمالی می زنند که تقریباً تا مرحلهٔ نابودی جسمی خویش پیش می روند. گاهی جسم مادی اعمالی را می طلبد که برای به دست آوردن آن از هیچ گونه عمل خلاف و زشتی رویگردان نخواهد شد.

گاهی در اجتماع و یا محیط های خانوادگی به واقعیتهایی بر می خوریم که باید به آنها دقیقا" توجه کنیم. ولی برخی از آنها به راحتی می گذرند و توجه چندانی نسبت به آنها از خود نشان نمی دهند . فرضاً دیده یا شنیده اید که طفلی در سن چهار سالگی قادر است کاملاً بخواند و بنویسد یا در سن پنج یا ده سالگی بزرگترین و بهترین آثار موسیقی را خلق کند یا کودکی قبل از بلوغ موفق به دریافت درجه لیسانی و یا دکترا در بعضی از رشته های علمی می شود و یا

مشاهده می گردد نقاشی در سن نوجوانی فوت می کند و از خود بسیاری آثار ارزنده و نفیس بر جای می گذارد که بعداً باعث حیرت همگان می شود ، و یا در ادوار مختلف دانشمندان بخصوصی ظهور می کنند که مشابه آنها تا سالهای زیادی دیده نمی شود۰ این نوع پدیده ها را با چه علم و یا منطقی می توان تفسیر کرد؟ آیا بعلت فراگیری فراوان و کسب علم و هنر در زمان حیات خود موفق به انجام چنین اعمال و یا حرکاتی شده اند؟خیر، چون برای پدید آوردن چنین آثار ، یا فراگیری چنین علومی ، در زمان حیات کوتاه خود فرصتی نداشته اند ۰ اگر هم فرض کنیم که این نوع پدیده ها در ذات افراد بشر است باید پذیرفت که ذات مادی بشر در اصل یکی است و استثنائی در خلقت مادی آنان وجود ندارد (غیر از حالت های استثنائی در برخی از افراد بشر که آنهم بنا به خواست خداوند است)۰ از طرفی دیگر اگر قدرت فراگیری و استعدادهای شگرف جزء ذات مادی کلیه افراد بشر است حداقل لازمست برای یک خانواده و در بین خواهران و برادران چنین حالات مشابهی وجود داشته باشند ، در صورتیکه مشاهده می نمائیم که فرضا" یکی از افراد خانواده جوهر و قدرت فوق العاده و نبوغ خود را بروز میدهد و دیگران افرادی عادی و معمولی و گاهی هم از نظر فکری و اجتماعی در سطح بسیار پائین تری از جامعه خود قرار دارند۰

علم محیط ، هرگز قادر به جوابگوئی صحیح و منطقی درباره چنین اتفاقات و یا اشخاصی نخواهد بود و نمی تواند واقعیات حیات را از نظر علمی برای بشریت بشکافد ۰ ولی در علم روحی جدید این مسائل و مشابه آنان کاملاً حل شده و نقطه ابهامی وجود ندارد و می توان جواب کامل هر سئوالی را توسط خود ارواح دانست ۰

در نهایت به این نکته خواهیم رسید که خداوند در بدو تولد افراد بشر روح بخصوصی را در کالبد آنان دمیده و هر یک از افراد بشر جهت تکامل روحی خود لازمست در زمان حیات تلاش کند ، تا بتواند مسیر صحیحی را جهت رسیدن به ابدیت حیات پس از مرگ بپیماید ۰ و به صورت دیگری می توان بیان داشت که ژن روحی هر فرد بشر نسبت به سایر انسانها مستثنی است ، و به همین دلیل است که یکی از افراد خانواده نسبت به سایر اعضاء خانواده تفاوت پیدا

می کند و حالات وی مشابه هیچ یک از سایر افراد هم خون خود نیست و فرضا" فقط یک نفر در این خانواده استثنائی شده و به معنویت دست می یابد یا عکس آن • حال دلیل اینکه چرا روح پر قدرت این شخص قادر است جسم را به اعمال حیرت انگیز و محیرالعقولی وادارد بحثی جداگانه و شنیدنی است که خارج از این مبحث است •

زمانی که خوانندگان گرامی بتوانید این کتاب را با دقت به پایان برسانید مسلماً قادر خواهید بود با ارواح نزدیکان خود در تماس باشید و در آن زمان است که زیبائی های زندگانی و واقعیتهای حیات بر شما آشکار شده و می توانید به قسمت بسیار کوچکی از اسرار طبیعت دست یابید • مواردی که شاید تا امروز به صورت افسانه حیات تمام فکر شما را مشغول کرده است• نظریهٔ کلیهٔ ارواح در مورد تکامل یافتن روح بشر بدین شرح است :

روح افراد بشر از بدو انعقاد تا هفت سالگی بطور کامل در بدن مادی آنان تکمیل می شود و افراد هفت سال به بالا دارای روحی کامل هستند • اگر واحد روح را یک فرض کنیم و روح کامل باید دارای یکصد واحد روحی باشد، در بدو تشکیل جنین فرضاً می بایست پنج واحد از روح در کالبد جنین دمیده شود و در آغاز تولد به ده واحد و تا هفت سالگی به واحد تکمیلی یعنی یکصد واحد خود برسد •

در برخی از مواقع بنا به حکمت خلقت و خواست خداوند متعال مشاهده می شود که فرضاً در بدو تشکیل جنین ده واحد روحی در کالبد وی دمیده شده و در زمان تولد نوزاد واحد روحی به سی و تا چهار سالگی به یکصد واحد تکمیلی خود می رسد • آنوقت است که برخی از افراد بشر از خود شگفتی هائی را بروز می دهند که باعث حیرت همگان می شود •

در جلسه ای ، عقیده یکی از ارواح را دربارهٔ چنین افراد نابغه و استثنائی جویا شدیم ، و ایشان چنین فرمودند :

افراد نابغه و استثنائی که گاهی در کره خاکی دیده می شوند بنا به خواست و قدرت خداوند متعال بوده و دست بشر در بوجود آوردن چنین افرادی دخالت ندارد •

در یک جلسه روحی حضار خواستند تا با روح دانشمند مشهور قرن بیستم انیشتین تماس

حاصل شود • توسط روح مرشد جلسه از ایشان دعوت به عمل آمد و در حضور گروهی از علاقمندان به کارهای روحی با روح ایشان مکالمه زیر انجام پذیرفت:

-آقای انیشتن آیا شما در این جلسه حضور دارید ؟

- بلی

- سلام این گروه را که مشتاق مکالمه و دیدار جنابعالی هستند بپذیرید •

- سلام من هم به جمع شما •

-آیا شما به تکامل روحی معتقدید؟

-بلی

-آیا تولد شما در روی کره زمین جهت تکامل روحی بوده است •

-بلی، ضمن اینکه باید در مورد برخی از شناخت های مادی کرهٔ زمین نیز سهمی داشته باشم•

- آیا حیاتی در سایر کرات آسمانی ما وجود دارد ؟

- بلی، حیات خلقت خداوند فقط به کره زمین ختم نمی شود و مخلوقات فراوانی برخی از کرات آسمانی را پر کرده اند که خداوند به تمام آنها هم روزی عنایت می فرمایند و در آنجا تمدن های بسیار پیشرفته تری نسبت به تمدن کره زمین مشاهده می شود •

- آیا افرادی که در سایر کرات آسمانی زندگی می کنند شباهتی به افراد خاکی کره زمین دارند؟

- بلی کاملاً مانند افراد زمین هستند و تنها اختلاف آنان تمدن و پیشرفت است و گاهی هم تغییرات بسیار ناچیزی از نظر شکل ظاهری در آنان مشاهده می شود•

-در حال حاضر شما در کدام جهان روحی زندگی می کنید•

- جهان سوم طبقهٔ هشتم •

- ممکن است بفرمائید شغل شما در جهان روحی چیست ؟

- بلی نمایش جهان خاکی شما به ارواح جهان سوم •

– نمایش با چه وسیله ای ؟

– ما ارواح نیازی به وسیله نداریم و هر وقت تصمیم بگیریم در هر نقطه ای با قدرت عقلی خود حاضر می شویم•

– آیا ارواحی که به جهان چهارم روحی بروند تکامل یافته بوده و دیگر نیازی به تکامل روحی مجدد نخواهند داشت ؟

– بلی همینطور است •

– آقای انیشتن شما در زمان حیات زحمات زیادی جهت کشف و شناسانیدن اتم به اجتماع بشری در کره زمین کشیدید و فعالیتهای فراوانی نیز در این زمینه داشتید و بسیاری از نیروهای اتم را به بشریت نشان داده اید ، آیا اکنون پس از مرگ خود از این عمل راضی هستید؟

– از این طرز استفاده خیر • ولی منظور من شناساندن عنصری از عناصر موجود بود و وظیفه داشتم که این علم را در کرهٔ زمین شناسانیده و گسترش دهم • حال در این کره ، خاکی ها هستند که چه استفاده ای از وجود آن بکنند • این مربوط به آنهاست • من واقعیت اتم را در جهان خاکی به اثبات رسانیدم نه نیروی انهدامی و مخرب آن را • ضمن اینکه جمع شدن آب زیاد هم در برخی از مواقع ، باعث انهدام خواهد شد و بدتر از اتم است •

– اگر شما می دانستید که گروهی از افراد بشر روزی از نیروی مخرب آن به نفع خود و به ضرر دیگران استفاده خواهد کرد آیا دست به این اقدام می زدید؟

– بلی، همانطوریکه قبلاً گفتم من وظیفه داشتم تا این نیرو را به جهان خاکی بشناسانم ، چون تمدن بشر خاکی به مرحله شناخت اتم رسیده است ، لذا می بایست آنقدر از آن استفاده های مختلف بکند تا روزی به واقعیت وجود اتم و قدرت بالاتر تجزیه ای آن پی ببرد و بعد از آن از این خرابکاریها دست بر میدارد • امروزه بشر بیش از نود درصد از نیروهای مخرب آن استفاده می کند و حداکثر ده درصد آن را به نفع بشریت بکار می برد • اگر روزی بتواند از نود درصد مابقی هم به نفع بشریت استفاده کند ، مسلماً به مرحله شناخت بالائی از اتم رسیده است •

- جناب انیشتن آیا پیامی برای مردم خاکی دارید؟

- بلی ضمن تشکر از شما ها که این جلسه ارتباط را تشکیل دادید، مردم باید بدانند که مرگ حق است و وجود و بقای روح قطعی است و تکامل روحی در بشر تا رسیدن به مرز درستی و پاکی جزء وجود حیات است • به زندگی زودگذر حیات وابسته نشوید و دل به آن نبندید و دست از برادر کشی و انهدام بردارید• اگر در زمان حیات خود خلافی کردید خود شما هم پس از مرگ پاداش و کیفر می شوید • پس قدری واقع بینانه تر به واقعیت حیات که مرگ در رأس آن است بیندیشید • اگر روزی افراد طالب کسب علم بودند، حاضرم در جلسات آنان حاضر شوم و راهنمائی های سودبخشی را به آنان بکنم• ولی متأسفانه افراد بسیاری، بخصوص کسانی که قدری در علوم محیط خاکی پیشرفته تر هستند، از وجود و بقای روحی اطلاعی ندارند و همین بی اعتقادی آنان باعث می شود که نتوانند راه دیگران را پیگیری و تکمیل کنند •

- جناب انیشتین از اینکه لطف فرمودید و به جلسهٔ ما تشریف آوردید کمال تشکر را داریم•

- خواهش می کنم • من در زمان حیات جسم خود را در اختیار علم قرار داده بودم ، حال روحم را هم می توانم در اختیار علوم روحی و پیشرفت آن قرار دهم چون خداوند متعال در چنین امور روحی موافقت دارند •

ازپیدایش بشر در سطح کره زمین تا به امروز میلیونها سال می گذرد، ولی پیدایش تمدن و تشکیل جوامع هنوز به چند هزار سال نمی رسد • از زمان شروع تمدن و جوامع بود که در هر زمانی مرسلین و نوابغ و دانشمندان به ترتیب استعداد و کشش افراد کره زمین جهت آموزش و راهنمائی بشر پای در عالم خاکی گذاردند تا اینکه امروزه بشر به این سطح علمی و معنوی رسیده است • در زمینهٔ علوم معنوی و مذهبی نیز چنین است ، و خداوند زمانی مرسلین را جهت راهنمائی بشر در کرهٔ خاکی اعزام فرمودند که بشر قادر به درك و فهم حقایق دینی و مذهبی شده باشد•

کلیهٔ نوابغ و دانشمندانی که از بدو شروع تمدن در جهان ظهور کرده اند هر یک به ترتیب باعث تکامل علوم شده اند • در این قرن که تا به حال نود سال آن گذشته است، جهان با شگفتیهای عجیب و ناباوری نسبت به قرن گذشته مواجه است بطوری که در قرن پیش تصور آن هم برای بشر میسر نبود• چون بشر در گذشته کشش پذیرش چنین پیشرفتی را در علوم نداشت، به همین دلیل هم علمی بوجود نیامدکه باعث حیرت آنان باشد •

استعدادهای نادری که گاهی در بعضی از نقاط جهان دیده می شوند یکی دیگر از دلیل قدرت روحی بشر در عالم حیات است • چون اکثر نوابغ از بدو طفولیت به ترتیب نبوغ خود را بروز می دهند و اکثراً تمام حرکات و رفتار آنان با کودکان هم سن و سالشان متفاوت است، گاهی تعدادی از این افراد در اختیار و در جریان قرار می گیرند و نبوغ آنان از طرق علمی شکوفا میشود و تعدادی نیز به علت عدم کشف و دسترسی به علوم قادر نخواهند بود نبوغ خود را به عرصهٔ ظهور بگذارند و در نهایت بدون بهره دهی به اجتماع خود و شکوفائی از دنیای خاکی به جهان روحی رهسپار می شوند•

معجز قرآن

قدرت جسم و روان در اثر جان دارم
به جهان قدرت تن را همه از آن دارم

روح من، سیر تکامل کند اندر دو جهان
بودن هر دو جهانش همه اذعان دارم

این تن عاشق بود اندرچمن خانهٔ خویش
عشق روحم همه از عالم تابان دارم

رندی و خوش نظری شد همه سرلوحهٔ عشق
دل عاشق شده از ، عالم پنهان دارم

ماجرای من و معشوق شد افسانه ، ولی
به که گویم زنهان ؟ خود همه ایمان دارم

نگشایم در غمخانه ،به روی کس وخویش
نزد ناکس ز چه رو ، زجه و حرمان دارم

نالم از درد جگر سوز و نگویم به کسی
نزد بیگانه غمم را زچه عریان دارم

کارم از گریه گذشته ، دلم انبوه بلا
گریه در قلب و لبم بر همه خندان دارم

خامی و سادگی دل شده بازیچه ، ولی
در جهانِ دگری رونقم از آن دارم

یارب این رندی وپاکی، تو مگیرش زوجود
که مبادا هوسی بر دل رخشان دارمی سر آید

عمر تن رفت و دل افتاده در این آتش و دود
کی سرآید غم و ، دل سوی گلستان دارم

عشق دل کم مکن از ما ، صنم وادی غیب
گربه آنجا برسم خود سر و سامان دارم

پارسائی طلبم از تو که شاید به دمی
قیمت و روح و روانم به تو اروان دارم

دیده ام آن ملکوتت دمی اندر ره خویش
با وجودم هوس ملک سلیمان دارم

به تکامل برسد رهبر و جان هدیه کند
این تکامل همه از معجز قرآن دارم

اکتوپلاسم چیست

جسم بشر ، از عناصر بسیاری تشکیل شده است که شاید هنوز نسبت به بیشتر اجزاء تشکیل دهندهٔ آن شناسایی حاصل نشده است و احتمالاً" به این زودیها هم موفق نخواهد شد تا اینکه بتواند ، کلیهٔ آن عناصر تشکیل دهنده اعضاء وجودی خود را بطور کامل و مطلق بشناسد ٠

اکثر دانشمندانی که تا کنون دربارهٔ بشر بررسی کرده اند فقط توانسته اند به بخشی از قسمت جسم مادی او پی برند و آن را مورد مطالعه قرار بدهند و به کشفیات ناچیزی هم در این مورد نائل شده اند ، ولی دانشمندان کمتری دربارهٔ جسم اثیری و یا روح افراد بشر مطالعات جدی و دقیقی داشته اند و از این رو اکثر عناصر تشکیل دهنده وجود ذاتی بشر بجز تعدادی سلول و مواد معدنی و غیره تا کنون شناخته نشده است٠ از جمله عناصر ناشناخته جسم بشری که با جسم اثیری و روح او ارتباط مستقیم دارد ، ماده ای است بنام اکتوپلاسم که اخیراً دانشمندان روح شناس به وجود آن در زمان خوابهای روحی و مدیومی پی برده و موفق شده اند با دوربین های مخصوصی از این ماده در زمان خروج از بدن مدیومهای قوی روحی در جلسات تماس با ارواح عکس برداری کنند و در معرض دید همگان نیز قرار دهند ٠

اکتوپلاسم ماده ای است بصورت بخار یا دود، که در زمان خواب روحی از بعضی قسمتهای جسم مدیوم خارج می شود و این مواد خارج شده از بدن توسط دستگاههای عکاسی مادون قرمز یا ماوراء بنفش قابل رؤیت و عکسبرداری است ٠

رنگ این ماده در افراد مختلف به رنگهای سفید تا دودی مایل به سیاه مشاهده شده است ٠ البته باید توجه داشت که رؤیت این ماده معمولاً" با چشم معمولی انجام پذیر نیست مگر آنکه از دستگاههای یاد شده فوق جهت دیدن و شناخت آنها استفاده شود ، ضمن اینکه افراد نادری که مدیومهای قوی ئی هستند می توانند ، با چشم تن این ماده را رویت کنند٠

این ماده پس از خوابیدن کامل وسیط روحی در مجالس تماس با ارواح از منافذ و یا برخی از قسمت های بدن مانند دهان، بینی ، گوش و گاهی تواماً خارج می شود • چنانچه قصد جلسات روحی قصد تجسد نباشد و فقط هدف ارواح نمایش پدیده های روحی باشد، مقدار خروج اکتوپلاسم از بدن وسیط کمتر خواهد بود • همانطوریکه از تجزیه اسم این ماده پیداست این بخار از پلاسمای خون افراد که مایعی رقیق و بی رنگ است سرچشمه گرفته و منبع اصلی آنرا خون تشکیل می دهد و هر چه رنگ این عنصر روشن تر و شفاف باشد به همان نسبت هم قدرت مدیومی وسیط بیشتر بوده و در نتیجه پدیده های روحی قوی و مناسب تری در مجالس روحی توسط ارواح مشاهده خواهد شد •

ارواح با استفاده از این ماده قادر خواهند بود ، در جلسات روحی تجسد یافته و به روح و تن پوش خود جسم دهند • یعنی جسم اثیری با قدرت گرفتن از اکتوپلاسم حالت مادی به خود می گیرد و قابل رؤیت و لمس می شود •

بطوریکه در این حالت ، حضار قادرند جسم شخصی را با همان مشخصات قبل از مرگ بخوبی رؤیت کنند •

این بدن کاملاً مانند بدن یک انسان زنده ، سفت و محکم و دارای قدرت جسمی و فیزیکی و تکلم و حرکت خواهد بود • ترشح این ماده از بدن وسیط در زمان تاریکی مطلق و یا نور بسیار ضعیف قرمز صورت خواهد گرفت و پس از پایان جلسات روحی و استفاده کامل ارواح از این ماده جهت بروز پدیده های روحی ، کلیه اکتوپلاسم مترشحه از بدن مدیوم مجدداً وارد بدن و جذب پلاسمای خون وی می شود ، چنانچه خروج این مواد طبق دستورات صحیح و روش منطقی تماس با ارواح صورت گیرد ، مطلقاً صدمه ای به مدیوم وارد نخواهد شد ، و هیچگونه تأثیر سوئی بعداً در وی بوجود نخواهد آورد • ولی اگر قبل از خاتمه جلسه روحی اشتباهی رخ دهد ، فرضاً در اواسط جلسه روحی چراغها بطور ناگهانی روشن شوند و یا هیاهوی زیاد باعث ناراحتی وسیط شود، جذب پلاسما به کندی صورت خواهد گرفت و این امر گاهی باعث ناراحتی وسیط می شود که هنوز در خواب است و به همین دلیل است که

روشن کـردن چراغـهـا را در اواسط جلسـه و هنگـامیکه ارواح جلسـه را ترك نکرده انـد منع کرده اند ٠

اگر به دلائلی چراغها ناگهان روشن شوند و جذب پلاسما در بدن وسیط به کندی صورت پذیرد، گاهی وسیط پس از بیداری دچار تشنج و تهوع می شود ٠ در این حالت، هادی جلسه باید خونسردی خود را کاملاً حفظ کند و به وسیط آرامش دهد و افراد اطراف وی را متفرق سازد و به او مقداری شربت قند غلیظ بخوراند و پس از چند دقیقه وسیط حالت عادی خود را باز خواهد یافت ٠

بطور کلی پس از ختم جلسات روحی ، باید حداقل تا یک دقیقه از روشن کردن چراغهای سالن اجتناب ورزید ، تا اینکه اکتوپلاسمهای موجود در جلسه کاملاً جذب بـدن مـدیوم شود و سپس چراغـها را به ترتیب نور کم روشن کرد و وسیط را نیز بـا نـور کم از خـواب بیدار کرد ٠

از جنس کامل و چگونگی تشکیل و بوجود آمدن و خروج اکتو پلاسم از بدن و جذب آن هنوز اطلاعات کامل و دقیقی در دست نیست ، ولی دانشمندان مواد اکتو پلاسم مترشحه از بدن مدیوم را در آزمایشگاهها مورد مطالعه قرار داده و به این نتیجه رسیده اند که برخی از اجزاء تشکیل دهنده آن از کلرید سدیم و فسفات کلسیم است ٠

در اکثر جلسات تجسدی ، گاهی دیده می شود کـه ارواح به طور کامل تجسد نمی کنند و فقط قسمتی از اعضاء بدن آنها متجسد شده و قابل رؤیت می شود و گاهی هم کلیه قسمتهای آنها تجسد می یابد ، علت بروز چنین پدیده هائی را میتوان به اکتو پلاسم موجود در جلسه مربوط دانست و مقدار و نوع آن در تجسدات روحی نقش عمده ای را ایفاء می کنند ٠ یعنی وجود مدیوم و قدرت وی در ایجاد نوع اکتو پلاسم مورد نیاز ارواح در تظاهرات روحی نقش بزرگ و به سزایی را **دارا می** باشد ٠ به طور کلی موفقیت در هر یک از مجالس روحی بستگی به شرایطی دارد که **قبلاً** در محل تدارك دیده شده است ٠

بعضی از تجسدات در جلسات روحی به قدری روشن و واضح است که در همان وهله

اول ارواح کاملاً شناخته می شوند و در چنین حالاتی مشاهده شده است که هیچگونه تغییرات ظاهری در جسم تجسدی شخص ، پس از سالها مرگ، دیده نشده و حتی تغییرات شخصیتی هم در آنان بوجود نیامده است ۰

در جلسات روحی ، ارواح برای تجسد یافتن تنها از ماده اکتو پلاسمی که توسط وسیط بوجود می آید استفاده نمی کنند ، بلکه از سیالات حضار هم که در جلسات روحی پراکنده می شود برای تجسد خود بهره می گیرند ۰

ترکیب اکتو پلاسم و سیالاتی را که ارواح به نسبت دلخواه با هم مخلوط می کنند و بدین ترتیب قابل استفاده می شود ، در اصطلاح علم روحی تلی پلاسم می نامند ۰ یعنی در اصل این ماده اخیر است که تجسدات را بوجود می آورد و به همین دلیل است که لازمست نسبت حضار معتقد بوجود و بقای روح در جلسات بیشتر از افرادی باشد که اعتقادات کمتری نسبت به وجود ارواح دارند ، چون سیالات مثبتی که فضای سالن را فرا می گیرند ، در تجسدات روحی رل مهمی دارند و به همین ترتیب سیالات منفی نیز در عدم بوجود آمدن پدیده های روحی بسیار مؤثرند ۰

ارواحی که در جلسات روحی حاضر می شوند، اکثر قریب به اتفاقشان پوشیده و با لباس هستند، این لباسها معمولاً شبیه لباسهائی است که ارواح در زمان حیات خود از آنها بیشتر استفاده می کرده اند ۰ فرضاً اگر روح یک نفر نظامی که در زمان حیات همیشه او را با لباس سربازی می دیدند در جلسه حاضر شود، به احتمال قوی جهت شناسانیدن خود به حضار با همان لباس نظامی ظاهر خواهد شد ۰ نظر به اینکه تقریباً تمام ارواح با لباسهای زمان حیات خود در جلسات روحی حاضر می شوند، عقیده اکثر دانشمندان روحی بر این است که تمام اجسام و گیاهان و حیوانات و یا بشر دارای دو شکل ، که یکی از آنها شکل فیزیکی یا مادی و دیگری شکل اثیری است، می باشند؛ و به همین دلیل است که ارواح در جلسات روحی با همان لباسهای خود که قبل از مرگ استفاده می کرده اند ظاهر می شوند ۰ در این باره از روح حاضر در جلسه ای سئوال شد و ایشان چنین جواب دادند :

سئوال :

آیا اجسام نیز در جهان روحی دارای شکل بخصوص خود هستند• یعنی اجسام نیز پس از نابودی شکل ظاهری خود را حفظ خواهند کرد؟

جواب :

بلی اجسام پس از نابودی و از بین رفتن شکل ظاهری، شکل اثیری خود را حفظ می کنند، چون هر عنصری دارای خصوصیات مربوط به خود اوست و در صورت دگرگونی و یا تغییر شکل، حالت اولیه آن از بین نخواهد رفت • فرضاً اگر شیئی بسوزد به خاکستر و حرارت و دود بدل می شود و ظاهراً از بین می رود ولی در اصل همان حالت اولیه او به صورت اثیری با تبدیل جدید بجای خواهد ماند •

همانطوریکه در بخشی از این کتاب بطور مفصل بیان شد، ارواح قادرند هر چیزی را با نیروی عقل(و اثر آن بر ماده) به وجود آورند و از آن استفاده کنند و به همین دلیل نیز قادرند با نیروی عقل لباسهای دلخواه خود را بوجود آورند و در مجالس تماس بر تن کنند•

لباس اکثر ارواحی که در جلسات روحی حضور می یابند به صورت الوان و به رنگهای گوناگون است و لباس بانوان اکثراً تور حریری است که تمام بدن آنها را پوشانیده و کلاهی از همان تور نیز بر سر دارند • در زمان ختم جلسات و ناپدید شدن قسمتهای مختلف ارواح ، این لباسها جزء آخرین قسمتی است که ناپدید می شود •

در مجالس تماس با ارواح ، دانشمندان توانسته اند با اجازهٔ خود ارواح قسمتی از لباسهای آنها را با قیچی بریده و پس از ختم جلسه به آزمایشگاهها و لابراتوارها برده و تحت آزمایشهای دقیق و تجزیه قرار دهند ، و در نهایت به این نتیجه رسیده اند که لباس ارواح تقریباً از همان جنس اکتو پلاسم است •

گرز خشخاش

فلک باغ و جهان گرزی ز خشخاش
برون آمد زمین از بطن آن تخم
نبات و انس و حیوان ، در پی نور
انار آنگونه اندر بقچه پیچید
رساند رزق و روزی ، هر شب و روز
بشر عاجز کنون از فهم یک تخم
هزاران نکته اندر ذره پنهان
اگر دیدی تو نوری راز افلاك
غلامِ آن نظر بازم که در عمر

برون افتاده تخمی ، از نمک پاش
که در هر ذره بینی صُنع نقاش
به تاریکی نگون خوابیده ، خفاش
که صنعتگر نچیند ، آن به منقاش
نه کم ، برمور وماهی ، یا که عنقاش
کجا در کش رسد بر گُرز خشخاش
یکی از راز خلقت ، کی شود فاش
به فکر رفتن خود از جهان باش
ز خود سوزد بدن ، نی لاشه از لاش

نظر بازی بر این رهبر حلال است
دلی را بهر زر بیهوده مخراش

صفحات روشن یا منیره و شرایط تماس با روح

یکی از وسایل مادی که جهت استفاده پدیده های روحی به کار می رود، صفحات منیره یا صفحات روشن است • این صفحات وسائلی هستند که ارواح زمانیکه از اتاقک تاریک جهت اجرای نمایشها و یا به گونه ای از معرفی و عرضه خود وارد جلسه می شوند ، از آنها استفاده می کنند و وجود خود را توسط این صفحات به حضار جلسه می نمایانند •

ارواحی که از اتاقک تاریک خارج می شوند هر یک دو عدد از این صفحات را با خود به سالن می آوردند و گاهی نیز ممکن است یک عدد از این صفحات را بردارند • اگر این تعداد صفحات در اتاقک سیاه بیشتر باشد امکان این وجود دارد که چندین روح در جلسه حاضر شوند و هر یک از ارواح از صفحات منیره جداگانه ای استفاده کنند و باعث بروز نمایشهای بسیار جالبی شوند •

طرز تهیه این نوع صفحات بسیار ساده است و به طوریکه هر کس با تهیه وسائل زیر به راحتی قادر خواهد بود آنان را تهیه کند •

وسائل مورد نیاز جهت صفحات منیره:

۱- قاب چوبی

۲- مقوای سفید

۳- خمیر منور کننده که از سلفور کلسیم ، فسفر سان وورنی تشکیل شده و بعنوان گرد روشن کننده (هر دو ماده فوق را معمولاً در داروخانه ها میتوان یافت) مشهور است

۴- نوار منیزیم

۵- بُرس

طرز تهیه و ساختن صفحات منیره :

۱- چند قاب چوبی سبک به ابعاد تقریبی ۲۰×۳۰ به قطر یک سانتیمتر به تعداد مورد نیاز تهیه میکنیم(در مورد اندازه این قابها اجباری وجود ندارد که حتماً ابعاد آنها به اندازه های ذکر شده باشد و چنانچه قابهای آماده ای با ابعاد نزدیک به ابعاد ذکر شده در اختیار بود می توان از آنان استفاده کرد۰)

۲-قاب تهیه شده را با مقوائی که قسمت تیره آن به سمت پشت و بخش روشن آن به سمت خارج قرار داشته باشدمی پوشانیم و مقوا را کاملاً به قاب محکم می کنیم ۰ این مقوا باید از نوعی انتخاب شود که یک رویه آن کاملاً سفید و شفاف بوده و جنس آن نیز کاملاً محکم و با دوام باشد ۰

۳- در قسمت پشت قاب کاملاً در وسط یکی از اضلاع ، چرم و یا پارچه ای سیاه رنگ را به طول تقریباً ده سانتیمتر و عرضی حدود ۲ سانتیمتر محکم می کنیم این چرم به منزلهٔ دسته قابی خواهد بود که ارواح به راحتی بتوانند آنرا در دست گرفته و پدیده هائی را بروز دهند ۰

۴-قسمت پشت قاب را باید با رنگ کاملاً سیاه کرد۰

۵- خمیر منور کننده را که از ترکیب سولفور کلسیم و ورنی بدست آورده ایم باید مطمئن باشیم کاملاً با هم مخلوط و ترکیب شده است ۰ چندین بار با برس بر سطح قسمت سفید قاب می مالیم تا صفحه مقوا ، کاملاً آغشته و خیس شود ۰ جهت تهیه خمیر باید از دو ماده فوق آنقدر مصرف شود تا اینکه مایعی مانند ماست شُل بدست آید و به راحتی با برس بتوان آنرا بر روی صفحات مالید : سپس بار دیگر از همان خمیر آماده بر سطح مقوا می مالیم و این قاب را مقابل نور خورشید قرار می دهیم تا ضمن خشک شدن در خود انرژی های لازم را توسط نور خورشید جذب و ذخیره کند و اگر هوا آفتابی نباشد باید صفحات را برا ی مدت تمام روز در پشت پنجره رو به نور قرار دهیم تا در این مدت بتواند در خود انرژی نوری خورشیدی را ذخیره کند ۰

۶-قبل از انجام شروع نمایشهای روحی در محلی حدود چند سانتیمتر از نوار منیزیم را که

در زمان سوختن از خود نور بسیاری متصاعد می کند آتش زده و قسمت نورانی صفحات را مقابل نور آن قرار می دهیم تا اینکه صفحات آغشته به خمیر بتواند نور بیشتری جهت اجرای نمایشها در خود ذخیره و سپس متصاعد کنند، چون با این عمل در آخرین لحظه نور مناسبی را در خود ذخیره می کنند ۰

اگر خمیر منور را ، روزهای قبل بر این صفحات مالیده باشیم ، حتماً روز اجرای برنامه نیز باید یک بار دیگر از خمیر آماده بر روی صفحات مالید و در مقابل نور قرار داد تا کاملاً خشک شود و قبل از اجرای برنامه مجدداً آنها را در مقابل نور نوار منیزیم گذارد ۰

در مورد بروز تجسدات و پدیده های روحی، حضار جلسه نقش بسیار مهمی را دارند که قسمتی از آن قبلاً بیان شد۰ شرایط حضاری که در جلسات روحی حاضر می شوند به شرح زیر است :

۱–در شروع انجام کارهای روحی سعی شود افراد بی اعتقاد بوجود و بقای روح را مطلقاً در جلسات خود راه ندهید ۰

۲– می توانید از افرادی که در مورد وجود روح بی اطلاع هستند ، ولی مخالف وجود و بقای روح نیستند، اگر تمایل به حضور در جلسات روحی را داشته باشند، به نسبت یک چهارم حضار در جلسات خود استفاده کنید ولی حتماً باید از آنها بخواهید که تا خاتمه برنامه های روحی هیچگونه حرکت نامناسب و یا اظهار نظری نکنند و سئوالات خود را پس از پایان جلسه از هادی جلسه بپرسند ۰

۳– در مواقع نشستن در جلسات روحی افراد باید طوری بنشینند که کف هر دو پای آنان بر کف اتاق و یا سالن باشد و پای خود را بر روی پا ی دیگر نیندازند۰

۴– فاصله اولین ردیف صف حضار جلسه از اتاقک سیاه باید بین ۴ تا ۳ متر باشد و فاصله‌ٔ خیلی زیاد و یا بسیار کم مناسب نیست ۰

۵–طرز نشستن حضار نسبت به اتاقک سیاه، باید به صورت نیم دایره باشد، و در خط مستقیم کامل قرار نگیرند و صفوف حضار نباید حداقل از دو ردیف کمتر باشد ولی افزایش

ردیف حضار ، تا هر قدر که باشد، بلامانع است•

۶–در موقع نشستن باید توجه شود که یک زن و یک مرد به ترتیب کنار هم قرار گیرند و برای قدرت بیشتر و تجمع سیالات بهتر است دستهای یکدیگر را در دست گیرند و بدن آنها بهم نزدیک باشد به طوری که فاصله دو نفر از بین برود •

۷– هر چه فاصله ٔ افراد صفوف نسبت به یکدیگر کمتر و بصورت انبوه و یک پارچه در جلسه باشد، وجود سیاله های مثبت فضای جلسه را پر تر می کند، و ارواح بهتر می توانند با استفاده از این نیروی متراکم تجسد کنند و یا ارواح مختلفی در جلسه حاضر شوند و طول زمان ماندن ارواح در جلسات نیز بیشتر خواهد بود •

۸–بچه ها و جوانان کم سن و سال را مطلقاً به جلسات روحی راه ندهید چون آنان به راحتی قادر به پذیرش برخی از واقعیات حیات نمی باشند • افرادی را به جلسات راه دهید که در مورد پذیرش پدیده های روحی آمادگی کامل داشته باشند •

۹– چنانچه شرایط مناسبی جهت تجمع حضار بصورت نشستن یک در میان زن و مرد و بدون فاصله جسمی امکانپذیر نباشد می توانید طناب کتانی خالصی به قطر ۲ تا ۳ سانتیمتر را طوری در بین حضار قرار دهید که همگی بتوانند با دو دست طناب را بگیرند و یک سر آزاد آنرا به دست و یا قسمتی از بدن وسیط وصل کنید تا بدین وسیله مقداری از سیالات موجود در حضار به وسیط انتقال یابد و ارواح با استفاده از این سیاله های اضافی بتوانند به راحتی تجسد پیدا کنند در این حالت گاهی اتفاق می افتد که ارواح از خود پدیده های شگرفی بروز دهند•

۱۰–حضار جلسه باید سئوالات خود را به ترتیب در همان محلی که نشسته اند از هادی جلسه بپرسند و هادی جلسه است که سئوالات آنها را تکرار می کند و از روح حاضر جواب آنرا در خواست خواهد کرد در این موقع امکان دو حالت وجود دارد:

اول اینکه ارواح جواب سئوال را مستقیماً با صدای بلند و از حنجره روحی خود ادا خواهند کردو همگان صدا را خواهند شنید• دوم امکان این وجود دارد که جواب سئوال توسط مدیوم یا وسیط داده شود • در تکمیل سئوالات ، حضار باید سئوال خود را مستقیماً از هادی

جلسه بپرسند ، و هادی از ارواح جواب آنرا بخواهد، گاهی ارواح در زمان سئوال ، جواب آن را مستقیماً بیان می دارند احتیاجی به سئوال کردن مجدد هادی نخواهد بود. گاهی نیز اتفاق می افتد که ارواح جواب سئوالات حضار را در دفترچه ای که در نزد وسیط و در اتاقک سیاه وجود دارد ثبت می کنند، و گاهی نیز این امکان وجود دارد که ارواح به هیچ وجه جواب تعدادی از حضار را نمی دهند ، در این صورت پس از ختم جلسه توسط گردونه دوار و یا کتاب میتوان جواب سئوالات را بطور خصوصی از ارواح دریافت کرد .

ارواح به راحتی قادر خواهند بود تصورات ما را درك کنند و از فکر ما آگاهی یابند، لذا گاهی در جلسات اتفاق می افتد که ارواح نسبت به بعضی سئوالات پرخاش می کنند و یا جملاتی می گویند که باعث خوش آیند همکان نیست ، در چنین موقعی به هیچ عنوان نباید واکنشی در مقابل آنان بروز داد و از گفتار آنان اظهار ناراحتی و دلتنگی کرد، چون آنها به علت قدرت عقلی خود قادرند هر طرز تفکری را به راحتی دریابند ، لذا باید در جلسات روحی سعی شود افکار مغشوش و پوچ را از مغز خارج کرد و به واقعیتهای حیات اندیشید .

اگر کسی بخواهد که جواب سئوال او را هیچ کس نداند، باید از ارواح حاضر در جلسه خواسته شود تا جواب سئوالات آنها را بر کاغذی بنویسند و در روی میز وسیط قرار دهد که پس از پایان جلسه آن شخص به تنهائی از جواب سئوالهای خود مطلع شود. ارواح عمدتا" به این خواسته جواب مثبت می دهند.

۱۱-چنانچه جلسات تماس با ارواح اواسط شب تشکیل شود ، بمراتب بهتر از زمانهای دیگر است ، چون زمان به تاریکی جلسه کمک می کند ، و اکثر ارواح مایلند تا شب هنگام با ما در تماس باشند. دلیل آن هم استفاده از اکتوپلاسم موجود در جلسات است که در تاریکی بهتر قابل استفاده ارواح می باشد . در نیمه های شب قدرت جوابگوئی و تجسدی ارواح بمراتب بیشتر از سایر ساعات شبانه روز است .

خانه سماوات

ما قبله بجز کوی خرابات نداریم
جز میکده راهی به ملاقات نداریم

با گوشهٔ چشمی همگی راهی عشقیم
دل شسته ز تن ره به سماوات نداریم

خود را بنمایان ، همگی کشته دلانیم
چون خانه بجز خانهٔ میقات نداریم

آن دفتر و سجاده به یک سو بنهادیم
جز تو، طلب از روی مقامات نداریم

آن دلق ریائی ز کف خویش نهادیم
دلق دگر از بهر مناجات نداریم

عاشق تو نمودی همه این عالم و گردون
هرگز نظر از کس به قیامات نداریم

باید که رسانی به من آن خرقهٔ طاعات
در قافله جز قصد کرامات نداریم

خواهم که رسم درگه آن پیر خرابات
چون خرقه پاکی به ولایات نداریم

برگو به نسیمی که مرا بر تو رساند
از تو طلب رزق و اضافات نداریم

باید که ببخشی به من از آن می قدسی
غیر از تو ز کس بذل عنایات نداریم

ازخال رُخت ماهمگی سرخوش ومستیم
در راه تو ترسی ز مقامات نداریم

در میکده شستم همه آن خرقه و زنار
شوینده تر از آب خرابات نداریم

ای پیک صبا گو تو بر آن قدسی افلاك
راهی به دلت جز به مناجات نداریم

شکرانه به جا آورد این رهبر دل خون
جز کرده سزایی به سماوات نداریم

خطرات یا زیانهای تماس با روح

علم روحی ، علمی است بسیط و نا محدود و هر چه بیشتر دربارهٔ این رشته تفحص و بررسی و پی گیری به عمل آید، مشاهده خواهیم کرد که هنوز بشر نتوانسته بیش از گامی در شناخت آن پیش رود ۰

علم روحی ، از نظر بسیاری از افراد جوامع بشری هنوز ناشناخته مانده است ، و حتی گروهی به وجود و بقاء روح معتقد نیستند ۰ افراد درباره وجود روح در زمان حیات و پس از مرگ ، نظریات مختلفی ابراز می دارند۰ این نظریات گاهی مورد قبول دیگران واقع می شود و شناخت بیشتر ی در این زمینه علمی پیدا می کنند و درباره اثبات وجود ارواح پیگیری هایی می کنند۰ گاهی مشاهده می شود که متأسفانه تا پایان عمر هم در سرگردانی بسر می برند ، چون روش تماس با ارواح کار بسیار سهل و آسانی است، ولی شناخت ارواح نیاز مبرمی به علم روحی دارد و کسانی که بدون اطلاع و دانش روحی در صدد تماس با ارواح باشند ، مسلماً به نتیجهٔ مطلوبی دست نخواهند یافت ۰

شبی در یکی از مجالس روحی عده بسیاری شرکت داشتند ۰ در بین آنان شخصی را می شناختم که اطلاعاتی درباره وجود و بقای روح داشت ، و یکی دوبار نیز در مجالس روحی شرکت کرده بود ۰

ایشان با شناختی که درباره اعمال روحی داشتند، بحث روحی را به میان کشید و سئوال و جوابهائی نیز رد و بدل شد در این موقع کلیه میهمانان مشتاقانه بحثهای پراکنده را رها کردند و به نتیجه بحث روحی گوش فرا داده بودند ۰ در بین میهمانان شخص مسنی بود که حدود هفتاد سال از عمر وی می گذشت و با حالتی بسیار جدی و قاطع وارد بحث و گفتگوی ما شد و ضمن صحبتهای خود قدری هم مرا تایید و ستایش کرد و سپس چنین اظهار داشت : من معتقدم افرادی که در زمینه های روحی کار می کنند و یا با ارواح در تماس هستند پس از اندك

زمانی کـه چند سال هـم نخـواهد بود، دچار اخـتلالات حـواس و حـتی جنونهـای سـخت می شوند ۰ و من پیـشنهاد می کنم که مـوضوع بحث را عوض کنیـد و موضوع جالبتری را پیش بکشیـد ۰ پیشنهـاد می کنم که هرگز دنبـال شناخت روح و اثبات وجـود و بقای آن نروید ، چون می دانم که به زودی گرفتار ناراحتی های روحی خواهید شد ۰

گروهی از حضـار هـم از گفته های این شـخص راضی به نظر میرسیـدند و با تکان دادن سربه عنوان تصدیق گفته های ایشان را تائید می کردند ۰

در جلسه برای مـدتی کوتاه سکوت حکمفـرما شد کـه ناگاه من که شناخت کـاملی از این آقا نداشتم پرسـیدم شما از کجـا به این صراحت و قاطعیت به چـنین امری معتقـدید و به این رمز و راز پی برده اید؟

آن شخص گفـت ، من خود شاهد زندگی یکی از آشنایان بودم که حـدود ده پانزده سال پیش در این زمینه فـعالیت می کرد و حـتی موفقیت هائی هم کسب کرده بود ، ولی حـدود دو سال بعد گرفتار جنون شد و مبادرت به خودکشی کرد۰

پرسیدم آیا خودکشی کردن او دلیل بر این بوده است که چون این شخص با ارواح در تماس است اقدام به این عمل کرده و ارواح او را وادار به خودکشی کرده اند؟

جواب داد: خـیر ، ولی دربارهٔ آن شخص همـه می گویند که بـه دلیل تماس به ارواح حالت جنون به وی دست داده و اقدام به خودکشی کرده است ۰

پرسیدم آیا شما می دانید که ایشان چه مدتی با ارواح در تماس بوده و یا در زمینه های روحی فعالیت می کرده است و آیا از نوع تماسهای وی اطلاعاتی به دست آورده اید؟

ایشان پاسخ دادند:

خـیر از نوع تماسـهای وی مـطلع نبودم و نمی دانم کـه چگونه این اعـمال را انجـام می داد ، ولی بیش از دو سـال بود که همـه می دانستند کـه او در مجـالسی شرکت می کند و قـادر است با ارواح تماس بگیرد۰

از آن شـخص پرسیـدم نظر شـما دربـارهٔ من از نظر عقل و شـعـور ظاهری چیـست ؟ پرسیـد

منظور شما را کاملاً نفهمیدم • در جواب ایشان گفتم آیا شما مرا شخص مجنون یا دیوانه و خود باخته می دانید ؟

گفتند : خیر الحمدا... همانطوری که از طرز کلام و رفتار شما مشخص است شخص سالم و بدون نقصی هستید •

در جواب ایشان گفتم خدا را شکر که چنین تصوری درباره من دارید، ولی باید به عرض جنابعالی برسانم ، این حقیری که در مقابل شما نشسته و به شکرانه خداوند او را مردی عاقل و سالم می پندارید ، و به همین دلیل نیز می فرمائید که دست از اقدامات روحی و بحث دربارهٔ آنان برداریم تا مبادا روزی گرفتار جنون شویم ، حدود بیست و پنج سال است که در زمینه های روحی از نظر علمی و عملی و تجربی کار کرده و فعالیت دارم ؛ و تا به امروز که حدود نیم قرن از عمرم می گذرد حتی به سردرد هم مبتلا نشده ام و با قدرت روحی که در من به وجود آمده و روز به روز هم رو به تزاید است ، امیدوارم که تا آخر عمر نیز به کوچکترین گرفتاری روحی یا جسمی مبتلا نشوم • دلیل اینکه گروهی از افراد نا آگاه اجتماع ، افرادی را که با ارواح در تماسند یا دارای نیروهائی مافوق دیگرانند ، یعنی به قسمت بسیار کوچکی از قدرتهای ماوراء طبیعه دست یافته اند ، اشخاصی سبک مغز و گاهی مجنون و یا دیوانه می خوانند، این است که اکثر گفته ها و نظریات آنان خارج از قدرت درك و فهم شنوندگان حقایق روحی است • چون با عقل محیط هرگز نمی توان فهم محاط را داشت و به کوچکترین ذره ای خارج از فهم موجود پی برد، مگر اینکه کسی قادر باشد به قسمتی از علم محاط مسلط شود، تا عقل او قدرت فراگیری بیشتری در این زمینه داشته باشد •

و این افراد قادر به درك گفته های چنین کسانی نیستند، لذا تصور می کنند وی قسمتی از مشاعر خود را از دست داده و یا به جنون مبتلا شده که چنین اظهاراتی را بیان می دارد و افراد خانواده ها و یا محل و یا اجتماع درباره چنین اشخاصی گاهی دلسوزی و ترحم می کنند ، در صورتیکه اگر روزی به واقعیت درك او پی ببرند از خود و کرده هایشان پشیمان و شرمنده خواهند شد•

از اینکه فردی موضوعی را اطلاع نداشته باشد و آنرا درك نکند هرگز عیب نیست ، ولی اگر برخی از نظریات و یا حقایق را نخواهد بپذیرد عیب بزرگی است ٠

چنانچه شخص، دربارهٔ علمی که به آن آگاهی ندارد نظریه و دلائلی ارائه داد، نباید در صددنفی آن باشیم ،بلکه اگر با فکر محدود خود قادر به درك چیزی نبودیم دلیل عدم وجود آن چیز و یا شئی نخواهد بود، بلکه بی اطلاعی ما باعث عدم شناخت و آگاهی ، شده است ٠

فرضاً اگر افراد بشر به نیروهای ماوراءطبیعه آگاهی ندارند، دلیل بر عدم وجود آن نخواهد بود ، چون پس از مدتی مشاهده می کنیم که این قدرت به طریقی در یکی از قسمتهای جهان و یا توسط برخی از افراد بروز می کند ٠

معمولاً اختلالات عصبی و روحی و جسمی ای که در زندگانی اکثر افراد بشر به وجود می آید مربوط به ماده و مادیات است نه معنویات ٠ هرگز کسی در اثر کسب معنویات بیشتر ، دچار اختلال حواس نخواهد شد، ولی گفته های وی پس از مدتی خوش آیند همگان قرار نخواهند گرفت ٠

این افراد چون در بین اجتماعات ، کسی را هم فکر و هم عقیده خود نمی توانند بیابند، لذا زندگی اجتماعی محدود و کوچکی را برای خود ترتیب می دهند و اکثراً معاشرت خود را با دیگران قطع می کنند٠ چون فکر و عقل و هدف این گروه از افراد سیر آفاق می کند ، ولی همکاران و دوستان و آشنایان هنوز در ماده غرقند و هرگز قادر نخواهند بود برای مدت زیادی با هم به بحث و گفتگو بپردازند ٠ چون آنان در صدد رهائی روح از جسمند ولی دیگران وابستگی خود و جسم را به دنیا می دانند٠

هر کسی تا کنون دیده و یا خوانده و گاهی نیز شنیده است که برخی از افراد اجتماعات به دلائل بدست آوردن ثروت بی حساب به طور ناگهانی یا از دست دادن مال و اموال و یامبتلا شدن به عشق مادی به حالت جنون افتاده اند و گاهی هم چنین اشخاصی دست به خودکشی زده اند ٠ زمانیکه ریشه اکثر قرین به اتفاق این خودکشیها را بررسی می کنیم ، متوجه می شویم که اکثر آنان یک نوع ریشه مادی دارند و هیچ یک از آنها در معنویت ریشه ندارد یا اگر هم

معنویتی باشد بسیار نادر است• چون کسانی که در هر نوع زمینه های علمی و معنوی گام برمی دارند، مسلماً اولین عملی که انجام خواهند داد این است که در بین خود و مادیات زمان حیات فاصله ایجاد می کنند و نمی گذارند که مادیات بر آنها چیره شوند تا مبادا حالت و قدرت عشق به معنویات را که در آنها به وجود آمده از دست داده و ماده گرا شوند•

امروزه به بزرگترین معنویاتی که در جهان حکمفرماست، قدرت خداوندی و پرستش او است ، و بعد از آن شاخه های علمی و روحی است که سر چشمه آن از ذات باریتعالی سرچشمه گرفته است و علم و شناخت شعبات آنند • چطور ممکن است کسی به واقعیت حیات خود پی ببرد و قدرت ناچیزی از قوای ماوراء طبیعه در زمان حیات را به دست آورد و بخواهد به سرنوشت ارواحی که مرتکب خودکشی شده اند دچار شود و خود اقدام به چنین عملی کند•

هرگز در اثر کسب علم و معرفت جنون و یا اختلالات روانی پیش نخواهد آمد ،ولی متأسفانه کسانیکه به هیچ عنوان در زمان حیات خود به ذره ای از معرفت و علم معنویات دسترسی نداشته و از آن به دور بوده اند، اکثراً به دلائل مختلف دچار ناراحتی و نگرانی شده و در زندگانی قانع نیستند، و چراهای بسیاری برای آنان پیش می آید که به هیچ عنوان فکر و ذهن آنان قدرت جوابگوئی به این سئوالات را نخواهد داشت •

افراد بشر نباید در زندگانی خود علم روحی را نادیده گرفته و آنرا بد بدانند ، چون شناخت روح باعث پیشرفت افراد به سوی معنویت خواهد بود ، همین معنویات است که بشر را در زمان حیات از قید و بندهای پوچ و بیهوده می رهاند و به سوی واقعیات زندگانی حیات سوق می دهد و همین رفتار زمان حیات باعث خواهد شد که در جهان آخرت نیز موفق و رستگار شوند •

اگر افراد بشر به سوی علم معرفت روی آورند، پس از اندك مدتی متوجه خواهند شد که زندگانی در جهان پر جنجال و متلاطم امروزی، آنچنان هم که قبلاً تصور می کرده اند مشکل و سخت نیست بلکه بسیار سهل و راحت است آنوقت است که کار را برای زندگانی خواهند

خواست نه زندگانی را به خاطر کار ۰

آیا فرضاً اگر کارفرمائی به هر دلیلی کسی را از شغلش اخراج کرد ، آن فرد برای جبران این شکست باید دست به اعمال خلاف زده یا باید خودکشی کند ؟

متأسفانه علم روحی جدید امروزه در کشورهای خاور میانه و آسیا و ایران به طور عمومی رایج نبوده و اطلاعات مردم در این زمینه بسیار محدود و گاهی در حد صفر است ۰ در کشورهای خاور میانه و آسیا ادیان بسیاری وجود دارند و هر یک دارای اعتقادات مخصوص به خودند ۰ ولی در کشورهای اروپائی و آمریکائی این علم پیشرفت های بسیار کرده است، ولی متأسفانه به دلائل بخصوصی این کشورها بصورت واقعی مایل نیستند تا کلیهٔ اقشار مردم را از وجود آن آگاه سازند و این علم در این قسمت ها منحصر به متخصصین و دانشمندانی است که انحصاراً در رشته های روحی و قدرتهای ماوراء طبیعه پیگیری و بررسی می کنند ۰

امروزه ، در جهان هیچ فرد عاقل و سالمی وجود ندارد که منکر قدرت و نیروهای ماوراء طبیعه و یا قدرتهای غیبی باشد که روزانه در اطراف و جوانب بشر بطور مستقیم و یا غیر مستقیم رخ می نمایند یا گاهی هم در زندگانی روزمره افراد دخالت می کنند ۰

دنیای ما دنیائی است پر از اسرار و ماجرا و ناآگاهی هایی که هنوز هیچیک از افراد بشر نتوانسته اند به کلیهٔ آنها پی ببرد۰ اتفاقات روزمره ای که در زندگانی ما پیش می آید و یا اتفاق خواهد افتاد همه قابل تشخیص است ۰ کسانیکه امرزه در جهان در علم معرفت پیشرفته اند و از نیروهای ماوراء طبیعه نیز برخوردارند قادرند آینده و گذشته افراد بشر را به طور کامل باز گویند ۰ و حتی گاهی زمان و محل مرگ او را در سالهای بسیار دور آینده مشخص کنند ۰

شما تصور می کنید که این اشخاص جزء کدام گروه از افراد جامعه اند ۰ مسلماً از کسانی که نسبت به سایرین بیشتر به علم معرفت دسترسی یافته و توسط این علم که خود دارای مشتقاتی است ، قادر خواهند بودآینده خود و افراد دیگر را به خوبی و روشنی رؤیت کنند و از آن خبر دهند ۰

افسانه های بسیار عجیب و غریب و شنیدنی در بین اقوام و ملل مختلف جهان در این

زمینه ها وجود دارند که هرگز نباید از آنها به سادگی و بی تفاوتی گذشت و یا آنها را پوچ و باطل دانست ۰

درست به خاطر دارم زمانیکه به دبستان می رفتم صبحها دیر از خواب بیدار می شدم و اکثراً بموقع در سر کلاس حاضر نمی شدم و این مسئله باعث ناراحتی اولیاء مدرسه شده بود۰ روزی مادرم به من گفت : موقع خوابیدن به بالش زیر سر خود با اعتقاد و از روی ایمان بگو که مرا صبح زود بیدار کن و بدان بالش برای تو این عمل را انجام خواهد داد ۰

در آن زمان درك حقیقت مطلب برای من بسیار مشکل بود ، ولی همین عمل را در مواقع خواب انجام می دادم و چندین بار بالش را در بغل می گرفتم و از آن می خواستم که مرا صبح زود بیدار کند ۰ صبح روز بعد سر ساعت خواسته شده از خواب بیدار می شدم۰ از آن پس هر شب همین عمل را انجام می دادم و هنوز هم وقتی صبحهای زود قصد انجام کاری را دارم از خود میخواهم که ساعت ایکس بیدار شوم و سر آن ساعت بدون کوك کردن ساعت بیدار می شدم۰

در واقع بالش یا رختخواب هیچ نقشی را ایفاء نمی کند ، بلکه شب هنگام خودم از وجودم می خواهم که سر ساعت بخصوص مرا بیدار کند ، یعنی اختیار را به دست عقل که در تن پوش قرار دارد (یعنی از محل زندگانی روحی و ضمیمه ناخودآگاه خود) می خواهم که سر ساعت مرا بیدار کند، چون ضمیر ناخود آگاه افراد بشر خواب ندارد و در تمام مدت شبانه روز بیدار است۰

بشر در زندگی از قدرت های روحی خود غافل است و نمی داند که چه قدرتهائی در وجود روح وی در زمان حیات و پس از مرگ نهفته است و یا ارواح قادرند چه کمکهائی به بشر بکنند۰

اکثر افراد بشر هنوز به وجود خود پی نبرده و نمی داند بدن آنها از چه قسمتهایی تشکیل شده است و شناخت آنان فقط مربوط به قسمتهای ظاهری جسم است نه وجود ذاتی ۰

اگر در بحثی افراد مختلف بنشینند و از ترکیبات وجود بشر سخنی به میان آید ، اکثر قریب به

اتفاق از تقسیمات جسم آگاهی ندارند و به جز آن قسمت مادی هیچ چیز دیگری را از وجود بشری نمی داند • وقتی از آنها سئوال شود مرکز شعور و عقل و ادراك و احساس در کجای این جسم قرار دارد ، گروهی آنرا به مخ نسبت می دهند و گروهی اظهار بی اطلاعی می کنند• شاید هیچیک از وجود تن پوش و یا جسم اثیری و روح خود اطلاع چندانی ندارند، و زمانیکه در این زمینه سخنی به میان می آید ، آنان با چشم دیگری به گوینده خواهند نگریست و او را شخصی خیالاتی به شمار میآورند •

گروهی از افراد، روح و جسم خود را در جهان به مادیات و وجود حیات مربوط کرده اند، بطوری که هرگز قادر نیستند از مادیات و ماده پرستی دست بردارند ، حتی برای از کف ندادن دست آوردهای مادی حاضرند جان خود را از دست بدهند و قطعه قطعه شوند ، تا مبادا گزندی بر اندوخته های مادی آنان وارد آید •

روح چنین افرادی که در اختیار جسم قرار گرفته هرگز قادر نخواهند بود به اقدامات معنوی و انسانی دست بزند و مثلا" اگر چنین اشخاصی در مجالس روحی حضور داشته باشند اظهار خواهند کرد که اگر من روح دارم و یا روح پدر و مادر من وجود دارند ، از آنها بخواه و بگو که هر شب یک اسکناس با ارزش زیر بالش من قرار دهد تا آنوقت من به وجود روح معتقد شوم•

جواب چنین اشخاصی چه چیزی می تواند باشد؟ به کسی که تصور می کند روح در وجود افراد دمیده شده تا کارخانه و یا چاپخانه ای برای او باشد و با تهیه پول جسم او را در آسایش و رفاه کامل نگاه دارد چه باید گفت ؟

اگر روزی افراد بشر از کرامات روح آگاه شوند و آنرا از قید و بند جسم مادی برهانند، آنوقت است که درك خواهند کرد چه دریچه سعادتی در زندگی آنان گشوده شده و به چه مجهولاتی دست خواهند یافت • کسانی که به وجود و بقای روح پی برده و به آن معتقد هستند تمام ثروت دنیا را با زمان کوتاهی از این حالت معنوی بدست آمده معاوضه نخواهند کرد• در چنین حالاتی است که معنویت بهترین ثروت دنیا را برای اشخاص به ارمغان می آورد نه اسکناسی که در زیر بالش باشد•

گروهی از افراد بشر به علت عدم شناخت روح و بنا بر افسانه هائی که در بین افراد مختلف در این زمینه رایج است ، از ارواح فراری هستند. حتی بعضی ها از شنیدن نام آن نیز وحشت دارند . مانند افرادی که در زندگانی خود از مرده وحشت می کنند. غافل از اینکه همیشه با جسم مرده ای- که خودشان هستند در تماسند . چون آنچه که مسلم است روزی روح از جسم مادی خارج خواهد شد و مرده این جسم بر جای می ماند و آن همین جسمی است که افراد زیادی به وجود آن خرسندند .

اینگونه افراد وجود روح را به عنوان بزرگترین و خطرناکترین و وحشتناکترین هیولائی که در عصر خود شناخته اند می دانند . وقتی علت وحشت آنان را جویا می شویم ، متوجه خواهیم شد که اصولاً وحشت آنان بدون پایه و اساس است . میتوان گفت که آموزش بزرگترها در زمان طفولیت آنان باعث شده است که این اثرات را به جای گذارد و بزرگترها هم به علت عدم آگاهی کامل نتوانسته اند وجود و مفهوم روح را به خوبی به اطفال خود تفهیم کنند. این دسته از افراد بشر به وجود و بقای روح معتقدند ولی از آن وحشت دارند .

گروهی دیگر در اجتماعات بشری هستند که مطلقاً به وجود روح اعتقادی ندارند و براین عقیده می باشند که بشر پس از مرگ به خاك تبدیل می شود و هیچ اثری از او بر جای نخواهد ماند . این گروه به علت عدم آگاهی و شناخت و فرهنگ روحی دارای چنین نظریاتی می باشند. اکثر آنان زمانیکه در مجالس روحی شرکت می کنند پس از مشاهده آثار و پدیده های روحی مشتاقانه به آن معتقد می شوند و جزء افراد طرفدار روح و بقای آن در جهان آخرت در خواهند آمد .

عده دیگری به وجود و بقای روح معتقدند ، ولی در این باره عقاید مختلفی دارند . فرضاً گروهی از آنان اظهار می دارند که تماس با ارواح خطری عظیم برای افراد بشر است . یا تماس به ارواح دخالت در کار خداوند است و یا تماس با ارواح جزء گناهان کبیره محسوب می شود.

نظراتی مانند نمونه های ذکر شده فوق در بین اقوام و ملل بسیار است که اگر یکایک آنها را

خواسته باشیم بنویسیم ، مبحثی بزرگ را به خود اختصاص خواهد داد•

در زمینهٔ تماس با ارواح و عمل صواب و یا گناه آن با چندین تن از ارواح تماس گرفته شد و هر یک نظریاتی را اعلام کردند که چنین است :

اگر افراد بشر قادر باشند با ارواح تماس بگیرند توانسته اند به نکات زیر دست یابند •

اول اینکه : ارواح را خشنود می کنند چون آنها پس از مرگ توانسته اند پیغامها و یا حقایقی را به افراد بشر برسانند که باعث رهائی آنان از سرگردانی های زمان حیات شود •

دوم اینکه : کسانیکه با ارواح در تماس بوده اند ، پس از مدتی خود را از قید و بندهای پوچ زندگی رهانیده و به حقایق آن دست یافته اند، و در زمان حیات ، جهت پیش برد معنویت و رسیدن به واقعیات حیات کوشیده اند و هدف از خلقت خود را درك کرده و به ذات خداوند معتقد شده و روز بروز اعتقادات خود را ریشه ای عمیقتر بخشیده اند •

سوم اینکه : این افراد با شناخت روح و اطمینان یافتن از وجود و بقای آن پس از مرگ ، در زمان حیات اقدام به اعمال خیر و نیکو و پسندیده ای کرده اند و خود را از وابستگی های بی پایه و اساس جهان رهانیده و در اثر انجام این اعمال در زمان حیات توانسته اند روح خود را صیقل و صفا بخشند و در جهان آخرت پس از مرگ نیز نزد خداوند قرب و منزلت بخصوصی یابند ، و در جهانهای والای روحی جای گیرند •

در حین نوشتن این مقاله روحی در اطاق حاضر شد و حضور خود را با کشیدن خط مستقیم توسط خودکار اعلام کرد • مدتی از نوشتن دست برداشتم و پرسیدم شما چه می خواهید آیا فرمایشی دارید؟

ایشان چنین نوشتند :

سلام ، من یونس حقیقی هستم و چندین سال پیش در تهران فوت شدم و تا به امروز این اولین تماسی است که توانسته ام بطور مستقیم با کسی برقرار کنم ، تاکنون چندین بار به دیدار زن و فرزندانم رفته ام و حتی چندین بار خود را به طور تجسدی به آنان نمایانده ام تا شاید در صدد تماس با من برآیند ولی موفق نشده ام •

می خواستم دربارهٔ تماس افراد زنده با ارواح صحبت کنم. اگر شما افراد زنده ای که در قید حیات مادی هستید ، بتوانید به علم تماسهای روحی آگاهی یابید، به سادگی قادر خواهید بود همیشه با ارواح بستگان خود در تماس باشید و در این میانه هیچگونه دلتنگی بوجود نیاید.

تماس با ارواح دارای فواید فراوانی از برای شما خواهد بود و این تماسها مسلماً در زندگانی به نفع شماست و قادر خواهید بود روش زندگانی خود را در زمان حیات انتخاب کنید، انتخاب روش صحیح در زمان حیات باعث رستگاری در جهان خواهد بود.

ما ارواح به جز حقیقت و محبت چیز دیگری را به شما ارزانی نخواهیم داشت و شما را در زندگانی به راههای صواب خواهیم کشانید و حقایق ناشناخته را برای شما بازگو می کنیم تا در جهان موفق شوید. با تشکر فراوان از شما خداحافظ.

نظریه اکثر ارواح دربارهٔ تماس با آنها تقریباً مشابه اظهارات روح بزرگ آقای یونس حقیقی است و خواسته های آنان نیز تقریباً یکی است و قصد دارند راه نجات را به بشریت بیاموزند تا در زندگانی چند روزه ، خود را گرفتار قید و بندهای دست و پا گیر حیات نکنند و پس از مرگ در جهانهای روحی رستگار شوند.

ارواح مترقی که با افراد بشر تماس برقرار می نمایند همگی بنا به حکم و دستور خداوندی است و آنان بر بشریت نازل می شوند تا حقایق حیات که در اصل شناخت خداوند است را به ما بنمایانند و در زمان حیات مادی، بشر را از خواب غفلت برخیزانند تا با اعمال نیک و پسندیده ای به عالم روحی انتقال یابند.

چراغ دل

بگذر از تن در جهان قیل و قال
فارغ از تن شو اگر خواهی وصال

عافیت خواهی تو ، بگذر از وجود
با جهان بینی کجا یابی جمال

عابد از نور ولایت سالک است
ورنه افتد بعد مردن در زوال

نیمه شب بینی در عالم آفتاب
گر که روح تن رسانی بر کمال

فارغ از عالم به فکر کائنات
کی در این ره عارفی بیند ملال

در کواکب نزد آن مه طلعتان
سرّ حکمت بینی ، از آن بی مثال

چون رود روح از بدن آگه شوی
جسم خود بینی هه پوچ و وبال

با چراغ دل چو گردی گرد خویش
جمله سهلش بینی آن امر محال

از ازل هر کس به فیض گل رسید
جام دل پر کرده از آب زلال

کام دل کی گیرم از معشوق مست
تا رسم روزی بر آن فرّو جلال

رهبر اندر ره ، بشارت ها دهد
از کرامتهای پاك ذات ذوالجلال

فرق بین وسیط و معمول از نظر علم روحی

ارواح معمولا " در شرایط خاصی قادر خواهند بود پدیده هایی را از خود بروز داده و بدین وسیله خود را به افراد بشر بنمایانند و بروز چنین حالاتی معمولا " بدون وجود یک نفر واسطه بشری که قابلیت وساطت با ارواح را داشته باشند عملی نخواهند بود.

این واسطه های روحی هستند که رابطه افراد زنده با مرده ، یعنی در اصل دو جهان مرگ و حیات را به سادگی به هم مربوط می کنند و مرز بین این دو جهان را با نیروی ذاتی خود می شکافند و از بین می برند و ما به سادگی می توانیم با مرده های سالهای پیش رابطه و گفتگوهایی در سطح بسیار معقول و بالای علمی و منطقی برقرار سازیم .

مدیوم بودن افراد کلا " به دو صورت است . برخی از مدیومها در بدو تولد یعنی مادرزادی مدیوم بوده که این خود یک موهبت الهی است و تا آخر عمر به همان حال وجود خواهند داشت ، حالتهای بخصوص از مدیوم بودن هم برای بعضی ها یک حالت دائمی و ثابت نبوده ، بلکه یک حالت خاص و موقتی است که در برخی از مواقع و تحت شرایط بخصوصی در بعضی از افراد بروز می کند و علت آن نیز ، همان طوری که قبلا " بیان شده است ، مربوط به قدرت و ارتفاع تن پوش و یا جسم اثیری (پریسپری) افراد بشر است که گاهی این ارتفاع هاله ئی از چند میلیمتر در اطراف و پیرامون جسم مادی تجاوز نمی کند و گاهی هم به چندین متر خواهد رسیدو همین حالت ارتفاع هاله ئی در تن پوش باعث به وجود آمدن قدرتهای مدیومی در افراد می شود.

درك مطالب روحی ، برای کسانی که اطلاعات و معلومات کافی در مورد شناخت وجود نداشته باشند بسیار مشگل و غیر ممکن است . چون همانگونه که افراد بشر در مورد جسم

مطالعاتی دارند و از نظر ظاهری آن را چنین می شناسند که بدن از ترکیبات مادی بخصوصی تشکیل یافته است و پس از مرگ این جسم از بین می رود و ترکیبات تشکیل دهنده مادی آن هم در طبیعت آزاد می شود و پس از آن چیزی از جسم بر جای نخواهد ماند. در صورتیکه در اصل چنین نیست و بدن هر جانداری از سه قسمت کاملا "متمایز تشکیل شده است که در زمان حیات این سه عنصر تشکیل دهنده وجود ، با یکدیگر همزیستی کاملی دارند، و با مرگ موجودات زنده ، این سه عنصر از هم جدا می شود و هر یک به سراغ سرنوشت از پیش تعیین شده خود می رود.

عنصر اولی یعنی جسم از عنصر مختلفی تشکیل شده است که تمام آن مادی است و حداکثر اجزای مادی تشکیل دهنده آن آب و کربن است . عنصر دومی که یکی دیگر از عناصر تشکیل دهنده وجود بشری است ، تن پوش یا جسم اثیری یا جسم ثانی می باشد که از عنصری بسیار لطیف ، که در برخی از مواقع و طی شرایط خاصی قدرت تبدیل شدن به جسم مادی را نیز دارد، تشکیل یافته است . سومین عنصر تشکیل دهنده وجود که از همه آنها خالص تر و لطیف تر است و عنصری است ملکوتی و فناناپذیر و دائمی ، روح نامیده می شود. که در زمان حیات مشترك مادی ، در تن پوش جای داشته و باعث ادامه حیات مادی و روحی در موجودات زنده خواهد بود.

مسئله ارتباط با ارواح چیزی نیست که امروزه مردم جهان به فکر آن افتاده و در صدد کشف حقایق روحی باشند .بلکه این مسئله از زمانی مطرح شده است که بشر خود را در جهان خاکی شناخته است و همیشه مورد توجه افراد و قبائل مختلف بوده است و هر یک از آنان هم اعتقادات بخصوصی در این زمینه داشته اند. وقتی کتاب های مذهبی ادیان را مطالعه می کنیم متوجه خواهیم شد که در آن کتابها با صراحت کامل در مورد وجود و بقای روح بحث شده است به طوری که هرگز کسی قادر به انکار چنین حقایقی نخواهد بود ، مگر اینکه کسی مطلقا" پای بند هیچ یک از اصول اخلاق و دین و حقیقت گوئی نباشند . اگر کتاب آسمانی مسلمانان قرآن کریم را بگشائید و آن را بخوانید متوجه خواهید شد که خداوند کریم در آن

کتاب آسمانی چقدر در مورد وجود و بقای روح تأکید فرموده و روح را جزء حیات بشر دانسته است، واقعا " منطقی و منصفانه نمی باشد که ما از خواندن این همه کتابهای مذهبی که یا مستقیما " از طرف خداوند بر بشریت نازل شده یا برخی از پیش گامان ادیان آنها را به رشته تحریر در آورده اند ، خود داری کنیم و قبل از مرگ خود نتوانیم از حقایق وجود حیات ، که روح قسمت اعظم آن است اطلاع یابیم ۰

امروزه اکثر افراد جهان در مورد بروز و حدوث پد یده های غیر عادی و خارج از قواعد رایج که گاهی در برخی از نقاط به وقوع می پیوندد ، تقریبا" همگان آگاهی هایی دارند ، ولی مبداء این گونه پدیده ها بر آنان مشخص نیست ۰

با توجه به اینکه تمام افراد بشر مایلند که از علت وقوع چنین حوادثی اطلاعات کافی به دست آورند ، ولی متأسفانه مسئولین و دانشمندان در این زمینه تحقیقات چندانی به عمل نیاورده و در مورد علل و موجبات بروز چنین پدیده های غیر عادی بطور جدی پی گیر نبوده و از خود توجه چندانی هم بروز نمی دهند ۰ در صورتیکه امروزه لازم است این حالت و قواعدی که از طریق ارواح در جهان بوقوع می پیوندند را امری مسلم و ثابت شده بدانیم و هرگز در صدد نفی آن برنیائیم ۰ چون قادر به نفی منطقی و یا علمی آن هم نخواهیم بود وبطور دائم باید در صدد گسترش و پی گیری این گونه وقایع و اتفاقات باشیم تا هر کس با کشف قطره و یا ذره ای از این علم نهان بتواند کمک بزرگی به شناخت حقایق حیات کند تا پرده از روی ناشناخته ها به تدریج برداشته شود۰

هیچ یک از افراد بشر نباید اظهار دارد که چون روح شناس نیست، نباید این علم را تعقیب کند و فقط افرادی که در این زمینه تخصص کامل دارند باید پی گیر آن باشند و به دنبال آن بروند ۰

باید همگان به این اصل واقف باشند که این علم گامهای اولیه خود را در جهان بر میدارد و هر کس می تواند در این زمان با این علم همگام شود و از طرفی هر یک از شما یعنی هر فردی از افراد بشر دارای روح است و هر کسی که روح دارد ، قادر است توسط همین روح با ارواح

در تماس باشد، ولی هر کس با طریق و روش خاص و به نسبت نیروهائی که در ذات و نهان وی به ودیعه گذارده شده است • این امکان وجود دارد افرادی که خود را در زمینه روحی هیچ می دانند و تصور می کنند که هرگز قدرت روحی ندارند ، صاحب نیروی مدیومی عظیمی باشند که با استفاده از این نیرو قادر باشند اسرار بسیاری از عوالم غیب و یا جهان پس از مرگ را برای اجتماعات بشری روشن سازند و خود نیز روزی یکی از افراد روح شناس عالم بشریت گردند •

در اجتماعات گاهی به افرادی بر خورد می نمائیم که از شنیدن اسم روح وحشت دارند و حاضر نیستند هیچ مطلبی را در این زمینه بشنوند تا چه رسد به اینکه بخواهند در صدد تعقیب و پی گیری شناختهای روحی که همان شناخت حیات خود آنان باشد بر آیند• این افراد تا چه زمان می توانند بخاطر خودخواهی و ماده پرستی خود را گول بزنند و از حقایق بگریزند؟ چرا نمی خواهند بدانند که وجود آنها از چند قسمت تشکیل شده و یکی از آنها روح است؟ چرا نمی خواهند قبول کنند که جسم تنها سازنده وجود بشری نبوده و عناصر دیگری نیز در تشکیل وجودی آن دخالت دارند ؟ به همین دلیل است که وقتی روح که عنصر اصلی شخصیت افراد بشر است ، در زمان مرگ که جسم را رها می کند ، هیچ یک از نزدیکان و عزیزان قادر به تحمل و حتی نگاه کردن به صورت میت نخواهند بود و بفوریت این جسم را از خوددور می سازند و بخاطر عجله ای که در این مورد از خود نشان می دهند گاهی عزیز خود را زنده بگور می کنند •

افراد فراوانی در جهان وجود دارند که هزاران کتابهای عشقی، پلیسی ، اقتصادی و غیره را مطالعه کرده اند ولی حاضر نیستند یک کتاب روحی را که فقط به شناخت وجود خود آنان نیز مربوط می شود ، برای چند ساعتی بخوانندو زمانی از وقت خود را در این زمینه مصرف دارند • شاید هم تصور آنان بر این است که بهتر است وقت خود را درباره چنین مطالب پوچی صرف نکنند ، ولی چنین افرادی این حقیقت محض را باید بدانند که علاوه بر اینکه وقت خود را با مطالعه چنین کتابهائی که حقایق حیات در آنان نهفته است را از دست

نداده اند ، بلکه توانسته اند با به دست آوردن برخی از شناختها ، زندگانی زمان حیات خود را نیز تغییر داده و در جهان آخرت روحی هم رستگار شوند ۰

مطالعه کتابهائی که مربوط به وجود و علوم بشری است ، هرگز خارج از منطق و فلسفه و روانشناسی و جامعه شناسی و مذاهب و تاریخ نخواهد بود و کسی به علت ناآگاهی از علوم ماوراء طبیعه هرگز نمی تواند ناشناخته ها را خارج از حقیقت و بی پایه و اساس تصور کند۰ چون این خود افراد هستند که اطلاعات کامل و محکمی در این زمینه ندارند و چنانچه خواسته باشیم علوم بشری و مسئله ارواح را به دلیل عدم آگاهی خود رد کنیم و کنار بگذاریم ، از زندگانی بشریت در زمان حیات وی چه چیزی باقی خواهد ماند که بشر بتواند به آن اتکاء داشته باشد و با امید کامل و سلامت و صداقت و درستی به زندگانی خود ادامه دهد؟

همانطوریکه از قدیم گفته اند بشر به امید زنده است ۰ اگر امید از بشر قطع شود ، حیات نیز مفهوم و واقعی خود را به ترتیب از دست خواهد داد و ادامه زندگانی هیچگونه لذتی برای او نخواهد داشت ۰

حال که بحث در مورد امید به میان آمد بهتر است توجه داشته باشیم که امید همیشه به دو شکل و صورت پدیدار خواهد شد۰ اول آنکه برخی از افراد در زندگانی خود به امیدهای غیر منطقی و واهی که هرگز پایه و اساس عقلی ندارد دل می بندند که هرگز در طول حیات مادی خود به آنها دست نخواهند یافت۰ فرضا" اگه کسی انتظار داشته باشد در شوره زاری که زندگی می کند روزی تمام دشت و بیابان آن پر از گل و سنبل شود، البته اگر امکان چنین چیزی وجود داشته باشد در طول عمر یک بشر که فرضا" از ۱۵۰ سال تجاوز نمی کند نخواهد بود، بلکه نیاز به مدت زمان بیشتری است۰ در اثر تغییرات جوی و یا پوسته کره زمین این منطقه شوره زار تبدیل به جنگل سر سبز و یا دشت پر گلی شود۰ کما اینکه امروزه مشاهده می کنیم که در اکثر قسمتهای کره زمین آثار وجود دریا در گذشته کشف می شود و آن مناطق یکی از با صفا ترین نقاط عالم است و هر نوع گل و گیاهی در آن می روید۰

دوم امیدهای حقیقی ، این نوع امیدهای بشری معمولا " در زمان حیات او به حقیقت می پیوندد و افراد قادر هستند در طول عمر خود به آن دست یابند •

اتکاء به خداوند و ایمان و امید به جهان آخرت است که باعث خواهدشد که ما را از ورطه هولناك زندگانی و سردرگمی نجات دهد ، چون با امید به زندگانی پس از مرگ و اجر و پاداشی که در اثر انجام اعمال نیکوی خود از خداوند متعال در جهان پس از مرگ دریافت خواهیم کرد همیشه در صدد تزکیه نفس و احسان و خوبی بر خواهیم آمد• همین امید به جهان پس از مرگ است که مردم در اکثر موارد از خود گذشت و بردباری نشان می دهند• به همین سبب گاهی اتفاق می افتد که با توجه به اینکه افرادی بدون دلیل زندگانی مردم را متلاشی می سازند، باز هم عکس العملی ازطرف مقابل نسبت به آنان بروز نمی کند و انتقام گیری را فقط به خداوند بزرگ می گذارند تا به هر ترتیبی که خود صلاح میداند در مورد آنان عمل کند • چون این گونه افراد به جهان پس از مرگ واقفند و شناخت کاملی نسبت به خداوند دارند •

اگر امید به زندگانی پس از مرگ وجود نداشت ، وضع بی سامان و شلوغی را این جهان به خود می گرفت و هر کس در صدد از بین بردن دیگری و تصاحب ثروت و ناموس دیگران بر می آمد، ولی امروزه این امید به زندگانی پس از مرگ است که تا حد بسیار زیادی افراد جوامع را کنترل می کند و آنان را آرام می سازد •

امروزه محال است که بتوان وجود روح را چه از نظر مسئله عینی و یا ذهنی و علمی و عملی انکار کرد و وجود پدیده های روحی را که به طور دائم در جهان در حال حدوث می باشند مردود دانست •

دانش و علوم و اتفاقات ماوراء طبیعه بر ما مسلم شده اند و هرگز نمی توان اسرار عظیم و بی نهایت نیروهای نهان را نادیده فرض کرد و به علت ناآگاهی به آنان ایمان و اعتقاد نداشت•

شناخت ما ازاین جهان و آنچه در آن می گذرد بسیار ناقص و محدود است ، ولی با همین حواس خود قادر خواهیم بود تا مقداری از این ناشناخته ها را درك کنیم• چون

ساخت جسم و احساس بشر اجازه آن را نخواهد داد تا در محیط اطراف خود بیش از یک دایره کوچکی را ببیند و درك کند. اگر روزی بشر بتواند از این دایره محدودی که در پیرامون او قرار دارد ، پارافراتر بگذارد و به سایر دوایر اطراف محیط خود دست یابد در آن زمان است که قادر خواهد بود به برخی از ناشناخته های اطراف دورتر ازخود نیز مسلط شود و از آنان آگاهی پیدا کند.

این احساس محدود بشری است که به او اجازه نمی دهد تا بتواند به برخی از ناشناخته ها دست یابد و اگر فردی از افراد بشر دارای یک حس علاوه بر احساس پنجگانه خود که همان حس روحی و یا مدیومی است باشد، مسلما" برخی از ناشناخته های پیرامونش برای او شناخته خواهد شد. فرضا" برخی از حیوانات قادرند قبل از بروز زلزله از زمان وقوع آن مطلع شوند و در این مورد هیچ کسی از نظر علمی و یا عینی شکی ندارد . پس این حس در طبیعت وجود دارد و برخی از حیوانات صاحب این قدرت هستند. چنانچه احساس دیگری علاوه بر احساس موجود در بشر وجود داشت ، زندگی برای ما جلوه دیگری پیدا می کرد؛ ولی آنچه که مسلم است در وجود بعضی از افراد بشر نیروهائی علاوه بر احساس طبیعی نهفته است که آنان قادر به انجام اعمال و رفتاری علاوه بر دیگران خواهند بود و این حالت ها اکثرا" استثنایی است . مدیومهائی که در بین افراد بشر وجود دارند نیز جزء کسانی می باشند که تا اندازه ای اختلافات حسی در وجود آنان به نسبت دیگران بیشتر است که البته لازم به توضیح است . کلیه افراد بشر که در سلامت عقل و جسم به سر می برند دارای قدرت مدیومی به نسبتهای متفاوت هستند و برخی از آنان دارای قدرت بسیار فراوانی در نهاد خود می باشند که واقعا" اعجاب انگیز است، و گروهی به نسبت کمتری از این موهبت الهی برخوردارند . ولی این نیرو در هیچیک از افراد بشر در حد صفر نیست .

مدیومها ، همیشه در بررسی پدیده های روحی نقش اساسی و مهمی را به عهده دارند و با وجود سیاله هایی که در آنان وجود دارد ، به صورت واسطه هایی می شوند که بدون وجود آنان تماسهای روحی تجسدی و یا مکانیکی تقریبا" مشگل و یا حتی محال است؛ و در اصل،

کلید ارتباط با ارواح ، مدیومها می باشند و هر قدر افراد بشر بتوانند ارواح را در وجود خود نفوذ دهند ، به همان نسبت نیز دارای قدرت مدیومی بیشتری نسبت به دیگران خواهند بود • می توان گفت که هر چه بیشتر ارواح بتوانند در وجود افراد نفوذ کنند آنان دارای قدرت مدیومی بیشتری نسبت به سایر افراد هستند •

کلیه مدیومهای به نسبت قدرتهای مدیومی که در آنان وجود دارد ، به همان نسبت در مورد ارواح نیز تأثیر پذیر بوده و وجود و حضور ارواح را به نسبت احساس درونی خود درك خواهند کرد و این احساس معمولا " در سطح بدن آنان تأثیر می گذارد به طوری که وجود ارواح را با احساس بخصوص در روی اعضای بدن خود درك خواهند کرد•

افراد فراوانی وجود دارند که در کلیه شئونات زندگانی خود بسیار حساس هستند و زمانی که به کارهای روحی نیز اشتغال می ورزند به خاطر حساسیت فراوانشان بر این عقیده هستندکه ، در مورد مدیوم بودن نیز باید چنین حالتی را داشته و مدیوم بسیار حساسی باشند• در صورتی که در عمل گاهی عکس آن هم مشاهده می شود ، یعنی اکثر مدیومهای مشهور و خوبی که در دنیا مشاهده می شوند ، افرادی هستند که در زندگی مادی خود تا اندازه ای لاقید و از جسمی قوی و نیروی جسمی بیشتری برخوردارند •

زمانیکه در جلسات روحی به نام وسیط بر می خوریم ، فورا" به یاد شخصی خواهیم افتاد که معمولا " در اتاق تاریک نشسته و هادی جلسه او را به طریقه روحی و یا هیپنوتیزمی خوابانیده و ارواحی که قرار است در آن جلسه حاضر شوند ، توسط نیروی اکتوپلاسمی او قادر به تجسد خواهند بود• ارواحی که توسط نیروی مدیومی وسیط در جلسات حاضر میشوند ، معمولا " از خود آثار فیزیکی ای را بروز خواهند داد که کلیه شرکت کنندگان در جلسه می توانند آن آثار را به راحتی با چشم تن مشاهده کنند و یا حتی در برخی مواقع انها را حس و یا لمس کنند•

ارواحی که در جلسات روحی حاضر می شوند ، معمولا " از دو گروه مختلف خواهند بود• برخی از آنان ارواح مترقی هستند • توسط ارتباط و سئوال و جوابهائی که از آنان به عمل

می آید ، می توان به نتایج خوب و چشمگیری دست یافت و برخی از اطلاعات آنان باعث خواهد شد تا معماهای چند هزار ساله که بشر همیشه در صدد درك و شناخت آنها بوده است حل شوند ۰ گاهی هم امکان این وجود دارد ارواحی که وارد جلسات روحی میشوند ، هنوز به حد کافی به مرز ترقی و تعالی نرسیده باشند در چنین حالت هایی مشاهده می شود که اکثر اظهارات آنان صحیح و مقرون به حقیقت روحی نمی باشد و این امکان وجود دارد که در برخی از مواقع با گفته های خود باعث گمراهی افراد از مسیرهای حقیقت و صحیح شوند۰

این عمل را برخی از افراد نا آگاه احضار ارواح می نامند ۰ باید به آگاهی کلیه خوانندگان رسانید که این واژه مصطلح عربی است و مانند اکثر واژه های دیگر عربی و یا شرقی و غربی وارد زبان فارسی شده اند و لغت عامیانه و بهتری نیز نمی توان جایگزین آن کرد۰ چون حقیقت امر این است که هرگز روحی در برابر قدرت و اراده بشر مادی تسلیم نشده و از او فرمانبرداری و یا متابعت نخواهد کرد۰ چون قدرت ارواح بسیار بالاتر و مترقی تر از نیروهای بشری است و هرگز کسی قادر نخواهد بود که بر نیروی آنان غلبه یابد و ارواح را در تحت تسلط اراده و نیروی خود در آوردو در اصطلاح آنان را احضار کند۰ در صورتی که این ارواح هستند که با بشر تماس برقرار می کنند و اینگونه تماسها هم بنا به حکم پروردگار است۰

قدرت وسیط و یا مدیوم نیز نیروئی نیست که بتواند بر ارواح تسلط یابد ، بلکه نیروی آنان فقط در این حد است ارواحی که مایل به تجسد و یا کتابت و یا هر نوع تماسی با افراد بشر می باشند با استفاده از نیروی اکتوپلاسمی آنان ، اقدام به چنین عملی کند و پدیده های روحی را در معرض نمایش همگان قرار دهند ۰

در چنین مواردی که مدیوم یا وسیط در محل خود خوابیده است ، ارواح هستند که نیروی خود را بر وی تحمیل کرده و با تسلط کامل بر مدیوم ، اعمالی را از خود بروز میدهند نه اینکه تنها قدرت و وجود مدیوم باعث شد که ارواح از خود پدیده های روحی نشان دهند۰

حتی ارواح در مورد حضور در برخی از جلسات روحی امتناع ورزیده و حاضر نمی شوند، کما اینکه امکان این وجود دارد که به طور کتابت با روحی تماس حاصل کرد و

در این صورت حضور وجودی روح در جلسه قطعی است ولی مشاهده می شود که به هیچ عنوان خود را تجسد نمی کند و یا کوچکترین اثر فیزیکی را بجز کتابت از خود بروز نمیدهد و یا در بعضی از جلسات مشاهده می شود که ارواح اثرات بسیار خفیف و ضعیفی را از خود بروز می دهند و دلیل آن را نیز ضعف قدرت مدیوم و یا وسیط و یا حضار جلسه می دانند.

از طرف دیگر هر روحی قدرت و تجربه تجسد را ندارد و بشر نیز نباید چنین تصوری داشته باشد که در جلسات روحی هر روحی را می توان بصورت تجسدی مشاهده کرد تجسد ارواح به تکامل عقلی و روحی آنان مربوط است.

پس از این تجربیات متوجه می گردیم ارواح هستند اگر که بخواهند با ما تماس حاصل می کنند نه اینکه ما قادر خواهیم بود ، با هر روحی که مایل باشیم تماس حاصل کنیم.

پس واژه احضار ارواح در زبان فارسی لغتی است که بدون توجه به معنا وارد فرهنگ لغات ما شده است و معنی درستی در این زمینه ندارد و هرگز نباید این واژه را تحت اللفظی معنی کرد. البته باید به این اصل توجه داشت که کلیه ارواحی که تا جهان سوم روحی زندگانی می کنند ، مشتاقانه مایل به تماس با افراد خانواده خود و حتی تماس با تمام افراد بشر می باشند.

لغت معمول در مورد کسانی اطلاق میشود که در جلسات هیپنوتیزمی به خواب می روند و ما هر یک از این خواب رفته ها را در اصطلاح مدیوم می نامیم ، ولی بین وسیط ومعمول اختلافات فراوانی وجود دارد که ما به بعضی از این تفاوتها اشاره خواهیم نمود.

افراد وسیط در اصل در اختیار ارواحی قرار خواهند گرفت که سالیان قبل از جسد مادی خود جدا شده و در حال حاضر در عوالم روحی به زندگانی پس از مرگ مشغولند و از کلیه مادیات جهان دست شسته اند و هیچگونه وابستگی یا نیازی به آنها ندارند. بر عکس معمول که توسط قدرت هیپنوتیزمی به خواب مصنوعی فرو رفته است تابع روحی است که هنوز از جسم خود خارج نشده و این روح وابستگی شدیدی به ماده که در وهله نخست همان جسم باشد دارد و در واقع قدرت روحی خواب کننده و خواب رونده در این قسمت لازم و ملزوم

یکدیگرند ؛ ولی در حالت وسیط بودن ، قدرت مستقیم روح مرده در روح وسیط است •

بسیار اتفاق افتاده است که وسیط در جلسه ای به خواب رفته و اعضاء جلسه قبلا " خواسته اند که روح فرد بخصوصی در جلسه حاضر شود ، ولی با توجه به اینکه بارها این جلسات تشکیل شده و خواستار تماس با آن روح بخصوص بوده اند مشاهده می شود که خواسته آنان عملی نشده و ارواح دیگری در جلسات حاضر می شوند که مطلقا" خواسته اعضاء جلسه و یا وسیط نبوده است • اتفاقات و پدیده های روحی که در جلسات رخ میدهند ، تابع قوانین بخصوصی در خلقت هستند که متأسفانه تا به امروز کسی نتوانسته است بطور مطلق به آنها دسترسی یابد ، مگر اینکه در جلسات روحی این حقایق از خود ارواح سئوال شود تا علت بروز چنین پدیده هائی را جهت افراد حاضر در جلسات روحی روشن کنند •

بروز و حدوث عوالم و آثار روحی ، در اختیار هیچ یک از افراد جلسات روحی از هادی و مدیوم و تماشاچیان نبوده و دخالتی هم در چگونگی و حدوث و ظهور آن نمی توانند داشته باشند •

به قسمت فوق می توان این نکته را اضافه کرد ، زمانی که در جلسات روحی مدیوم به خواب مغناطیسی فرد رفته و در حال بیهوشی است در تمام مدت بیهوشی در اختیار کامل ارواح است و مطیع دستورات و خواسته های آنان است و در این زمان هیچ اراده ای از خود ندارد• در چنین جلسات گاهی از مواقع اتفاق می افتد که ، مدیوم تابع دستورات و خواسته های برخی از حاضرین در جلسه می شود و گاهی هم از طرز تفکر و خواسته یک نفر از تماشاچیان متابعت می کند و دستورات او را اجرا می کند ، که آنهم بنا به خواسته روح حاضر در جلسه صورت می پذیرد، ولی معمول در خوابهای مصنوعی تابع روح زنده است، یعنی تابع قدرت روحی و روح شخص عامل است که او را در اثر تلقین به محیط های سرد و یا گرم و یا زمانهای مختلف خواهد برد و ارواح در بروز چنین حالاتی هیچگونه تأثیری نخواهند گذارد ، غیر از قدرتهای روحی خود افراد زنده •

گاهی در بین وسیط ها مدیومهائی وجود دارند که گاهی نقش بسیار مهمی را در مورد

بهبود و یا معالجات روحی افراد ایفاء می کنند. درباره برخی از مدیومهائی که در معالجات روحی نقش بسزائی داشته اند ، متخصصین روحی در کشورهای اروپا و آمریکا کتابهای فراوانی به رشته تحریر در آورده و چنین حقایقی را به عموم مردم جهان اعلام داشته اند .

در زمان بی هوشی ، جسم مدیوم در اختیار روحی است که در بدن او جای گرفته و در این صورت روح شخص را از محل اصلیش خارج کرده و خود برای مدت کوتاه جایگزین آن میشود و در این حالت مدیوم دارای قدرت بی سابقه ای می شودو قادر است اعمالی را انجام دهد که هرگز در زمان بیداری قادر به انجام آنها نبوده است . مثلا" زمانیکه مدیوم در این حالت قرار می گیرد قادر خواهد بود با نیروی اراده برخی اشیاء را جابجا کند وبدون اینکه کوچکترین تماسی با شیئی داشته باشد آن را از زمین به هوا بلند کرده و یا با پای برهنه از روی آتش سرخ شده بگذرد بدون اینکه کوچکترین آسیب یا اثری از سوختگی در پا و یا هر نقطه ای دیگر از بدن او مشاهده شود یا زخمهای عمیقی را در بدن خود بوجود آورد بدون اینکه قطره ای خون از آن او جاری شود و بسیاری اعمال دیگر که در چنین مواقعی مدیومها قادر به انجام آنها خواهند بود.

این حالت را در علم روحی شناسی ، مرحله عالی تسلط روح خارجی بر بدن می نامیم و در این زمان بدن مادی مدیوم جزئی از بدن ستاره ای ارواح شده و یا این دو جسم در هم ادغام شده اند .

در این مرحله عقل و روح مدیوم به طور کامل از جسم او جدا شده و عقل و روح جدیدی که مربوط به روح خارجی است برای مدت کوتاهی در بدن وی جایگزین می شود و اراده و کنترل شخص را به دست می گیرد و او را به هر نحوی که خود بخواهد اداره خواهد کرد و یا هر ناراحتی و مرضی که در او وجود داشته باشد را به طور کامل از بین خواهد برد . در این حالت مدیومها قادر خواهند بود امراض دیگران را نیز تشخیص داده و گاهی در همین حالت مریض را معالجه خواهند کرد.

در گذشته کلیه ظواهر مدیومی را به علت عدم آگاهی و شناخت نوعی سحر و جادو و یا

نیروهای شیطانی می دانستند • ولی خوشبختانه در قرن اخیر با شناخت علم روحی جدید ، به تدریج پدیده های ناشناخته ای که جزء جادوگری و غیره محسوب می شدند ، در قالب شناختهای روحی در آمده اند و اکثر موضوعاتی که در بین مردم جوامع به صورتهای نادرستی جلوه گر شده بودند به تمام معنی از مرحله سحر و جادو در آمده و جزء علم یقین روحی محسوب گردیده اند •

در علم روحی سعی بر این است تا تصوراتی را که در گذشته مردم از ارواح به عنوان شیطان و جادو و غیره داشته اند باطل و حقایق وجود عقل و نفس بر همه مشخص شود•

علم روحی جدید ، در صدد شناسانیدن حقیقت موضوعات فسفی و اعتقادی مربوط به نفس بوده و قصد دارد تا کیفیت وجودی روح و جاودانگی آن را در عوالم روحی بر همگان روشن سازد و شگفتیهای اعمال روحی رابیان دارد•

در برخی از مواقع مشاهدات ظواهر عقلی از لحاظ بررسی و تحقیق شباهت فراوانی با ظواهر نفسانی دارند ، یعنی در اکثر آزمایشات و بررسیهای روحی مشخص شده است که در برخی از مواقع فکر بشر قادر است به دیگری انتقال یابد بدون اینکه خواست فردی در آن دخالت مستقیم داشته باشد• یعنی گاهی اتفاق می افتد که افرادی قادر هستند از راه نزدیک یا دور طرز فکر دیگران را درك نموده و به خوبی از آن آگاهی یابند • این نوع حالات روحی را در علم تله پاتی می نامند • با توجه به اینکه تعداد بسیار زیادی از افراد بشر دارای چنین قدرتهایی نیستند ، مع الوصف علم روانشناسی جدید ، آن را مردود ندانسته و وجود آن را در برخی از افراد بشر یقین می داند• حال که بحث تله پاتی به میان آمد ، بد نیست که دو نمونه بارز و زنده ای که در زندگانی خانوادگی نویسنده کتاب به وقوع پیوسته است جهت توجه بیشتر خوانندگان بیان دارم •

خداوند متعال دو پسر دوقلو به من عنایت فرمود که نام یکی را هومن و دیگری را هوتن نهادیم• روزی هوتن مریض بود و مادرش او را با پسر بزرگتر (فرهاد) که حدود هفت سال داشت به نزدپزشک معالج برده بود و هومن در منزل مانده بود و به تنهائی مشغول بازی بود• در

این زمان دوقلوها حدود چهار سال داشتند • ساعت حدود پنج بعد از ظهر بود و هوا رو به تاریکی می رفت• همانگونه که هومن در حال بازی کردن بود ناگاه از جا پرید و با سرو صداو فریاد و ناراحتی به سوی من دوید و فریاد زد هوتن ، هوتن • پرسیدم چه شده پسرم ، چرا سر و صدا به راه انداختی ؟ هوتن فریاد زد و من صدای او را شنیدم• از او پرسیدم کسی که زخمی نشده است ؟ گفت نه فقط ماشین جلویش تصادف کرد ، مامان با آقاهه در حال دعوا کردن است• او را دلداری داده و ساکت کردم و پس از اندك مدتی او مجددا" مشغول بازی شد• با همسرم قرار داشتیم که زودتر به منزل بیاید تا به دیدن کسی برویم • احساس کردم تأخیر کرده است• در این اثنا همسرم به منزل تلفن کرد و به محض اینکه از آن طرف خط صدای او را شنیدم به او گفتم ناراحت نباش می دانم تصادف کرده ای و ماشین هم خسارت دیده است و همه شماها سلامت هستید • هیچ جای نگرانی نیست و زمانی که وضع تصادف مشخص شد به منزل بیائید • با تعجب پرسید تو از کجا می دانی که من تصادف کرده ام ؟ به او گفتم هومن صدای فریاد هوتن را درموقع تصادف شنیده بود• از او محل تصادف را جویا شدم و متوجه شدم که محل تصادف تا منزل حدود سه یا چهار کیلومتر فاصله داشت • حال هومن چگونه ازاین فاصله و در این شهر شلوغ صدای برادر چهار ساله اش را تشخیص داده بود موضوعی است که فقط آن را می توان به قدرتهای روحی و تله پاتی افراد نسبت داد و بس• چون غیر از نیروی تله پاتی به چیز دیگر قابل توجیه نیست•

داستان دیگری از همین دو برادر دو قلو وجود دارد •محل زندگی یکی از برادرهای من، در کرج بود و محل خدمت او در تهران • یک روز عصر که به منزل خود می رفت سرراه به منزل ما آمد• یکی از این دوقلوها که همان هوتن بود، به وی اظهار داشت که قصد دارد با وی به کرج نزد پسر عمویش برود• مشروط بر اینکه فردا صبح او را به تهران باز گرداند و قرار بر همین منوال شد که هوتن به کرج برود و هومن در منزل باشد • حدود ساعت پنج بعد از ظهر این دو برادر از یکدیگر جدا شدند • پس از صرف شام وقتی که قصد خوابیدن داشتیم مشاهده کردم که هومن در اتاق خود چراغ ها را روشن کرده و نشسته است• از او پرسیدم چرا چراغها

را خاموش نمی کنی و نمی خوابی ؟ در جواب اظهار داشت من نمی خوابم تا هوتن بیآید. گفتم هوتن امشب منزل عمویت میهمان است و نخواهد آمد ، هومن که حدود نه سال داشت در جواب گفت خیر هوتن حتما " امشب می آید . شما بخوابید من در را باز می کنم. برادرم تلفن نداشت که از او جریان را سئوال کنم ، ولی شخصا" هم مطمئن بودم که هوتن امشب باز خواهد گشت . چون به گفته های این دو برادر در چنین مواردی مطمن بودم به همسرم اظهار داشتم تو بخواب و من منتظر هوتن خواهم ماند . در همین اثنا بود که زنگ در حیاط به صدا در آمد و هومن با خوشحالی اظهار داشت دیدی بابا ، این هوتن است !و به سمت در دوید و در را باز کرد و با کمال تعجب هوتن را با برادرم مشاهده کردم. وقتی این دو برادر به هم رسیدند ، اول یکدیگر را در بغل گرفتند و خنده کنان هر دو به سمت اتاق خواب خود رفتند و خیلی زود به خواب خوشی فرو رفتند .

جریان را از برادرم جویا شدم . ابتدا با تعجب فراوانی گفت ببین هوتن چه کار میکند. پرسیدم چطور ؟ اظهار داشت تو برو او را نگاه کن و وضعیت او را به من بگو تا من جریان را بازگو کنم .به اتاق آنها رفتم و چراغ را روشن کرده و مشاهده کردم که آنان هر دو در روی یک تخت کنار هم به خواب خوشی فرو رفته اند. برادرم را صدا کردم و خوابیدن آنها را مشاهده کرد و سپس چنین اظهار داشت : حدود دو ساعت قبل شام آوردیم هوتن لقمه ای از آن را دهان گذارد و سپس گفت من دل درد شدیدی دارم و نمی توانم غذا بخورم و پس از صرف شام مجددا" اظهار کرد که هر شب قرص و شربت دل درد می خورم و امشب نخورده ام و خیلی ناراحت هستم. اگر ممکن است مرا به منزل برسان . هر چه صحبت و موعظه کردم که فردا صبح اول وقت ترا خواهم برد نتیجه ای نداشت . چون او از شدت درد به خود می پیچید و من به حکم اجبار او را به تهران آوردم و تعجب من در این است که به محض مشاهده برادرش تمام آن ناراحتی ها و دل دردها از بین رفت و بدون هیچ حرف و اعتراضی خوابیده است .

وقتی در این مورد بیشتر سئوال و جواب شد متوجه شدم از زمانیکه غذا خوردن ما در

منزل تمام شد و هومن تنها در اتاق خود نشسته و به فکر برادر ش بود ، درست همان موقع هم دل درد شدیدی هوتن را آزار می داد و با اصرار فراوانی می خواست که در نیمه شب به تهران حرکت کند.

البته چنین حالات و اتفاقاتی از این دو برادر دوقلو بسیار مشاهده کرده ام که نقل کلیه آنها خارج از بحث این کتاب خواهد بود .

قدرت خواندن افکار دیگران و یا تأثیر گذاری آن در جسم فرد دیگر از راه دور برای همه کس امکان پذیر نخواهد بود و باید روابط عاطفی بسیار شدیدی ما بین آنان وجود داشته باشد تا این امر امکان پذیر شود.

گاهی اوقات مدیومها در مواقع تماس موفق نمی شوند افکار دیگران را به خوبی بخوانند و علم روحی جدید در مورد چگونگی این نوع حوادث روحی تحقیق و بررسی می کند . چون امروزه به اثبات رسیده است که عقل آدمی بسیار قوی تر از مدرن ترین و قویترین دستگاههای فرستنده و گیرنده ای است که تاکنون در جهان ساخته شده است . در واقع عقل بشر دارای قدرتهای شگرف و خارق العاده ای است که علم امروزی تنها به مقدار کم و ناچیزی از آن واقف شده است و بنابر این نتوانسته است حقایق جهان رادرك و کشف کند.

خواندن افکار دیگران ، گاهی نیز از طریق خوابهای مصنوعی یا مغناطیسی انجام می پذیرد ، که در مبحث مربوط به خود کاملا " تشریح خواهد شد و گاهی هم حالت تله پاتی در افراد با وجود و دخالت مستقیم ارواح انجام پذیر است .

نظر به اینکه روح پس از جدا شدن از بدن دارای امواج و ارتعاشات اثیری می باشد، در این هنگام قدرتی چند برابر زمان حیات خود به دست خواهد آورد و به همین دلیل است که به راحتی قادر خواهد بود در ادراك مدیوم اثر گذارد و یا عقل افراد بسیاری را که در جلسات روحی شرکت کرده اند تحت کنترل خود در آورد. تطور و تکامل در جهان روحی جهت ارواح به دو صورت مشاهده می شود . این تطور و تکامل یا به آهستگی و کندی صورت می پذیرد و یا با سرعت. این حالت فقط مربوط به فکر و عقل آنان است و زمانی که عقل به

رشد و تکامل و تطور رسید کلیه حالات گذشته آن دگرگون خواهد شد.

چنانچه عقل ارواح تطور نیابد و به صورت راکد و جامد و به همان شکل قبلی خود باقی بماند ، مسلما " تغییرات چندانی هم در وجود روحی وی ظاهر نخواهد شد ، در اینجا می توان گفت که از این نظر تقریبا " جهان روحی تغییرات چندانی با جهان خاکی ما ندارد ، چون نادان همیشه نادان است تا زمانی فرا برسد که قادر باشد بر نادانی خود غلبه نماید و دانا شود.

اگر روحی دارای حالات و عادات زشت و عقب افتاده ای باشد، جهت تحول و دگرگون این حالت احتیاج به وقت زیادی خواهد داشت و در زمان حیات وطی فرصت های مناسبی این تحول را انجام خواهد داد، و گرنه جهت تکامل مجدد روحی لازمست آماده شود. اگر روحی در زمان انتقال به عوالم روحی ، دارای خصائل نیکو و پسندیده و افکار مترقی تری نسبت به سایر افراد اجتماع باشد ، بزودی در راه پیشرفت روحی در عالم پس از مرگ گام بر خواهد داشت و به سوی روشنی و سعادت ابدی خواهد شتافت .

گفتار نیکان

عالِمان در کشف گوهر جاهلند
گوهر اندر این وجود و غافلند

گر که خود را کس شناسد عالِم است
خود شناسان جمله اندر ساحلند

روح و جان بشناس ، زیرا مردمان
غیر جسمی ، روح وجان را شاملند

روح آدم شاهکار خلقت است
غیرروح و جان تمامی زائلند

آنچه خواهند مردمان در پیکر است
هر چه گوئی بینی از آن حاصلند

آنچه می بینی، همه هیچ است وپوچ
گول ظاهررا مخور چون باطلند

عده ای گه فکر تن گاهی روان
عده ای آسوده اندر منزلند

سنجش زهد من و عابد ز چیست
هر یک از ما راه خود را مایلند

رهبر از کردار خود بر در گه است
عالمان گفتار نیکان حاملند

روح با چه اشخاصی بهتر می توانند تماس برقرار کنند؟

افراد بشر روزانه در زمان حیات خود با امواج و فرکانسهائی مواجه می شوند که خود از وجود آنها آگاهی کاملی ندارند و این امواج به طور دائم و لاینقطع از بدن به محیط و از محیط به بدن تأثیر می گذارند و می توان گفت هر عملی را که شخص در زندگانی خود انجام میدهد امواج و ارتعاشاتی عکس العمل آنها را تشکیل می دهند • فرضاً در زمانیکه کسی صحبت می کند و یا در حال تفکر است ، امواج و فرکانسهائی از وجود ذاتی او به جای می ماند که هرگز از بین نخواهد رفت و فقط دامنهٔ فرکانس آنها در اثر مرور زمان در فضای لایتناهی گسترده تر خواهد شد•

در اثر هر گونه فکر و اندیشه، امواجی از مغز خارج می شوند که با عقل تماس حاصل می کنند و یا برعکس ، همیشه از طریق عقل امواجی جهت اجرای دستورات به مغز و از آنجا به سلسله اعصاب انتقال می یابد• با توجه به بروز چنین حالاتی متوجه می شویم که زندگانی افراد در زمان حیات به وجود ارتعاشات و یا امواج بستگی مستقیم دارد، و علاوه بر این ارتعاشات یا امواج ، هاله هائی از امواج نوری و حرارتی اطراف بشر را فرا گرفته است• این هاله ها به سادگی قابل دید و رؤیت همگان نیست ، ولی افرادی که دارای دیده بصیرت روحی هستند ، گاهی در شرایط خاصی قادرند این امواج را در اطراف دیگران و ارتفاع و رنگ این امواج را در افراد مختلف تشخیص دهند • ارواح پس از ورود به عوالم روحی، اکثر زندگانی خود را به وسیلهٔ قدرتهای امواج و ارتعاشات و فرکانسها انجام می دهند و زمانیکه جهت انجام امور خاصی به سطح زمین می آیند ، قادرند این امواج را به خوبی دیده و تشخیص دهند• اکثراً امواج و هاله های بلند اطراف بدن افراد بشر است که ارواح را به سمت خود

جلب می کند و ارواح به راحتی قادرند با دیدن و تشخیص این هاله های موجی در اطراف افراد به سوی آنان حرکت کرده و در صدد تماس با آنان بر آیند ۰

افرادی که دارای ارتفاع هاله های موجی بیشتری در اطراف بدن خود هستند ، بیشتر مورد توجه ارواح قرار می گیرند و ارواح به سهولت می توانند با آنان تماس بر قرار کنند ۰ یکی از خصوصیات مدیومی معمولاً همین ارتفاع تن پوش در اطراف جسم مادی بشر است ۰ در بین این گروه از افراد می توان مدیومهای روحی بسیار ارزنده ای را یافت ۰ از نظر ارواح اینگونه افراد دارای قدرت روحی و معنویت بیشتری نسبت به سایرین هستند و جسم مادی آنان نتوانسته است تمامی قدرت خود را بر روح تحمیل کرده و آنرا تحت نفوذ خود در آورد ۰ در این نوع اشخاص معمولاً روح حاکم جسم است که در مباحث دیگری در همین کتاب دربارهٔ قدرت روح و جسم بحث شده و نیازی به تکرار مجدد آن نیست ۰

دنیای مادی افراد بشر ، معمولاً راه پیشرفت و تکامل روح را سد میکند و در اکثر مواقع در بین افراد قدرت اصلی را از روح سلب می کند چون اکثر افراد جهان زیستن را به خاطر مادیات می دانند و به همین علت هم در زمان حیات تماما" در صدد پرورش و تکامل جسم و مادیات خود بر می آیند ۰ تعداد معدودی از افراد در اجتماعات یافت می شوند که علاوه بر جسم به روح و معنویات خود نیز اندیشیده و به آن توجه می کنند و اندك زمانی از وقت خود را هم جهت پرورش و تزکیه روح خود اختصاص می دهند ۰ اگر هر یک از افراد بشر مقدار بسیار کمی از زمان پرورش جسم را به پرورش روح خود اختصاص دهد ، مسلماً روزی قادر خواهد بود ،خود را از منجلاب ماده و ماده گرائی برهاند و قدرت معنویت و انسانی را در وجود خود بیشتر پرورش دهد و در زندگانی پس از مرگ که رهائی از آن قطعاً غیر قابل اجتناب است و همگان به ترتیب باید روزی جزء درگذشتگان عالم در آیند و زندگانی روحی را آغاز کنند موفق و سرافراز باشد ، چون بقای بشریت در نهایت در مرگ است و مرگ پلی است بین دو زندگی ۰

متأسفانه اکثر افراد در زمان حیات در صدد بهبود وضع آینده خود بوده و توشه هائی را برای

روزهای پیری می اندوزند که مبادا در آینده و در ایام کهولت به جسم آنها سخت بگذرد ، ولی مطلقاً در صدد ذخیره معنویات جهت زمان پس از مرگ خود نیستند ۰

امید است که خوانندگان محترم با مطالعه کامل این کتاب و برقراری تماس های روحی با ارواح مختلف ، در صدد بهبود حالات روحی و معنویات خود بر آیند تا در زمان حیات روح خود را به کمالات تکاملی رسانیده باشند و در زمان پس از مرگ در دنیای ارواح بتوانند در محلهای عالی و بالا یی جای گیرند ۰

خوشا به حال افرادی که در زمان حیات ، خود را آماده زندگانی دنیای روحی و پس از مرگ می کنند ۰ روح این افراد با روح افراد عادی متمایز و متفاوت است ۰ برای مثال افراد دانشمند ، روحانی ، شاعر ، نویسنده و هنرمند و یا کلیه افرادی که در جهان دارای قدرت خلاقیت هستند نسبت به سایر افراد جامعه دارای روح پیشرفته تری هستند و چنین افرادی با داشتن روح والاتری است که قادر به خلاقیتند ۰

این روح است که افراد بشر را گاهی به اعمال برجسته تری نسبت به سایرین وا می دارد که انجام چنین اعمالی معمولاً از قدرت همگان خارج است ۰ وجود روح افراد است که با داشتن قدرت و فرکانس موجی بیشتر نسبت به دیگران ، قادر است از نیروهای مافوق و خارج از محیط استفاده کند و باعث بروز پدیده ها و آثاری شود ۰ اکثر افراد خارق العاده زمانیکه به قدرتهای روحی دست می یابند و یا در انجمنهای روحی حاضر میشوند، مشاهده می شود که از مدیومهای بسیار خوب روحی نیز می باشند و تا آن زمان از این موهبت الهی که در وجود آنان نهفته بوده است کاملاً بی اطلاع بوده اند و اکثرالهامات را تا آن زمان از تراوشات مغز خود می دانستند نه الهامات روحی که در اصل از نیرو و قدرتهای ماوراء طبیعه و فضای لایتناهی سر چشمه می گرفته است ۰

نیروهای وارده از محاط هرگز به جسم وارد نخواهد شد چون بطور کلی جسم از عنصر مادی تشکیل شده و هرگز با قدرتهای معنوی تجانسی ندارد ۰ لذا این نیروها و الهامات باید به روح که عنصری است الهی لطیف و معنوی وارد شوند ۰ در بعضی مواقع روحی که غرق در

مادیات حیات است به سادگی قادر نخواهد بود قدرتهای وارده از محاط را درك و از آنان استفاده کند از اینجهت بدون شناخت این نیروها پس از مرگ جسمی به جهانهای روحی انتقال می یابد ۰

برای شناخت بیشتر روح افراد می توان یک مؤسسه علمی را در نظر گرفت که در هر زمان معینی تعدادی از آن مراکز فارغ التحصیل می شوند، ولی در هر چند سال یکبار یک نفر را می توان در بین آنان یافت که باعث افتخار مؤسسه آموزشی خواهد شد و به رتبه و درجه علمی یا هنری بالائی نسبت به تمام فارغ التحصیلان گذشته دست خواهد یافت ۰ حتی ممکن است گروهی از افراد که از همین مؤسسه فارغ التحصیل و خارج شده اند در اجتماع باعث ننگ و سر افکندگی آن مؤسسه نیز شده باشند ۰ پس فقط علم و هوش و دانش مکمل بروز و پیدایش شخصیت ذاتی فردی بشر نخواهد بود ،بلکه روح نیز در بوجود آمدن آن سهم به سزائی را دارد۰

در بعضی مواقع بشر در صدد این است که به هدفی دست یابد و جهت رسیدن به این هدف از دست زدن به هیچ عملی کوتاهی نخواهد کرد و تمام سعی وی بر این است که در این راه موفق شود۰ ولی در نهایت متوجه خواهد شد که با توجه به فراهم بودن کلیه تسهیلات لازم جهت رسیدن به هدف مزبور ، هرگز نمی تواند در این راه موفق شود ۰ هر چه می کوشد نخواهد توانست هدف خود را پیگیری کند و پس از مدتی مأیوس شده و از آن دست برمی دارد و سراغ کار و یا هدف دیگر می رود ۰ پس از مدتی در این کار هم شکست می خورد و به سراغ هدف دیگری خواهد رفت۰ آیا چنین اشخاصی تاکنون در صدد این بوده اند که علت ناکامیها و شکستهای خودرا دریابند و به آن پی ببرند؟

اینگونه افراد معمولاً اشخاصی مغرور و خودخواه و مادی هستند و در زندگی فقط سعی دارند با اتکا به قدرت مادیات همه مشکلات زندگانی خود را حل کنند، در صورتیکه در این زمینه ها باید از قدرت های روحی که به مراتب برتر از قدرتهای مادی است کمک بگیرند و به مبداء ذات که همان خداوند است توجه کنند ۰ ارواح جهت راهنمائی افراد بشر و شناسانیدن

حقیقت وجود روحی گاهی با افراد مختلف و در مکانهای کار و یا زندگانی تماس می گیرند و سعی دارند حضور خود را به طریقی ثابت کنند ، تا شاید مردم هم به طریقی با آنان تماس برقرار کنند و آنان را از برخی حقایق که جزئی از مجهولات زندگانی ما است آگاه سازند. ولی این عمل ارواح بعلت ناآگاهی های علمی بشر با ناکامی روبرو می شود و در نتیجه تماسی برقرار نمی شود . جهت برقراری تماس ارواح از روشهای مختلفی استفاده میکنند. گاهی حضور خود را با ضربه زدنها به نقاط مختلف و یا برخی از حرکات به ما مینمایانند ، ولی بشری که در خواب غفلت است به هیچیک از این حرکات توجهی نکرده و آنان را نادیده می انگارد . در صورتیکه در پی بروز چنین حالات غیر عادی می توان با وسائل مقدماتی بسیار ساده ای با ارواح تماس گرفت و به وجود آنان پی برد . نظر به اینکه ارواح قادرند طرز تفکر افراد بشر را درك کنند و حتی واقفندکه برخی افراد به دلیل خود خواهی همواره از وجود ارواح وحشت داشته و حتی گاهی از شنیدن اسم ارواح می ترسند ، سعی بر این دارند تا کمتر اعمالی را انجام دهند که باعث نگرانی و وحشت افراد زنده شود .

اگر افراد بشر به دلیل آموزشهای غلط ، از ارواح وحشت نداشتند ، آنان نیز جهت اثبات وجودی و اعلام حضور خود اعمال بسیار روشنتری را انجام می دادند و شاید گاهی هم به وضوح در بعضی از جلسات حضور می یافتند .

گاهی ارواح برای دیدن خانواده خودمی آیند و سعی می کنند که با اهل منزل تماس برقرار کنند، و در بعضی اوقات ضربه هائی نیز به در و پنجره و یا اشیاء منزل می زنند و برای جلب توجه آنان گاهی سر و صدا ایجاد می کنند . ولی افراد خانواده به علت ناآگاهی و عدم شناخت اعمال روحی ، به این اخبار و علائم توجهی نمی کنند و از صداهای ایجاد شده به راحتی و بدون اعتنا چشم پوشی می کنند .

اکثر خانواده ها این ضربات وارده به شیشه را در اثر برخورد حشرات و یا شیئی مشابه به شیشه تصور می کنند، ولی اگر اطلاعاتی در مورد تماسهای روحی داشته باشند .برای خاطر جمعی می توانند آزمایشی انجام دهند و در زمان شنیدن صداهای بی دلیل و بدون موقع به

صاحب صدا بگویند اگر شما روحی هستید و برای دیدن ما آمده اید ضربهٔ دیگری نیز وارد کنید، اگر در مدت حدود ۳۰ ثانیه صدای دیگری شنیدید، بار دیگر بپرسید که فرضاً اگر شما از اقوام هستید دو ضربه و اگر جزء اقوام ما نیستید یک ضربه دیگر وارد کنید ۰ مشاهده خواهید کرد که یک یا دو ضربه دیگر وارد خواهد شد ۰ اگر حداکثر طی مدت سی ثانیه هیچ گونه عکس العملی ندیدید ، به احتمال قوی منشاء صداها حشرات و یا تغییرات جوی و یا حرکتهای زمین بوده است ۰ مکالمات خود را با ارواح می توانید به راحتی از این طریق انجام دهید و هر سئوالی را طبق قراردادی از آنان بخواهید و ارواح با زدن ضربه های منظم جواب شما را خواهند داد ۰ در چنین شرایطی چنانچه با وسائل ابتدائی به صورت گردونه دوار و یا کتابت بخواهید تماس برقرار سازید قادر خواهید بود تماس مستقیم با ارواح عزیز خود بر قرار کرده و با آنها به راحتی صحبت کنید ۰

در بین افراد هر خانواده ای یک نفر که دارای قدرت مدیومی بیشتری باشد معمولاً وجود دارد، و قادر است با کمک نیروی مدیومی دیگران ، گردونه دوار را به گردش در آورد و با ارواح تماس بگیرد ۰ گاهی ممکن است ضربات از داخل اتاق باشد یا ضربه هائی از سقف یا دیوارهای ساختمان شنیده شود ۰ شما باید بدانید که میهمانان ناخوانده و بدون زحمت در بعضی مواقع سر زده به منزل ما وارد می شوند و اگر بتوانیم در مواقع ورود از آنان پذیرائی کنیم بسیار خشنود خواهند شد۰ تنها پذیرائی که ارواح را خشنود خواهد ساخت تماس و مصاحبت با آنها است ۰

زمانی که از صدای ضربه ها و علائم احتمالی ارواح متوجه شدید که میهمان نامرئی به دیدار شما آمده است ، اگرمدیوم بصری در بین شما وجود داشته باشد ، وی قادر خواهد بود با چشم تن این میهمان را به خوبی ببیند و او را شناسائی کند و تشخیص دهد۰ اگر بتوان در آن محل جلسه ای روحی تشکیل داد به احتمال زیاد توسط وسیط می توان همین روح را تجسد کرد و علت حضور وی را در آن محل از خود او جویا شد ۰

البته ایجاد چنین مجالسی امروزه مشکل نمی باشد چون با مطالعات افراد درباره شناخت

ارواح مدیومهائی را در مسیر عملیات روحی میتوان یافت که در موارد بروز برخی از پدیده های روحی و شناخت هویت روح حاضر می توان از وجود آنان استفاده کرد ۰

به طور کلی ، ارواح در شرایط خاصی آمادگی تماس با ما را دارند و بیشتر این شرایط مربوط به قدرت مدیومی افراد است و بدون وجود این قدرت، ارواح کمتر خود را در معرض دید قرار می دهند و یا اقدام به تماس می کنند، چون آنان پس از مدتی می دانند که اقدام به تماس بدون وجود مدیوم بی فایده است ۰

همانطوریکه بیان شد برخی از مدیومها ذاتا" مدیوم زائیده می شوند، ولی آنان جزء افراد استثنائی نیستند و هر کسی می تواند به نسبت کم یا زیاد صاحب قدرتهای مدیومی باشد، ولی این نیروها را در افراد تحت شرایطی می توان تقویت کرد ۰ نیروی مدیومی افراد مربوط به سیاله های فیزیکی تن پوش و جسم آنان است که دراصطلاح علمی آنرا پریسپری نیز می نامند۰ دانشمندان تا کنون توانسته اندمنبع تولید سیاله های پریسپری را در بدن تشخیص دهند که از کدام قسمت جسم مادی به وجود می آید ۰ ولی عقیده ارواح بر این است که منبع و منشاء این ماده در بشرتن پوش است و ارتباطی با جسم مادی ندارد ۰ در اصل، وجود این سیاله ها در اشخاص باعث مدیوم بودن آنان می شود و ارواح قادرند بهتر با چنین اشخاصی در تماس باشند ۰

این قدرت در تمام افراد بشر به طور یکسان نبوده و هر یک از مدیومها دارای قدرتهای روحی بخصوصی هستند که ذیلاً به نمونه هائی از مدیومهای مختلف اشاره خواهد شد ۰

۱- مدیومهای شنوا

این دسته از مدیومها ، اشخاصی هستند که با گوش جسمانی خود قادرند آثاری از اصوات روح را بشنوند ۰ گروهی از همین دسته از مدیومهای شنوا ، قادرند صدای ارواح را به طور کامل و وضوح شنیده و آنرا درك کنند ۰ این افراد که تعدادشان نمی تواند بسیار زیاد باشد گاهی سئوالاتی را از ارواح می پرسند و جواب آنرا جهت دیگران بازگو می کنند ۰ حتی در بعضی مواقع پیامهائی توسط ارواح به آنان داده می شود که اکثراً حالت پیشگوئی را دارد و در موقع

وقوع حادثه باعث حیرت همگان می شود ٠

در برخی از مواقع افرادی صداهایی را به گوش خود می شنوند، ولی چون عاملی را در اطراف خود نمی یابند، تصور می کنند که اشتباه کرده و صدائی را نشنیده اند ٠ گاهی آنرا به حساب وهم و خیال می گذارند و یا گاهی هم به این نوع مدیومها ، که خود از وجود نیروی ذاتی خود و مدیوم بودنشان آگاهی ندارند، الهاماتی می رسد و پس از مدت زمانی آن گفته ها به وقوع میپیوندد ٠ آنها بعداً اظهار می دارند که من از این جریان با خبر بودم و کاملاً از زمان وقوع آن آگاهی داشتم ولی باور نمی کردم و به همین علت هم آنرا با کسی مطرح ننمودم ٠

در بعضی از کشورهای جهان افرادی وجود دارند که از عالم غیب خبر دارند و آینده نگریهائی می کنند که در نهایت تقریباً تمام آنها به حقیقت می انجامد حتی دربارهٔ زندگانی بزرگان جهان و سیاست کشورها اطلاعاتی در اختیار بشر قرار می دهند که پس از مدتی عین آن رخ خواهد داد٠ این افراد جزوافرادی هستند که دارای این موهبت اند٠

این نوع افراد یک نوع مدیوم روحی می باشند که با کسب اطلاعات از ارواح ، اطلاعات بسیاری را در اختیار دیگران قرار می دهند ٠ اکثر این افراد جزو مدیومهای شنوای روحی هستند، یعنی اطلاعات خواسته شده را ارواح در گوش آنان زمزمه می کنند و آنان گفته های ارواح را بر زبان می آوردند ٠ البته صحبت ارواح مانند حرف زدن ما افراد در قید حیات نیست، بلکه خواسته های خود را به عقل و از عقل به مغز و از مغز به عصب شنوائی منتقل میکنند و افراد مدیوم با احساس به وجود آمده ، مراتب را به دیگران میگویند، ولی متأسفانه این نوع افراد حالات و ادراکات خود را جهت شناخت دیگران در محلی ثبت نکرده و چگونگی روش و دستیابی به این قدرت ها را برای کسی بازگو نمی کنند و در نهایت این اسرار را با خود به جهان روحی می برند ٠ در صورتیکه ثبت این آثار ممکن است روزی راهگشای زندگانی بشریت شود ٠ این افراد برتری خاصی نسبت به سایر افراد منزه و پاك ندارند، به جز اینکه دارای قدرت روحی بیشتری هستند و نمی توان کسانی را که در این علم پیشرفت کرده و اطلاعاتی دارند جزء با ایمان ترین افراد جهان دانست ٠ این نوع تماسها به تقوای افراد مربوط

نبوده بلکه فقط به قدرتهای مدیومی آنان بستگی دارد که می توان آنرا در تمام افراد بشر به نسبتهای کم و زیاد یافت• همانطوری که قبلاً نیز بیان شد ، این نیروها در افراد بشر در اثر انجام اعمال روحی و مطالعات و آزمایشها به مرور زمان تقویت میشود و گاهی هم مشاهده می گردد که این نیروی مدیومی در برخی از افراد، رو به کاهش می گذارد و پس از زمانی رو به نقصان می گذارد و گاهی هم ، از بین می رود •

۲- مدیومهای بینا

این مدیومهای روحی قادرند با چشم تن به صورت باز یا بسته ارواح و برخی از حقایق نامرئی حیات را ببینند و خارج از محیط وجودی خود همه چیز را به صورت حقیقت کامل درك کنند • گاهی ممکن است این گونه افراد وقایعی را که در حال بروز است حتی از آنسوی جهان به سادگی مشاهده و سریعتر از تلکس و تله فاکس اطلاعات آنرا بازگویند • این نوع افراد را در برخی از مواقع بین افراد جامعه می توان یافت •

این اشخاص نیز مانند مدیومهای شنوا اختلافی با سایرین ندارند ، مگر اینکه قدرت روحی بیشتری دارا هستند در جهان گاهی افراد کوری دیده شده اند که بدون چشم توانسته اند نقاشی های بسیار زیبا و با رنگ آمیزی های منظمی را از خود بر جای بگذارند و گاهی هم ملاحظه می شود افرادی که دارای دو چشم بینا هستند نمی توانند دو خط موازی به طول چند سانتیمتر را ترسیم کنند• در صورتیکه آدم کور مادرزادی قادر به نقاشی کردن است • از این نوع مشاهدات به این نتیجه می رسیم که فقط چشم تن وسیله دیدن و یا تشخیص دادن محیط نیست• بلکه در بعضی افراد نیروهائی نامرئی و باطنی وجود دارند که باعث تشخیص یا دیدن آنان می شود •

زمانیکه شخصی به خواب روحی و یا هیپنوتیزمی فرو می رود ، شخص عامل می تواند پس از اینکه خواب وی را به مراحل سنگین تری رساند، از او بخواهد برای دیدن به محلی حرکت کند البته این نوع حرکات با جسم نیست بلکه با تن پوش و روح است • در این موقع با کمال تعجب مشاهده می شود شخصی که در اتاق در حضور حاضرین به خواب رفته است، از

آنسوی جهان و یا هر محلی که شخص هادی خواسته باشد اخبار درست و صحیحی را میدهد و تمام وقایع را به طور زنده مشاهده می کند و عین آنرا، جهت حضار جلسه بازگو می نماید • در صورت تماس تلفنی بعدی با صاحبخانه ای که شخص خواب رفته از آنجا صحبت می کرده است متوجه می شویم که تمام اظهارات وی برابر حقیقت است و توانسته است در یک لحظه کوتاه حقایق محیط محلی بسیار دور را برای ما باز گوید • گاهی شخص عامل می تواند معمول را وادارد تا از راه دور عقیده و طرزتفکر شخصی را که می بیند درك کرده و آنرا باز گوید، یا گاهی هم نظر و یا ایده ای را به او بقبولاند • برای مثال و روشن شدن اینگونه وقایع به شرح رویدادی می پردازیم • در یکی از مجالس روحی دختر خانمی شرکت داشت که نامزد وی در دوبی مشغول کار بود ، این خانم یکبار با پدر و مادرش به دیدن او رفته بودند • ایشان خواستند که توسط خواب مصنوعی او را به نزد نامزدش بفرستیم چون مدتها بود از وی خبر نداشت • پس از مدتی دختر خانم به خواب مصنوعی رفت و از جسم خود خارج شد و به دوبی سفر کرد • او به منزل نامزدش رفت ، ایشان را ندید و خانه خالی بود • از او خواستم که به منزل صاحبخانه وی برود و سراغ نامزد خود رابگیرد • او چنین کرد و آدرس نامزدش را یافت و به سراغ آدرس رفت و نامزد خود را در حال خواب مشاهده کرد و اظهار داشت خواب است• گفتم بیدارش کنید • نامزد خود را صدا کرد و بیدار شد و کلی با هم گفتگو کردند •

سپس از او پرسید چرا برای من نامه ننوشتی و تلفن نکردی؟

جوابها را عامل از معمول سئوال می کرد و شخص خواب رفته جوابهای طرف مقابل را که توسط کسی شنیده نمی شد بازگو می کرد •

جوان گفت : اسباب کشی داشتم و کارم هنوز ثابت نشده بود و نتوانستم نامه بنویسم• عامل از دختر خواست که به او بگوید باید حتماً ظرف چهل و هشت ساعت آینده به من تلفن بزنی و نامه ای برای من بنویسی • او هم چنین خواست و پسرك قول داد که حتماً این عمل را انجام خواهد داد • بار دیگر از معمول خواسته شد که تکرار کند و قول حتمی بگیرد که برایش نامه بنویسد • بار دیگر دختر موافقت کرد و عجیب اینجا بود که نامزد این خانم در دوبی

گفته های عامل را نیز می شنید و گاهی به محض سئوال کردن جواب را به معمول می داد و معمول گفته های وی را مجدداً تکرار می کرد • پس از چند دقیقه معمول از خواب مصنوعی بیدار شد و با تعجب و خوشحالی گفت که من او را دیدم و کلی با هم صحبت کردیم و تمام مشخصات خانه او را برای حضار بازگو کرد •

چند روز بعد در دفتر کار مشغول کارهای روزمره بودم که تلفن زنگ زد و همین دختر خانم بود• ایشان اظهار داشتند که نامزدم از دوبی تلفن کرد• ایشان من و شما را کاملاً در خواب دیده بود و تمام گفته های ما را شنیده بودو از او خواسته ام در نامه ای کل جریان و ماوقع را برای من بنویسد• بعد از چند روز دختر خانم با نامه ای به منزل ما آمد تمام نکاتی را که در آن جلسه توسط نامزدش گفته شده بود در نامه نوشته شده بود حتی تا اندازه ای قیافه عامل را نیز تشریح کرده بود •

در این زمینه برنامه های بسیاری انجام شده است که اگر بخواهیم به ذکر یکایک آنها بپردازیم خود مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد، ولی به ذکر یک نمونه دیگر از روشن بینی ها در این قسمت خواهیم پرداخت •

افرادی که به خواب مصنوعی فرو می روند، زمانیکه خواب آنها عمیق و سنگین می شود ، قادرند به راحتی با ارواح نیز تماس بگیرند• در جلسه ای چند نفر از دوستان حضور داشتند و بسیار راغب بودند تا نمونه ای از روشن بینی افراد را در خواب مصنوعی ببینند • این گروه از دوستان همه از افراد تحصیل کرده ای بودند که معمولاً اعتقادات چندانی هم به این مسائل و حقایق روحی نداشتند• در بین آنان کسی را انتخاب کردم که به خواب رفت و از او سئوالاتی کردم و او جواب آنها را به صورت کتبی نوشت • بعداً دوستان برای خاطر جمع شدن از خواب بودن وی ، سنجاقی برداشتند و به دست و نوك بینی و لب او فرو کردند و مشاهده شد که وی کوچکترین عکس العملی از خود بروز نمی دهد• همه قبول کردند که او در خواب است •

البته در خوابی به مراتب قویتر و سنگین تر از خواب طبیعی ، چون در مقابل سوزن

هیچ گونه عکس العملی از خود نشان نداد ، در صورتیکه در خواب طبیعی معمولاً افراد عکس العملهائی نیز از خود بروز می دهند• پس از مدتی از او سئوال شد چه چیزی می بینی ؟

اظهار داشت :

هیچ فقط تاریکی •

به او گفتم : قدری جلوتر برو و از تاریکی خارج شو•

جواب داد :

قدری روشنتر شده و اشباحی را به طور مات می توانم ببینم •

گفتم: باز هم قدری جلوتر برو و به طرف یکی از اشباحی که می بینی حرکت کن•

– دیدم عزیز است (مادر خانمش را عزیز صدا می کرد) او دسته ای گل محمدی به دست دارد و آنجا ایستاده است•

جلوتر برو وعزیز را بغل کن •

نمیتوانم •

– از عزیز خواهش کن تا قدری جلوتر بیاید•

قدری جلوتر آمد•

عزیز چه لباسی بر تن دارد؟

– او تور سفیدی به تن دارد و از همان تور هم کلاه قشنگی بر سر گذارده است •

– او چه قیافه ای دارد ؟

– مثل قبل ، ولی قدری سفیدتر و روشنتر و اکنون دارد می خندد•

– بسیار خوب با او احوالپرسی کن ، بپرس عزیز جان چطوری؟

– عزیز تشکر می کند و می گوید خوبم •

– از عزیز خواهش کن آیا ممکن است یک شاخه از گلهای دست خود را به ما بدهد؟

– میگوید، خیر گل را نمی توانم بدهم چون از بهشت آورده ام ، ضمناً اجازه هم ندارم، ولی بوی گل را می توانم برای شماها بفرستم •

– از عزیز تشکر کن و بگو خیلی ممنون می شویم چنین عملی را انجام دهید؟
مدیوم شروع به تنفس عمیق و عمیق تر کرد به طوری که همه را به وحشت انداخته بود و با هر بازدمی می گفت به به چه بوئی ۰

در این موقع مدیوم حالت عجیبی به خود گرفته بود ۰ دوستان به یکدیگر نگاه کردند ، و یکی از مهندسین پرسید آیا شما بوئی حس می کنید؟ سایرین همگی گفتند ما هم می خواستیم این سئوال را بکنیم ۰ چون در اتاق عطر گل محمدی طوری پیچیده شده بو دکه گوئی غرابه ای از گلاب را در اتاق ریخته اند ۰ در آن موقع همگی به وحشت و تعجب افتاده بودند، چون این عطر از بازدم مدیوم خارج می شد و همگی بازدم مدیوم را چندین بار بوئیدند و این حقیقت روحی را تأئید کردند و تا ساعت ها عطر گلاب در فضای اتاق وجود داشت و باید خدمت خوانندگان محترم گفته شود که این واقعه یک حقیقت محض است و چندین نفر شاهد این ماجرا نیز وجود دارند که افرادی روشنفکر و تحصیل کرده می باشند ۰ بطوریکه ارواح اظهار می دارند، چنانچه افراد بینا در محل بخصوصی بتوانند وجود چندین روح را دیده و آنها را کاملاً تشخیص دهند بطور یقین برخی از پدیده های فیزیکی مانند جابجایی اشیاء و غیره را جهت اثبات وجود خود انجام خواهند داد، کسانی که اظهار می دارند ارواح را در کنار خود مشاهده می کنند برای پی بردن به حقیقت باید به آنها بگوئید از ارواح بخواهند تا حرکتی فیزیکی را انجام دهند سپس در چنین صورتی گفته آنها صحیح است در غیر اینصورت تخیلی شده اند و احتیاج به معالجه دارند ۰

۳- مدیومهای حلولی

این نوع مدیومها به نسبت سایر مدیومها کمترند و دارای روح و تن پوش بسیار لطیف تراز دیگران هستند ۰ زمانیکه در جلسات روحی شرکت می کنند ، و روحی در جلسه حاضر می شود، این روح بسیار راغب است که در بدن این نوع مدیومها جلوه کرده و کنترل جسم وی را به دست گیرد در زمانیکه روحی در وجود آنان حلول می کند پس از رفتن روح از کالبدشان این مدیومها معمولا " هیچ چیزی را به یا دنمی آورند ۰

روزی در یکی از مجالس خانمی شرکت داشت و روحی که در جلسه حضور داشت وارد کالبد این خانم شد ۰ این خانم در تمام طول جلسه بسیار آرام و محجوب می نمود ۰ ناگاه از جای بلند شد و با حالتی مردانه شروع به راه رفتن کرد۰ در وسط اتاق با یکی از اقوام خود که او هم خانمی بود به مشاجره لفظی پرداخت ۰ پس از مدتی آرام در جای خود نشست۰ وقتی جریان را از او پرسیدم که چه اتفاقاتی افتاده بود از همه چیز اظهار بی اطلاعی می کرد ۰ فقط اظهار داشت من آقای ناشناسی را دیدم که فعلاً در مجلس حضور ندارد و خیلی مایل بود م که به حرفهای او توجه داشته باشم و از او اطاعت کنم ۰

با حضور روحی در مجلس، این نوع مدیومها شخصیت روحی او را به خود می گیرند و بنا به خواسته های روح از خود حرکاتی فیزیکی نیز بروز می دهند ۰ در این شرایط روح تازه وارد، روح شخص را کنار گذارده و برای مدتی در تن پوش وی جای می گیرد و کلیهٔ حالات و شخصیت روح تازه وارد در وجود مدیوم ظاهر می شود ۰

البته این نوع اتفاقات در جهان بشریت زیاد رخ داده است ، کما اینکه در بعضی مواقع شنیده ایم که فردی بدون علت و یا دلیل ، شخصیت خود را برای مدتی از دست داده پس از آن شخصیت اولیه خود را باز یافته است و گاهی هم در همان شخصیت جدید مدتها باقی می ماند۰

شبی در یکی ازجلسات روحی برحسب تصادف دوخواهر شرکت داشتند که یکی سی ساله و دیگری کوچکتر از او بود ۰ خواهر کوچکتر بسیار محجوب و ساکت در گوشه ای نشسته بود و آنچه را که در جلسه می گذشت نظاره می کرد ۰ خواهر بزرگتر اختلافی با همسرش داشت و خواست که از پدر شوهرش که قبلاً فوت شده بود سئوال کند که وضع زندگی او و پسرش چه خواهد شد۰ روح پدر شوهر وی در جلسه حاضر شد۰ ناگاه همه متوجه شدند که خواهر کوچکتر که بسیار ساکت و آرام نشسته بود، حرکات عجیب و غریبی با سرو گردن خود انجام می دهد و با چرخانیدن گردن چندین بار به دور تنه حالتی مردانه به خود گرفت و از خواهرش به عنوان عروس جان احوالپرسی کرد و حقایقی را بر زبان آورد که فقط پدر شوهر و عروس که

همین خواهر بزرگ باشد در جریان آن بودند• سپس بنای فحاشی و اهانت کردن به پسرش را که شوهر این خانم بود گذاشت •

عروس خانم در این موقع با شنیدن این حقایق و تغییر حالت خواهرش و رفتار او جیغی از ته دل کشید که همه را متوحش ساخت •

خواهرش که در اصل روح پدر شوهرش بود ، او را دلداری داد و گفت وحشت نکن و از حقیقت فراری نباش • عروس خانم در وحشت مرگ بود، ولی خواهر کوچکتر با وقاری خاص و حرکاتی عجیب به راه رفتن پرداخت • در این موقع خواهر بزرگتر نزدیک بود از وحشت قالب تهی کند، از روح مرشد خواهش کردم که روح پدر شوهر خانم را از جسم خواهرش خارج کند • چون همگان وحشت زده بودند و خواهر بزرگتر نیز در حال مرگ• پس از مدت کوتاه دختر خانم دوباره سرش را عکس حالت اول چرخانید و به حالت عادی باز گشت •

چون توجه همگان را به سوی خود یافت وحشت کرد و پرسید چه خبر شده همگی مرا نگاه می کنید؟

از او پرسیدم آیا به خواهرت چیزی گفتی و یا کسی را دیدی ؟ گفت نه من چیزی به خواهرم نگفتم و به جز شماها کسی را ندیدم، ولی مدتی احساس سستی و بی حالی می کردم بطوری که از خود اراده حرکتی را نداشتم•

چند روز بعد این دختر خانم یعنی خواهر کوچکتر به من تلفن کرد و تاریخ جلسه بعدی را پرسید • تاریخی به او گفتم و قرار شد با پدر و مادر و خواهر و چند تن دیگر از اقوام در جلسه شرکت کند • پس از قطع تلفن از روح نگهبان خود سئوال کردم آیا ممکن است توسط تلفن هم بتوان در وجود افراد حلولی نفوذ کرد • ایشان اظهار داشتند بلی•

پرسیدم اگر با همین دختر خانم تماس تلفنی بر قرار کنم ، آیاشما قادرید در وجود ایشان حلول کنید؟

ایشان جواب موافق دادند•

شماره تلفن را گرفتم و خواهر بزرگتر گوشی را برداشت ، از او خواستم که گوشی را به خواهر کوچکتر بدهد• او گوشی تلفن را گرفت و بعد از احوالپرسی تلفن قطع شد • چند دقیقه ای صبر کردم تا نتیجه را بدانم چه خواهد شد • بعد از سه دقیقه تلفن زنگ زد • خواهر بزرگتر بود بسیار ناراحت بود و گفت اگر ممکن است سریع خود را به منزل ما برسانید • پرسیدم چه اتفاقی افتاده ؟

– ایشان اظهار داشت :

– پس از اینکه خواهرم گوشی تلفن را گرفت و با شما شروع به صحبت کرد ناگاه گوشی را روی تلفن گذارد و مانند آنشب چند بار سر خود را چرخانید و از جا بلند شد و به اهل منزل لبخندی زد و از در اتاق خارج شد و الآن توی حیات است و هر چه او را صدا می کنیم جوابی نمی دهد •

از ایشان خواستم که به خواهرش بگوید تا با من صحبت کند •

پس از چند لحظه ایشان با من شروع به صحبت کردند • من که می دانستم روح نگهبان من در جسم وی حلول کرده است ، از او خواستم که از جسم دختر خارج شود• روح نگهبان موافقت کرد و چند لحظه ای صدا قطع شد • سپس دختر خانم متوجه شد که گوشی تلفن هنوز در دستش است و قبلاً با من در حال صحبت بوده است • گفت معذرت می خواهم مثل اینکه چند لحظه ای مکالمه ما قطع شد و من نتوانستم با شما صحبت کنم ، مثل اینکه سرم گیج رفته بود•

گفتم چیزی احساس کردی؟ گفت نه ، من با شما صحبت می کردم ولی تصور می کنم یک لحظه حواسم جای دیگری رفت و مکالمه خود را قطع کردم • سپس من جریان را برای او شرح دادم •

چندین بار دیگر این عمل را تلفنی با همین دوشیزه خانم انجام داده ام • البته خانواده محترم این دوشیزه خانم جزء افراد متدین و مؤمن به وجود و بقای روح هستند و در زمینه های روحی تا کنون کمکهای شایانی نیز به من کرده اند •

۴-مدیومهای کاتب

اکثر افراد بشر قادرند پس از چند بار شرکت در مجالس روحی و کسب معلومات علمی ، به صورت مدیومهای کاتب در آیند • این قدرت در تمام افراد بطور نسبی وجود دارد •

روش عمل کرد این نوع مدیومها به این صورت است که قلم را بر دست می گیرند و نوك آنرا نیز روی کاغذ می گذارند و سپس بدون اراده و خواست باطنی ، قلم آنها خود به خود شروع به حرکت می کند و اشکالی را به وجود می آورد؛ و در صورت تسلط روحی، خودکار و یا قلم شروع به نوشتن کلمه و یا جملاتی را نیز می کند•

برای شناخت این مدیومها، عامل، خودکار را به دست معمول می دهد و از او می خواهد تا نوك خودکار را خیلی عادی ، مثل آنکه می خواهد نامه بنویسد، بر روی صفحه کاغذ قرار دهد• سپس از او میخواهدکه کوچکترین نیرویی برخودکار واردنکند وقلم را روی کاغذ حرکت ندهد • بعداً از او می خواهد که بنویسد• البته از جسم اثیری او می خواهد که با قدرت روح شروع به نوشتن کند• سپس ملاحظه خواهید فرمود که اگر قدرت مدیومی شخص در سطح بالا باشد پس از اندك مدتی خودکار شروع به حرکت کرده خط و یا گاهی اشکالی را ترسیم می کند • این نوع مدیومها پس از چند جلسه قادر خواهند بود بدون اراده و خواست باطنی و جسمانی خود ده هاصفحه کاغذ را سیاه کنند و یا مطالبی را بر آنها بنویسند ، بدون اینکه در عمل نوشتن این حروف و یا جملات ، خود هیچ گونه دخالتی داشته باشند • این نوع تماسها جزو ساده ترین تماسهای روحی است که به راحتی می توان آثار روحی را نیز از طریق عمل فیزیکی مشاهده کرد • اینک برای آگاهی بیشتر خوانندگان شرح چگونگی مدیوم کاتب شدن خود را تشریح می نمایم •

در گذشته اکثراً توسط گردونهٔ دوار با ارواح در تماس بودم • به خصوص با روح پدرم که روح نگهبان من نیز هست • روزی درمنزل تنها نشسته بودم و توسط گردونه دوار با روح پدرم در تماس بودم • از او خواستم که حالت روحی مرا تغییر دهد تا بتوانم توسط کتابت با ارواح تماس حاصل کنم چون عمل گردونه دوار زمان زیادی را خواهد گرفت• گردونهٔ دوار به

حروفی اشاره کرد که از سر هم کردن آن متوجه شدم که روح اظهار می داردکه شما مدیوم کاتب هستید، ولی از وجود خود بی خبرید • خودکارتان را بر روی کاغذ بگذارید تا متوجه این حقیقت بشوید • تماس با گردونه را کنار گذاردم و نوك خودکار را به طور آزاد روی کاغذ نهادم • حدود ده دقیقه گذشت و هیچ اتفاقی رخ نداد یعنی نقطه ای که خودکار بر روی کاغذ گذارده بود هیچ تغییری نکرد و من از این عمل و مقاومت بی نتیجه خود خسته شده بودم که ناگاه خودکار بدون خواست و اراده من بر روی صفحه کاغذ آهسته به حرکت در آمد و در مسیر حرکت از خود خطی را به جای گذارد و این عمل حدود یکساعت ادامه داشت که در این مدت از حرکت خودکار حدود بیست سانتیمتر بر روی کاغذ اثری به جای مانده بود •

از این موفقیت بی نهایت خوشحال بودم ، گوئی خداوند دری از بهشت را با همین چند سانتیمتر خط بر روی من گشوده بود چون از حقایق روحی اطلاع کافی داشتم و میدانستم که مفهوم این چند سانتیمتر خط چیست؟

بعد از چند دقیقه استراحت مجدداً ورق کاغذ دیگری را مقابل خودم قرار دادم و خودکار را در وسط صفحه آن گذاردم • پس از نیم ساعت توانسته بودم بدون اراده و خواست باطنی تمام این صفحه کاغذ را پر از خطوط مستقیم و منحنی و شکسته کنم• پس از آن توسط گردونه دوار از روح نگهبان خود تشکر کردم وایشان توسط گردونه دوار اظهار داشتند که از این پس برای تماس با ارواح احتیاجی به گردونه دوار نداری و با کتابت می توانی با ما تماس بگیری• از آن پس تماس با ارواح را کتبی شروع کردم و بدین ترتیب که سئوالات خود را کتبی از آنان می پرسیدم و جواب خود را نیز کتبی و بدون اراده و خواست خود در روی کاغذ می نوشتم ، ولی این عمل بسیار کند و آهسته صورت می گرفت تا اینکه پس از چندین هفته تماس متوجه شدم با همان سرعتی که از ارواح سئوال می کنم و بر روی کاغذ می نویسم جواب آنرا هم با همان سرعت دریافت میکنم• پس از مدتی کلمات یک به یک در مغزم نقش می بستند و ظاهر می شدند و سپس بر صفحه کاغذ نوشته می شدند • این تماسها بطور روزانه انجام می گرفت و در این فاصله اطلاعات بسیار ارزنده و ذیقیمتی را توانستم از ارواح کسب کنم • روزی از روح

نگهبان خود سئوال کردم که چه شغلی در جهانهای روحی دارند؟

ایشان اظهار داشتند :

من در جهان سوم در طبقهٔ هفتم به شغل نقاشی اشتغال دارم و به عنوان استاد نقاشی به سایر ارواح آموزش می دهم٠

از او خواستم که یک نقاشی روحی برای من بکشد ٠

ایشان موافقت کردند و اظهار داشتند : یک هفته بعد این عمل را انجام خواهم داد ٠

هر روز ساعت شماری می کردم تا یک هفته به پایان برسد و یک نقاشی روحی داشته باشم٠ خلاصه این انتظار به پایان رسید و درست سر ساعتی که یک هفته به پایان می رسید، قلم و کاغذ را برداشتم و از روح نگهبان خواستم تا به وعده خود وفا کند و نقاشی روحی که وعده داده بود بکشد ٠

خودکار به حرکت در آمد و شکلی مانند یکی از اشکال جغرافیائی رسم شد و پس از بیست دقیقه خودکار بی حرکت ایستاد ٠

سئوال کردم آیانقاشی تمام شد ؟

ایشان اظهار داشتند :

بلی ، و این شکل مربوط به جهان سوم روحی است ٠

از او خواستم که نقاشیهای بیشتری برای من ترسیم کنند ٠ موافقت شد و امروزه بیش از یکصد نقاشی روحی دارم و آنها را نگاهداری کرده ام ٠

۵-مدیومهای الهامی یا حسی

این دسته از مردم مدیومهائی هستند که ارواح خواسته های خود را به صوت الهامات به آنان القاء می کنند و آنان گاهی بدون اراده عملی را انجام می دهند و یا سخنی به میان می آورند که پس از مدتی مشخص می شود که عکس العمل بسیار مناسب و برازنده ای نسبت به عمل قبلی انجام داده اند و باید حتماً همین عمل انجام می شد تا از بروز اتفاقات و یا سوانحی جلوگیری بعمل آید ٠

فرضاً فرد مدیوم هر روز ماشین خود را در یک محل بخصوصی پارك می کرده است ٠ امروز بدون خواسته و دلیل محل آنرا تغییر می دهد و صبح متوجه می شود که در اثر طوفان و یا اتفاقات دیگری آسیبی به محل پارکینگ قبلی وارد آمده است ٠ یا در یک میهمانی و محلی نشسته اید بی دلیل احساس ناراحتی می کنید و نگران جایی می شوید ، محل را فوراً ترك می کنید و خود را به محل مورد نظر می رسانید و بعداً متوجه می شوید که اگر به موقع خود را به آنجا نرسانده بودید ، مصیبت بزرگی گریبانگیر شما می شد٠ در آن لحظه ها است که به آن نیروهای اسرار آمیز پی خواهید برد و از خود سئوال می کنید که این چه نیروئی بود که مرا به این محل کشانید و بدون دلیل میهمانی را ترك کردم تا بتوانم از این اتفاق جلوگیری بعمل آورم؟ مثالهای فراوانی در این زمینه ها وجود دارند که مسلماً هر خواننده ای تا به امروز با چندین حالت آن روبرو شده است ٠

اکثر افراد بشر دارای چنین قدرتی هستند و این حالت مدیومی در آنها وجود دارد که در مواقع بخصوص توسط روح نگهبان به آنان الهام می شود و یکی از همان حالتها دلشوره یا نگرانی است که در مورد خاصی در افراد به وجود می آید٠

همگان از علت و وقوع و چگونگی این اعمال بی اطلاع هستند ، و گروهی این حالات بشر را به حس ششم نسبت می دهند ٠ در صورتیکه از نظر فیزیولوژی حیوانی در بدن انسان بیش از پنج حس وجود ندارد و حسی به عنوان حس ششم تاکنون کشف نشده است و اگر هم باشد جزء جسم نبوده و در بدن نیست ، چون اگر چنین حسی وجود داشته باشد ، باید آنرا در تمام افراد بشر به طور تقریباً یکسان یافت ٠ چون نوع بشر در آفرینش یکسان آفریده شده اند و دلیلی وجود ندارد که فردی از افراد بشر دارای این حسی باشد و بقیه از آن محروم بمانند٠

باید دقت کرد که این چه حس و حالتی است که گاهی در بعضی از افراد بروز می کند٠ گاهی نیروهای خارق العاده ای مشاهده می شود که با عقل و منطق موجود آنان مطابقت نمی کند ، و بعضی ها فوراً با یک جمله یا کلام راحت و عامیانه از این نیرو می گذرند و اظهار می دارند که فلانی دارای حس ششم است و این نیروی عظیم و خارق العاده را به جسم ارتباط٠

می دهند. در صورتیکه چنین نیروهائی هرگز جسمانی نبوده و از قدرت روحی سرچشمه می گیرند.

مگر ساختمان فیزیکی افراد، نسبت به یکدیگر متفاوت است که فرضاً آقای ایکس دارای حس ششم باشد و آقای الف از آن حس محروم بماند ؟

چرا در بعضی مواقع که قدرتهای ماوراء طبیعه در برخی از افراد بروز می کند، گروهی از پذیرش آن شانه خالی می کنند یا به سرعت از آن می گذرند و به هیچ عنوان حاضر نیستند این نوع پدیده ها را به ارواح نسبت دهند ؟ و به جای حس ششم ، واژه حس روحی را به کار ببرند و لغت بی محتوای حس ششم را به یک لغت واقعی تبدیل سازند.

۶- مدیومهای سیاله ای

این افراد مدیومهائی هستند که از بدن آنان در جلسات روحی به طور دائم سیاله هائی خارج می شود که ارواح با استفاده از وجود همین سیاله ها پدیده های روحی را بوجود می آورند و از خود آثاری فیزیکی نشان می دهند. خروج سیالات روحی هرگز لطمه و یا ناراحتی به جسم مدیوم وارد نخواهد آورد. به خاطر وجود همین سیاله های افراد است که باید در جلسات تجسدی همیشه افراد معتقد و موافق بیشتر از افراد منفی حضور داشته باشند. زیرا افرادی که به وجود و بقای روح اعتقاد ندارند افراد منفی تلقی شده و از قدرت مدیومی افراد و سیاله مثبت آنها میکاهند و آنرا خنثی می کنند.

۷- مدیومهای وسیط روحی

این مدیومها نسبت به کلیهٔ مدیومهای فوق کمتر دیده می شوند. انتخاب چنین مدیومهائی مستلزم صرف وقت و آزمایشهای مختلفی است که بهترین و قوی ترین مدیومهای وسیط شناسایی می شوند و از وجود آنان جهت تجسد ارواح استفاده شود. در بخشهای قبلی دربارهٔ نحوهٔ انتخاب وسیط و آزمایشهای مربوطه بحث شده است.

اشرف مخلوق جهان

اشرف مخلوق عالم در جهان
نی بشر باشد و نی هر زنده جان

عده ای بر این که اشرف آدم است
بیجهت دلخوش شدند، آن دلخوشان

هر که ناطق باشد و گوید سخن
اشرفش دانند' مخلوق جهان

فرق «آدم» با «بشر »خود عالمی است
کی بشر آید به جمع آدمان؟

هر که آدم شد کی او انسان شود
همت والا تو از انسان بدان

اشرف آن باشد که آگه شد ز خویش
هم به فکر پیکر و هم روح و جان

با عمل مردم همه عامل شود
نی که حرف یاوه آرد بر زبان

جمع بسیاری روند از بهر حج
کمتر انسانی بود در کاروان

حج دل کن تا که در دنیای غیب
حرمتی یابی در آن کُون و مکان

هر گره نوعی شود باز از کسان
گه به پول وگه قلم ، گاهی زبان

گه تو پرسی ، حال مسکین و فقیر
مگذری از مستمندی بی نشان

خنده بر مستان کجا آرد کسی
کو نداند راز مستی از نهان

هر بشر نی آدم و نی اشرف است
هر که دارد حرمتی در آن جهان

اشرف آن باشد که بر امیال خویش
فائق آید در زمان و در مکان

نی که هر دم نفس امارّه ترا
لذت دنیا چشاند آن چنان

غافل از روح و روان خویشتن
لیک اندر مسکنت بیند کسان

تا بخود آید نبیند گرد خویش
مال دنیا یا که از پیکر نشان

رهبر اهر کس رود بی جسم خویش
فکر تن هرگز مکن جز روح و جان

تماس با روح

قبل از اینکه دربارهٔ تماس خانوادگی با ارواح بحث و گفتگو کنیم و روش تماس را شرح دهیم ، نخست باید به بحث و شناخت وجود بشر بپردازیم و برای ما مشخص و معین شود که وجود بشر از چند قسمت تشکیل شده و کدام قسمت است که قابلیت تماس با ارواح را دارد و هر یک از قسمتهای جسم چه وظایفی را در زندگانی افراد بشر دارند و در طول حیات چه نقشی را ایفا خواهد کرد • البته دربارهٔ وجود و تشکیلات مختلف وجود بشر ، در قسمتهای گذشته بحث و گفتگو شده است ، جهت یادآوری مجدداً در این قسمت اشارات مختصری به مباحث گذشته خواهد شد •

بدن بشر در زمان حیات مادی ، از سه قسمت کاملاً متمایز تشکیل شده است، که هر یک از این قسمتها در زمان حیات و پس از مرگ نقش بخصوصی را ایفا می کند • از اجتماع این سه قسمت بدن بشر زنده ساخته می شود• طرز کار این سه قسمت گاهی باعث سعادت و عزت و گاهی هم باعث ذلت و خواری در زندگی افراد، به ویژه در زمان پس از مرگ، میشود•

اولین عنصر تشکیل دهنده وجود، جسم مادی است که از نظر فیزیولوژیکی از اجزای مختلف مثل استخوانها ، عضلات ، قلب، کبد ، معده و غیرهٔ تشکیل شده است و همه افراد کم و بیش نسبت به آن شناخت دارند و در واقع جسم مادی همان بدن بشر است که در روی ترازو مقداری وزن و سنگینی را نشان می دهد•

در کلیهٔ جوامع بشری شاید بیش از نود و نه درصد مردم فقط جسم را می شناسند و از دو عنصر دیگری که همیشه در وجودشان بوده و با جسم همراه است آگاهی ندارند •

البته افراد بسیاری به روح معتقدند و نسبت به آن شناخت دارند، ولی بعضی معتقدند که روح پس از مرگ به وجود خواهد آمد و فعالیت خود را آغاز خواهد کرد، و در زمان حیات

نقشی بر عهده ندارد و فعالیت حیات مادی مربوط به جسم است ٠

قسمت دوم وجود بشری، تن پوش یا جسم اثیری است که پس از مرگ ، جسم ثانوی بشر را، تشکیل می دهد و گاهی در محافل و مجالس روحی به صورت تجسدی و عملی نمایان می شود ٠ این عنصر در زمان حیات نیز در وجود بشر قرار دارد و از طریق برون فکنی می توان وجود آن را به طور فیزیکی و عملی به اثبات رسانید و حتی گاهی می توان از آن با اشعه مادون قرمز و یا ماوراء بنفش عکسبرداری کرد ٠

قسمت سوم و هسته مرکزی وجود بشر را روح تشکیل می دهد ٠ روح عنصری است ملکوتی که در رحم مادر از طرف خداوند متعال بر وجود جنین دمیده می شود و تا زمان مرگ در همان وجود باقی خواهد ماند ٠ منزل و مأوای اصلی این عنصر لطیف و ملکوتی ، در تن پوش می باشد و پس از مرگ نیز با تن پوش به جهانهای روحی سفر خواهد کرد ٠

البته در بارهٔ سه قسمت فوق قبلاً به طور مفصل بحث شده و نیازی به بازگوئی بیشتر آن نیست و فقط بخاطر یادآوری مجدد از نظر خوانندگان محترم گذشت٠

جهت تشریح و تفکیک وظایف این سه قسمت فوق به مثال زیر توجه فرمائید تا همگان با این مثال به راحتی بتوانند قدرت و وظایف هر یک از سه قسمت فوق را در بدن به آسانی دریابند ٠

در این مثال وجود بشر را به وسیله نقلیه ای که از اسب و ارابه و راننده تشکیل شده است تشبیه می کنیم٠

هدف از ارابه یا گاری همان جسم است که کلیه قسمتهای آن از ماده خشن و زمخت تشکیل شده است و هیچ قسمت از ارابه جسم دارای حس و ادراك و فهم و شعوری نبوده و فقط وسائل و بار (ماده) در آن قرار داده می شود و سنگینی راننده را نیز ارابه تحمل می کند٠ ارابه طوری ساخته شده است که در اثر تغییرات جوی و مسیر راه و گذشت زمان به آن آسیب وارد می شود ٠ منظور از اسب ارابه ، همان تن پوش یا جسم اثیری است که ارابه و راننده را با خود می کشد و در اینجا قدرت مطلق کشش و حمل ارابه و سر نشین آن به عهده اسب است و

باری که در ارابه قرار دارد باید چنان باشد که اسب قدرت کشش آن را داشته باشد و بتواند آنرا حمل کند و نوع بارگاری برای اسب مطرح نیست و این مسئولیت و جوابگوئی با راننده گاری است ۰

سر نشین ارابه یا گاری که رهبری و هدایت اسب و ارابه را بر عهده دارد و کلیهٔ مسئولیتهای سفر و تهیه خوراك اسب و روغنکاری چرخهای ارابه و تعمیرات به عهده اوست، همان روح است ۰ گاهی برای شتاب بیشتر ، به اسب نهیب می زند و گاهی هم برای کاستن سرعت و یا توقف افسار آنرا می کشد و به طور کلی کلیهٔ اعمال و حرکات اسب و ارابه باید با اراده و خواست سرنشین صورت پذیرد ۰

حال باید دید که این گاری و اسب و سرنشین در مسیر سفر و حرکت خود آیا با مشکلی مواجه نمی شوند و هیچگونه حرکات و یا اعمال غیر عادی از اسب یا گاری یا راننده سر نخواهد زد ؟

در بعضی مواقع احتمال این وجود دارد که در مسیر حرکت ، اسب لگام خود را گسیخته و از کنترل سوار کار خارج شود و به تاخت و تاز و خروج از مسیر اصلی و واقعی و طی زمینهای و بایر راههای سنگلاخ و ناهموار و پست روی آورد و ارابه و سرنشین را به هر کجایی که خود میخواهد بکشد و به راننده و نهیبهای او یا ضربات شلاق او توجهی نکند ۰ زمانیکه راننده از اعمال و حرکات بازدارندهٔ خود نا امید می شود برای مدت زمانی عنان اختیار خود و ارابه را در اختیار اسب سرکش خواهد سپرد تا زمانی که اسب خسته شود و از حرکت باز ایستد ۰ در این زمان احتمال اینکه گاری نیز خرد و واژگون شده باشد وجود دارد ۰

در چنین شرایطی وقتی به سراغ جسم بازگردیم زمانی است که قدرتهای مادی و شهوانی و تمایلات نفسانی بر بشر غلبه کرده و روح را اجباراً در اختیار خود در آورده و روح قادر به کنترل آن نخواهد بود ۰

یعنی این جسم مادی به طور کامل اختیار روح را به دست گرفته و روح نیز خود را در اختیار آن قرار داده است ۰

گاهی سوار کار قادر است ، اسب گاری را کاملاً تحت کنترل در اورد و تمام مسیر را با سرعت دلخواه خود طی کند ۰ در این حال در هر نقطه ای از مسیر که دلخواه اوست می ایستد یا مجدداً با کنترل کامل به حرکت خود ادامه می دهد و طی مسیر می کند ۰ در این سفر هیچ آسیبی نیز به گاری وارد نمی شود و تا آخرین نقطه مسافرت اسب کاملاً تحت کنترل سوار کار قرار دارد ۰

در این صورت است که اگر مجدداً به جسم و وجود بشر مراجعه کنیم ، خواهیم دید که روح بر جسم برتری کامل داشته و هرگز تحت تأثیر و خواسته های مادی قرار نگرفته و از مسیر حقیقت و زندگانی خود خارج نشده است ۰ در چنین شرایطی است که بشر رو به ترقی و تعالی و تکامل گام بر می دارد و در زندگانی پس از مرگ نیز به درجات عالی دست خواهد یافت ۰

زمانی در مسیر اتفاق خواهد افتاد که ارابه فرسوده می شود و چرخها و بدنه آن در حال شکستن و یا از هم پاشیدگی است ۰ زمانیکه سوار کار پس از یک استراحت قصد بستن گاری را به گرده اسب دارد ، متوجه می شود که با این گاری بیش از این نمی تواند به سفر ادامه دهد ۰ در این موقع است که سوار کار تصمیم می گیرد گاری را رها کرده و خود سوار بر اسب شده و به جلو براند، چون باید خود را در زمان معینی به محل موعود برساند ۰ لذا اجباراً گاری و کلیهٔ وسائل موجود را برجا می گذارد و احتمالاً توشهٔ مختصری با خود بر می دارد و به سفر ادامه میدهد ۰ باز هم اگر به وجود بشر مراجعه کنیم و این حالت را با حرکات بشر مطابقت دهیم ، زمانیست که مرگ جسم نزدیک شده و جسم به علت فرسودگی قادر به ادامهٔ حرکت یا حیات نخواهد بود و باید در این زمان از تن پوش و روح جدا شود ۰

در این زمان است که اسب و سوار کار که همان تن پوش و روح باشند متفقاً با هم به جهان روحی می پیوندند و در مکان اولیهٔ خود جای می گیرند ۰

منظور از مثال فوق این بود ، زمانی که در جلسات تماس با ارواح شرکت می کنید و تمایل دارید که روحی بدیدن شما بیاید، دیگر از ارابهٔ شکسته و یا همان جسم مادی خبری نیست و

اسب و سوار کـار به دیدار شما خـواهند آمد و قـادر خواهید بود با آنان تماس بـر قرار کنید البـته گاهی با کمال تعجب گاری را هم خواهید دید ۰

امروزه در اکثـر خانواده ها ، وقتی که بحث ارواح پیش کـشیده می شود، بعلت برداشـتهای غلط و آموزشـهای نادرست دربارهٔ وجود روح ، فـوراً شبه سـفید پوشی را با پـنجه های بلند و خونین و صورتی اسکلتی در نظر مجسم میشود و وحشت به دلها راه می یابد ۰

البتـه در این مـورد افراد مـقصـر نیستند و به خاطـر عدم شناخـت واقعیت روح ، از وجـود شناخت ارواح وحشت دارنـد و برخی فیلمسـازان و نویسندگان ناآگـاه به خاطر ایجاد هیـجان و منافع مادی ، روح را به نحو غیر واقعی مطرح و معرفی کرده اند ۰

البتـه موضوع مرگ و روح از بدو پیـدایش تمدن بشری به صور مـختلف مطرح بوده و هنوز نیز مطرح است ۰

یکی از آرزوهای بشـر پس از مـرگ این است که بـتواند با دوسـتـان و اقوام در گـذشـته خـود تماس بگیرد، ولی این خواسته باید دو طرفه باشد ۰

اکثر ارواح تا مدتها پس از مرگ مـایلند در زمان فراغت و بیکاری در نزد خانواده های زمان حیات خود باشند و با آنان تماس بگیرند و گاهی حقایقی را از جهان آخرت برای آنان فاش کنند و راه و روش رستگاری را پس از مرگ بر آنـان بنمایانند یا گاهی آنها را از نظر برخی شناختها و حـقـایق ارشـاد و راهنمـایی کنند ؛ توجـه به اینکه برخی افـراد از تماسـهـای روحی در وحـشت هستند، ارواح از این موضوع بسیار ناراحتندو به این جهت روابط خود را با آنها کم می کنند ۰

امروزه اگـر روحی در مـحل یا منزلی به صورت شبح یا نیمـه تجسـدی ظاهر شـود ، افراد خـانواده به علت عـدم شنـاخت های روحی مـسلمـاً مـحل زندگی خـود را ترك مـی کنند ۰ زیرا گـمان می برند کـه این روح و میـهـمان ناخـوانده قصـد آزار و ناراحـتی آنان را دارد و تا مدتهـای مدیدی سری هم به محل زندگی خود نخـواهند زد ۰ در صورتیکه اگر وحشت بی دلیلی وجود نداشتـه باشدو افراد خـانواده بتوانند با ارواح تماس بگیـرند ، به راحتی متـوجه خواهند شـد که علت حضور این روح در آن مکان چه بوده و به چه منظوری خود را به دیگران نمایانده اند ۰

آیا می دانید که یکی از بزرگترین وظایف ارواح پس از مرگ کسب امتیاز جهت ارتقاء به عوالم روحی بالاتر است و از طریق نزول به کرات خاکی و کمک به افراد بشر حاصل می شود؟ یعنی هرگز روحی به خانواده ای وارد نمی شود که مزاحمت و ناراحتی آنان را فراهم آورد .

باید این واقعیت مسلم را بدانید که اکثر ارواح اظهار می دارند که قبل از مرگ خانواده خوب و مهربانی داشته اند که تمامی آنان صاحب کمال و معرفت بودند و علاقهٔ شدیدی هم به یکدیگر ابراز می داشتند، ولی اکنون همهٔ آنان از شنیدن نام روح وحشت دارند ، بطوریکه در بعضی از مواقع بزرگترها فرزندان را از وجود اسم روح تازه در گذشته می ترسانندو حتی از اتاقی که پدر و یا مادر در آن استراحت می کرده اند گریزانند و فقط در برخی از مواقع برای آنان حلوا و یا خرما خیرات می کنند و سپس آنان را بدست فراموشی می سپارند • در صورتیکه مدتهای مدیدی، ارواح بدیدن آنها می روند و حتی گاهی هم از آنان مواظبت می کنند و یا پیامهایی را در خواب به آنان می دهند، ولی صبح روز بعد تمام آنها را بدست فراموشی سپرده و آن را یک خواب و خیال نادرست تصور می کنند و از آن به راحتی میگذرند در صورتی که وقتی افراد قصه سفر به یک محل جدیدی را دارند از مدتها قبل سعی دارند زبان و آداب و رسوم آنجا را بیاموزند تا بهتر بتوانند با افراد آن نواحی برخورد مناسبی داشته باشند و یا آنها را بشناسند•

برای آگاهی گروهی از خوانندگان که دربارهٔ خواب و ضمیر آگاه و ناخودآگاه اطلاعات کافی ندارند ، در این زمینه حقایق مختصر و کوتاهی بیان می شود تا در زمان خوابهای روحی به اشتباه نیفتند و هر خوابی را سر سری نگیرند و از آنها با بی توجهی نگذرند و تصور نکنند که هر خوابی فقط یک رؤیای بی پایه و اساس است و رویا هم قابل قبول نمی باشد• زیرا ارواح اکثر واقعیات را در خواب بر ما روشن می کنند• ولی به علت بی توجهی افراد زنده در این باره پی گیری نمی کنند•

باید بدانیم که بشر دارای دو ضمیر است بنام ضمیر آگاه و ضمیر ناخودآگاه • افراد معمولاً

در بیداری از ضمیر آگاه استفاده می کنند و تمام وقایع و اتفاقات را برای مدتی در خود ثبت و ضبط می کنند و در اثر مرور زمان و عدم استفاده دائم و به موقع ، آنرا تحویل ضمیر ناخودآگاه خود می دهند تا در صورت نیازهای آینده مورد بهره برداری قرار گیرد • بشر در زمان فعالیت و حیات خود بطور مستقیم با ضمیر آگاه سر و کار دارد و در بیداری استفاده چندانی از ضمیر ناخودآگاه خود نمی کند • ولی زمانی که همین شخص در خواب است ، ضمیر آگاه او تقریباً از حرکت باز می ایستد و با ضمیر ناخودآگاه خودسر و کار دارد و اکثر رؤیاهایی را که در خواب می بیند، چون اکثراً با ضمیر ناخودآگاه سرو کار داشته اند لذا پس از بیداری چیزی از آن را به خاطر نمی آورد، البته گاهی اتفاق می افتد که در خواب مطالبی دیده اید که تمام ذرات و حرکات و جزئیات آن را پس از بیداری می توانید بیاد آورید • در صورتیکه قادر نخواهید بود هیچ خاطره ای را از چند خواب دیگری را که در همان شب دیده اید، بیاد آورید و یا فقط قسمت بسیار کوچک و مختصری از آنها را بیاد می آورید • خوابی که تمام اجزای آن را به یاد می اورید، ضمیر آگاه شما ناظر بر ضمیر ناخودآگاه بوده و خوابهای دیگر فقط در ضمیر ناخود آگاه صورت گرفته اند • اکثر خوابهای روحی و پیامهای ارواح در ضمیر آگاه شما شکل می گیرند و در آن نقش می بندند تا اینکه پس از بیداری آنرا فراموش نکنید و پیامها را به خاطر داشته باشید و بعد از بیداری احتمالاً برخی از آنها را اجرا کنید • چون خواسته ارواح بر این است که در زمان خواب با ضمیر آگاه شما تماس بگیرد تا مطالب را به یاد داشته باشید • پس نباید خوابهای روحی را ندیده و سر سری گرفت و آن را فقط یک رؤیا دانست و از آن به سادگی گذشت •

در اکثر کتابهای روحی مشاهده می کنید که بیش از نیمی از صفحات کتاب مخصوص گفتگوهایی است که توسط هادیهای مختلف با ارواح انجام شده است • ولی ما در اینجا بجز بعضی از واقعیات روحی که در آموزش افراد موثر است، از این مکالمات روحی، مثال نمی آوریم •

در زمان تماس با ارواح اگر تصمیم داشتید با روح خاصی تماس بگیرید و آن روح در جلسهٔ

شما حاضر نگردد، در این زمینه نباید پا فشاری کنید چون ارواح تصمیم گیرنده تماسهای روحی هستند نه بشر • در مجالس تماس با ارواح نباید مجلس را شوخی فرض کرد و در هر مجلسی که می خواهید روحی با شما در تماس باشد باید از سکوت و معنویت و اعتقادات کامل برخوردار باشید •

به محض مشاهده اولین پدیده روحی سعی کنیدقدرت خود را از دست نداده و با اتکاء به قدرت لایزال خداوندی اقدامات خود را پیگیری کنید و باید بدانید که بروز هر نوع پدیده و یا قدرت روحی بنا به خواست و اراده خداوند است و در اصل اوست که جهت راهنمائی ما افراد نامرئی ای را بر ما نازل می فرماید، به طوریکه با چشم تن پدیده های به وجود آمده روحی را از عالم غیب توسط ارواح مشاهده کنیم •

وجود و شناخت روح در زندگانی بشر یک موهبت الهی است و باید کسی لیاقت و سعادت آنرا داشته باشد تا از وجود آنان به نحو مطلوب و درست با خبر شده و آگاهی یابد • از حضور ارواح در جلسات خود هرگز هراسی نداشته باشید، چون با شناخت ارواح و یقین به زندگانی پس از مرگ است که بشر می تواند خود را از مسیرهای انحرافی رهانیده و در راه حق و حقیقت به طور مستقیم پیش رود •

آنچه مسلم است زمانیکه افراد بشر به زندگانی حقیقی روحی و پس از مرگ واقف شدند ، در زمان حیات خود برای رسیدن به آخرت بهتر، به تغییرات کلی در زندگانی حیات مادی خود دست خواهند زد و در صدد تزکیه نفس و بهبود اعمال جسمی و روحی خود بر خواهند آمد و به سمت پاکی نیکی و درستی روی خواهند آورد •

امروزه طبق آمارهای جهانی تعداد افراد خطا کار بیش از کسانی است که در زندگانی مادی خود، راه صواب و درست را پیش گرفته و از بدیها گریزانند • یکی از دلائل به وجود آمدن چنین آمارهایی این است که افراد خطا کار به وجود و بقای روح ایمان و اعتقاد چندانی ندارند در زندگانی خود به هر عملی دست می زنند و از هیچ عمل زشت و خدا ناپسندانه ای گردان و گریزان نیستند • این اشخاص زمانیکه به صورت تجربی و عملی و فیزیکی

توانستند به وجود نیروئی خارج از وجود خود در جهان هستی پی ببرند و از وجود روح مطمئن شوند ، آنچه که مسلم است از آن پس دیگر منکر آن نیرو نخواهند بود و در صدد کشف قدرت بیشتر بر خواهند آمد و با پشتکار و اطلاعات روز افزون به کشف حقایق زندگانی که مرگ در صدر آن قرار دارد خواهند پرداخت و پس از این شناختها ، بطور یقین از اعمال خلاف و خطاهای زمان حیات خود دست خواهند کشید و به راه راست که راه گشای زمان پس از مرگ است روی خواهند آورد ۰

احتمال این وجود دارد که گروهی از افراد با دیدن حرکات فیزیکی و یا پدیده های روحی ، این اعمال و حرکات را به نیروهای تمرکز فکر و یا قدرتهای دیگری نسبت دهند که قدرت اثبات آن را هرگز نخواهند داشت ۰ شما به چنین اشخاصی فرصت دهید تا این قدرتها را بهر چیزی که می خواهند نسبت دهند ، چون مهم این است که بشر در زمان حیات خود بداند که به جز قدرت این جسم بو الهوس و بی مصرف مادی ، نیروهای دیگری هم در اطراف او وجود دارند ۰

حال اسم این نیرو را هر چه که می گذارید اهمیت چندانی ندارد ، چون پس از انجام روشهای تماس روحی به مراحلی خواهید رسید که در این زمان کسی قادر نخواهد بود جهت پدیده های جدید اسم مستعاری بیابد ۰

برای فراگیری علم روحی نیز در وهلهٔ نخست باید با مطالعات کتابهای روحی مختلف از نظریه کلیهٔ روح شناسان و متخصصین و دانشمندان روحی آگاهی یافت و از نحوهٔ کار آنان مطلع شد ۰

روش گفتگو با ارواح نیز به نسبت قدرت روحی افراد مختلف تفاوت دارد که باید با روش خاصی با آنها تماس برقرار کرد ، ولی آنچه مسلم است آنکه کلیهٔ افراد بشر قدرت تماس با ارواح را در طول زمانهای مختلف دارند و قادرند با ارواح خود تماس بگیرند و زمانهای طولانی را در کنار ارواح خود باشند و با آنان گفتگو کنند و از چگونگی زندگانی روحی آنان آگاهی بیابند و به سادگی بتوانند رمز موفقیت خود را پس از مرگ جویا شوند و حتی از اسرار

پنهانی زمان مرگ و پس از آن و حالات مختلفه کاملاً مطلع شوند ۰

نفوذ پذیری روحی افراد مختلف ، یکی از بزرگترین عوامل تماسهای روحی را تشکیل میدهد و اعتقادات و معلومات روحی یکی دیگر از پایه های اصلی نفوذ پذیری روحی است و وجود سیالات قوی نیز در افراد قسمت سوم نفوذ پذیری است که این سیالات اکثراً در افراد مدیوم به نسبت دیگرانِ قوی تر است ۰

اگر حداکثر وجود و قدرت سیالات روحی را در افراد صد فرض کنیم ، این نیرو در هیچ یک از افراد بشر به صفر نخواهد رسید و به نسبتهای متفاوتی در اشخاص مختلف وجود دارد و با آزمایش و تمرینهای روحی می توان قدرت این سیالات را در بدن افزایش داد که این امر معمولاً به تکامل روحی در حین حیات مربوط می شود ۰ گروهی از افراد برای بر قراری تماسهای روحی شرایط بخصوصی را وضع کرده اند۰ فرضاً اظهار داشته اند که میز جلسه باید حتماً گرد باشد یا در میز هیچگونه فلزی به کار نرفته باشد و شرایط مختلف دیگر۰ در صورتیکه جهت برقراری تماس با ارواح هرگز رعایت چنین شرایطی ضروری نیست و تأثیر صد در صدی در ظهور و حدوث پدیده های روحی نخواهد داشت ، و در هر زمان و مکانی در روز و یا شب می توان با ارواح تماس بر قرار کرد ۰ اگر در بخش مربوط به تجسد ارواح گفته شد که باید در اتاق گلهای معطر وجود داشته باشد و عطریات مصرف شوند و در سالن موزیک ملایمی پخش گردد، به این خاطر است که ارواح یعنی میهمانانی که از عالم دیگری قصد حضور در جلسه را دارند، در سالن توسط همین گلها پدیده هائی را به وجود می آورند و گاهی هم به میهمان جلسهٔ روحی از همین گلها هدیه می کنند، ضمن اینکه با این اعمال و رفتار خود به ارواح فهمانیده ایم که کلیه حضار شیفته دیدار ارواح هستند و خود را آماده پدیده های روحی کرده اند ۰ البته باید بدانیم که وجود گل و یا عطریات بطور مطلق باعث حضور ارواح در جلسات روحی نخواهد بود و ما به خاطر احترام به حضور آنان در جلسات این اعمال را انجام می دهیم و آنان با این اعمال به علاقه وافر حضار پی خواهند برد و پدیده های جالبی را بوجود می آورند ۰

گروهی نیز عقیده دارند که ارواح حتماً در اماکن و محلهای پاك ظاهر خواهند شد و با افراد بشر فقط در چنین محل هایی تماس خواهند گرفت ولی نتوانسته اند پاکی و ناپاکی را به طور مطلق تشریح کنند. نظریه ارواح بر این است که اگر شرایط تماس به ارواح در هر محلی برقرار شود آنان آمادگی تماس را خواهند داشت.

خداوند بشر را خلق فرموده تا کار و کوشش کند و محبتهای خداوند را نیز پاس دارد و در زمان حیات از خود آثار خوبی و درستی و انسانیت به جای بگذارد. ما بیشتر با کسانی در تماس هستیم که ضمن کار و کوشش، خود را به خداوند متعال نزدیک می کنند و در زمان حیات از مسیر اصلی زندگی پا فراتر نمی نهند و اختیار خود را به دست نفس اماره خود نمی سپارند.

ما ارواح پس از جدائی از حیات مادی تا مدتها در صدد تماس با نزدیکان خود بر خواهیم آمد و سعی می کنیم به هر طریق با آنان تماس برقرار شود. ولی چون از این اقدام خود مأیوس می شویم برای همیشه نزدیکان خود را به دست فراموشی می سپاریم و هر گز به دیدار آنها نخواهیم آمد، مگر اینکه برخی از افراد خانواده و یا نزدیکانی که دائماً به فکر از دست دادن ما هستند و تا زمانیکه ما را فراموش نکرده اند، ما هم در صدد بر می آئیم که با آنها در تماس باشیم، ولی اگر موفق نشویم هر چند گاهی یکبار به دیدار چنین اشخاص استثنائی خواهیم آمد ولی هرگز از تماس با افراد بشر منصرف نخواهیم شد و معمولاً به سراغ کسانی خواهیم رفت که قادر به تماس با ارواح هستند.

وقتی بتوانید با ارواح تماس برقرار کنید آنوقت است که متوجه خواهید شد تماس با روح عزیزان به مراتب راحت تر از تماس تلفنی با یکی از دوستان و یا همکاران است. یعنی در هر زمانی که قصد تماس با ارواح را داشته باشید خواهید دید که آن روح در صورت مجاز بودن توسط روح نگهبانتان حاضر خواهد شد و با شما صحبت و گفتگو خواهد کرد و شما را از دلتنگی نجات خواهد داد.

آیا برون فکنی دارای خطراتی می باشد؟

همان طور که قبلاً بیان شد ، برون فکنی حالتی است که جسم اثیری و یا تن پوش فرد زنده‌ای توسط خود او یا توسط فرد زنده دیگر و یا با قدرت ارواح از جسم مادی جدا شده و تا زمانی که معمول در خواب مصنوعی و حالت بیهوشی قرار دارد این جسم اثیری خارج از جسد مادی او به سر می برد • آزمایش چنین عملی ، اهمیت فراوانی در مورد شناخت وجود روح و شناخت تشکیلات وجودی بشر دارد• یعنی با این عمل به سادگی می توان به مادیون اثبات کرد که بشر فقط از جسم مادی ساخته نشده، بلکه عوامل دیگری نیز در تشکیل وجودی وی مؤثر هستند، که یکی از آنها همین جسم اثیری ، و دیگری روح بشر می باشد •

چنانچه آزمایشات برون فکنی ، بر مبنای پایه های علمی استوار نباشد و به طور غیر منطقی صورت پذیرد، در برخی از موارد باعث ناراحتی های کوچک یا بزرگ در معمول یا مدیوم شده و گاهی هم امکان دارد که این عمل با مرگ مدیوم خاتمه یابد• یعنی زمانی که روح از جسد خارج شد و به آرامش کامل دست یافت ، از برگشتن به جسم مادی انصراف پیدا کند •

در مورد ضررها و خطرهائی که در برون فکنی غیر علمی وجود دارد و گاهی هم باعث بروز برخی از ناراحتی ها می شود ، از ارواح مترقی حاضر در جلسه سئوال شد و ایشان این امر را اینطور تشریح کردند • که گاهی اتفاق می افتد افراد پس از برون فکنی حالت مرده را پیدا میکنند ، یعنی قلب و نبض آنان از حرکت باز می ایستد و عمل تنفس نیز در آنان قطع می شود • در این موقع اطرافیان به گمان اینکه شخص مرده است او را دفن می کنند• البته در این حالت پزشکان هرگز قادر نخواهند بود زنده بودن او را درك کنند ، چون علم طب یا علم محیط ، زنده بودن افراد را فقط بر مبنای آثار و علائم ظاهری حیات می داند و معتقد است

زمانی که قلب و نبض و تنفس از فعالیت خود باز ایستاد، نشانه عدم وجود حیات است و به همین دلیل است که پزشکان فوراً جواز دفن افراد را صادر می کنند ۰

-عمل برون فکنی ، اگر با معیارهای علم روحی مطابقت نداشته باشد ، باعث بروز ناراحتی هائی در قلب و مخ می شود و پس از مدتی ناراحتی های آن در افراد ظاهر می شود ۰

- همانطوریکه می دانیم در زمین و آسمان ارواح به طور دائم در حال رفت و آمد می باشند و این امکان وجود دارد که در موقع برون فکنی، ارواح شریر در کالبد جسم ، به جای روح اصلی شخص، جای گیرد و باعث تغییر شخصیت در افراد شده یا باعث بروز ناراحتی هائی در زندگانی بعدی مدیوم یا معمول گردد۰

- زمانی که افراد برون فکنی می کنند ، امکان این وجود دارد که کلیهٔ ریسمانهای نقره ای از جسم جدا شده و به زندگانی مادی شخص با این عمل خاتمه داده شود ۰ اگر چه جدا شدن این ریسمانها به طور کلی در ید قدرت خداوند متعال است ، ولی احتمال چنین حالتهائی در زمان برون فکنی امکان پذیر می باشد و احتمال بروز چنین اتفاقات و یا خطراتی همیشه در برون فکنی روحی وجود دارد ۰ البته احتمال وقوع آن یک در میلیون است ، لذا با توجه به این رقم که انجام آن به مراتب بهتر از انجام ندادن آن است - چون هیچ بشری یک میلیون روز زندگی نخواهد کرد و آنچه که مسلم است هر انسانی روزی باید از این جسم خاکی جدا شده و روح و تن پوش طنابهای نقره ای را از جسم جدا سازند و به محل اولیه خود که همان جهان روحی است باز گردند- پس دلیلی وجود ندارد که ما از مرگ در چنین شرایطی وحشت داشته باشیم ، آن هم مرگی که احتمال آن بسیار ضعیف تر از زمان عمر طبیعی در بشر است ۰

هر عملی را که بشر امروزی ، در تمام دوران زندگانی ماشینی خود انجام می دهد ، خطری بزرگتر از عمل برون فکنی دارد و آن را تهدید می کند۰ فرضاً مسافرت از شهری به شهردیگر به وسیلهٔ خود رو یا قطار و یا هواپیما انجام می شود و احتمال هرگونه خطری در این مسافرت قابل پیش بینی است و حتی درصد آن به مراتب نزدیک تر از درصد برون فکنی است ۰

خطرات ضعیف و احتمالی چنین اعمالی را به خاطر دستیابی به اهداف والا و بزرگ ، و

شناختهای وجودباید پذیرفت• چون هرگز شخص هادی یا عامل جلسه قبل یا در زمان آزمایش قادر نخواهد بود احتمالات را پیش بینی کند• البته آنچه که مسلم است لذت درك مطالب نیروهای ماوراء طبیعه ،بخصوص در مورد کشف قدرتهای بشری، ارزش تحمل زحمت و یا خطرات آن را دارد •

بهتر است که همیشه احتیاط و دقت را در آزمایشات رعایت کرد و در تمام مواقعی که اعمال روحی انجام می شود لازمست توجه عامل و معمول و اطرافیان به خداوند متعال باشد تا در همه کارها، بخصوص کارهای روحی ،ما را موفق و سر افراز بدارد و حقایق حیات و جهان پس از مرگ را بر ما بنمایاند •

آه شب

بعد ازاین روح و روان و دل ودین مارا بس
خرقه و سُبحه و زنار و جبین ما را بس
کفر دولت نکنم بر در صاحب نظران
تا کنون آنچه که دیدم ز قرین ما را بس
هرکه اندر ره خود طالب یارو صنمی است
روح پاکی ز کرم داده چنین ما را بس
با همه حَسرَت دل بگذرم از عالم خاك
قدرت روحِ تن و شوکت این ما را بس
هر که نوعی بَرَد از عالم خاکی تن خویش
آه شب، اشک سحر، قلب حزین مارا بس
مُشت خاکی ز جهان کی برم اندر ملکوت
هر مقامی دهد او خُلد برین ما را بس
خوش برآنکس که رود همچو نسیمی ز جهان
آنچه دیدم ز جهان نفرت و کین ما را بس
کس نیابد به گذرگاه جهان مردم پاك
اینهمه مکر و ریا ها ز کمین ما را بس
فکر رفتن نکنندمردم عامی ز جهان
رفتن یک تن از این مُلک و زمین ما را بس
به حقارت منگر روز و شب و چرخ کبود
یک اشارت زیسار و ز یمین ما را بس
رهرو عشق بتان کس نتوان شد بگزاف
مددی گر رسد از یار معین ما را بس
ار که هندو ومسلمان بکُشندم به عذاب
گر که باطن بوداز مذهب و دین ما را بس
من ز انجام جهان آگهم از عالم غیب
آنچه دانم ز پسِ پرده ، همین ما را بس

نغمه سر میدهد این رهبر و گوید همه عمر
ز جهانی فقط این علم یقین ما را بس

تماس روحی از راه دور

زندگی در عـوالـم روحی با زندگی دلخـواه مـا افـراد بشـر در سطح کـره زمـین دارای اختـلافات بسیاری است کـه مطلقا " با فکر مـحـدود بشـری مطابقت ندارد و در این باره حـتی نمی توان به گمان زنی وحدث آن پرداخت ، چون زندگانی روحی بخصوص در عوالم بالاتر روحی آکنده از مـعنویات کائنات وسـرشار از لطف و مـهر و مـحبت خـداوندی است • در آن زندگـانی ، مادیات هیچ گونه نقشی را ایفا نمی کنند • در صورتیکه در زندگی اکثر افرادبشر ، مـاده و مـاده پرسـتی اصل و پـایه و ریشـه زندگی آنهـا است و این دو نوع زیستن هیـچگونه تجانسی با یکدیگر ندارند •

چنانچه روح شناسان و دانشمندان علوم ماوراء طبیعه و یا دست اندرکاران تماس با ارواح گاهی مـادرند روحی را از عالم غـیب در جلسات روحی به صـورت تجسـد و ماده در آورند، تحقق این پدیده روحی به خـاطر فراهم آوردن شرایط بخصـوص و بسیاری است و پس از آن است کـه امکان تجسـد روحی به وجود مـی آید و یک روح نامـرئی غیـر قـابل دیدن به صـورت مرئی و قابل لمس همگان در خواهد آمد•

به طور مـعمـول هیچ یک از ارواح در عـالم خاکی به صـورت تجسدی یافت نمی شـوند و حالات تجسدی ارواح کاملا " استثنائی است و در شرایط ویژه ای انجام می پذیرد • ولی آنان همـواره به حالت سیـالات و امواج و ارتـعاشـات نامـرئی در اطراف بشر حـاضـر و در فضـای لایتناهی در حرکتند ، که این حالت را در علم روح شناسی بسیط روحی می نامند و معنی این واژه آنست که یک روح در هـر لحظه ای از زمان قادر است با گسـترش سیالات و امـواج خود در نقـاط مختـلفی از جـهان حـضور داشـته باشـد و وجـود خود را نیـز به اثبات برسـاند • یعنی می توان با یک روح مـشـخص بخـاطر بسیط بودنش در یک زمـان مـعیـن در چندین نقطه از جهان در تماس روحی بود به طوریکه وجود این روح مـشخص ، در تمام نقاط آزمایش شده

و به طور مثبت و قطعی به اثبات برسد.

ولی اگر در یک نقطه از جهان همین روح بسیط تجسد یابد، از حالت بسیط بودن خارج می شود و به شکل جسم و یا ماده در می آید و در هیچ یک از نقاط دیگر نمی توان با این روح تماس حاصل کرد چون روح به خود این شکل و حالت را داده است.

درباره ارواح و زندگی آنان در عوالم روحی نباید تصوری شبیه زندگانی افراد بشر در زمان حیات داشته باشیم چون ارواح قادرند در هر لحظه ای در یک نقطه حضور داشته باشند و مسیری را با سرعتی فوق تصور بشر بپیمایند ، از این رو وقتی درباره ارواح بحث و گفتگو می کنیم ، باید در تصورات خود معیارهای مادی و علم و درك محدودخود را دخالت ندهیم، چون زندگی روحی با تصورات بشر هیچگونه نسبتی ندارد و نخواهد داشت.

در زمان حیات ، بشر هم گاهی چنین حالاتی را دارد که معمولا " در زمان خوابیدن به وی دست می دهد. یعنی در زمان خواب خود را در محلی می بینیم که فرسنگها از ما دور است و زمانی که از آن شخص نیز سئوال شود که در آن لحظه بخصوص چه کسی را دیده است، یقینا" درپاسخ خواهد گفت که طرف مقابل را دیده و یا حداقل به فکر وی افتاده است.

در خوابهای مدیومی این نوع تماسها به خوبی دیده می شوند یعنی زمانیکه مدیوم و یا شخص توسط عامل به خواب مغناطیسی و یا روحی رفته است گاهی قادر خواهد بود با خروج از جسم به سیر و سیاحت جهان و حتی عوالم بالا بپردازد و بدون کم و کاست تمام حقایق موجود را در آن لحظه ببیند. پس از بیداری و بیان مشاهدات حین سفرش ، اگر با کسی که او را در این سفر دیده تماس بگیریم و گفته های و مشاهدات وی را بازگوئیم خواهید دید که دیده ها و گفته های مدیوم با گفته های کسی که در آنسوی ، جهان است کاملا " مطابقت دارد. در صورتیکه برای رسیدن به آن نقطه حتی با سریع السیر ترین وسیله نقلیه حداقل چند ساعتی وقت لازم بوده است ولی مدیوم در خواب توانسته در یک لحظه به آن محل سفر کرده و آنچه را که می بیند ، باز گوید.

در یک جلسه روحی خانمی که مدتها بود از همسر خود جدا شده و فرزند خود را ندیده بود

حضور داشت پس از یک آزمایش ساده ، معلوم شد که وی مدیوم بسیار خوبی است •
به خواسته خودش او را خوابانیده و پس از آن که به مرحله بالاتری از خواب روحی قرار گرفت ، از او خواسته شد که از جسم مادی خارج شده و به منزل شوهر سابق خود برود و فرزندش را ببیند • خوشبختانه به علت قدرت روحی بالائی که داشت به سرعت از جسم خود خارج شد و به منزل قبلی خود سفر کرد• ناگهان در حضور همگان مشاهده شد که او باصدای بلند به گریستن پرداخت و از حرکات وی متوجه شدیم که فرزند خود را در آغوش گرفته و او را نوازش می کند و به سرو رویش بوسه می زند • این حالت چنان بر حاضران اثر گذاشته بود که همه بخصوص خواهر و پدر و مادرش از شدت تأثر به سختی در حال گریستن بودند به طوریکه کاملا " نظم جلسه به هم خورده بود• در این موقع از او که در خواب بود پرسیدم آیا مایلید شما را بیدار کنم و به جلسه برگردید • با خواهش و تمنا گفت نه• تو را به خدا بگذار نزد فرزندم باقی بمانم • پس از چند دقیقه ای که حالت بهتر و آرامش بیشتری از خود نشان داد او را از خواب بیدار کردم • پس از بیداری اندکی شگفت زده بود و با ناباوری اطرافیان را نگاه می کرد تا آنکه کاملا " بیدار شده و حواسش سر جا آمد و پس از آن دوباره گریه را سر داد و در حین گریستن از من می خواست که بار دیگر او را نزد فرزندش برگردانم •

چون از گریستن باز ایستاد و آرام گرفت ، گفت که وقتی وارد سالن خانه قبلی خود شده دید که مادر شوهر و شوهر سابقش کنار تلویزیون نشسته و در حال مشاهده فیلمی هستند و کودکشان نیز در اتاق خود خوابیده است • به آهستگی وارد اتاق کودك خود شده و مدتی او را نگاه کرده و سپس او را در آغوش گرفته و به نوازش وی پرداخته و پس از مدتی بیدار شده و دیگر از فرزندش خبری نبوده است • برای پی بردن به درستی آزمایش ، از پدر این خانم پرسیدم آیا با کسی از بستگان و آشنایان آنها در تماس هستید تا از او بخواهید که از شوهر وی بپرسد که آیا مادرش آنجاست و اکنون در چه حالی هستند ؟

جواب داد بلی : « چون مادر این آقا در شهرستان زندگی می کرد و هیچیک از حاضران

چیزی درباره حضور وی در این جلسه نمی دانست ۰ » پدر این خانم تلفنی با یکی از آشنایان تماس گرفت و ما وقع را برای او تشریح کرد و پس از چند دقیقه تلفن به صدا در آمد و آن آشنا اطلاع داد که با شوهر سابق این خانم تماس گرفته و چون از حال مادرش جویا شده ، ایشان درجواب چنین گفته اند که ، مادرم دیروز از شهرستان به دیدن من آمده و چند روزی اینجا خواهد ماند و الان کنار تلویزیون نشسته ایم و فیلم تماشا می کنم و بچه نیز در اتاق خود خوابیده است ۰

خانواده ای رامی شناسم که بین مادر و فرزندانش وابستگی شدیدی برقرار است ، به طوریکه در اکثر مواقع بی آنکه یکدیگر را ببینند از گرفتاریهای هم آگاه می شوند ۰

روزی مادر که در تهران اقامت داشته مریض می شود ۰ یکی از فرزندانش در کردستان مشغول انجام خدمت سربازی بوده و سه فرزند دیگر در تهران نزد مادر بودند ۰ یکی روز صبح زود وقتی مادر در بستر بیماری چشمانش را می گشاید فرزند خود را که در شهرستان بوده کنار بستر خود می بیند و شروع به احوال پرسی و جویا شدن چگونگی آمدن وی می شود ، ولی با تعجب مشاهده می کند که فرزندِ راه دورِ لبخند زنان از اتاق خارج شد ۰

مادر از این عمل پسر بر آشفته و ناراحت شده و متعجب از تخت خود بر می خیزد و به دنبال او می رود ولی هر چه بیشتر جستجو می کند کمتر اثری از او می یابد ۰ در این موقع خواهران و برادر ازخواب بر می خیزند و با تعجب به رفتار مادر که پسر بزرگتر خود را می جسته خیره می شوند ۰ در این حال مادر قسم می خورد که در حال بیداری با چشمهای باز خود وجود او را در کنار تختش حس کرده و قیافه او را دیده است ۰ به هر حال ، مادر ، فرزند کوچکتر را به محل خدمت پسرش به شهرستان می فرستد زیرا فرزندان کاملا" به این حقیقت ها اعتقاد داشته و می دانستند که مادر او را دیده است ۰

همان روز عصر برادر کوچکتر به محل خدمت برادر بزرگتر خود می رسد و او متعجب می شود که چطور برادر کوچکش اینچنین بی خبرانه به دیدن او رفته است ۰ برادر کوچکتر ماوقع را برای او تعریف می کند ۰ او پس از شنیدن ما وقع از دهان برادر کوچکتر ضمن

تأئید مطالب می گوید که صبح خواب بوده و مادر را در رختخواب بیماری دیده است. او حتی کلیه تغییرات ظاهری منزل را که در غیابش انجام داده بودند بیان کرده و برادرش کلیه گفته های او را تصدیق کرد و مسلم شد که جسم دوم او به اتفاق روحش به دیدار مادر رفته بوده است .

این دو با هم برای دیدار مادر به تهران آمدند وقتی برادر بزرگتر وارد منزل شد هیچ چیز برایش تازگی نداشت چون کلیه تغییراتی که در غیاب او انجام داده بودند او همان روز صبح به طور وضوح آنها را مشاهده کرده بود. البته اتفاقاتی مشابه وقایع فوق شاید در زندگانی خیلی از افراد جامعه پیش آمده باشد که نیازی به ذکر یکایک آنها نیست چون این اطلاعات برای کسانی که از حقایق روحی نا آگاهند و گاهی هم تعجب آور است و گرنه افرادی که قادرند با ارواح تماس حاصل بنمایند و می توانند از طریق خود و یا دیگران به برون فکنی روحی دست یابند ، هر روز قادر خواهند بود چندین پدیده واقعی بوجود آورده و خود شاهد و ناظر آنها باشند .

بحث درباره بسیط بودن روح پس از جدائی از جسم است . زمانیکه می بینیم بشری که در قید حیات است و از جسم مادی خود استفاده می کند و در بعضی مواقع قادر است در چندین محل به جز محل وجود جسمی خود ظاهر شود ، چگونه ممکن است روح پس از جدائی از جسم و زمانی که به صورت بسیط در می آید قادر نباشد در آن واحد در چندین نقطه از جهان حضور یابد.

گاهی جسم بشر به رغم محدودیتهای وزنی و زمانی و مکانی قادر است از خود پدیده هائی را بروز دهد و آگاهانه و یا بصورت نا خود آگاه تغییراتی را به وجود آورد ولی روحی که در زندگی خود مطلقا " محدودیتی از نظر ثقل و زمان و مکان ندارد چگونه قادر نخواهد بود در زمان بسیار اندکی به چندین نقطه از جهان حرکت کند ؟

روزی با یکی از مدیومهای قوی روحی به حالت تلفنی صحبت می کردم و برای شب بعد قرار جلسه ای را می گذاشتیم که چه ساعتی و در کجا حاضر باشیم ، تا با هم در جلسه

حاضر شویم • نا گاه از او پرسیدم آیا خود کاری در دست داری ؟ گفت خیر • از او خواستم خودکار و کاغذی حاضر کند تا اثرات کتابت از راه دور را توسط تلفن نیز آزمایش کنم • پس از آنکه آماده شد از او خواستم که نوك خودکار را بر صفحه کاغذ بگذارد و از روح نگهبان خود خواستم تا دست او را به حرکت در آورد و شروع به نقاشی کند ، چون محل این شخص از نظر من شناخته شده بود پس از لحظاتی از او پرسیدم که آیا خودکار حرکتی می کند؟ او گفت ، هنوز خیر و چند ثانیه بعد هیجان زده گفت خودکار در دستم به حرکت در آمده و خط می کشد • از روح نگهبانم که هم نزد من و هم در خانه مدیوم که حدود چند کیلومتر دورتر از من بود حضور داشت خواستم برای او یک گل بکشد •

پس از لحظاتی از پشت تلفن گفت مسیر خط عوض شد• از او خواستم تغییرات خط را به من بگوید لحظاتی بعد گفت مثل اینکه ساقه گلی کشیده و بر سر شاخه و نوك ساقه گلی در حال تشکیل است و لحظه ای بعد افزود خط تبدیل به گل شد•

از روح نگهبان خواستم جملاتی را برای او بنویسد و به دوستم گفتم که نوك خودکار را جای دیگری بگذارد• او هم همین عمل را انجام داد• چیزی نگذشته بود اطلاع داد که حروفی را می نویسد و پس از خاتمه نوشتن حروف ، گفت که نوشته شده علی • به او گفتم از ایشان بپرسید که شما کدام علی هستید ؟

در جواب نوشته بود روح نگهبان و مرشد پسرم •

مدیوم از او سئوال کرده بود اگر شما روح محافظ پسرتان هستید ، پس چگونه هم آنجا و هم در این مکان حضور دارید؟

در جواب نوشته بود :

– شما نباید ارواح را با افراد کره خاکی مقایسه کنید ، یک روح قادر است در یک لحظه و همزمان در چندین نقطه جهان حاضر باشد•

پس از قطع مکالمه تلفنی ذره ای خط کشیده نشده بود • خانم یکی از آشنایان ، مدیوم حلولی است که روانپوشی بسیار لطیف دارد و ارواح حاضر در جلسه به آسانی قادرند در آن

جای گیرند و در آن شخص تغییر شخصیت پدید آورند.

برای تکمیل آزمایش خود با او بطور تلفنی صحبت کردم و پس از احوالپرسی از روح محافظ خود خواستم که در وجود وی حلول کند. ایشان موافقت کردند ، ولی اظهار داشت بهتر است قبلا " او را در جریان امر قرار دهید تا خانواده خود را مطلع سازد .

همین کار را کردم و مدیوم به خواهر و مادرش که در منزل حضور داشتند جریان ما وقع را اطلاع داد . البته لازم به تذکر است که بعضی از خانواده ها کاملا " از وجود روح آگاهند و از پدیده های روحی که گاهی در زندگانی آنان بروز می کند با خبرند این خانواده نیز جزء آن گروه می باشد.

پس از مدتی صحبت متوجه شدم که گفتگوی ما قطع شد و از آنطرف صدائی به گوش نمیرسد ولی چون گوشی تلفن را در جای خود قرار نداده بود گاهی صداهای خفه و غیر قابل تشخیصی شنیده می شد .

سی یا چهل ثانیه بعد ، خواهر دوستم از آن سو اطلاع داد که حال خواهرم دگرگون شده و در حین تلفن کردن گوشی را روی زمین گذاشت و با گامهای بلند و استوار به وسط سالن جایی که مادرش در حال سبزی پاك کردن بود رفت. و اندکی او را نگاه کرد و بدون هیچ صحبتی در را باز کرد و وارد حیاط شد و اکنون در حالی که دستهای خود را به کمر زده است، در حال قدم زدن است و هر چه او را صدا کردم جوابی نداده و حتی نگاهی هم به من نینداخته است .

از او خواستم که به حیاط برود و ایشان را با نام علی صدا کند و بگوید که تلفن با شما کار دارد . او حتما " وارد ساختمان خواهد شد و با من صحبت می کند .

پس از چند لحظه رابطه تلفنی برقرار شد و اولین حرفی که زد این بود:

"حالا شما خاطر جمع و راضی شدید چون خواسته شما را انجام دادم "

از او تشکر کردم و از ایشان خواستم چون خانواده دوستم ناراحت شده اند از جسم او خارج شود. ایشان نیز پذیرفته و پس از چند لحظه دوباره تماس برقرار شد. الو ، الو.

ببخشید از اینکه مدتی مکالمه ما قطع شده بود مثل اینکه گیج شده بودم ولی قدرت تکلم نداشتم که یکباره به خود آمدم و شروع به صحبت کردم ۰

از او پرسیدم آیا از آن زمانیکه من جریان حلول روحی را در وجودتان شرح داده بودم تا به حال اتفاقی افتاده ؟

جواب داد :

– هنوز خیر ولی همانطوریکه گفتم مدتی گوشی دستم بود اما قدرت حرف زدن نداشتم ۰ ببینم شما اقدام به حلول روح در جسم من می کنید ؟

به ایشان گفتم این عمل انجام شد و جریان کامل آن را می توانید از خواهر و مادرتان سئوال کنید تا بدانید چه حالتهائی به شما دست داده بود ۰

چند روز بعد باز هم برای تکمیل آزمایشهای روحی خود با همان مدیوم حلولی صحبت کردم و از او پرسیدم آیا کسی در خانه شما هست ؟

اظهار داشت بلی ۰ خواهر و مادر و پدرم در خانه اند ، سپس خداحافظی کردیم ۰

از روحی که چند روز قبل در وجود همین مدیوم حلول کرده بود ، پرسیدم که آیا ممکن است بدون تلفن این عمل را انجام دهید و در وجود او حلول کنید ، ایشان اظهار نمودند :

– بلی ، حلول در جسم افراد ربطی به تلفن ندارد فقط از اینکه محل و مکان آن شخص از نظر ما مشخص باشد انجام این کار عملی است ۰

از او خواستم که فورا" به آن محل که برایش شناخته شده است برود و در جسم او حلول کند ۰ روح نگهبان موافقت کرد۰

پس از سه دقیقه تلفن زنگ زد ، چون در انتظار زنگ تلفن بودم ، زیرا از لحظه ای که تماس خود را با روح نگهبان قطع کرده بودم به ساعت توجه داشتم و می خواستم زمان انعکاس این عمل را بدانم ۰

گوشی تلفنی را برداشتم ، خواهر همان مدیوم حلولی بود ۰ از آن طرف تلفن با اضطراب گفت که حال خواهرش به هم خورده و تقریبا " مانند آن روز شده و خواهش کرد که خودم را

به منزل آنها برسانم • از او خواستم گوشی تلفن را به خواهرش بدهد و بگوید که می خواهم با ایشان صحبت کنم بعد از چند ثانیه گوشی را گرفت و با صدای محکم و قاطعی گفت :

- با من کار داشتی ؟

گفتم بلی ، خیلی تشکر دارم که این لطف را کردی و مرا با حقایق روحی بیشتر آشنا کردی ، حال از شما خواهش دارم از وجود او خارج شوی ، چون تمام خانواده نگران شده اند ، زیرا این بار بدون اطلاع قبلی آنان این اتفاق رخ داده فکر می کنند که دخترشان ناراحتی روحی دارد که باعث بروز چنین پدیده هائی شده است • آنگاه خداحافظی کردم وگوشی تلفن را گذاشتم •

پس از چند دقیقه به منزل آنان تلفن کردم تا از ماوقع باخبر شوم • خواهرش گوشی را برداشت و گفت که پس از قطع گفتگوی تلفنی ، خواهرش چند ثانیه ای گوشی را در دست داشت و خیره به گوشی نگاه می کرد و بعد شروع به حرکت دادن گردن خود کرد و چند بار این کار را کرد و سپس حالت عادی خود را باز یافت•

با توجه به آزمایشاتی که خود شخصا " انجام داده و شاهد کلیه وقایع آن به طور مستمر و دائم بوده ام به راحتی می توان به بسیط بودن ارواح پی برد و دانست که ارواح در هر لحظه ای قادرند به طور فیزیکی در چندین نقطه حضور داشته باشند •

نوگل

یارب این نو گل من تازه عروس چمن است
معجز و فضل فراوان شده او نزد من است

بهر آن معجزه کو مانده در این عالم پیر
در همه مجلس رندان ، هم از وی سخن است

من ندانم که چه غوغا شده اندر ملکوت
مرده ها در نظر جمله در این انجمن است

کس نداند که چه ها گویم از آن عالم غیب
چوب خشکی زکرم سبزه چو سرو سمن است

زال گردون تو ندانی که چه ها می کند او
ظلم و لطفش به همه عالم و گاهی به من است

دردمندان طریقت همه در بستر مرگ
قافله گم شده ها گه به کف اهرمن است

گرشوی بی خبر از باخبران در ره عشق
باخبر گردی و دانی که خبرها ز تن است

کی فلک ایستد از روشنی و باد و نسیم
تا که آن زاهد ناخفته به دشت و دمن است

واقف از حال دل مرد پریشان نشوی
تا ندانی که نیازش ز جهانی کفن است

من از این طالع فرخنده چه نالم به جهان
طالع هر که تو بینی کم و بیشی حَزَن است

پرده بر گیرم از این عالم و گویم همه راز
چون دلم بسته بر آن زلف شکن در شکن است

ز آرزو ها بگذر تا به حوادث برسی
ورنه کی بهر تو اسباب کمال و حُسن است

ساقیا باده بده ، فصل خزانم برسید
که بجز رهبر و جامش ، همه عالم سخن است

برقراری تماس با روح افراد زنده

تماس با روح افراد زنده پدیده ای است بسیار جدید و جالب توجه همگان ، چون تصور تماس با ارواح از نظر تعداد بسیاری از مردم غیر ممکن است و گروهی به وجود روح حتی پس از مرگ هم اعتقادی ندارند ، حال چگونه ممکن است بشری که در قید حیات است روح داشته باشد و از همه مهم تر بتوان با آن روح تماس برقرار کرد • ولی کسانیکه روش تماس با ارواح در گذشتگان را تجربه کرده و موفق به برقراری تماس با آنها شده باشند ، با اندك توجه و تغییراتی قادر خواهند بود با روح افراد زنده نیز تماس برقرار کنند • برای روشن شدن چگونگی تماس با روح افراد زنده ، باید یک بار دیگر بعضی از قسمتهائی را که در فصول قبل کتاب بیان شده در این بخش نیز یادآوری کرد ، تا در صورتی که قسمتی از آن فراموش شده باشد ، یاد آوری مجدد گردد و از طرفی احتمال اینکه برخی از خوانندگان کتابها فقط سر فصل و یا تیترهای بخصوصی را انتخاب نموده و فقط همان یک مبحث را مطالعه کنند وجود دارد و بدین جهت است که در قسمت های مختلف این کتاب مواردی چندین بار تکرار گردیده است •

همان طوریکه خوانندگان محترم اطلاع دارند بدن از سه بخش کاملا " متمایز از هم تشکیل شده که از اجتماع و همکاری این سه بخش با یکدیگر وجود بشر تشکیل شده و بشر قادر است به حیات خود ادامه دهد •

اولین بخش مرئی بشر که بیشتر افراد فقط این بخش از بدن آدمی را می شناسند و حتی گروهی به جز آن به چیز دیگری در ساختمان تشکیل دهنده وجودی بشر اعتقادی ندارند ، جسم مادی او است که از تعدادی سلول و یا برخی از مواد معدنی و غیره تشکیل شده است و در واقع قسمت ظاهری و مرئی بشر را تشکیل میدهد •

سلولهای بدن در اثر مرور زمان فرسوده شده و پس از مدتی قدرت خود را بطور کامل از

دست می دهند و رشدشان متوقف می گردد و این زمانی است که حیات سلولی بشر رو به پایان است • این سلولها آسیب پذیرند به طوریکه در اثر سوانح و اتفاقات گاهی از بین می روند و یا قسمتی از سلولهای جسمی از توقف باز می ایستند و یا فعالیتشان بیشتر می شود و گاهی در اثر این فعل و انفعالات تغییر شکل نیز می دهند •

دومین بخش تن پوش یا جسم اثیری بشر است که بعضی ها آن را جسم ثانی نیز نامیده اند• این جسم شباهت کاملی با جسم مادی دارد ، با این تفاوت که اولا" مرئی نیست و ثانیا" سلولهای آن از عنصر مادی تشکیل نشده و هرگز این جسم از بین نخواهد رفت یعنی پس از مرگ سلولهای جسمی که همه از ماده تشکیل یافته اند ، این جسم از بین نمی رود و به زندگانی روحی می پیوندد•

سومین بخش روح بشر است که از عنصری بسیار لطیف و حساس تشکیل شده و در صورتیکه بشر جسم اثیری نداشت این عنصر هرگز قادر نبود در جسم مادی او جای گیرد و به خاطر نفوذ پذیری بیش از اندازه است که روح قادر است در آن جای گیرد و زنجیره حیات را تکمیل کند•

حال با توجه به نگرش اجمالی و مختصر درباره سه عنصر تشکیل دهنده وجود بشر ، چگونگی تماس روحی با افراد زنده را بررسی خواهیم کرد تا ببینیم چه عوامل و حالاتی از بشر است که باعث بروز چنین اعمالی خواهند بود •

همانطوریکه می دانیم اعضاء جسم بشر از سلولهای فراوانی تشکیل شده که این سلولها ضمن کار و فعالیت های روزانه به دلیل تجمع گازهای سمی و اسیدهای غیرمفید ، ناراحتی و خستگی در آنها بروز خواهد کرد که این خستگی و ناراحتی ها معمولا" با استراحت و آرامش سلولی از بین می روند •

چون روح افراد بشر از عالمی دیگر در وجود دمیده می شود و در اصل از ماده نیست تا در اثر کار و فعالیت خسته شده و یا در اثر استراحت آرامش یابد، لذا برای رفع خستگی و کسب انرژی به حالت دیگری نیاز خواهد داشت• روح برای رفع خستگی و کسب انرژی و

ذخیره آن روش دیگری را در حیات بشر اتخاذ می نماید و آن زمانی است که افراد در خواب هستند ، در این هنگام روح با قسمت اعظمی از تن پوش به عوالم روحی سفر می کند، یعنی جسم مادی بشر در زمان خواب از نظر روحی فرقی با مرگ ندارد و فقط اختلاف آن در این است که رشته های نقره ای حیات که بین تن پوش و جسم مادی ارتباط برقرار می کند ، قطع میشود و روح و تن پوش در زمان خواب ازجسم مادی جدا نشده بلکه الیاف توده نوری آنان از جسم تا مسیر محل خواب امتداد یافته و از هم باز شده اند و با کوچکترین تحریک جسم و انعکاساتی بر آن به این رشته های حیات ، به سرعت و فوریت بصورت توده قبلی جدا شده و به جسم باز می گردند و در این حالت عمل بیداری دست می دهد ، ولی اگر این رشته های پیوند قطع شده و ارتباطی بین دو جسم مادی و جسم اثیری برقرار نباشد مرگ بوجود خواهد آمد و با هر گونه کنش و یا واکنشی دیگر آن حالت عکس العمل جسمی بوجود نخواهد آمد ، یعنی بیداریی دست نخواهد داد، چون از این پس جسم هیچگونه ارتباطی با تن پوش و روح نخواهد داشت و تمام رشته های حیات را تن پوش از جسم مادی جدا کرده و با خود به عوالم روحی انتقال داده است • جهت برقراری تماس روحی با ارواح افراد زنده، می بایست فقط از فرصتی که جسم مادی در استراحت است و روح و تن پوش از آن خارج شده اند استفاده کرد• در این زمان این روح هیچگونه اختلافی با روح مردگان ندارد و تنها فرقش در این است که قادر نیست برای همیشه در عوالم روحی به زندگانی خود ادامه دهد و باید پس از اندك مدتی به کالبد خود باز گردد و سبب ادامه حیات جسمی افراد بشر شود• ارواح در مورد خوابیدن بشر چنین می گویند:

زمانیکه روح در خواب از جسم جدا می شود و برای مدت محدودی به عوالم روحی سفر می کند در اختیار قوانین عوالم روحی قرار می گیرد و هیچگونه رابطه ای با قوانین اجتماعی و سیاسی و فیزیک و شیمی و ریاضیات و غیره محیط خاکی نخواهد داشت و در آنجا به کارهای دلخواه روحی خود خواهد پرداخت•

همانطور که پیشتر بیان شد ، این زمان بهترین فرصتی است که روح شناسه

استفاده از قوانین ارواح ، این روح را با روش تماس با اروح در جلسه روحی بخوانند و با او تماس برقرار کنند• تاکنون این عمل با استفاده از روش گردونه دوار و کتابت برای کسب تجربه چندین بار انجام شده و نتیجه های بسیار سود بخشی در نهایت از آن به جای مانده است که یک نمونه آن را ذیلا " شرح می دهیم •

شخصی به عللی با صاحبکار خود اختلافی داشت و در نتیجه از کار بر کنار شده بود جالب آنکه صاحب کار نسبت نزدیکی هم با ایشان داشت• زمانیکه این دو نفر در خواب بودند روح آنها را با روش تماس با هم مواجهه دادند و در همان جلسه اول روحی تمام کدورتهای آنها از میان رفت و قرار شد ظرف چهل و هشت ساعت آینده صاحبکار او را به کار اولیه خود بازخواند• با کمال شگفتی صبح روز بعد زنگ در خانه آنان به صدا در آمد و زمانیکه در حیاط را باز کردند صاحبکار قبلی برای برگردانیدن وی به سر کار اولیه به منزل او مراجعه کرده بود•

البته امثال این اتفاقات بسیار است و در این زمینه ها فقط باید در راه خیر و صواب استفاده کردولی در کارهای خلاف بسیار بد بوده و جزء گناهان بزرگ محسوب می شود چون یک نوع تفتیش عقاید به حساب می آید •

البته کسانیکه با ارواح سر و کار دارند و به واقعیت حیات و زندگانی پس از مرگ پی برده اند، هرگز با استفاده از این روش مرتکب اعمال خلاف و یا سوء استفاده هایی نخواهد شد حتی اگر خروارها طلا و جواهر زیر پای افراد متقی و بی نیاز ریخته شود باز هم به چنین کار خلافی دست نخواهند زد و به خاطر ماده و مادیات زمان حیات ، آخرت خود را که از آن آگاه هستند از کف نخواهند داد و به عقاید ذهنی دیگران با این روش پی نخواهد برد•

روش تماس با روح افراد زنده به ترتیب زیر است که به اختصار توضیحاتی در این مورد داده می شود :

۱- بایدتوجه داشته باشیم که اگر قصد داریم روح فرد زنده ای را حاضر کنیم حتما" آن

شخص کاملا" خوابیده و در خواب سنگینی نیز فرو رفته باشد ۰

۲-در خصوص تماس با این روح باید از روح مرده و یا زنده کسی استفاده شود که شناخت کاملی نسبت به او داشته و او را کاملا" بشناسد و محل زندگانی او را بداند ۰ در این صورت است که از روح حاضر می توان خواست به محل استراحت او رفته و این روح را با تعقیب رشته های حیات و یا طناب های نقره ای که در بین جسم و تن پوش وی برقرار است به سادگی به محل روح پی برده و از او خواهد خواست که در جلسه روحی حاضر شود آنگاه مشاهده خواهید کرد که روح همان شخص در جلسه حاضر خواهد بود۰

۳- در این حال با روش گردونه دوار و یا کتابت با روح تازه وارد تماس برقرار خواهیم کرد و سئوالاتی که لازم است از وی خواهیم پرسید ۰ ضمنا" کسانیکه به این عمل دست میزنند و هنوز در کارهای روحی تجربه کافی کسب نکرده اند ، باید بدانند که اگر از ارواح سئوالاتی خارج از انسانیت و لطف و مهربانی و درستی شود جوابهای نامربوط دریافت خواهند داشت پس بهتر است که انجام یک عمل معنوی هرگز هدف مادی در پی نداشته باشد که مبادا گمراهی ببار آورد ۰

تماس با ارواح بسیار سهل و آسان است ولی ادامه آن فقط برای کسانی میسر خواهد بود که در کارهایشان مطلقا" نیرنگ و خدشه و نیازهای مادی وجود نداشته باشد چون همانطوریکه قبلا" نیز بیان شد، ارواح ، از افراد بشر بسیار آگاه ترند به طوریکه از کلیه اهداف و نظریات آنان آگاهی و اطلاع کامل دارند و با توجه به این خصوصیات هرگز نمی توان به ارواح دروغ گفت ۰

فرضا" اگر کسی از سئوال خود قلبا" هدف سوئی داشته باشد و در جلسه منظور از هدف خود را چیز دیگری بیان دارد که ارواح بخواهند به سئوالات وی پاسخ دهند، مسلما" چون بر هدف اصلی این سئوال واقفند جوابهای نامناسبی را به او خواهند داد که باعث گمراهی و گاهی هم عدم اعتماد خواهد شد ۰ ولی اگر هدف مشخص و خواسته کاملا" روشن و عریان باشند ، ارواح نیز جوابی به همین روشنی و درستی در اختیار پرسنده قرار خواهند

داد.

البته این بخش از روشهای روحی دارای ظرافت و دقت بسیار زیادی خواهد بود و آنچه مسلم است کسانیکه علم روحی بحد کافی و کاملی نداشته باشند به سادگی قادر به انجام این تماسها نخواهند بود و یا کسانیکه فقط توانسته اند چند باری از طریقه گردونه دوار و یا کتابت با ارواح تماس بگیرند ، هرگز نمی توانند چنین تماسهای روحی را برقرار سازند چون گاهی اتفاق می افتد که روحی در جلسه حضور دارد و کلیه جوابها را او به شما خواهد داد و هرگز موفق نمی شوید روح دیگری را که مربوط به شخص زنده ای است را در جلسه خود حاضر کنید.

طریقه دوم تماس با روح افراد زنده ، همان حالت مدیومی است که درخواب مصنوعی روح شخص خواب رفته را پس از خروج از جسم با ضمیر ناخودآگاه افراد زنده تماس حاصل نموده و بدون اینکه سئوال شونده چیزی را درك کند ، به سئوالات زیادی از طریق ضمیر ناخودآگاه پاسخ گوئی خواهد نمود و این حالت و چگونگی آن در مباحث مربوط به خود کاملا " تشریح گردیده است .

امید است در آینده نزدیکی بتوان با روح تجسد یافته افراد در مجالس روحی تماس برقرار کرد و به بسیاری از سئوالات در مورد چگونگی حالت های بشر جواب قانع کننده داد.

زهد و تقوی

شمع عمر جمله می گردد خموش
از من و تو ، پارسا یا باده نوش

جمله در عالم به فکر پیکرند
غافل از این ، گردد این پیکر خموش

آنکه روزی گم نموده راه خویش
عالم روحی بیابد عقل و هوش

مال و مکنت کی رساند در گهش
آنکه غافل بوده عمری چون وحوش

آب هستی هر که نوشید از وجود
روح خود را می رساند بر سروش

خالق بخشنده بخشاید ز غیب
هر گنه ناکرده رند و باده نوش

آنکه نافرمان شد از فرمان حق
از کرم بخشاید ار آید به هوش

حق مردم ار کسی زایل نمود
کی در آن عالم بماند در سروش

خرقه ای آلوده با روحی پلید
میکشند ش ناکسان با خود به دوش

گر تو خواهی واقف از عالم شوی
گه نشین با عابد و گه باده نوش

درد زاهد دانی و رندان پاك
بگذری از زر ، نه مرد ژنده پوش

مرتبت نی با لباس فاخر است
زاهد اندر زهد و تقوی شد خموش

آنکه از روح و روانش زاهد است
عالم روحی نشیند با سروش

رهبرا روح از بدن چون بگذرد
این تن خاکی بیافتد از خروش

وجود حیات در کهکشان از نظر ارواح

آرزوی بشر از زمان خلقت بر این بوده که بتواند بر آسمانها مسلط شده و از وجود ستارگان و ثوابتی که در کهکشان به چشم می خورند آگاهی یابد و برای همین منظور هم اقدامات فراوانی را از خود بروز داده و در این زمینه ها نیز روایات فراوانی از گذشتگان در دست است که گاهی پادشاهان برای چیره شدن بر آسمانها پایه های تخت خود را بر چندین سیمرغ می بستند و آن پرندگان افسانه ای غول پیکر این تخت را با پادشاه از زمین به هوا بلند کرده و پس از مدتی پرواز در آسمانها بر زمین باز می گشتند • تا اینکه در زمان پیشرفت تمدن و علم بشر توانست انواع هواپیمای مقدماتی را طرح ریزی نموده و بسازد و در راه تکمیل این علم بسیار از شیفتگان تسخیر فضا جان خود را نیز در همین راه از دست داده اند • با توجه به علاقه ذاتی و پشتکار بشر در مورد تسخیر فضا، در نهایت امروزه توانسته است انواع هواپیماهای مدرن و پیشرفته را بسازد ، که اکنون برخی از آنان قادرند تا چندین هزار کیلوگرم وزن را به راحتی از زمین بلند کرده و در آسمان پس از پیمودن چندین هزار کیلومتر راه صحیح و سالم در محل دلخواه بر زمین بگذارند و آن افسانه های کهن جامه عمل پوشیدند • پس از اختراع هواپیماها و دستیابی به فضا و جو زمین ، دانشمندان بر این شدند تا بتوانند دستگاهها و وسائلی را اختراع کنند که بر خارج از جو کره زمین نیز مسلط شوند و سالها در این زمینه کوششهای فراوانی مبذول داشتند و متحمل مخارج هنگفتی شدند و عده کثیری نیز جان خود را در راه بدست آوردن شهرت و افتخارات فضاپیمائی از دست دادند• امروزه هدف اصلی از این اختراعات و دستیابی به خارج از جو محیط کره زمین فراموش شده و دولتهای قدرتمند جهان در صدد نمایاندن نیروی فضائی خود از نظر نظامی و استراتژیکی به

سایر دول دیگر جهان می باشند و گه گاهی نیز به منظور شناخت برخی از کرات که در منظومه شمسی و در همسایگی زمین هستند اقدامات و فعالیتهائی را انجام می دهند تا بتوانند شناختی از چگونگی حیات در این کرات به دست آورند و سپس شروع به هیاهو و جنجال نموده و قدرتهای نظامی و یا فضائی خود را به رخ سایر دول کشیده و با نمایش گذاردن چنین قدرتهائی باعث خوف و وحشت در کشورهای کوچک وضعیف و عقب مانده از نظر علمی شوند و آنان را هم برای پشتیبانی و حمایت تحت سلطه و اختیار خود در آورند و از منابع آنان سود جوئی کنند و با از همپاشیدن و ضعیف کردن بیش از حد آنان ، خود را بیشتر تقویت کنند و در مجموع با این اعمال و جار و جنجال ها وسائل رفاه و معشیت افراد کشور خود را نیز بیشتر و بهتر فراهم سازند. کشورهائی که در صدد شناخت فضا بوده و قصد دارند پایگاهی برای خود در منظومه شمسی داشته باشند ، تاکنون با مخارج میلیاردها دلار به هیچگونه اطلاعات صحیح و مفیدی در مورد چگونگی وجود حیات در آسمانها دست نیافته اند و به خاطر بدست آوردن اطلاعاتی از منظومه شمسی باعث ناراحتی های بسیار برای مردم کشورها شده اند. آنها باید بدانند که همیشه قدرتهای معنوی باعث ترقی و پیشرفت و کسب اطلاعات برای جهانیان خواهد شد نه قدرت نمایی و زور گوئی و کشتارهای دسته جمعی و ایجاد رعب و وحشت و از بین بردن افراد اجتماعات ضعیف.

آنچه که تاکنون به افراد بشر مسلم شده این است که وجود حیات در سایر کرات آسمانی مسلم و محرز است ، ولی در کجا و چگونه کسی از آن اطلاع ندارد و تنها با اتکاء به برخی از آثار و علائم است که بشر این حقیقت را قبول کرده است که غیر از افراد موجود در کره زمین افرادی در سایر کرات دیگر عالم نیز در حال زندگانی هستند و تمدنی بسیار پیشرفته تر از ما دارا می باشند و دلیل آن نیز مشاهده برخی از وسائل فضائی و یا بشقابها پرنده در اطراف کره زمین است که محققا" با ساخت همین دستگاهها آنان دارای تکنولوژئی به مراتب بهتر و پیشرفته تر از افراد کره زمین می باشند. چون آنان به سرعتی مافوق تصور بشر دست یافته اند که در هر زمان و هر مکانی قادر به آمد و شد هستند.

در این قسمت یکی از مشاهدات عینی خو د را در زمینه بشقاب پرنده و یا وسائل فضائی بازگو می کنم •

روزی در یکی از باغات غرب شهرستان کرج با گروهی از دوستان جمع بودیم • آفتاب کاملا " غروب کرده بود، ولی هوا هنوز تاریک نشده بود و ساعتی از غروب آفتاب می گذشت• گروه ما از چندین خانواده تشکیل شده بود و در این موقع همه در صدد جمع آوری وسائل خود شده تا در ماشینها قرار دهیم تا زمانی که هوا کاملا " تاریک نشده است به سوی تهران حرکت کنیم ناگاه در قسمت شمالی باغ که حدود شصت کیلومتری آن کوههای سلسله البرز قرار داشت نور ثابتی به صورت نیم دایره مشاهده شد به طوری که توجه کلیه افراد نسبت به آن معطوف گردید و هر کس درمورد این نور اظهار نظر می کرد• وضعیت این نور به طوری بود که ، اطراف آن زرد و هر چه به مرکز نزدیکتر می شد رنگ نارنجی تری را به خود می گرفت• پس از گذشت چند ثانیه ، دایره منوری به شکل کاملا" واضح از پشت کوههای البرز خارج شد و حدود یک دقیقه و یا کم و بیش به طور دایره تمام مشاهده شد که مرکز آن کاملا " نارنجی و تیره بود و پس از آن در یک لحظه از نظرها ناپدید گردید • البته مجددا" لازم به توضیح است که از غروب آفتاب بیش از یکساعت می گذشت و ضمنا" این نور انعکاسات نور غروب خورشید متصور نبود ، ضمن اینکه در آن زمان کوچکترین لکه ابری در آسمان وجود نداشت که بتوان به این پدیده توجیه علمی داد و عجیب تر از این که در همان زمانیکه همگی در قسمت شمالی درحال جستجوی مجدد این دایره منور بودیم ، همان دایره منور در چندین کیلومتری جنوب باغ در فاصله ای مشابه قبلی مشاهده گردید• این دایره مجددا" در جنوب چند ثانیه ای دیده شد و سپس در یک لحظه ناپدید گردید و هیچ اثری از این نور و پدیده قبلی به جای نماند ، در صورتیکه حداقل بیست نفر شاهد آن بودیم •

البته چنین پدیده هائی را افراد زیادی در نقاط مختلف جهان مشاهده نموده اند و هر کس اطلاعات و مشاهدات خود را به نحوی در اختیار دیگران قرار داده است و تمام اینها حاکی

بر این است که در اطراف کره زمین موجودات دیگری که دارای علم و صنعت و پیشرفت فراوانی نسبت به افراد کره زمین می باشند وجود دارند و امروزه از نظر علمی و یا عینی کسی منکر وجود این موجودات در کهکشان نیست و اکثر خوانندگان در این زمینه کم و بیش اطلاعاتی دارند و نیازی به توضیح و تشریح چگونگی آنان در این کتاب نمی باشد ولی واجب می بینیم اتفاقی که در سال ۱۳۶۸ در یکی از میادین روسیه بوقوع پیوست و کلیه جراید دنیا حتی ایران نیز در این زمینه سر و صدا به راه انداخته بودند (چون به صورتی مربوط به اطلاعات ارواح از جهانهای دیگر عالم حیات در کرات است) در این قسمت نقل کنم• در سال ۱۳۶۸ در یک روز هنگام غروب آفتاب که همه مردم برای گردش یا مشغله در داخل یا اطراف میدان شهر حضور داشتند ناگاه مشاهده می کنند که وسیله غول پیکری بدون سر و صدا و به طور ناگهانی در یکی از قسمتهای میدان به زمین می نشیند و از داخل آن سه سرنشین با قدی بلندتر از افراد معمولی کره زمین و شباهتی تقریبی منتها با سه چشم که یکی از چشمها در قسمت پیشانی و بالای سرشان قرار داشت ، با اسلحه ای ناشناخته که از نظر شاهدان عینی مانند لوله بخاری بود، خارج می شوند • در این موقع کلیه افراد از وحشت اطراف این وسیله را تخلیه کرده و پا به قرار می گذارند و در فاصله ای دورتر ایستاده و به مشاهده حرکات افرادی که از آن بیرون آمده بودند می پردازند• این سه نفر از وسیله نقلیه خود فاصله می گیرند • در این موقع ، میدان تقریبا " خالی از جمعیت شده بود و هر کسی یا در حال فرار بود و یا در فاصله دوری از آنان قرار گرفته و بر آنان نظاره می کردند•

بروز این واقعه سر و صدای عجیبی در دنیا به راه انداخته بود و تا مدتها رسانه های گروهی در این زمینه به بحث و گفتگو و یا بررسی پرداخته بودند و در یکی از جراید کثیر الانتشار تهران نیز اشاراتی به این موضوع شده بود • زمانی که این سه نفر در میدان شهر در حال قدم زدن بودند ناگاه نوجوانی به سن تقریبی چهارده سال به سمت آنان می دود و همه افراد که در میدان حضور داشتند شاهد این واقعه بوده اند • نوجوان وقتی به نزدیکی آنان می رسد، یکی از آن سه نفر اسلحه لوله بخاری شکل خود را به سوی او گرفته و شلیک می کند• در این

موقع دود یا بخار سفیدی از دهانه این لوله به چشم همگان می رسد و در همین موقع جوانک ناپدید می شود و هیچ اثری از وی به چشم شاهدین عینی نمی رسد ، در این موقع مجددا" گروهی شروع به عقب نشینی و فرار می کنند.

پس از چند دقیقه توقف و گردش در میدان ، این سه نفر به سوی وسیله نقلیه خود حرکت کرده و داخل آن می شوند و در اندك مدتی از نظر انظار ناپدید می شوند.

جریان ماوقع به اطلاع مسئولین کشوری و لشکری می رسد و هواپیماهای شکاری جهت بررسی از زمین بلند شده و هر چه به دنبال این وسیله در فضا می گردند ، کوچکترین اثری مشاهده نکرده و مجبور به فرود می شوند .

حدود یک ساعت از این واقعه میگذرد و گروههای تجسس دولتی وارد میدان می شوند و در صدد شناسائی این وسیله بر آمد و با وسایل علمی موجود در صدد شناخت اثرات اتمی یا رادیو اکتیویته ای که احتمالا " از آن وسیله در محل فرود و یا در میدان به جای مانده بود بر می آیند که ناگاه مشاهده می شود جوانکی که حدود یک ساعت قبل در اثر اسلحه آنان ناپدید شده بود بطور ناگهانی درست در همان محل اولیه، صحیح و سالم ایستاده است .

این عمل باعث حیرت همگان می شود و افراد دولتی که در میدان حضور داشتند، فورا" جوانک را به محل آزمایشگاهی انتقال دادند و از وی هرگونه آزمایشات جسمی به عمل می آورند ولی هیچ گونه اثری از تشعشعات اتمی در او نمی یابند.

پس از آزمایشات کامل این شخص را تحت سئوالهای مختلفی در مورد چگونگی این رویداد قرار دادند و ا یشان چنین اظهار نموده بود که من در میدان با یکی از دوستانم مشغول صحبت بودم که ناگاه متوجه شدم جنب و جوش عجیب و غریبی در میدان به وجود آمد و هر کس به سمتی در حال دویدن است . پس از مدتی کوتاه نظرم را یک وسیله غول پیکری که در میدان نشسته بود جلب کرد و مشاهده کردم که همه در عکس جهت این وسیله روبه دویدن و فرار هستند . منهم چنین کردم و پس از بدست آوردن فاصله ای حدود یکصد متر یا بیشتر ایستادم و مشغول تماشای این وسیله غول پیکر شدم که ناگاه سه نفر از این وسیله با

قیافه های غیر طبیعی خارج شدند و درست به همان سوئی گام بر می داشتند که من در فاصله حدود یکصد متری آنان بودم من مانند دیگران از فاصله ای دور شاهد حرکات آنان شده بودم که ناگاه در من حالت خاصی بوجود آمد ، به طوریکه احساس می کردم مرا با نوار پهنی که به تمام قسمتهای بدنم بسته شده به سوی آن سه نفر می کشند • در این موقع هیچ گونه اراده و مقاومتی از خود نداشتم و حتی قادر به داد و فریاد هم نبودم و شاهد این بودم که همگان در اطراف میدان ایستاده و هیچ گونه حرکتی برای نجات من نمی کنند ، چون همگی تصور می کردند که من شخصا"به جلو و سمت آنان می روم تا آنها را از نزدیک مشاهده کنم• حتی در برخی از مواقع صداهائی از تماشاچیان به گوشم می رسید که فریاد می زدند جلو نرو آنها خطرناکند • ولی من بدون اراده به سمت آنان کشیده می شدم تا زمانی که حدود چند متری آنان رسیدم یکی از آن سه نفر که در وسط آنان قرار گرفته بود لوله ای را که در دست داشت به سمت من گرفت و دودی از آن خارج شد • پس از آن حالت من کاملا " تغییر یافت یعنی خود را به حدی سبک حس می کردم که قادر بودم چون پر کاهی در هوا معلق باشم و زمانی که این سه نفر وارد وسیله خود شدند من با آنها بودم تا اینکه آنها میدان راترك کردند • من در هر لحظه می توانستم از میدان اطلاع به دست آورم و آنجا را مشاهده کنم و هم در وسیله آنان باشم •

وسیله ای که وارد آن شده بودم ، چهار نفر سرنشین داشت که هر یک مشغول کار بخصوصی بودند و با هم حرف می زدند و می خندیدند بدون اینکه از وجود من آگاهی داشته باشند یا به من توجهی کنند من در حالت عقلی بودم یعنی تمامی این حرکات را درك میکردم و جسمی از خود مشاهده نمی کردم • وسیله ای که آنان سوار بودند دارای تکمه های فراوانی بود ولی آمپرهای نشان دهنده در آن وجود نداشت و تمام اطراف این وسیله که داخل آن کاملا" گرد بود ، امواج نورانی در حرکت بودند و این امواج داخل لوله و یا قسمت های بخصوصی به چشم می خوردند• حرکات این امواج گاهی کوتاه و زمانی بسیار بلند و رنگی بودند ، یعنی موجی که از یک نقطه شروع می شد تمام فضای داخل کابین را دور می زد و پس از مدتی

احساس دیگری به من دست داد و زمانی که به طور دقیق به خود خیره شدم متوجه وجود جسم خودم شدم و اولین چیزی که برای من چشم گیر بود وجود جسمی من بود که آن را با دیدگانم مشاهده می کردم و خود را درست در همان نقطه ای که احساس سبکی بمن دست داده بود در روی سطح زمین و وسط میدان یافتم و از آن پس هیچ چیزی از آن افراد و یا وسیله شان را ندیدم و به خاطر ندارم • کلیه این توضیحات توسط یکی از خبرنگاران ایتالیائی گردآوری شده بود ودر آنجا انتشار یافت •

مشابه اتفاقاتی که وسائلی خارج از جو توجه افراد زمین را جلب نموده باشند بسیار است و در اکثر جراید دنیا در این زمینه ها مقالات فراوانی نوشته شده که از بحث این کتاب به دور است و این دو نمونه را که خود شاهد عینی یکی از آنان بودم و دیگری هم سر و صدای بزرگی در چند سال اخیر در دنیا به پا کرده بود و از طرفی مشابهتی با اخبار روحی دارد را بیان داشتم تا تأکید مجددی بر وجود حیات خارج از جو کرده باشم • ولی بدست آوردن چنین اطلاعات یا به مراتب وسیعتر از آن را به سادگی می توان در اتاق های در بسته و با خلوص نیت و توکل به خداوند به دست آورد، بدون اینکه در مورد به دست آوردن چنین اطلاعاتی کوچکترین خرج مادی و یا آزمایش و بررسی شود کما اینکه در یکی از جلسات روحی ، از روح استادی که در عوالم روحی به تدریس علوم کائنات مشغول است در مورد چگونگی حیات در کهکشان سئوالاتی شده بود که چند سال قبل از وقوع چنین حادثه ای در شوروی، ایشان وجود چنین اشخاص و چنین وسیله هائی را اظهار نموده بودند•

از روح استاد سئوال شده بود جناب استاد آیا در کهکشان به جز کره زمین ، حیاتی وجود دارد ؟

بلی ، خیلی زیاد

– آیا از بشر روی زمین متمدن تر در بین آنان یافت می شود ؟

– بلی فراوان

از چه نظر تمدن آنان از ما پیشرفته تر است ؟

– اگر شما تمدن بشر را در سطح کره زمین فرضا " شش هزار سال بدانید ، تمدن برخی از کرات کهکشان را می توان ششصد هزار سال یا بیشتر فرض نمود•

– آیا ممکن است یکی از این کرات را که از کره زمین پیشرفته تر است را نام ببرید؟

– بلی ، مانند ستاره ژینوس ، که دارای افرادی بلند تر از مردم کره زمین می باشد• این افراد دارای سه چشم در سرهستند و چشم سوم آنان در قسمت بالای پیشانی و بصورت متحرکت است و کلیه اطراف خود را می توانند با این چشم مشاهده کنند •

– آیا ممکن است یکی از دلائل پیشرفت آنان را نیز بیان بفرمائید؟

– بلی ، یکی از دلایل پیشرفت آنان نسبت به افراد کره زمین در این است که ، آنان احتیاج به وسیله نقلیه ندارند و در هر زمانی که قصد داشته باشند از نقطه ای به نقطه دیگر در همان ستاره نقل مکان یابند ، در همان محل ، خود و وسایل موجود را با دستگاهی بسیار ساده تجزیه کرده و در نقطه دلخواه مجددا" ترکیب می کنند و پس از خاتمه کار مجددا" همین عمل را انجام خواهند داد و به محل اولیه مراجعت می نمایند و فرق آنان با روح در این است که آنها قادر نخواهند بود بدون وسیله از محیط جوی خود خارج شوند ، ولی ارواح چنین محدودیتی را ندارند •

– جناب استاد ، آیا در سایر کرات ، عقب افتاده تر از تمدن بشر نیز یافت می شود ؟

– بلی آنهم بسیار زیاد است ، در برخی از کرات افراد بشر هنوز به صورت بدوی و ابتدائی و به صورت گله زندگی می کنند که زنها در گله وضع حمل کرده و نو زاد آنان چون حیوانات دنبال آنان به راه می افتند و گاهی نیز قوی تر ها بر گله حمله ور شده و برخی از آنان را دریده و می خورند •

– جناب استاد بسیار سپاسگزارم که اطلاعات ارزنده و مفید ی را در اختیار ما گذاردید ، یک سئوال دیگر هم از شما دارم و پس از آن جلسه را خاتمه خواهیم داد و آن اینست که آیا در منظومه شمسی حیات وجود دارد و روزی بشر به آن دست خواهد یافت ؟

– این جواب شما خیر است • چون در منظومه شمسی که نزدیکترین منظومه ها نسبت به

کره خاکی است هیچگونه حیاتی وجود ندارد به جز برخی از عوالم روحی که آنهم قابل لمس بشر نخواهد بود. و از اینکه شما پرسیدید آیا بشر روزی به حیات در سایر کرات دست خواهد یافت ، می بایست در این مورد به شما اظهار دارم که ، بشر با این سرعت بسیار ناقص و محدودی که در اختیار دارد هرگز قادر نخواهد بود به وجود حیات در سایر کرات کهکشان دست یابد ، مگر اینکه روزی موفق گردد تا بر سرعت حقیقی دست یابد. این سرعت فعلی برای رسیدن به آثار حیات در کهکشان درست مانند حرکت مورچه در مقابل سریع ترین وسیله ای است که بشر از نظر معیار سرعت در دست دارد است و هرگز با این سرعت کم قادر نخواهد بود به حیات در کهکشان دست یابد ، حتی اگر چندین تولد در وسایل فضائی آنها بوجود آید.

این گفته ها نظریات ارواح مترقی است که در عوالم روحی در حال آموزش به سایر ارواح جهت دستیابی به حقایق حیات می باشند . در این مورد سئوالات بسیاری از سایر ارواح گردیده است که اکثرا "جوابهایی مشابه جناب استاد از خود ابراز داشته اند و امیدوارم که روزی بتوانم با این گرد آوریهای روحی ، کتابی در این زمینه ها انتشار داده و در معرض استفاده همگان قرار دهم.

مرسلین

ارزش باران نگر، کاو در زمین
زنده دارد باغ و بستان را چنین

قطره های آب باران از هوا
رزق و روزی دارد آن در هر نگین

گل به بار آرد به صحنِ بوستان
خار وخاشا کش کند صحرا نشین

خواب خوش آرد به چشم مردمان
چونکه رحمت گشته با باران قرین

چین زلف غُنچه را در بقچه ای
حلقه واری بسته ، بُرده در جبین

گل نشاند بعد چندی بر گیاه
مرغ خوش خوان سر دهد از دل طنین

گه بروید سنبل اندر شوره زار
کرده شیرین خاك شوری این چنین

گر که خواهی شوره بینی در زمین
ساحل دریا رو آن منظر ببین

شوره زار و ساحل دریای شور
می رود با آب باران از زمین

زنده دارد آب باران عالمی
نی که از حد بگذرد آن نازنین

سیل ویرانگر شوند، آن قطره ها
جمله کو آیند با هم از کمین

لطف و احسان ،خانه گه ویران کند
جوهر جان گیرد از تن خشم و کین

کس نداند نیش و نوش از بهر چیست
نیش هستی گه شود چون انگبین

ساقیا جامی بده ، جان بگذرد
زانکه کس را نیست در ماندن یقین

بگذرد ایام و هرکس از وجود
غافلش بینی تو غیر از مرسلین

وحشت از رفتن ندارند عارفان
هرکه قدری دارد و گوهر ثمین

میرساند هر فنا بر اصل خویش
باشد این از حال و پیش و واپسین

ابر و باد و خاك و خورشید و فنا
آنچنان بود و بماند بعد از این

گر به خود آئی خدا بینی ز خویش
نکته ای ناپخته از زاهد مبین

بگذر از تن تا رسی بر کبریا
عالمی بالاتر از خُلد برین

هر که درجنت رود ، آن می شود
قدرت روحی شود او را مُعین

از ازل هر کو بر آن درگه رسید
یا زحکمت بوده یا از کیش و دین

صد فقیر آمد چو رهبر در حیات
کس نگفت اسراری از خلقت نشین

وضعیت زندگانی زناشوئی پس از مرگ

همانطوریکه قبلا " نیز بیان شد، روح افراد بشر پس از مرگ به جهانهای روحی پرواز میکند و هر کس به نسبت اعمال خوب و بدی که در زمان حیات خود انجام داده به جهانهای مختلف روحی که استحقاق زندگی در آن را دارد انتقال خواهد یافت • ارواح به طور کلی از جهان اول روحی الی جهان ششم به زندگانی روحی ادامه می دهند ولی ارواحی که به جهانهای اول و دوم انتقال می یابند از الطاف و محبت خداوندی محرومند و به همین نسبت از اکثر لذایذ روحی و اعمال و حرکات آن برخوردار نخواهند بود تا زمانیکه بتوانند خود را در اثر ممارست های روحی به طبقه اول جهان سوم روحی که همان بهشت است برسانند و از آن به بعد است که ارواح مفهوم زندگانی روحی را درك خواهند کرد و رحمت و محبت آسمانی به ترتیب شامل حال آنان نیز خواهد شد•

اگر ارواح بتواند پس از رسیدن به جهانهای بالای روحی بر عقل روحی دست یابند و بر آن مسلط شوند ، از مزایای عالم روحی برخوردار خواهند شد و مورد مرحمت و الطاف بیکران خداوند قرار خواهند گرفت و هر چه به جهانهای بالاتر روحی انتقال یابند به همان نسبت نیز برخورداری از کرامات آسمانی در مورد آنان فزونی خواهد یافت• زمانیکه روح بشر به جهانهای روحی انتقال می یابد ، تقریبا " اکثر اعمال حیات را با خود به عوالم روحی خواهد برد و در اوایل شروع زندگانی روحی ، قادر نخواهد بود از حالات نفسانی زمان حیات که روزانه آنان را انجام می داده است فورا" دست بردارد و فراموش کند و تقریبا " به همان حالات و روحیه قبلی زندگانی اولیه روحی خود را آغاز خواهد کرد • در این حالت اگر چه بر عقل روحی دست یافته ولی مشاعر زمان حیات خود را نیز از دست نداده و از بعضی

نظرها مشاعر ارواح تقویت نیز خواهد شد. این حالت معمولا" تا رسیدن به حالت تکامل ادامه خواهد یافت. روح برای رسیدن به این مرحله زمان بسیاری را لازم دارد تا به خلوص برسد یعنی به نور و انرژی تبدیل شود و آمادگی وصال و اتصال به نقطه اصلی حیات را که همان مرکز و یا عقل کل جهان است بیابد.

در دوران زندگی پس از مرگ ، برخی از تعصبات و عقاید شخصی زمان حیات از بین رفته و منطق و واقعیات جایگزین آنها خواهد شد. گاهی در جلسات روحی دیده ایم که زن یا شوهری که فوت شده و دیگری در قید حیات است ، از همسر خود می خواهد که به خاطر مرگ شوهر یا زن برای همیشه مجرد باقی نماند و زندگانی جدیدی را در حیات مادی خود آغاز کند و همسر دیگری برای خود برگزیند. حتی گاهی اتفاق افتاده که همسر آینده او را خود ارواح گزیده و پیشنهاد می کنند. متوجه می شویم که ارواح پس از مرگ برخی از تعصبات خشک و بی جای زمان حیات خود را از دست داده و بر منطق و واقعیاتی دیگر دست یافته اند که هرگز در زمان حیات بر آن مسلط نبوده اند و نظریاتی را که درباره موضوعی ابراز می دارند اکثرا" از روی عقل و منطق است و هرگزچنین عقل و منطقی را در زمان حیات از خود نشان نداده بودند.

خوانندگان محترم باید توجه داشته باشند که عقل و منطقی که از آن بحث شده و پس از مرگ در ارواح بیشتر می شود ، فقط به دلیل بسیط بودن قدرت روحی است ، یعنی ارواح به دلیل از بین رفتن بعد زمان و مکان قادرند بر زمان گذشته و حال و آینده دست یابند. از طرفی دیگر پس از مرگ قسمت ضمیر ناخود آگاه در آگاه ادغام شده و با توجه به دست یافتن بر عقل روحی ، نیروی ادراك و منطق در ارواح به نسبت زمان حیاتشان فزونی خواهد یافت. متأسفانه گروهی معتقدند که افراد پس از مرگ به عقل کل تبدیل می شوند و از کلیه علوم برخودار خواهند شد و قادر خواهند بود کلیه معماهای پیچیده زمان را حل کنند، در صورتیکه مطلقا"چنین نیست و افراد پس از مرگ و رسیدن به جهانهای روحی و تسلط برعقل روحی، دارای قدرت درك و فهمی بیشتر به نسبت زمان حیات خود خواهند شد نه اینکه به صورت

عقل کل عالم در آیند و از همه چیز آگاهی داشته باشند ۰

ارواح در طبقات برابر و عشیره های مشابه دارای عاطفه و علاقه و محبت بسیاری نسبت به یکدیگر می باشند و اکثر معاشرتها و دوستیهای روحی و زندگانی های مشترك در بین ارواح از عشیره های برابر بوجود می آید۰

دوست داشتنهای روحی به صورت علاقه های زمینی نبوده و با یکدیگر دارای اختلاف زیادی می باشند ، به طوریکه ارواح اعلام می دارند تا گذشتن از جهان سوم روحی یعنی در جهان سوم روحی که همان بهشت است (بهشت دارای نه طبقه است) ارواح تقریبا " خواسته ها و تمایلات زمینی خود را دنبال می کنند ولی از جهان چهارم به بعد عشق و دوستی حالت دیگری به خود خواهد گرفت ، چون از این جهان است که نوع تکامل روحی جدیدی برای ارواح به وجود می آید که در بخش مربوط به خود بطور تفصیلی شرح داده خواهد شد۰

آمیزش جنسی در عالم روحی با نحوه عمل در زمین تفاوت چندانی ندارد ۰ در زمین جسم مادی است که به کمک روح این عمل را انجام می دهد ولی در عوالم روحی جسم اثیری که مشابهت کاملی با جسم مادی دارد به همراهی روح به عمل آمیزش دست خواهدزد و در این میان امواج جسم اثیری باعث لذت فراوانی می شوند که هرگز مشابه آن درعالم حیات مادی وجود نداشته است ۰ خداوند متعال نیز در قرآن کریم در مورد زندگانی روحی آیاتی فرموده اند که یکی از آن آیات را جهت خوانندگان عینا" می نویسم (سوره مبارکه الرحمن آیه ۵۴ الی ۷۰:) **در حالتی که بهشتیان بر بسترهائی حریر و استبرق آستر آنهاست تکیه زده اند و میوه درختانش در همان تکیه گاه دسترس آنهاست و در آن بهشتها زنان زیبای با حیائیست که دست هیچ کس پیش از آنها بدان زنان نرسیده است ، ورای آن در بهشت دیگر است ، که درختان آن در بهشت در منتهای سبزی و خرمی است و در آن دو بهشت دیگر هم دو چشمه آب گوارا میجوشد ، در آن بهشت نیکو زنان بسیارند که با حسن و جمالند ۰**

امواجی که از دو جسم اثیری انتشار می یابد همه چیز را بوجود خواهند آورد ، چون

زندگانی روحی تقریبا " زندگی امواج است ۰ احساس و لذت و محبت نیز توسط امواج و اشعه های مربوط بوجود می آید و زاد و ولد روحی نیز دراثر همین تماسها و امواج و تشعشعات روحی بوجود خواهد آمد ۰

درباره چگونگی و حالت ازدواجها و تولد روحی از روح حاضر در جلسه سئوال شد، ایشان در پاسخ چنین جواب دادند :

- " ارواح پس از رسیدن به محل مشخص زندگی ابدی روحی خود و تسلط کامل بر عقل روحی مدتی بعد به فکر یافتن زوج زندگانی خود بر می آیند ۰ آنها در آن جهان قادرند به راحتی زوج خود را انتخاب کنند چون وابستگیها و کششهای روحی مربوط به متجانس بودن آنهاست وچون ما قادریم با مشاهده یکدیگر از افکار و عقاید هم نیز آگاه شویم ، لذا انتخاب همسر به سادگی صورت پذیر است ۰ زندگانی مشترك در عوالم روحی مانند زندگی شما زمینی ها نیست و امتیازات بسیار والائی دارد، چون شما همیشه به دنبال آب و نان و شغل و مقام و مکان در تلاشید ولی از چنین فعالیتهائی به شکل مادی زمینی در عوالم روحی خبری نیست و تنها چیزی را که ما در این جهان طالب آن هستیم ، حقیقت زندگانی روحی و افزایش محبت و عاطفه و خلوص پیدا کردن برای رسیدن به عوالم روحی بالاتر است ۰

ما در این جهان ، زندگانی مشترك حقیقی و بدون دروغ و ریا را شروع می کنیم و ادامه میدهیم و در اصل حالت زندگانی مشترك روحی در جهان سوم تفاوت چندانی با زندگانی زمان حیات را ندارد یعنی در بین ما نیز آمیزش وجود دارد و حتی برای تولید مثل روحی ، امواج بیشتری از جسم اثیری می تراود و منتشر می شود که باعث تولید نسل جدید و نوزاد است ۰

نگاهداری نوزاد در عالم روحی تفاوت بسیاری با پرورش و نگاهداری اطفال در کره خاکی دارد ۰ فرزندان پس از تولد زمان اندکی نزد والدین می مانند و سپس تحویل سازمانهای روحی می شوند که وظیفه نگاهداری و پرورش کودکان را بر عهده دارند و کلیه وظایف تعلیم و تربیت کودکان روحی به عهده آن سازمان خواهد بود ۰ این سازمانها همان موسساتی هستند

که سرپرستی و نگاهداری کودکانی را که در سنین پائین فوت شده و به عالم روحی رفته اند را نیز بر عهده دارند ۰ کودکان زیر نظر این سازمانها رشد میکنند و تربیت می شوند و پدر و مادران تقریبا " از زندگانی این کودکان بی اطلاعند ۰ از آنجا یی که نگاهداری و مراقبت از کودکان توسط سازمانها به مراتب بهتر از والدین انجام می شود به همین دلیل والدین درباره کودکان خود نگرانی ندارند ۰

روح بشر پس از ورود به جهانهای روحی در آغاز با مشکلاتی از نظر پذیرش قوانین روحی مواجه است ولی پس از مدتی که بر عقل کامل روحی خود مسلط شد فطرت عوالم روحی را نیز خواهد پذیرفت ، یعنی در عوالم روحی هر یک باید در صدد بهبود بخشیدن وضع خود از نظر تزکیه ر تصفیه و تکامل بر آید و هیچ روحی در عوالم روحی مسئولیت دیگری را به عهده نخواهد داشت چون اهداف اصلی ارواح پس از پذیرش فطرت این است که بتوانند هر چه سریعتر خود را به جهانهای روحی بالاتر برسانند و به مبداء و هسته مرکزی روحی نزدیکتر کنند ۰

ازدواج و تشکیل زندگی مشترك روحی در عوالم بالا به صورت مادی و وابستگی دو روح و ایجاد تعهدات نسبت به یکدیگر نیست بلکه فقط به دلیل تجانس روحی و عاطفی و محبت در دو وجود ایجاد خواهد شد و در اصل حالت و پدیده ای آسمانی است ، هر چه تجانس و نزدیکی این دو روح نسبت به یکدیگر بیشتر باشد ، ادامه زندگی مشترك آنها نیز طولانی تر خواهد بود ۰

در جهان خاکی در انتخاب همسر کمتر عقل و منطق حکمفرماست چون قبل از ازدواج دو زوج هرگز قادر نخواهند بود حتی تا پنجاه درصد از خصوصیات فردی طرف مقابل را بدانند و به همین دلیل است که پس ازگذشت مدتی از زندگی مشترك ، یکی از زوجین خصوصیات باطنی خود را بروز می دهد ۰ این عدم تجانس ها باعث بروز مخالفتها و در نتیجه منجر به جدائی از زندگی مشترك می شود و لی در عوالم روحی چون عقل و منطق بر هر دوی آنان حکمفرماست و از طرفی دیگر هیچیک از ارواح به خاطر قدرت روحی قادر به پنهان

کردن و پوشیده نگهداشتن ایده و یا افکار خود نسبت به دیگری نیست • به همین دلیل هم آنان زندگی مشترك را با عقل کامل روحی و منطق شروع می کنند•

در جهان خاکی خود ما به مطالبی مثل عشق آسمانی و یا محبت ابدی و نظایر آنها زیادبر خورده ایم ولی کسی به طور دقیق و جدی این لغات و یا جملات را پیگیری نکرده و اکثرا" به سادگی از آنها گذشته اند ولی اکنون در این قسمت مشخص می شود که مفهوم لغات فوق یعنی چه و ریشه آنها از کجا سرچشمه گرفته و واقعیت های آن چیست ؟

در زندگی مشترك روحی کلیه حالات و کیفیاتی که بین دو جسم خاکی در سطح کره زمین وجود داشته است با تغییر شکل و قدرت و لذتی به مراتب زیادتر در عوالم روحی وجود دارد چون ارواح در عوالم خود توسط اجسام اثیری خود قادرند یکدیگر را در آغوش بگیرند و از نظر محبت و یا عشق و عاطفه همدیگر را ببوسند• این در آغوش گرفتن و بوسیدنها توأم با لذت و عشق آسمانی و محبت و عاطفه خواهد بود و هرگز از روی تظاهر و ریا و هوس و یا وظیفه انجام نخواهد شد•

عشق و عاطفه و محبتی که گاهی در برخی از افراد بشر بطور واقعی دیده می شود ریشه آسمانی و روحی دارد و محبت و عاطفه و عشق هرگز مرکز بخصوصی در وجود جسمی بشر ندارد و هیچیک از علمای فیزیولوژی هم هنوز موفق نشده است به طور قطع و یقین محل بوجود آمدن عشق و محبت را در بشر شناسائی کند یا آنکه قادر باشد با تزریق داروئی این محبت و عشق را فزونی دهد یا از بین ببرد و آن را بطور کل محو کند ، ولی اگر از یک دانشمند روحی از مرکز عواطف و عشق و محبت سئوال شود به راحتی و فوریت جواب شما را خواهد داد و مرکز آن را در تن پوش که محل زندگی روح بشر است اعلام خواهد کرد• چون روح از جسم مادی نیست و در بدو تولد از ملکوت اعلی به نطفه دمیده شده است ، این قدرتهای خارق العاده را که گاهی در وجود بعضی از افراد بشر به طور وفور و در برخی به صورت ضعیف تر دیده می شود ، همراه خود از عوالم روحی آورده و بر بشر ارزانی داشته که متأسفانه همگان قادر نخواهند بود از آن به یک نسبت و آنهم در راه درست

استفاده کنند. گاهی برخی از افراد هرگز در عمر خود به خاطر ماده پرستی و خودخواهی از این موهبت الهی که توسط روحش به وجود او به ارمغان آورده شده استفاده نخواهد کرد.

گروهی از افراد جوامع بشری معتقدند که عشق و محبت در اثر تماسهای دائم و دیدارهای مکرر بوجود می آید در صورتیکه هرگز چنین نظریاتی قابل قبول نبوده و دلیل اثباتی آن نیز ذیلا" به آگاهی می رسد.

تاکنون حتما" برای برخی از افراد این مسأله روی داده و هر کس احتمالا" شاهد آن بوده است که گاهی بین دو نفر مرد و زن برخوردی پیش می آید و در همان بر خورد اولیه این دو نفر با یک نگاه حتی از راه دور از حضور در کنار یکدیگر بدون هیچگونه شناخت قبلی لذت می برند.

فرضا" دختر و پسری برای اولین بار در مجلسی یکدیگر را ملاقات می کنند و در همان وهله اول از هم خوششان می آید ودر آن جلسه با هر نگاهی که به یکدیگر می اندازند چهره هر دو سرخ می شود و گاهی قطرات عرق بر بدنشان می نشیند و اگر یکی از آنان به خود جرأت بدهد لبخندی بزند ، طرف مقابل غرق لذت خواهد شد به طوریکه گاهی با یک لبخند یا نگاه کسی از خود بی خود می شود و عنان خود را از دست می دهد و قلب او شروع به ضربان اضافه می کند و بدون هیچ دلیل و شناختی شادی و شعف فراوانی در جانش رخنه می کند. بروز چنین حالات و خوش آمدنهایی مطلقا" به جسم و همجواری و دیدارهای مکرر و فراوان مربوط نیست بلکه در همان وهله نخست ارواح این دو شخص یکدیگر را به خوبی دریافته اند ، چون در این دو نفر تجانس روحی بسیار نزدیکی وجود دارد و به خاطر امواج متجانس روحی است که از تن پوش آنان به سمت دیگری منتشر می شود و بدون هیچ دلیل مادی چنین شادفقط با نگاه و احتمالا" یک لبخند در وجود این دو نفر شعله ور شده است ، در صورتیکه افرادی هستند که سالها با یکدیگر زندگی مشترك داشته اند ولی هنوز هم از دیدار روی یکدیگر نفرت دارند و هرگز حاضر نیستند حتی نگاهی به یکدیگر بیاندازند. پس متوجه خواهیم شد که زمان طولانی زندگی محبت و کشش در افراد به وجود نمی‌آورد ،

بلکه کشش های روحی هستند که باعث بروز محبت و دوستی و در نهایت زندگانی با همزیستی مسالمت آمیز می شوند • نظریه ارواح درباره زندگی مشترك زن و شوهر پس از مرگ و در عوالم روحی چنین است :

" اگر زن و شوهری در زمان حیات دارای روحیه ای متجانس باشند و اعمال و رفتار آنان نسبت به یکدیگر و اطرافیان و جامعه یکسان بوده و هر دو در راه کمال و ترقی روحی گام برداشته باشند پس از مرگ هم اگر در یک عالم روحی قرار گیرند ، در صورت تمایل میتوانند زندگی مشترك زمان حیات خود را ادامه دهند ولی در صورت عدم تمایل و خواسته، هر یک قادرند زندگی جداگانه ای برای خود برگزینند • در آن جهان هیچیک از زوجین تعهدی نسبت به دیگری نخواهد داشت چون فطرتهای روحی را در عوالم ارواح پذیرفته اند• اگر زوجی پس از مرگ هم بخواهند به زندگی مشترك خود ادامه دهند ، می توانند تا آخرین مراحل جهانهای روحی با یکدیگر باشند مگر اینکه پس از مدتی فاصله طبقاتی روحی در بین آنان بوجود آید یعنی یکی از آنها به دلایل قوانین روحی به عالمی دیگر انتقال یابد و دیگری در جهان پائین تر باقی بماند •

در صورت بروز چنین حالتی آن دو بدون اختلاف و ناراحتی از یکدیگر جدا شده و هر یک به سراغ سرنوشت آتی روحی خود خواهد رفت و در یکی دیگر از جهانهای روحی به نسبت جنسیت برای خود همسر دیگری که تجانس حال وی را داشته باشد بر خواهد گزید و به زندگی خود ادامه خواهد داد چون پذیرش فطرت روحی به او حکم می کند که به جز قوانین روحی بر عقیده دیگری نباشد•

عشق در عوالم روحی مانند عشقی که ما افراد خاکی به آن معتقدیم نیست و اختلاف زیادی با آن دارد • ارواح از هر جهانی که به جهان دیگر انتقال یابند و یا در جهانهای روحی در هر طبقه ای که قرار بگیرند می توانند برای ادامه حیات روحی خود کسی را انتخاب کنند ، یعنی این احتمال هست که ارواح بارها و بارها عاشق شوند ولی در جهان خاکی این عمل تقریبا " غیر ممکن است چون کره زمین فقط از یک طبقه و یک جهان تشکیل شده و طبقات

مختلفی در ان وجود ندارد•

اگر دو عاشق در راه رسیدن به یکدیگر بمیرند و به جهانهای روحی سفر کنند ، می توانند در صورت داشتن تجانس روحی زندگی مشترك روحی را در آن جهان ادامه دهند در غیر اینصورت هرگز به هم نخواهند رسید ، بر خلاف تصور گروهی که معتقدند اگر دو دلداده به دلیلی در این جهان فوت شوند حتما " روح آنان در جهان روحی به هم خواهند رسید و زندگانی مشترکی را ادامه خواهند داد این وصال فقط در صورت داشتن تجانس روحی صورت پذیر است •

چنانچه عاشق و معشوقی برای رسیدن به هم دست به خودکشی زده باشند یا یکی از آنان مرتکب چنین عملی شده باشد ،از زمان خودکشی تا هنگام فرا رسیدن مرگ طبیعی در محلی تاریک و ساکت باقی خواهد ماند ،و زمانیکه موعد مرگ طبیعی آنان فرا رسید، گناه و صواب او سنجیده می شود و در صورتیکه لیاقت ارتقاء و رسیدن به عوالم روحی بالاتر را داشته باشد به عوالم بالاتر انتقال می یابد و احتمالا " یار و دلدار خود را که به خاطر او خودکشی کرده در آن جهان ر وحی که انتقال یافته است خواهد دید و همان قانون فطرت روحی در آنجا حکمفرما خواهد بود ، یعنی اگر تجانس روحی داشته باشند و در یک طبقه و عشیره به زندگی روحی خود بپردازند قادر به ادامه زندگی مشترك خواهند بود و در غیر اینصورت از هم جدا می شوند و هرگز بهم نخواهند رسید•

بی نیازی

مرده ای سی سال قبل و رفته ای ظاهرا" در خاک سردی خفته ای
اشک و زاری وقت مرگت کرده ایم خون ز چشم خود برون آورده ایم
زندگانی شد کنون با ماندگان خوب و بدها دیده هر یک از جهان زمان
یک به یک راهی همه بر سرنوشت آنچه خالق روز اول برنوشت
شد یکی عابد یکی زاهد نما آن دگر در فکر کار و مال ما
دیگری در فکر جان بود و شرف کار پستی کرده آنهم بی هدف
هر چه گویم خود بر آنان هاتفی بهتر از ما بر تمامی واقفی
بی خبر مائیم و از خود غافلیم هر که گوید ما به دنیا کاملیم
جمله اندر فکر آزار کسان کی به فکر خالقِ روزی رسان
بهر این تن از حقیقت بگذرند بی حقیقت گه شکم از هم درند
زجر و سختی ها به عالم دیده ام خوب و بد ها در جهان سنجیده ام
کرده ام هر کار دل را باصفا دیده ام از کرده هایم گه جفا
بگذریم از آن و گویم کار خویش بگذریم از کرده های قوم و خویش
هر چه گویم درد دل افزون کنم تا به کی باید دلم پرخون کنم
مادرم بعدِ زمانی شد فنا آمدآنجا اندر آن شهر بقا
در جهان از بهر او خادم شدم آنچه کردم کی کنون نادم شدم
شعر دل گفتم برایش از وجود هرکه خواند سوزد او را تار و پود
شعر مادر بودُ وقت رفتنش حرف دل در وقت رفتن گفتنش
بار دیگر او و تو با هم شدن همسر روحی در آن عالم شدن
بعد از او حسرت میان خانه بود گریه و زاری به هر کاشانه بود
تا که رحمت آمد این چشمم گشود عالمی دیگر بدیدم در وجود

نور حق تابید و ظلمت پاره شد / بعد از آن درمان دردم چاره شد
یک شب آمد رادمردی از حلب / از دیاری دور و از نسل عرب
روح چندی تا سحر حاضر نمود / او ز خواب غفلت این چشمم گشود
دیدم ارواح تمام رفتگان / لحظه ای گشتند حاضر آن مکان
آنکه قرنی رفته اکنو ن حاضر است / بر همه اعمال ما او ناظر است
روح مادر را از او طالب شدم / لحظه ای بر کار او غالب شدم
گفت ، روح مادر اندر گلشن است / عالم روحی برایش روشن است
گفتمش خواهم که بینم روی او / روی او وان قامت دلجوی او
عاجزش دیدم من از آن وصل حال / اندر او کم دیدم از علم و کمال
کار او دیدم که جز افسانه نیست / قدرت من کم از آن فرزانه نیست
بعد از آن بر کار روحی در شدم / بعد چندی بر تمامی سر شدم
لطف حق شد ره گشایم در وصال / وه چه لذت باشد اندر این کمال
روح عالم را کنون حاضر کنم / بر تمام کار خود ناظر کنم
در جنون عاشقی رازی که بود / پی به عمق جمله بردم از وجود
من یقین دارم که اکنون زنده اید / جملگی بر این جهان تابنده اید
آرزو دارم شوم یک روح پاك / وانهم تن را و بگریزم ز خاك
هر دمی گیرد خدایم این روان / نزدت آیم پیر باشم ، یا جوان
زنده گردم آن جهان با مردگان / گر گذارم این تن و گردم روان
روز و شب در عشق مرگ و مردنم / روح،در دنیای روحی بردنم
عالم من خارج از سیم و زر است / بی نیازی از جهانی برتر است

روز و شب رهبر در این خواب و خیال
تا رساند خود به وصل ذوالجلال

مفهوم محبت از نظر روحی

محبت همیشه از روح بشر سرچشمه می گیرد و هیچگونه رابطه ای با جسم مادی بشر را ندارد و این جسم بدون دخالت مستقیم روح هرگز قادر نخواهد بود از خود محبتی را بروز دهد، مگر اینکه آن محبت ابراز شده از روح نشأت گرفته باشد ۰

زمانیکه کسی با دلیل و یا گاهی هم بدون دلیل نسبت به دیگری ابراز محبت می کند ، باید به این نکته واقف باشد که این محبت دو جانبه است و این کشش از طریق روح آن دو بوجود آمده و محبت دو طرفه توانسته است در یک مدت و یا زمان بخصوصی رابطه ای عاطفی را بوجود آورد ۰

در زندگانی افراد بشر هرگز قرابت یا همنشینی و همزیستی و مجاورت و غیره باعث جلب محبت و بوجود آمدن عاطفه نخواهد شد، مگر اینکه روح متجانسی در افراد مختلفی وجود داشته باشد که در بین افراد خودی یا غریبه یا کسی که در عمر خود فقط برای یک بار او را دیده اید محبت بوجود آید ۰

ابراز محبت توسط زبان همیشه بسیار ساده و راحت است ولی درك و جذب حقیقت آن از نظر طرف مقابل بسیار مشکل و گاهی غیر قابل تصور و باور خواهد بود ۰

افراد بشر برای گذراندن زمان عمر خود به اعمال بسیاری دست خواهند زد منجمله یکی از آنها تظاهر به محبت نسبت به دیگران است ، ولی از این نکته غافلند که ابراز چنین محبتهای پوچ و توخالی که از وجود ، که روح قسمت اصلی آن است، سرچشمه نگرفته است هرگز در وجود دیگری جای نخواهد گرفت ، زیرا روح یقیناً می داند که اظهار محبت از طرف مقابل تماماً بی پایه و اساس بوده و فقط برای گذران زندگی و نیازهای مقطعی ابراز شده است ۰

زمانیکه افراد نسبت به دیگری ابراز محبت می کنند، از دو حال خارج نخواهد بود، یا این که محبت واقعی است و از روح و جان سرچشمه گرفته که مسلماً در دیگری تأثیر مثبتی

خواهد گذارد و یا اینکه فقط ابراز محبت لفظی است و برای منظورهای خاص و اکثراً مادی ابراز شده است که این نوع محبت ها را هم طرف مقابل درك خواهد نمود ، چون امواج معینی که از طرف کسی به سوی دیگری می رود همان اثر حقیقی را در وجود شخص خواهد گذارد که امواج را با خود حمل می کنند.

اگر محبت دارای منشاء روحی باشد، شخص ابراز کننده محبت ، می بایست بداند که این محبت در وجود دیگری که همان روح وی است کاملاً نقش بسته و اثر مثبتی به جای گذارده است و هرگز تصوری درباره‌ٔ کم محبتی بوجود نخواهد آمد . ولی اگر محبت به طور ظاهری و دروغین و برای ارضاء امیال شخصی باشد ،باید بداند که ابراز الطاف و محبتهایش ذره ای در طرف مقابل اثر نخواهد گذارد و کمترین محبتی از وی به دل نگرفته است و اگر جواب محبت ظاهری وی را داده ، فقط به خاطر حفظ ظاهر و از سر باز کردن او بوده است پاسخ به این گونه محبتها هرگز ریشه ای ندارند و آنچه که ذیلاً از نظر خوانندگان گرامی می گذرد مسلماً تا به حال در زندگانی هر فردی رخ داده است و همه آن را آزمایش و حتی لمس کرده‌اند. معمولاً هرکس سالهای درازی از عمر خود را به دلیل جبرجامعه و یا قرابت و همجواری با افرادی گذرانده و حتی مدتهای مدیدی شاید در زیر یک سقف خوابیده و بر سر یک سفره نشسته باشند ولی هرگز موفق نشده اند نسبت به یکدیگر محبت و یا کشش باطنی احساس کنند، و تمام این مدت از عمر خود را به دلایلی بدون هیچ محبتی سپری کرده و اکثراً نسبت به اعمال و رفتار و اتفاقات زندگی مادی و یا معنوی و یا خانوادگی یکدیگر بی تفاوت بوده اند، و اگر هم در این روابط واکنشی از خود نشان داده اند حتماً ظاهری بوده و هیچگونه ریشه عاطفی و یا وجدانی نداشته است . در این حالت ممکن است یکی از این دو شخصیت مدتها برای دیگری صحبت و یا سخنرانی و داستان سرائی هایی کرده باشد و احتمالاً چشمهای طرف مقابل به او بوده ولی هرگز توجهی به گفته هایش نشان نداده باشد، چون رابطه این دو هرگز ریشه علاقه و تجانس روحی نداشته و فقط مقاومت جسمی باعث شده است که آنها را به هم نزدیک نگاه داشته است نه روحی ،و بر عکس گاهی اتفاق می افتد که با

شخصی برای اولین بارمواجه می شوید و به دلائل مختلف در همان دیدار نخست یا سلام و علیک اول گوئی سالهاست که با هم دوستی و رفاقت داشته اید و از دیدار یکدیگر لذت خواهید برد و مایلید مدتها کنار یکدیگر باشید و از جان و دل به سخنان هم گوش فرا دهید و در صدد برمی آئید تا برای دیدار آتی یکدیگر برنامه ریزی هایی نیز بکنید • شما دو نفربه طورمعمول بزودی یکدیگر را جلب و جذب می کنید به طوریکه بعدها وابستگیهای شدید عاطفی و دوستی بین شما بوجود خواهد آمد •

در این صورت می توان گفت که شما دونفرکه به این سادگی وراحتی توانستیدیکدیگر را جلب و جذب کنید و وابستگی عاطفی و روحی خوبی بین شما برقرار شده است ، دارای دو روح تقریباً متجانس هستید که از نظر عقل و درك ، محبت و انسانیت مشابهت بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند • هر چه تجانس روحی افراد نسبت به یکدیگر بیشتر باشد این وابستگی های عاطفی نیز فزونتر خواهند شد به طوریکه ممکن است در همان دیدار اول به این بیندیشند که اکثر زمان حیات خود را با هم بگذرانند •

چنین حالات و انگیزه هایی که ذکر شد به قدرت روحی افراد زنده ای بستگی دارد که حیات خود را می گذرانند و روح در وجود آنان به صورت اثیری وجود دارد و قادر نیست که آزادانه و برای همیشه از کالبد جسمی خارج شود و برای ادامه حیات پس از مرگ خود رهسپار به عوالم روحی شود • یعنی در این حالت قادر نخواهد بود به جهان بقاء خود که همان جهان روحی است بپیوندند •

زندگانی و قدرت و حالات ارواح در جهانهای روحی با ارواح حاضر در جسم بشر به طور کلی متفاوت است و تا زمانیکه روحی از جسم مادی جدا نشود و به عوالم روحی انتقال نیابد قادر نخواهد بود به تکامل روحی برسد • ارواح در جهانهای روحی قادرند به علت بسیط بودن به سادگی بر کلیه نیات و اهداف و تفکرات یکدیگر پی ببرند و از آنها آگاهی یابند، با توجه به چنین قدرت و حالاتی ، ارواح هرگز نمی توانند مانند بشر محبت و عشق و عاطفه را از روی تظاهر و ریا و حقه بازی و یا غیره به دیگران وانمود کنند و ظاهر قضیه را جدی و عاطفی جلوه

دهند در صورتیکه در باطن آنان ذره ای از واقعیت و محبت و عاطفه وجود نداشته باشد ۰

در عوالمی که هر یک به راحتی و سهولت قادرند از فکر دیگری مطلع و آگاه باشد هرگز کسی به دروغ و تظاهر متوسل نخواهد شد به ویژه تظاهر به محبت که اصل وجود و ریشه عالم روحی از محبت و عاطفه سرچشمه گرفته است ۰

همانطوریکه قبلاً نیز اشاره شد ارواح در جهانهای روحی به صورت عشیره ای گرد هم جمع می آیند و با هم زندگی می کنند و جامعه ای را تشکیل می دهند ۰ افراد روحی این عشیره ها را ارواحی تشکیل می دهند که دارای روح متجانسی هستند که از نظر محبت و عاطفه و نیات وپاکی و درستی و عشق تقریباً در یک سطح روحی قرار دارند ۰ در عوالم روحی قرابت به صورتی که در زمان حیات مادی با آن سر و کار داریم وجود ندارد و نقش اصلی زندگانی جوامع روحی بر آن پایه گذاری نشده است ۰

زندگانی و همزیستی در عوالم روحی در اصل به توافق و خواست و اخلاق مربوط است و به همین دلیل است ارواحی که محبت در وجود آنان کمتر است نمی توانند در زندگانی اجتماعی روحی دیگران شریک باشند چون محبت از نظر زندگانی روحی جزء بزرگترین قوانین حیات پس از مرگ است و محبت واقعی نیروئی است که از باطن وجودبشر و یا ارواح بر می خیزد نه با حفظ ظاهر و زبان ۰

محبت واقعی و باطنی بشر و یا ارواح محبتی است که همچون نور و یا حرارت از مرکزی واقعی و حقیقی سرچشمه می گیرد و به طور یکنواخت تمام جوانب خود را در بر می گیرد و اگر محبت قادر نباشد یکی از زوایای پیرامون خود را به هر عنوانی روشنائی و یا حرارت ببخشد ، هرگز نمی تواند محبت واقعی باشد که از روح سرچشمه گرفته است ۰

بهترین روش شناخت محبت واقعی افراد این است که رفتار او را مورد توجه قرار دهیم ، اگر کسی برای همیشه در راه خیر و صواب گام بر می دارد و حتی المقدور می کوشد از بدیها گریزان بوده و به سوی رشد و تکامل و خوبیها و زیبائیهائی ها روی آورد و خود را از خشم و غرور و کینه و نفرت دور نگاه دارد و هرگز در صدد انتقام بر نیاید و خداوند را همیشه ناظر بر

اعمال خود می داند و از مکر و فریب و حیله و زورگوئی نفرت داشته باشد، بی تردید انسانی واقعی بوده و محبتهایش حقیقی و راستین است ۰

افراد خود خواه جوامع بشری هرگز نمی توانند صاحب کمال و معرفت و محبت باشند و مسلماً هر چه که در این زمینه بگویند چیزی جز دروغ و تظاهر نخواهد بود ۰ مگر امکان این وجود دارد که کسی در زندگی اجتماعی فقط به فکر خود بوده و به خود بیاندیشد و سپس در وجود وی محبتی باقیمانده باشد که بتواند آنرا به طور یکنواخت در اطراف خود نیز پراکنده کند؟

این دسته از افراد معمولاً از ترقی و سعادت دیگران زجر می برند و هرگز نمی توانند در جوامع کوچک خانواده و یا بزرگتر، بهتر از خود را ببینند کسانی که در زندگی تراوشات روح آنان مملو از عشق و محبت باشد، همیشه نسبت به دیگران خوشبین بوده و در تمام شئونات زندگی خود فروتنی را حفظ خواهند کرد و در آرزوی ترقی و پیشرفت و تکامل دیگرانند و برای همه افراد آرزوی سعادت دارند ۰

افرادی که در وجود آنان آتش محبت خاموش است و از این حرارت الهی به دورند ، همیشه از راه راست و حقیقت و روشنائی دورند و جسم و روح خود را به سوی تاریکی و پستی سوق می دهند و حسادت و غرور و خودخواهی در آنان رو به فزونی می نهد ۰ این نوع افراد همیشه قصد دارند مسیر انتخابی و گفته های خود را بر دیگران تحمیل کنند و مایلند دیگران کورکورانه از آنها تابعیت کنند ۰

با توجه به اینکه در اصل گاهی به اعمال و خطاهای خود واقفند و مسیر غلط را نیز تشخیص می دهند ولی به هیچ عنوان حاضر نیستند پای خود را از مسیر منحرف خود بیرون بکشند و واقعیات حیات را بپذیرند ۰

از نظر تعداد بسیاری از افراد جوامع بشری ، محبت یعنی اصل معنویات ، این گروه از انسانها با وجود کمبودهای موجود در زندگانی مادی خود دارای بزرگترین گنجینه از معرفت و کمال و معنویاتند که منشاء آن از محبت واقعی روحی است ۰ این اعمال و رفتاری که می توان

به محبت نسبت داد چیزی نیست به جز قدرت روحی افراد که توانسته فردی را در زمان حیات مادی از پلیدیهای زمان دور نگاه دارد و چشم او را بر واقعیات حیات بگشاید. این روح پس از جدائی از بدن و انتقال به عوالم روحی نمی تواند چیزی به جز آنچه که قبلاً بوده است باشد. چنین ارواح مترقی و پیشرفته ای که در زمان حیات افراد در کالبد آنها حضور دارند به محض ورود به عوالم روحی ، محل زندگانی دائم خود را به سادگی خواهند یافت و در عشیره ای که در خور قدرت و فهم و درك آنهاست جای خواهند گرفت و به زندگانی پس از مرگ یعنی زندگانی روحی خود خواهند پرداخت.

افراد روحی این عشیره ها را روح کسانی تشکیل می دهند که در زمان حیات دارای قدرتهای روحی تقریباً یکسانی بوده اند.

در جهان حیات و یا عوالم روحی هیچ قدرتی مافوق قدرت محبت وجود ندارد و هیچیک از الطاف خداوندی از این قدرت ها بر تر نخواهند بود. درست است که در این جهان افراد از بسکه از کسان و نزدیکان و دوستان محبتهای دروغین و پوشالی دیده و یا می بینند کمتر به محبت واقعی معتقد بوده و آن را می شناسند ، ولی بنا به نظر کلیهٔ ارواحی که از وضع و چگونگی زندگی در عوالم روحی خبر می دهند هر کاری در جهانهای روحی با محبت شروع می شود و انجام می پذیرد.

در جهانهای روحی کلیه مبادلات کالا و وسائل هنری فقط با محبت معاوضه می شود و باید گفت که برای تهیه وسیله ، پول به صورتی که در جهان حیات مادی با آن آشنائی داریم وجود ندارد و محبت است که در عوالم روحی جای گزین هر چیزی خواهد گردید.

باید به این اصل پی برده باشیم که حیات بشری دارای منشاء واحدی است و در اصل کلی ، معرفت و محبت پایه و اساس آن را تشکیل می دهد ، یعنی افراد در زمان حیاتشان معمولاً نمی خواهند با افراد بی معرفت و نادان و بی محبت معاشرت و رفت و آمدی داشته باشند و معمولاً تمام اشخاص از چنین افرادی گریزانند و به آنان اعتماد و محبتی ندارند. در جهان روحی نیز وضع تماسها به همین ترتیب خواهد بود ، یعنی تمام عشایر مختلف حاضر به

معاشرت با یکدیگر نیستند مگر آنکه افراد عشیره های متجانس با هم رفت و آمد کنند و معاشرتهای اجتماعی داشته باشند. بعضی مواقع بشر از مسیر واقعی و حقیقی حیات منحرف می شود و آن زمانی است که ماده و ماده گرائی جای معرفت و محبت را پر می کند و آن را از خانه جان دورمی سازد و خود یکه تاز میدان می شود . این افراد سرچشمه حیات را مادیات می دانند و در وجود به جز ماده چیز دیگری را نمی شناسند و به هیچ چیز دیگری به جز جسم معتقد نیستند و حتی گاهی هم اتفاق می افتد که از شنیدن واقعیات که مرگ یکی از اصول حقیقی آنهاست گریزانند ، چون زمانیکه ذات بشر از مسیر معرفت و محبت دور شود، کمی بعد از آن به گمراهی عقل و منطق دچار خواهد شد و در اصل از مسیر واقعی زندگانی منحرف شده و دور خواهد افتاد .

کسی که در طول حیات خود صاحب کمال و معرفت و محبت است ، از آن به طور یکسان و یکنواخت استفاده می کند و آن را به رایگان و بدون نظر و چشمداشتی به دیگران می بخشد . زمان و مکان هرگز در بذل محبت او نسبت به دیگران تأثیری نخواهد گذارد ، بخصوص در زمانی که صاحب قدرت مادی و یا کمالات معنوی است از بخشش آن نسبت به هیچیک از افراد دریغ نخواهد ورزید . بذل محبت در زمان بی نیازی محبت کننده ارزشمند و مفید خواهد بود نه زمانی که از قدرت و یا ثروت و یا حتی معنویت کاذبی که برای خود دست و پا کرده بود به زیر افتاده باشد آنوقت محبت به اطرافیان و یا دیگران را شروع کند .

افرادی را می شناسم که در زمان جوانی و قدرت مادی و جسمی از هیچگونه ظلم و ستم و بی مهری نسبت به دوستان و اقوام و دیگران دریغ نکرده اند و اگر از طرف دیگران گاهی محبتی هم به آنان شده با بی مهری و قضاوت غلط و خود خواهی جواب آن را داده اند و در زمان پیری و فرسودگی جسم و از دست رفتن قدرتهای کاذب زمان حیات برای جلب رضایت دیگران به ابراز مهر و محبت های پوچ و دروغین پرداخته اند .

باید دانست که اینگونه محبتها کلاً کاذب و بی پایه و اساس است و فقط به خاطر ارضای حس خودخواهی محبت کننده و جلب نظر دیگران به خود است که هیچگونه اثر و ارزش

معنوی ندارند ، در صورتیکه این شخص در زمانی که دیگران نیازمند او بوده اند می توانسته تخم محبت را در دل آنان بنشاند تا امروز بارور شود و او بدون تملق و چاپلوسی و تظاهر در زیر سایه کشت خود قرار گیرد و از کشت زمانهای قبل که همان زمان اقتدار و قدرت است برخوردار گردد.

اطرافیان معمولاً از نوع محبت کردن او مطلع خواهند شد و باطناً می دانند که این همان شخصی است که کوچکترین رحم و مروتی در دل نداشته و اکنون فقط به خاطر اینکه اطرافیان را به خاطر خودخواهی در گرد خویش جمع نماید و او را از تنهائی برهانند اقدام به ابراز محبت های کاذب کرده و اگر کسی در چنین مواقعی جواب محبتهای ظاهری او را بدهد می تواند از روی رحم و شفقت باشد، یعنی همان عملی را که افراد انساندوست نسبت به هر فردی در اجتماع انجام می دهند برخی از اطرافیان نزدیک وی هم انجام خواهند داد .

چنین محبتهائی هرگز نمی توانند به صورت واقعی و پایه دار باشند مگر اینکه با فضائل اخلاقی دیگری در هم آمیزد تا محبت حقیقی و روحی را پدید آورند .

گروهی از افراد را دیده ایم که ضمن صحبتهایشان اظهار می دارند که من از فلانی مطلقاً محبتی ندیده ام . این دسته از افراد باید بدانند که محبت در افراد بشر همیشه جزئی از دادنی هاست نه گرفتنی ها ، یعنی محبت را هر کسی می بایست بدون نظر و بی دریغ به دیگران هدیه کند تا احتمالاً روزی این داده ها از سوی دیگری به سمت او بازگردد و برگشت شود .

در این حال می توان معنویت را با بخشی از اعمال مادی برابر دانست یعنی می توان گفت که محبت داده شده روزی به صورت مساوی و یا حتی بیشتر در حرکت عکس به وی بر می گردد و به کسی که محبت کرده است می رسد، چون همانطوریکه قبلاً نیز بیان شد محبت باید بی دریغ و بدون توقع از فردی به نسبتهای مختلف به دیگران برسد و هرگز در زمان حیات انتظار برگشت آن را نداشته باشد چون اگر کسی نسبت به دیگران محبت کرد و انتظار برگشت آن را در زمان حیات خود داشت این محبت هرگز ریشه معنوی و روحی نداشته و فقط به صورت تظاهر است .

محبتی که از سوی کسی به دیگران ابراز می شود باید قلبی و از روی خواست باطن باشد تا روزی نهایتاً پس از مرگ بازتاب مساوی و در خلاف جهت آن را به سود خود از خداوند کریم دریافت دارند نه از افراد بشری که نسبت به آنان محبت کرده است ۰

چنانچه روزی در زندگانی فرد خودخواهی اظهار داشت که به شخصی محبت کرده و یا محبت را از کسی دریغ نمی دارد، باید دانست که گفته های او فقط می تواند یک ادعا باشد که آنهم فقط به صورت لفظی بیان شده است چون محبت و خودخواهی نمی تواند از یک روح سرچشمه بگیرد و اگر چنین اتفاقی رخ داده باشد فقط ریشه مادی دارد که مربوط به جسم است نه روح و باطن اشخاص ۰

گروهی از افراد مهر و محبت واقعی را در وجود مادران می دانند و معتقدند محبتها بر پایه علاقه مادر نسبت به فرزندان استوار است و معیار محبت را با آن می سنجند در صورتیکه چنین چیزی به طور مطلق در جهان وجود ندارد، کما اینکه بسیار شنیده ایم که مادری به خاطر خود خواهی خود بلاهای بسیاری بر سر کودك خردسالش آورده است و یا پس از اینکه فرزندان وی رشد کرده و به سرحد کمال عقلی رسیده اند ، آنان را در این جهان پر ماجرا و پر مخاطره رها کرده است و به این دستاویز واهی که فرزند و یا فرزندانم در خارج تحصیل و یا زندگی می کنند به دیگران که چنین مقدوراتی را ندارند و از مهر و محبت بیشتر مادری بر خوردار بوده اند فخر بفروشد و حس جاه طلبی خود را ارضاء کند و یا مادری به خاطر خودخواهی هیچ و پوچ بنای ناسازگاری با همسر خود را می گذارد و از او جدا می شود و سرنوشت کودکانش را مطلقاً در این مرحله در نظر نمی گیرد و از این بابت مشکلی احساس نمی کند چون هدف وی فقط ارضاء خواسته های خود خواهانه خود است نه سعادت فرزندان و زندگانی آینده فرزندان کوچک و بزرگش برای وی هیچگونه اهمیتی نداشته و ندارد۰ گاهی مادران به خاطر ارضاء تمایلات خود و کینه توزی و انتقام جوئی به حق و یا نا حق به جای آموختن درس محبت و انسانیت به فرزندان خود راه و رسم انتقامجوئی و کینه توزی را می آموزند و محبت فرزندان را از پدر و یا کسان دیگر دریغ می دارند و حتی گاهی فرزندان را بر پدر می شورانند ۰ خود شاهد

اعمال و رفتار مادرهائی بوده ام که پیوسته به غلط ادعای درستی ومحبت و گذشت می کرده اند ولی عملاً به خاطر ارضاء تمایلات خودخواهانه خویش مرتکب اعمال خلاف شئونات انسانی و حتی اعمال حیوانی شده اند. البته این اعمال فقط به مادر و یا پدر بستگی نخواهد داشت بلکه تقریباً در بین افراد اجتماعات عمومیت دارد. باید گفت که درجهان هرگز نمیتوان محبت رابا معیاری سنجید. چون همه چیز عالم درحال نوسان و تغییر و دگرگون است.

روحی که در کالبد مرد وجود دارد نمی تواند در زن به شکل دیگری باشد ، چون روح زن و مرد در اصل و ریشه یکی است ، فقط روح اکثر بانوان نسبت به مردان نفوذ پذیر و آسیب پذیرتر است و مردان به خاطر قدرت جسمی بیشتری که در آنان وجود دارد قدرت و مقاومت روحی بیشتری نیز دارند ولی محبت و عاطفه و درستی جزء وجود روحی است و هیچگونه تفاوتی در مرد و زن نخواهد داشت .

مادران اگر بتوانند در کودکی و نوجوانی به فرزندان خود درس محبت و دوستی و انسانیت را بدهند به ترتیب روح او را آماده خواهند کرد که قدرت برتری نسبت به جسم به دست آورد، و آنچه که مسلم است کودکان با درصد کمتر و یا بیشتری با همین روش محبت مادری به حیات خود ادامه می دهند و پس از مرگ هم با همین قدرت روحی به جهان ارواح سفر خواهند کرد و در جا و مکان بسیار والاتری جای خواهند گرفت و از زحماتی که مادر در زمان طفولیت و یا نوجوانی برای رستگاری روحی آنها کشیده سپاسگزار خواهند بود. برعکس کودکانی که در دامن مادران خودخواه و دروغگو و مغرور پرورش می یابند ، پس از مرگ هم اکثراً قادر نخواهند بود به عوالم روحی بالاتری سفرکنند. با توجه به علم روحی جدید و تماس مستقیم با ارواح متوجه میشویم که ارواح مترقی که از عوالم روحی بالاتر بر ما نازل می شوند، همگی بر راهنمائی و ارشاد افرادبشر اصرار دارند و در صددند که در دلها تخم محبت وعشق و درستی و پاکی را بارور کنند و افراد بشر را از پلیدیها و زشتیها و خوشگذرانیهای موقت جهان حیات و نخوت و خود خواهی و دروغ دور سازند . در انجام چنین اعمال و محبتهای روحی از نظر آنان هیچگونه فرقی ما بین افراد از نظر نژاد و رنگ و

غیره وجود نخواهد داشت ٠

ارواح می کوشند تا افرادی را که با آنان در تماسند در زمان حیات مادی با زندگی جاویدان روحی و پس از مرگ آشنا ساخته و حقایق جهان هستی را بر آنان بنمایانند٠

بنا بر عقیده ارواح جهانهای بالای روحی جهانی است سعادت بخش زیرا در آنجا ارواح خودخواه وجود ندارند و ارواح به خاطر نظریات شخصی در مقابل یکدیگر قرار نخواهند گرفت و نظم و انظباطی که در جهانهای روحی برقرار است ذره ای از آن در پیش رفته ترین جوامع کره ارض وجود ندارد ٠ چون هر چه ارواح پیشرفته تر شوند یعنی در عوالم روحی بالاتری جا بگیرند به حقایق وجودی بیشتری نیز پی می برند و از راهنمائی های مستقیم خداوند بهره مندمی شوند و به همین دلیل است که کوچکترین خدشه ای در اصل قوانین روحی بوجود نخواهد آمد ٠ زندگانی در جهانهای روحی متفاوت است البته این تفاوت ها فقط به نسبت محبتهای بی دریغ خداوندی است که در اختیار ارواح قرار می گیرد و هر چه ارواح در جهانهای روحی بالاتر و طبقات بالا قرار گرفته باشند بیشتر ازآن محبتها کسب فیض خواهند کرد و مایلند که قدری از این لطف و محبتهای بی دریغ خداوندی را برای رستگاری در اختیار نوع بشر قرار دهند ٠

در هر نقطه از جهان و یا عوالم روحی که محبت وجود داشته باشد بدی و گناه از آن گریزان است و در محلی که گناه و اعمال خلاف انسانی وجود نداشته باشدرنج و عذاب دنیای آخرت هم وجود نخواهد داشت ٠ کسانیکه در حیات مادی خود زندگانی را بدون محبت واقعی و قلبی که همان روحی است سپری می کنند، در حقیقت ضمن حیات زندگانی را به گونه ای پوچ و باطل می گذرانند و مفهوم زندگانی را هرگز درك نخواهند کرد ٠

اگر زندگانی افراد جوامع کوچک و بزرگ و یا دوستیها و رفت و آمدها و غیره بر مبنای محبت روحی و خواسته دو جانبه پایه گذاری نشده باشند مسلماً این عمل بی دوام است و پس از مدت زمانی دیر یا زود از هم پاشیده و متلاشی خواهد شد، کما اینکه در اجتماعات کوچک و بزرگ روزانه شاهد چنین رویدادهایی هستیم ٠

عاطفه

پسرم پیرِ فلک با تو که غدّار نبود
اشک دل بهر بقای تن بیمار نبود

زال گردون بگرفت ازکفم آن خردو کلان
تا ابد گویمت این بنده گنه کار نبود

گر نمودم به فلک جور و جفا از سر کین
جرم من بود و ورا با تو سرو کار نبود

گرد که غمار بشد رهزن اندیشه تو
باید این نکته بدانی که ز خمّار نبود

مست باد سحری بوده ای از بادهٔ ناب
اندر آنجا بجز از می زده بیدار نبود

در چمن طایر پر بسته بُدم من ز ازل
چون من اندر چمنی مرغ گرفتار نبود

هر کجا جلوه ز بالای تو آید به میان
بشکند دل که مرا قدرت بسیار نبود

گر پیام تو رسد ورکه ز دشمن باشد
بشنوم جمله از او گرچه ز دلدار نبود

مایه مستی دل شد همه حرف دگران
حالتی از تو بگویند ، به پندار نبود

خط سبز آمده بر پشت لبان تو و او
بسته شد بال و پرم قدرت دیدار نبود

گرگ تقدیر و قضا کرده مرا گوشه نشین
ورنه یک لحظه دلم غافل از افکار نبود

دستم از نرگس مستت شده کوته ز جفا
این زمان می گذرد ، لیک سزاوار نبود

خوشتر از دانهٔ اشکی ، چه ترا هدیه کنم
غیر از این در دل صد پاره و بیمار نبود

سینه ام خنجر کین خورده از آن بی هنران
ابلهی کشته دلم را ، که خود هشیار نبود

بعد چندی که شدم واقف از آن بود و نبود
دیگر آن دشمنی و نامه و طومار نبود

ساقی آن باده بده کو برد این درد و ملال
کاروان رفت و از آن نزد من آثار نبود

من ز خاك در میخانه خود مست شبم
بهتر از دیدن روی تو به تکرار نبود

خانه و هستیش آتش شود و دود وفنا
آنکه هم خون من ، و یاور و انصار نبود

نه عجب دارم ازاین گنبد واین چرخ کبود
کار او بهر کسی غیر دل زار نبود

آشنای حرمی گشته ام از عالم غیب
که در آنجا بجز از عاطفه در کار نبود

در پی مقصد دل می روم هر دم ز صفا
ساقی بزم دلم جز غم آن یار نبود

دست همت به سرم بهر ترحم نکشید
مرگ تن کی رسد ار فرد پرستار نبود

در ره عشق بتان کس نرود غیر دلی — که به فکر خُتن از نافه تا تار نبود

بخت برگشته رهبر بنگر با همه درد
چاره درد وی اندر کف هر یار نبود

زجر و پاداش ارواح

اکثر افراد دنیا که به وجود و بقای روح معتقدند قصد دارند بدانند که وضعیت روح افراد بشر پس از مرگ به چه صورت خواهد بود و در قبال اعمالشان در این جهان ، در عوالم روحی به چه ترتیبی با آنان رفتار خواهد شد و زمان عقوبت و یا پاداش ارواح چه زمانی پس از مرگ آنان خواهد بود • بهتر است در این زمینه از قرآن کریم کمک گرفته و جواب همگان را با آیات شریفه قرآن که دستورات خداوندی است بدهیم • خداوند در سورهٔ مبارکه نور آیهٔ ۶۴ چنین می فرمایند : **" آگاه باشید که آسمان و زمین همه ملک خدا ست و شما بهر حالی که هستید البته خدا از آن آگاه است و روزی که بسوی او رجوع می کنید آن روز به جزای هر نیک و بدی که بندگان کرده اند آگاهشان میگرداند که خدا بر احوال و اعمال همه آگاه است •"**

امروزه با علم روحی جدید و تماس مستقیم با ارواح به راحتی می توان از این مطلب و یا مطالب دیگری مطلع گردید و نیازهای ناشناخته را نیز از ارواح جویا شد • ولی باید توجه داشت که ارواح برخی از مطالب را برای کلیه افراد بشر فاش نخواهند کرد مگر اینکه مطمئن شوند که هدف از این سئوالات ، برداشت مثبت آن به نفع دیگران است • بنا به عقیده اکثر ارواح مترقی ، تا قبل از زمان مرگ ، هر کس نتیجه اعمال و صواب و یا گناهش بطور کامل مشخص شده است و چون افراد در زمان حیات مسئول اعمال نیک و بدی خواهند بود که خود در طول زندگی مرتکب آن شده اند اگر کسی عمل صواب و یا گناهی را به خاطر وجود دیگران انجام داده باشد ، عقوبت گناهان مرتکب شده هیچ ربطی به شخص ثالث نخواهد داشت •

یعنی چنانچه شخصی به دستور کسی و بخاطر کسب مادیات و یا مقام و غیره مرتکب قتل انسان بی گناهی شده باشد ، ارتکاب عمل گناه در وهلهٔ نخست به گردن اجرا کننده دستور است و سپس کسی که باعث گمراهی و اغفال قاتل شده است • در جهان آخرت روح قاتل است که باید جوابگوی اعمال خیر و شری باشد که در زمان حیات خود مرتکب شده است •

اگر کسی بنا به حکم عقل و از روی منطق صحیح تصمیم بگیرد و کاری را انجام دهد و دیگران را شریک کار خیر و یا شری کند که قصد ارتکاب آن را دارد ، گناه اعمال انجام شده بد یا خوب وی با دیگران تقسیم نخواهد شد و روح اوست که باید در عوالم روحی جوابگوی اعمال خلاف های خود باشد٠

در جوامع افراد بسیاری یافت می شوند که در زمان حیات اشتباهات و اعمال خلاف شئونات انسانی بسیاری از آنها سر می زند و موجبات آزار و ناراحتی نزدیکان و یا اجتماعات را فراهم می آورند ٠ این افراد، بالاخره در طول زندگی خود، روزی متوجه اعمال خلاف خود خواهند شد و چون به قبح کار و اعمال گذشته خود وقوف می یابند به تصور اینکه هیچگونه عمل صوابی نمی تواند گناهشان را تخفیف بخشد، لذا به رغم آگاهی ، همچنان به اعمال زشت و پلید خود ادامه می دهند ٠

چنین افرادی باید بدانند که بخشش و کرم و گذشت خداوند هرگز نقصان نخواهد پذیرفت و در هر زمانی که متوجه اعمال خلاف خود شوند و بخواهند واقعاً از ارتکاب مجدد آن بپرهیزند و توبه کنند ، خداوند از گناه آنان خواهد گذشت و حداقل تخفیف بسیاری در مجازات روح آنان در زمان پس از مرگ قائل خواهند شد ٠ به طوریکه ارواح نظر می دهند و با اطلاعاتی که دربارهٔ بخشش و کرامات خداوند یکتا داریم ، در صورتی که کسی از فرامین الهی سرپیچی کند در صورت درك اشتباه و خلافهای گذشته و انجام توبه خداوند او را خواهد بخشید ٠ در این باره نیز در قرآن کریم کتاب آسمانی ما مسلمانان اشارات بسیاری شده و خداوند می فرمایند از حق خود می گذرم ولی از حق مردم هرگز نخواهم گذشت ٠

فرضاً اگر کسی در انجام دستورات دینی مثل نماز و روزه و غیره قدری کاهلی کرده و فرایض دینی خود را بنحو مطلوبی به جای نیاورده باشد، می تواند به عفو الهی امیدوار باشد، ولی اگر حق مردم را ناحق کرده و یا به حقوق فردی و یا اجتماعی کسی لطمه وارد آورده باشد به طوریکه عمل وی باعث ناراحتی کسی شده باشد ، خداوند به هیچ عنوان از گناهان وی نخواهد گذشت ، حتی اگر این شخص متوجه اعمال خلاف و پلید خود در زمان حیات شده و

از اعمال گذشته خود توبه کرده باشد و مابقی عمر را فقط در راه صواب و حقیقت گام بر دارد. البته خداوند متعال پس از مرگ تخفیفهائی در حق روح چنین افرادی قایل خواهند شد ولی در هر صورت اعمال آنان بدون عقوبت نخواهد بود مگر اینکه برای خلافی که نسبت به دیگران انجام داده و باعث ناراحتی و آزار آنان شده است قبل از مرگ از همان اشخاص پوزش بطلبد و آنها از خداوند بخواهند که از گناهان وی بگذرد. در این حالت گناهانش بخشیده خواهد شد و از آن پس روح وی مسیر تکاملی را ادامه می دهد و در جهان پس از مرگ نیزمسیر رستگار را خواهد پیمود.

زمانیکه از طرف خداوند متعال روحی در کالبدی دمیده می شود و نطفه بارور می شود و نوزادی شکل می گیرد، دارای روحی شریر و ناپاك نیست، افراد پس از تولد و در طول حیات است که گاهی بخاطر مادیات از مسیرحق منحرف شده و خود باعث می شوند که پس از مرگ سرنوشت روحی بدی برای آنها رقم زده شود. این بشر است که سرنوشت روحی آخرت خود را انتخاب می کند. یعنی روحی که در وجود افراد زنده قرار دارد از قوانین خداوند سرپیچی نمی کند و یا گاهی هم خود را تابع این قوانین نمی داند و یکی از راههای خیر و یا شر را برای ادامه زندگانی خاکی بر می گزیند. به همین دلیل است که ارواح پس از جدائی از جسم مستوجب ثواب و یا عقاب خواهند بود نه جسم، چون جسم افراد تابع روح است و روح گاهی به خاطر ماده پرستی و لذایذ تابع ماده و جسم مادی می شود. در زمان حیات برای هیچیک از ارواح افراد زنده مشخص نیست که پس از مرگ در چه مقام و مرتبه روحی قرار می گیرند و کسب فضایل و رذیلتها پس از مرگ آنان مشخص خواهد شد. زمانی روح از وضع زندگانی خود آگاهی خواهد یافت که از کالبد جسمی و مادی خود خارج شده و قوانین روحی بر وجود وی حکم فرماست.

هر ثوابی و عقابی که در جهان پس از مرگ نسبت به ارواح روا می شود مربوط به دست آوردهای زمان حیات آنهاست. این حیاتی که مملو از اشکال و رنگهای مختلف است که در برخی از مواقع این تلونهای حیات افراد را از زندگانی حقیقی منحرف می نماید.

در هر زمانی که بشر بتواند در دوران حیات به خود آمده و در صدد کسب فضایل و معرفت و کمال بر آید و از گذشته های پلید خود دست بر داشته و در پیمودن راه ترقی و سعادت گام بردارد ، هیچگونه محدودیتی در زمینه تکامل روحی برایش وجود نخواهد داشت ۰

ولی کسانیکه در زمان حیات مادی خود خطاهایی کرده اند چه قصد تکامل روحی داشته و یا به آن معتقد نباشند ، باید از طرف پروردگار برای عبرت مزد و پاداش خود را دریافت دارند و جسم و روح در تحت فشار و ناراحتی قرار گیرند و یا برعکس به آرامشی دست یابند ۰

هر کسی که در زمان حیات خود اعمال خلاف شئونات انسانی انجام دهد ، باید قبل از مرگ خود قسمتی از زجر آن را ببینید و شاهد باشد و اگر گاهی کسی اظهار دارد که فلانی مرتکب خطا و گناه علنی شده و هیچ اثر بدی در زندگانی او پدید نیامده است ، او کاملا" در اشتباه است زیرا اگر کسی بتواند در زندگانی خصوصی آقای ایکس نفوذ کند پی خواهد برد که او توانسته فقط ظاهر قضیه را حفظ کند و در باطن دارای هزاران ناراحتی و زجر و عذاب و درد است که کمتر کسی تاب تحمل آن را دارد ۰ این نوع عقوبتها و یا پاداش زمان حیات ، هیچ ربطی به عقوبت روح پس از مرگ نخواهد داشت و این اعمال خداوندی فقط جهت عبرت سایرین است ، که متأسفانه کسی به این اصل توجهی از خودنشان نمی دهد و اکثراً آنها را نادیده می گیرند و به راحتی از آنها می گذرند و به حساب اتفاقات می گذارند ۰

با ظاهر بینی افراد هرگز نمی توان پی به وجود باطنی آنان برد چون در ظاهر احتمال دارد، افرادی هیچگونه ناراحتی و یا گرفتاری نداشته باشند ولی در باطن هزاران گرفتاری و زجر بر درونشان چنگ انداخته باشدبه طوری که بزور قرصهای خواب آورهم نتوانند به خواب روند و یا اجباراً باید همنشین افرادی باشند که هر باری که نگاهشان به آنها می افتد ، خاطرات زجرآور فراوانی در جانشان زنده شود که با بزرگترین دردها و زجرهای عالم برابری کند ۰

چگونگی عقوبت و نوع قصاص و یا پاداش و محل آن برای کسی مشخص نیست و این جزء رموز خداوندی است که در جهان پس از مرگ انجام خواهد شد ، ولی افراد وارسته ای که حقیقت بین بوده و اعمال نیک و بد خود را در زمان حیات به صورت واقعی و دقیق

می توانند بسنجند، اگر اعمال خوب و بد را از هم تفریق نمایند مانده آن محل زندگانی روحی آنان در جهان آخرت خواهد بود •

توبه در اسلام یکی از بزرگترین الطاف خداوندی است که به بشریت اعطا شده است ، توبه دارای شرایطی است که مربوط به جسم نیست بلکه روح در آن دخالت مستقیم دار د، یعنی کسی باید از صمیم قلب و با تمام وجود بخواهد که پس از این از ارتکاب اعمال خلافی که انجام می داده دست بردارد و از آن زمان به بعد در زندگانی خود گول زر و زیور دنیا را نخورد و روح خود را از دام تزویر و دروغ و بخل و حسد رهائی بخشد و رستگار شود و این روش را تا آخر عمر ادامه دهد ، در این صورت توبه او مورد قبول خداوند قرار خواهد گرفت، گروهی تصور دارند که توبه فقط به قتل و غارت و جنایت مربوط می شود و باید از این اعمال به درگاه خداوند سبحان توبه کرد، در صورتیکه ، حسادت و غرور و تکبر و دروغ بالاتر از این اعمال است ، بشر باید خودخواهی و سنگدلی را از وجود خود دور سازد تا مرتکب قتل و غارت نشود • به طوری که ارواح در این زمینه می گویند :

"روح کسانی که در زمان حیات خود را برتر از دیگران می دانند و به هر عنوانی بر دیگران فخر می فروشند روح آنان در جهانهای روحی جزء پست ترین ارواح است •

این ارواح به همان نسبتی که در زمان حیات خود کبر و غرور و خودخواهی داشته اند در آن جهان پستی و بی حرمتی و بی توجهی نصیبشان خواهد شد •

کسانیکه در زمان حیات نتوانند خود را به تکامل روحی برسانند و در عوالم روحی در جهانهای پست جای خواهند گرفت و آنقدر در این عوالم باقی خواهند ماند تا بتوانند به کمال شعور و عقل روحی دست یابند و خطاهای خود را به یاد آورند و سپس در عوالم روحی آنها را جبران کنند، جبران اعمال خلاف زمان حیات ، کمک ارواح به افراد زنده است که در مبحث مربوط به خود شرح داده شده است • "

در یکی از جلسات روحی روح نگهبان یکی از تماشاچیان که در جلسه حضور داشت در پاسخ به این پرسش که روح افرادی که مرتکب گناهان و یا قتل نفس و یا خودخواهی و تکبر و

غیره بوده اند پس از رسیدن به جهانهای روحی چگونه زندگی می کنند ، اظهار داشت :

" روح چنین اشخاصی پس از جدائی از جسم به عالمی سفر می کند که در آنجا فقط تاریکی مطلق و سرمای فراوانی حکمفرماست و از طرف خداوند برای این ارواح رزق و روزی در نظر گرفته نشده است • این ارواح در آن سیاهی قادر نیستند هیچ چیزی را ببینند و فقط گاهی ارواح دیگری را در اطراف خود حس می کنند • برخی از این ارواح پس از مرگ تا مدتها در سطح کره زمین باقی مانده و خود را زنده می دانند• این ارواح علاوه بر ارتکاب گناه، افرادی مادی و ماده پرست نیز هستند که وابستگی فراوانی به اثاث و اموالی دارند که در زمان حیات خود آنها را جمع کرده اند و بزرگترین آنها این است که اموال و اثاثیه ای را که برای زندگانی خویشتن با زحمت و مشقت و یا با پول دیگران ذخیره کرده بودند ، به دست افراد دیگری افتاده و تمام آنها به تاراج می روند و یا بازماندگان برای به دست آوردن آنها به جان هم افتاده اند واز دست زدن به هیچ گونه عمل خلافی خودداری نمی کنند • و او که در اصل خود را مالک تمامی آنها می داند هیچ گونه عملی را نمی تواند انجام دهد • از نظر خداوند این نوع زجر دادن روحی خود یک نوع عقوبت است •

اکثر ارواح عقوبتی را در جهان روحی تحمل خواهند کرد که خود در زمان حیات برای دیگران فراهم کرده بودند • هیچیک از اعمال خوب و یا بدی را که مردم در زندگانی خود مرتکب می شوند بدون حساب و کتاب و عقوبت نخواهد بود•

عفو و بخشش خداوند متعال بسیار زیاد و غیر قابل تصور است و روح کلیه افراد بشر در نهایت روزی از طرف خداوند بخشیده خواهند شد ولی تا زمانی که گناهکاران به طریقی نتوانند اثرات گناهان و کارهای خطائی را که انجام داده اند از بین ببرند ، بخشوده نخواهند شد• نباید به این دلیل که خداوند رحمن و رحیم است و از خطاهای بشر می گذرد مرتکب اعمالی شویم که پس از مرگ نزد خالق بخشنده خود شرمسار باشیم بلکه باید به این قسمت توجه داشت که خداوند بخشش خود را از افراد خداشناس و بی آزار دریغ نخواهند داشت هر خطا کاری که با علم و درك مرتکب اعمال خلاف شئونات انسانی شده باشد، اگر صمیمانه

توبه کند ، پذیرفته خواهد شد • گر چه افرادی روزانه به هزاران اثر و قدرت خداوند در جوامع بر می خورند ولی تمام آنها را نادیده می نگارند و در جهل مطلق غرقند پس چگونه ممکن است روزی از خداوند طلب آمرزش و بخشش کنند •

خداوند در خلقت بشر هیچگونه تبعیضی قائل نشده و همه چیز را به طور مساوی و عادلانه در وجود بشر قرار داده تا راه و روش زندگانی خود را در زمان حیات انتخاب کنند • این به خود افراد بشر بستگی دارد که از قدرت روحی و جسمی خود در چه حد و چه مسیری می خواهند استفاده کنند • اگر افراد قدرت این را داشته باشند که در زمان حیات بر روح خود مسلط شده و در صدد شکوفائی و تکامل روحی خود برآیند و قصد این را داشته باشند که تا پس از مرگ روح آنان در آسایش ابدی قرار گیرد، مسلماً باید راه عرفان و حقیقت را دنبال کرده و به جز آن به مسیر دیگری قدم نگذارند •

اگر کسی مایل است در زمان حیات همواره به فکر ماده و جسم و غیره باشد، در این صورت خود شخصاً" مصمم است تا در راه تمایلات جسمی گام بردارد و معنویت را زیر پا بگذارد • متأسفانه مسیر سعادت و خوشبختی که تعداد کثیری از افراد در زمان حیات برای رستگاری خود انتخاب می کنند و معیاری هم برای خود برگزیده اند ، اکثراً اشتباه است و برای رسیدن به مادیات مورد نظر خود هرگز از ارتکاب هیچ عمل خلاف و زشتی کوتاهی نخواهند کرد و با زحمات و مشقات فراوانی احتمالاً به معیارهای مادی که در نظر خود مجسم کرده اند خواهند رسید ولی در اصل توانسته اند با زحمات فراوانی خود را به زجر و عقوبت نزدیکتر کنند •

چنانچه بشر بتواند در زمان حیات خود معرفت ، حکمت ، فضیلت ، و محبت و درستی بیآموزد و آموخته های خود را بدون ریا و رایگان در اختیار دیگران قرار دهد، به سعادت و خوشبختی دو جهان خواهد رسید و در جهان آخرت هم هرگز نزد خداوند یکتای خود شرمسار نخواهد بود •

تشویش قیامت

روزی آخر مثل ابر و باد و طوفان می شویم
فارغ از تن گشته ، تا مُلک سلیمان می شویم

گر که جان ازتن رودتن همچوسنگ وهیمهٔ ای
راحت از تن گشته اندر باغ رضوان می شویم

تن ، پَر و بال فلک پیمای جان را بسته است
اندر آن در گاه ، ما مبهوت و حیران میشویم

گر رها سازیم تن ، فارغ شویم از هر گزند
کی به فکر این جهان و درد و حرمان می شویم

در جهان آخرت ، هر درد و رنجی از تن است
گر که از تن بگذریم ، از نسل خوبان می شویم

روحِ نیکان ، با تنِ آلوده کی سازش کند
چون ز تشویش قیامت دل پریشان می شویم

حُرمت هر کس عیان باشد ، به نزد کردگار
نزدصاحب خَرمَن آنجاهمچو دهقان میشویم

زهدوتقوی بهر هر کس ، توشه های آخر است
ما ز خوش مستی ، به نزد باده نوشان می شویم

بی نیازی در جهان ، بهر خلایق عزّتی است
ورنه کی در عالم بالا درخشان می شویم

ما ز خواب غفلت دنیای خاکی سر خوشیم
بعد مردن ما از این غفلت پشیمان می شویم

رهبرا رفتن به دنیای بتان خود رحمتی است
در لباس زهد و تقوی ، کی پریشان می شویم

تقدیر

با علم موجود و دانشی که بر کره خاکی ما حکمفرماست ، پیگیری برای درك کامل حقایق و پدیده های آسمانی برای بشر امری است بیهوده و کاری است بس عبث ، چون مدرکات ما به هیچ عنوان قدرت درك و سنجش حرکات و رفتار نیروهای کائنات را ندارد و اگر بشر بخواهد در این زمینه تلاش کند تا بتواند از مطالب اصلی و عمده قدرت و چگونگی حرکات کائنات آگاه شود ، با این علم محدود و نارسای خود کاری بسیار مشکل و ناشدنی را انجام میدهد• مگر اینکه در یک زمان بخصوصی مسئله ای لاینحل از طریق قدرت کائنات حل شود و روزی در اختیار بشریت قرار گیرد تا آن را به عنوان کشف جدید بنام خود ثبت کند و آن رشته را جزء علوم مکشوفه عصر خود بداند•

اگر افراد بشر در زمان حیات چند روزه خود قادر باشند خود را بشناسند و به وجود خداوند و دستوراتش برای رستگاری پی برده و از قدرت او آگاه شوند ، می توانند مسیر زندگانی خوبی را در زمان حیات و پس از مرگ بپیمایند •

بشر در کره خاکی زمین هنوز نتوانسته است به رشد عقلی کامل دست یابد و حتی تاکنون نتوانسته بخش کوچکی از مجهولات عالم و جهان را بشناسد • شاید برخی از افراد بشر در کرات دیگر تابحال توانسته باشند به ذره ای از رازهای خلقت پی برده باشند، ولی اشیاء پرنده و امواج ناشناخته ای که گاهی از کرات دیگر به سوی زمین می آیند ، به دانشمندان و افراد کره خاکی ثابت کرده است که در سایر کرات عالم حیات وجود داردبا توجه به این پیشرفتهای علمی ناشناخته سماوات، می دانیم که علم موجود در کره زمین به مراتب کمتر و پائین تر از علوم موجود در برخی از کرات دیگرعالم است چون ثابت شده که افرادی از کرات دیگر سالهاست در اطراف زمین به آمد و شد مشغولند و گاهی هم در سطح کره زمین پیاده می شوند و آثاری نیز از خود بر جای می گذارند•

با توجه به اینکه سالهاست جراید و رسانه های گروهی دنیا از وجود بشقاب پرنده و افراد سایر کرات خبر می دهند ولی هنوز درك و باور آن برای بسیاری از افراد بشر غیر ممکن است چون قدرت فکری و عقلی آنان قادر به پذیرش چنین پدیده هائی نیست تا چه رسد به این که با چنین قدرت فکر و اندیشه ای به اسرار عالم و کائنات دست یابند ۰

درك پدیده و نیروهائی که در مخیله بشر نگنجد و با علم محدود خود نتواند آن را تطبیق دهد ، بدون اندیشیدن به آن ، پس از مدتی کوتاه به راحتی به دست فراموشی سپرده می شود و از آن خواهد گذشت ۰ یکی از دلایل که بشر هنوز قادر به سنجش و درك نیروهای ماوراء طبیعه و قدرتهای نهانی نیست ، همین ناباوریها ی اوست که هنوز نتوانسته در ذهن وی شکل حقیقت را به خود بگیرد۰ در حال حاضر اندیشیدن بشر به اسرار عالم و پدیده های آسمانی و نیروهای مرموزی که در زندگانی روز مره اش نقش مهمی را ایفاء می کنند ، بی نتیجه بوده و به زودی نیز به هیچیک از آنها دست نخواهد یافت ۰

گروهی از افراد ناآگاه معتقدند که به هیچ عنوان و در هیچ زمانی هیچیک از افراد بشر قادر نخواهد بود از سرنوشت و تقدیر خودآگاه باشد۰ در صورتیکه در اصل چنین نیست و افراد روشن بین و مدیومهای مختلف در حالات و موقعیتهای مناسب قادرند با روشن بینی در آینده افراد سیر کنند و حقایق آینده را بر ایشان باز گویند ۰

اگر کسی از مطلبی آگاهی نداشته باشد هرگز نباید در صدد رد آن بر آید ۰ در جوامع بشری کسانی هستند که قادرند زمان مرگ دیگران را بفهمند و از لحظه مرگ خود نیز آگاهند و حتی قبل از مرگ هم گور خود را خریداری می کنند۰

در بعضی موارد ، برخی ا فراد تصمیم می گیرند که با سرنوشت و تقدیر خود مخالفت ورزند و به اصطلاح با جنگیدن با آن مسیرش را تغییر دهند و زندگی آرام خود را در تلاطم اندازند و یا بر عکس از زندگانی پر ماجرای خود دست بردارند و خود را در مسیر آرامش بیفکنند حال آنکه در حقیقت با این عمل خود را در مسیر حقیقی سرنوشت خود قرار داده اند نه اینکه در جهت مخالفت با آن پیش میروند۰

حال باید دید چه نیروئی باعث تغییر مسیر زندگانی او شده است ٠

بشر در زندگی مادی خود چون باغبانی است که تخم سرنوشت را به دست خود می کارد و پس از مدتی از کاشته خود استفاده خواهد کرد٠ تصور نمی رود که در جهان کسی باشد که از حقایقی که بعضی از روشن بینان و پیشگویان دنیا بازگو می کنند و اکثر قریب به اتفاق آن نیز بعد از مدتی به حقیقت می پیوندد آگاهی نداشته باشد٠ مگر آنها بشر نیستند و مانیز بشر نیستیم؟ همانگونه که می دانیم ، بشر در اصل خلقت برابر است و تعیین مسیرهای زندگی است که تغییراتی را در آنها بوجود می آورد٠

بدون شک اکثر افراد حتی شما خواننده عزیز برای یکبار هم که شده در صدد پی بردن به حقیقت اینگونه اسرار بر آمده اید و قسمتی از وقت خود را در این مسیر صرف کرده اید٠

زمانیکه به گذشته بشر توجه می شود به سادگی در خواهیم یافت که گذشتگان به رغم معلومات کمتری که از علم و صنعت و اختراعات در دست داشته اند بیشتر در صدد یافتن حقیقت وجودی بشر بودند، ولی امروزه می بینیم که بشر هر روز نسبت به گذشته از رسیدن به حقایق وجود دورتر می شود، مگر معدود کسانی که در صدد رسیدن به آن باشند و آنان هم اکثر در مسیر رسیدن به حقایق با مشکلاتی مواجه می شوند که در نیمه راه مسیر خود را تغییر میدهند٠

امروزه گروهی از افراد با رسیدن به پاسخ یک مساله ساده یا حل یک معادله چهار عمل اصلی تصور می کنند که به همه علوم رسیده اند و هر معمای دشواری را با همین حرکات و اعداد حل خواهند کرد٠ آنها علم محاط را که کلیه علوم موجود در کره زمین را در بر گرفته و مجموعه علوم حاضر ذره ای ازآن است را قبول ندارند و خود را در مرز تکامل واقعی تصور می کنند، در صورتیکه حقیقت امر چنین نیست و هر روزه مشاهده می کنیم که اطلاعات جدیدتری بر معلومات بشر افزوده می شود٠

بشری که امروزه در کره زمین زندگی می کند و ازنظر مادی و معنوی هیچ قدرتی ندارد تا بتواند به کرات کهکشانها سفر کند و به حیات در کرات دیگر دست یابد ، از کجا می داند که

در این کهکشان بی انتها علوم عالم تا چه اندازه ترقی کرده و به چه مرحله ای رسیده است ۰

آیا علومی که تاکنون کشف شده ختم علوم است و یا احتمالا " در آینده ای نزدیک بشر به ناباوری جدیدی دست خواهد یافت که امروزه حتی تصور آنهم برای او غیر ممکن است؟

بشر در کره زمین محدود و بسته خود که زندگانی خود را می گذراند از ثوابت و یا سیارات دیگر چه اطلاعاتی در دست دارد بجز اینکه با تلسکوپهای قوی برخی از آنها را مشاهده نموده و احتمالا " فاصله تقریبی آنها را نیز تا زمین دریافته است۰

وقتی که فاصله زمانی بین این کره و کرات دیگر عالم هزاران سال نوری باشد بشر چگونه قادر خواهد بودبه علوم و فرهنگ و تمدن آنان پی ببرد و از آنها آگاهی یابد ؟ این فاصله مربوط به کراتی است که بشر تاکنون توانسته با تلسکوپهای قوی آنها را رصد کند و چنین اعداد و زمانهائی را بصورت تقریب و احتمال دریابد، ولی بسیاری کرات دیگر درعالم وجود دارند که بشر حتی قادر نیست با این وسایل ابتدائی جای آنها را تشخیص دهد و آنها را مشاهد کند۰

سالهاست که بشر با تمام ، قدرت خود کوشیده است ، تا بتواند بر عوالم دیگر دست یابد ولی به جز پیاده شدن در ماه و حرکت به سوی چند نقطه نزدیک در جوار کره زمین به کشف هیچ حقیقت دیگری از کرات عالم دست نیافته است ۰ آیا با تفحص و جستجو و بررسیهائی که بشر درباره سایر کرات انجام داده و احتمالا " به موقعیت چندین کره از میلیونها کرات دست یافته توانسه بر ذره ای از قدرت کائنات نیز دست یابد و راز کوچکی از خلقت را بشناسد؟

درباره رسیدن و دستیابی بشر به حیات در عوالم بالا از ارواح سئوال شد که جواب یکی از آنان ذیلا " از نظر خوانندگان محترم می گذرد :

" بشر باید به حد خود قانع باشد و به اندازه ادراك و فهم و علم خود در مسئله کائنات و عالم هستی بررسی و تحقیق کند و نباید بیش از آن حد پای را از گلیم خود فراتر بگذارد چون بشر در کره خاکی زمین با عقل و درك محدود فعلی مطلقا" به جائی نخواهد رسید۰ روزی که بشر توانست از قدرت عقل و ادراك کامل خود در این زمینه استفاده کند، زمانی است که به

سرعت دست یابد و با آن سرعت است که قادر خواهد بود در عوالم هستی و جهان سیر و سفر کند و از واقعیات سایر جوامع بشری در کرات آگاه شود."

بشری که هنوز از اسرار وجود خود آگاهی ندارد چطور ممکن است از اطراف خود مطلع باشد تا چه رسد به سایر عوالم در کائنات.

اگر واقعا" بشر روزی به حد تکامل برسد و بخواهد از زندگی در سایر کرات نیز آگاه شود می بایست نخست به خود شناسی بپردازد و بر نفس خود مسلط شود و از اتفاقی که در اطراف او رخ می دهد و یا رخ خواهد داد آگاهی یابد.

بشری که از اسرار زندگی خود هیچ اطلاعی ندارد، چگونه قصد دارد از زندگی افرادی که در سایر کرات زندگی می کنند آگاه شود؟ اگر افراد بشر در تمام مدت عمر کوتاه خود در صدد شناخت خود باشند مسلما " تا فرارسیدن زمان مرگ برای شناختن وجودشان وقت کم خواهند آورد و به هیچ نقطه ای خارج از دایره معلومات و ادراکات مغزی خود نخواهند رسید.

اگر بشر خاکی واقعا " قصد داشته باشد که به واقعیات و حقایق کائنات دست یابد و به بعضی از نیروهای نامرئی و قدرتهای کشف نشده پی ببرد مسلما " از طریق علم موجود محیط هرگز به چنین هدفی نخواهد رسید و امکان ندارد که حتی روزنه بسیار کوچکی از علوم نامرئی و قدرتهای ناشناخته را بگشاید ، در صورتیکه در همین عالم خاکی افرادی بوده اند و حتی در حال حاضر نیز زندگانی می کنند که توانسته اند با قدرتهایی که در اختیار دارند و با روشن بینی، بخش ناچیزی ازعوالم بالا رادرك کنند و یا گاهی بدون استفاده از جسم در آن جهانها به سیر و سفر بپردازند و مجددا" به عالم خاکی خود باز گردند.

تاکنون برای دستیابی به بخش کوچکی از ناشناخته های کائنات از طریق علمی وقت و مخارج هنگفتی از طریق سازمانها و کشورهای مختلف جهان صرف شده است و تا امروز سردمداران کشورهای کوچک و بزرگ نخواسته اند به طور جدی درباره افرادی که اطلاعات جامع تری از عوالم بالا دارند بیندیشند و با آنان برخورد صحیح و درست معنوی و علمی

داشته باشند و بکوشند کلیه آنان را برای مدت کوتاهی هم که شده گرد هم جمع آورند و بر اطلاعات به دست آمده از عوالم بالا ی جهان بیافزایند تا شاید بتوانند با جمع آوری علوم پراکنده ، به بخشی از دانش و علم ماوراء طبیعه دست یابند ۰

درباره تقدیر و سرنوشت داستانی واقعی را که برای خلبانی در اروپا رخ داده است در این بخش ذکر می نمایم که انجام چنین رخ دادی کاملا " باور نکردنی است ولی حقیقت دارد۰

روزی یکی از خلبانان جنگی با هواپیمای خود در حال انجام پرواز آزمایشی بر فراز کوههای آلپ بود که ناگاه موتور هواپیمایش دچار نقص فنی شد و او با اجازه برج فرودگاه هواپیما را ترك کرد و از آن بیرون پرید به امید اینکه پس از خروج از هواپیما با کشیدن بندی که او را به صندلی متصل نموده است اولا " صندلی را از خرد جدا کند و ثانیا " چتر نجات او باز شود ۰ خلبان سانحه دیده و حشتزده که همچنان در فضا معلق بود، کوشید تا بندها را بگشاید و چترش را باز کند ، ولی هر چه تقلا کرد ، موفق نشد که صندلی را از خود جدا سازد و با همان حالت از ارتفاعی بسیار بالا با سرعت و به حالت سقوط آزاد اجسام به کوه یخی برخورد کرد۰ هلیکوپترهای نجات پس از مدت زمان کوتاه او را زنده در دامنه کوه پر برف و یخ زده آلپ می یابند ، در حالیکه چترش باز نشده بود و توانسته بود خود را سالم از آن ارتفاع به دامنه کوه برساند۰

آیا چنین اتفاقی را نمی توان تقدیر زنده بودن وی دانست ؟

به طوریکه خودخلبان بعدا" اظهار داشته بود پس از آنکه متوجه می شد که چترش باز نمی شود از فرط ترس و وحشت بیهوش می شود و ناخواسته به قله کوهی پر ا ز یخ برخورد می کند که زاویه تماسش با کوه طوری بوده که هیچ ضربه ای در این برخورد به او وارد نمی آید و فقط باعث سرخوردنش از بالا به پائین می شود ۰ همانطور که صندلی به پشتش بسته بوده تا دامنه کوه سر می خورد و در دامنه سرعت کم شده و متوقف می شود و پس ا ز مدتی به هوش می آید و خود راکاملا " سالم و بدون عیب در دامنه کوه پر از یخ و برف می یابد ۰

مشابه چنین اتفاقاتی را می توان فراوان ذکر کرد که هر یک از آنها بسیار شنیدنی و

شگفت آور است.

منظور از بیان چنین مثالهائی این است که اکثر اتفاقاتی که در زمان حیات بشر رخ میدهد مربوط به تقدیر و سرنوشت او است و روح هر بشری در تقدیر وی دخالت مستقیم دارد. این قدرت روح است که اکثرا " اختیار جسم را به دست می گیرد و به او دستور می دهد و راهنمائیش می کند. قدرت اصلی روح بشر چه در زمان حیات و چه پس از مرگ در اثر اراده و خواست نیروی لایزال کائنات و روح بزرگ جهان هستی است .

منظور از بیان این مطلب که قدرت اصلی در دست روح است به این معنی نیست که جسم بشر در زمان حیات از خود هیچگونه اختیار و یا اراده و سلیقه ای را ندارد. هرگز چنین قصدی در بین نیست، چون همانطوریکه قبلا " نیز بیان شد بشر دارای قدرت روحی و قدرت جسمی است و هر کدام از آنها دارای شخصیتی جداگانه اند که تقریبا " با هم اختلاف زیادی دارند که در مبحث مربوط به خود شرح داده شده است .

آیا تا به حال شنیده اید که هنگام بروز گرفتاریهائی که کسی قدرت اندیشیدن و یا حل آن را ندارد ، بعضی از افراد می گویند که باید از انجام عمل منصرف شوید تا زمان خود به آهستگی گره از آن بگشاید و گرفتاری را رفع کند؟ و یا اظهار می دارند حال که قدرت انجام آنرا نداری به دست تقدیرش بسپار تا گره از آن بگشاید. این زمان نیست که این عمل را انجام می دهد و واقعا" گرفتاری چند روز قبل را که تقریبا" غیر قابل تحمل بود حل می کند و اگر امروز می بینیم که هیچ اثری از آن به چشم نمی خورد و کاملا " رفع شده و حتی به دست فراموشی نیز سپرده شده است ، این مرحله تقدیر بوده که در آن امر دخالت مستقیم کرده و گره از آن گرفتاری عظیم را گشوده به طوریکه امروز حتی یادی از آن هم نمی کنیم .

اکثر افراد می گویند که بشر در هر زمینه ای فکر و اندیشه و آزادی عمل و رفتار دارد ولی دراصل چنین نیست و در این باره محدودیت هایی نیز وجود دارند و هرگز کسی قادر نخواهد بود از آن حد تجاوز کند. آزادی فکر و عمل بشر را می توان به آزادی یک مسافر هواپیما تشبیه کرد. این مسافر هواپیما قادر است در داخل هواپیما از جای خود بلند شده و در داخل

هواپیما به دیدار دوستان و آشنایان برود و یا در گوشه ای استراحت کند و یا به تماشای فیلمی بنشیند و گاهی هم غذاهای گوناگون صرف کند ولی هیچ قدرت و اجازه ای برای هدایت هواپیما را نخواهد داشت و این خلبان (تقدیر یا سرنوشت) است که او را از نقطه ای به نقطه دیگر که قبلا" مسیر آن توسط سازمان و یا قدرتی دیگر تعیین شده انتقال میدهد ۰ این خلبان نیز اجازه نخواهد داشت از مسیر تعیین شده که توسط سازمان دیگری به او ابلاغ شده منحرف شود و مسیر را به دلخواه خود تغییر دهد و یا حتی قادر نیست بدون اجازه سازمانهای ذیربط ارتفاع خود را در مسیر تعیین شده تغییر بدهد ، اگر زمانی تصمیم گرفت چنین عملی را انجام دهد، باید سازمانهای مربوطه را در جریان امر قرار دهد و در صورت موافقت آنها حتی بتواند ارتفاع مسیر خود را کم و یا زیاد کند۰

زمانیکه خلبان قصد پرواز دارد به او نقطه مبداء و مقصد و مسیر را خواهند گفت حتی او قبلا" می داند که در این مسیر باید از روی چه شهرهائی عبور کند و در مسیر با چه سازمانهائی تماس داشته باشد۰ جزئیات دیگر نیز به خلبان تذکر داده خواهد شد و او مجاز نیست در طول مسیر از هیچیک از آنگفته ها و یا مقررات سرپیچی کند۰

در زندگانی بشر روح نقش همان خلبان را ایفا می کند و جسم مسافر و کائنات ، نیرو و یا مرکزی است که مسیر حرکت را به خلبان اطلاع میدهد و در تغییر مسیر زندگانی بشر چیزی به جز روح نمی تواند دخالت داشته باشد ولی جسم مادی که همان مسافر هواپیماست فقط اختیار محدودی دارد تا به آرامی مسیر خود را بپیماید و می تواند خود را به هر شکلی که مایل باشد در آورد و از هر غذا و پوشاکی که می پسندد استفاده کند و یا برای خود محل مناسبی را بگزیند و... بی شک اکثر افرادی که این کتاب را مطالعه می کنند در سن عقلی کاملی قرار دارند یعنی یا ازدواج کرده و یا در حال ازدواجند ۰ حال اگر درباره چگونگی ازدواج خود قدری تفکر کنید مشاهده خواهید کرد که این ازدواج بی هیچ دلیلی صورت گرفته یعنی یک اتفاق یا حادثه و یا برخوردی ساده و یا هر نامی که شما مایلید بر آن بگذارید ولی در اصل از نظر کائنات همان تقدیر یا سرنوشت است که این دو نفر را واداشته که با هم ازدواج کنند تا

ضمن زندگانی مشترك و لذت جسمانی ، ازاین دو نفر نسلی پدید آید و در وجود نطفه آن دو نفر روح دمیده شود و نسل جدیدی از آنان به وجود آید و گرنه منظور از ازدواج فقط ایجاد اجتماع خانوادگی نیست چون همانطوریکه ملاحظه می فرمائید هرگز پدر و مادری تا ابد با فرزندان خود باقی نمانده اند و کمتر فرزندانی بوده اند که در زمان کهولت پدر و مادر را رها نکرده و دنبال کار خود نرفته و یا در زمان زندگی از هم جدا نشده باشند ، ولی هدف از این ازدواج به وجود آمدن یک یا چند نطفه روحی بوده است که آنان هر یک دارای سرنوشتی هستند که در اثر این ازدواج بوجود آمده است .

آنچه مسلم است قدرتهای خارق العاده فراوانی در اطراف بشرهست که همگان قادر نخواهند بود از وجود آنها آگاهی یابند و وجود این نیروها جزئی از رازهای خلقت است .

این نوع نیروها که قابل درك و لمس نیستنددر وجود افراد بشر نهفته است . فرضا " اگر افراد بشر موفق شوند خود را کاملا " بشناسند به طور یقین به بخش ناچیزی از نیروهائی که در وجودشان هست پی خواهند برد. امروزه وجود روح درتمام عالم به اثبات رسیده و کلیه کتابهای دینی نیز در گذشته از روح نام برده اند ولی حقایق وجودی آن برای گروه کثیری از مردم در قالب علم محیط گنجانیده نمی شود و از همین روی ناآگاهان آن را دلیلی بر عدم وجود روح می دانند در صورتیکه اگر علم محیط جوابگوی اثر و یا پدیده ای نبود ، دال بر عدم وجود آن آثار نیست .

امروزه در جوامع بشری گروه بسیاری هستند که نمی توانند دلیلی برای گردش زمین ارائه دهند. آیا این بی اطلاعی باعث نادیده گرفتن گردش زمین خواهد بود ؟

علم محیط بشر به مرحله ای نرسیده است که بتواند پدیده های کائنات و نامرئی ها را کاملا " به اثبات برساند و شاید هزاران سال دیگر هم قادر به انجام چنین کاری نباشد. ضعف علم بشر در مقابل علوم محاط و عدم توانائی در اثبات ذره ای از دریای عالم هستی، دلیلی بر عدم وجود قدرتهای ماوراء طبیعه نخواهد بود.

امروزه با توجه به علم محدود و ناقصی که در اختیار بشر قرار دارد ، حقایق بسیاری در

اطراف زندگانی ما هست که غیر قابل رویت و توصیفند ولی هرگز منکر وجود آنها هم نمی توانیم باشیم ، مانند قدرت مغناطیس که درتمام نقاط وجود دارد ولی قابل رویت نیست• آیا می توان گفت چون این نیرو با چشم قابل رویت نیست ما باید منکر وجود آن باشیم؟

باید کاملا " به خود اعتماد داشته باشیم و بدانیم که در وجود ما نیروهائی نهانی هست که نقش بسیار شگفت انگیزی را در زندگانی ما ایفا می کنند ، این نیروها اکثرا" سازنده و تکامل بخش حیات بشر است که یکی از آنان قدرت تقدیر و سرنوشت است که نقش بسیار مهمی را در زندگانی ما ایفا می کند و گاهی بشر را به دنبال خود میکشاند•

زمانیکه افراد بشر درخود فرو می روند و بطور منطقی و با عقل و فهم ، وجود خود را بررسی می کنند ، در می یابند که شعور باطن به آنان حکم می کند تا تقدیر را در طول زندگانی خود بپذیرند و گاهی هم بدون چون و چرا از آن پیروی کنند • چون گاهی اتفاق می افتد که بشر موظف است کلیه اختیارات خود را به دست تقدیر و سرنوشت بسپارد چون در بسیاری از مواقع مشاهده شده است که فعالیت های اضافی برای انجام عملی و یا جلوگیری از آن بی فایده بوده است و اقدامات انجام شده هیچگونه تاثیری در حدوث و یا خنثی کردن وقایع نداشته است و تمام اقدامات بدون نتیجه گیری دلخواه خاتمه پذیرفته و یا کار تصور نشدنی و یا عمل نشدنی ، پس از مدتی خودبخود انجام شده است •

نگردی چیره بر کس گر به تدبیر رهایش کن سپارش دست تقدیر

تقدیر عبارت است ازسلسله اعمال وحالات و رفتار و آثار و حوادثی است که از بدو تولد به صورت رشته های به هم پیوسته در مسیر زندگانی افراد مختلف بشر قرار می گیرد و یا قدرتی لایزالی به طور ناخواسته آنها را به سوی خود می کشاند به طوری که هیچ قدرتی در مقابل آن تاب مقاومت را نخواهد آورد و در نهایت تابع و مطیع تقدیر و سرنوشت خواهد شد•

آیا به سادگی می توان به اساس این نیروها در جهان پی برد و فهمید که این قدرتها از کجا نشأت می گیرد و چگونه افراد بشر را به دنبال خودمی کشاند و همگان بدون هیچ اعتراض و

مقاومتی آن را می پذیرند ؟ چنانچه تقدیر و سرنوشت در زندگانی افراد بشر دخالتی نداشت، چه چیزی می توانست جایگزین آن شود• آیا تقدیر ریشه ای است یا به طور ناگهانی و اتفاقی در بعضی از حوادث روی میدهد و مسیر زندگانی را به طور کلی دگرگون می سازد ، در صورتیکه هرگز انتخاب چنین مسیری خواست افراد نبوده است ؟ در اکثر واقع منطق افراد نمی تواند هیچ دلیل و برهانی درباره اتفاقات ناخواسته ای که در زندگانی آنان رخ می دهد را ارائه کند•

گروهی از افراد به علت ممارست زیادی که در زمان حیات خود انجام داده اند و وجود جسم را در خود نادیده گرفته و قدرت روحی و معنوی خود را افزایش داده اند گاهی هم قادرند از جسم مادی خود خارج شده و خود را یک گام به حقیقت حیات نزدیکتر کنند• آنها بنا به خواست خداوند روشن بین می شوند و به برخی رویدادهایی که در آینده رخ خواهد داد پی می برند و گاهی هم حقایقی را بازگو می کنند که باور آن برای نا آگاهان بسیار دشوار است، ولی اغلب مشاهده می شود که با واقعیت ها کاملا " مطابقت دارند • این افراد اگر چه ظاهراً از نظر زندگانی مادی در حال زیست هستند ، اما با نفوذ در آینده به سیر در آن می پردازند ، از این گروه می توان برخی از مرتاضها را نام برد•

گروهی دیگر به علت حالت مدیومی قادرند در بعضی ازمواقع از آینده دیگران باخبر شوند و برخی از اتفاقات آینده را از طریق الهامات روحی که همان مدیومی است باز گویند •

این مدیومهای الهامی قادرند از وسایل مختلفی برای باز گو کردن مطالبی که به آنان الهام می شود استفاده کرده و نظریات وخواسته های ارواح را برای دیگران باز گویند •

زمانی که در زندگانی به چنین افرادی برمی خوریم که زندگانی گذشته و حال ما را که تقریبا " از آن آگاهیم با مهارت ودانائی تعریف می کنند و سپس با نگرش در زندگانی آینده افراد شمه ای از آن را نیز باز گو می کنند، با قدری حقیقت بینی در می یابیم که اینان زندگانی حال و گذشته ما را بهتر از خودمان می دانند وگاهی هم به نکاتی توجه نشان می دهند که شخص شنونده آن را فراموش کرده و به خاطر نمی آورد و با مراجعه به سوابق و بزرگتر ها به

حقیقت گفتار گوینده پی خواهند برد.

در چنین مواقعی باید قدری عمیق تر به اصل مطلب توجه نشان داد و باید از خود بپرسیم که چگونه ممکن است فردی که برای اولین بار و احتما لا " آخرین مرتبه کسی را ملاقات کرده باشد به تمام رویدادهای حال و گذشته و آینده وی واقف باشد و کلیه اتفاقاتی را که در زندگانی او رخ داده را بداند ، مگر ممکن است کسی گذشته و زمان حال کس دیگری را که برای اولین بار او را ملاقات کرده است به این دقت و سرعت و بدون مراجعه به زندگانی خصوصی وی باز گو کند ؟ یاد آوری چنین حقایقی که در گذشته برای افراد پیش آمده است را والدین از یا د آوردن آن عاجزند ولی یک فرد که تازه از راه رسیده تمام گذشته کسی را کاملا" می داند .

آیا چنین اظهارات و پدیده هائی که گاهی در مسیر زندگی افراد پیش می آید شگفت آور نیست و آیا با وجود این نیروها و قدرتهائی که به وسیله بعضی از افراد اعمال میشود ، نباید درباره حقیقت مطالب اظهار شده به طور بنیادی بررسی کرد و به آن توجه کرد؟

واقعه زیر در سال ۱۳۶۶ برای یکی از دوستانم که برای انجام مأموریتی به هندوستان سفرکرده بود رخ داده است : دوست من قبلا " خلبان نظامی بود و پس از خروج از خدمت دوباره به عنوان خلبان در سازمانی به فعالیت پرداخت و در آن سال برای مأموریتی به هندوستان اعزام شده بود. پس از بازگشت ، روزی به دفتر کارم آمد و چون شناخت کاملی از چگونگی و حالات من داشت یکی از بزرگترین پدیده هائی که در عمر خود دیده و باعث حیرت و تعجبش شده بود را برای من تعریف کرد . او چنین اظهار داشت : روزی برای انعقاد قرار دادی به یکی از سازمانهای دولتی هندوستان در دهلی مراجعه کرده بودم ، پس از پایان کار مذاکرات برای رفتن به هتل سوار اتومبیل شدم. شخص ناشناسی که بعدا" مشخص شد مرتاض است و در آن نزدیکی بود با من سوار اتومبیل شد و از من خواست که بدون هیچ چشمداشتی اجازه دهم تا آینده مرا بیان کند.

در این موقع راننده اتومبیل در صدد بر آمد که آن مرد را از اتومبیل خارج کند ، ولی من

اظهار تمایل کردم و گفتم که حاضرم به حرفهایش گوش فرا دهم • مرد ناشناس نخست درباره گذشته ام حرف زد و سپس از زمان حال و حتی علت آمدنم به هندوستان و مسافرت بعدی و مقصدم مطالب را بیان داشت که همگی صحیح بودن • چند لحظه بعد اظهار داشت که حاضر است تا آینده ام را بطور کامل بازگو کند • به طوریکه دوستم تعریف می کرد درآن زمان از وحشت شنیدن حقایق در کشور بیگانه و توسط آدمی معمولی موی بر اندامش راست شده بود و از او خواهش می کند که آینده اش را بازگو نکند • سپس مرتاض هندی از اتومبیل خارج شده و راه خود را در پیش می گیرد، و از او دور می شود•

هر کس در زمان حیات خود مشابه چنین اتفاقاتی را بارها دیده یاخوانده و یا شنیده است، هر چند رویداد فوق جزء حوادث استثنائی دنیا نمی باشد، اما فقط برای پی بردن به برخی از حقایق آن را نقل نمودم•

چگونه ممکن است یک مرد عادی در هندوستان اسم و شهرت و اتفاقات رخ داده در زندگانی یک فرد عادی ایرانی را بداند ؟ آیا اطلاعات چنین افرادی شامل تمام گوشه و کنار جهان است یا در محدوده بخصوصی عمل می شود• تصور می رود که برای چنین افرادی فرد یا محل بخصوص مطرح نباشد و در مورد هر فردی آنان قادرند روشن بینی داشته باشند و اگر چنین است به چه علت امکان وجود چنین حقایقی میسر است ؟ چگونه ممکن است در آن سوی جهان از حرکت بعدی شخص دیگری که از محلی دور به آنجا آمده و قصد سفر به نقطه دور دیگری را دارد که حتی خانواده اش از آن مسافرت آگاهی ندارند باخبر باشد و حقیقت را بداند؟

علم و معرفتی که بشر در حال حاضر بر آن آگاهی دارد هرگز نمی تواند جوابگوی چنین پرسشهائی باشد و یا آن را با منطق و استنتاج محیط مطابقت دهد و آن را تأئید یا رد کند ولی در عمل مشاهده می شود که هزاران نیروی نامرئی و غیر قابل تشخیص و رویت در این جهان وجود دارند که در هر زمانی در گوشه ای از جهان به خود نمائی می پردازند و وجود خود را به رخ عالم بشریت می کشند •

ما عملا " می بینیم که در عالم نیروهائی نامرئی و نهفته ای وجود دارند که گاهی بشر قادر است آینده را به طور واضح ببیند و باز گو کند • گروهی هستند که پیش از وقوع هر حادثه ای در جهان آن را پیشگوئی می کنند و از رخدادهائی که در آینده نیز به وقوع خواهند پیوست خبر میدهند و گاهی هم به نکاتی اشاره میکنند که ذهن بشر هرگز قادر به تشخیص آن نخواهد بود• علت وقوع چنین وقایعی که در زمان حیات برای اشخاص رخ می دهد معمولا "مشخص است و تا اندازه ای می توان به وجود اکثر آنان پی برد و در زمان بیداری و سلامت با چشم تن آنها را دید و از وجود آنان آگاه شد ، ولی دیدن هر یک از آنان شرایط و حالات خاصی دارد که برای دستیابی به آنها باید کلیه شرایط محیطی فراهم شود• دسترسی به این نیرو و رموز کلیدهای بخصوصی لازم دارد که تمام آنها در اصل در نهاد بشر نهفته است، ولی اکثر قریب به اتفاق مردم از وجود چنین قدرتهائی در وجود خود بی خبرند و حتی تا آخر عمرشان هم قادر نخواهند بود به ذره ای از آن دست یابند و از آینده خود مطلع شوند •

اکثر عوامل و اتفاقات در زندگانی افراد بشر طبق نیروی مرموز تقدیر اتفاق می افتد• بروز چنین حالتهایی از کنترل شخصیت مادی بشر خارج است و هرگز نمی تواند رخ داد چنین وقایعی را مهار کند•

در بعضی از جوامع بشری جهان کسانی یافت می شوند که ضمن گمنامی و گذران زندگی و معیشت عادی حتی در فقر و تنگدستی ، به یکی از بزرگترین و زیباترین شگفتیهای جهان هستی ، که همان آینده نگری و روشن بینی روحی است ، دست یافته اند و در هر زمان به آسانی قادر خواهند بود از زندگانی افراد بشر آگاهی یافته و حقیقت آن را باز گویند•

افرادی که به اثرات سرنوشت و تقدیر در زندگانی معتقد نیستند، تصور می کنند که قادرند تمام نظریات و خواسته های خود را در زمان حیات به مرحله اجرا بگذارند و هیچ عاملی سبب نخواهد شد که تمایلات باطنی آنان انجام نشود ، ولی در نهایت امر متوجه می شوند که خواسته های آنان به صورت دیگری جلوه گرمی شود و هرگز با تمایلات و خواسته هایشان مطابقت ندارد و حتی گاهی هم کاملاً بر عکس عمل شده است • نیروی تقدیر و سرنوشت

همیشه برای افراد سازنده و در مسیر خواسته و امیال آنان نخواهد بود. گاهی هم این نیرو عکس خواسته های بشر شکل می گیرد و به روش خود عمل می کند.

بشر باید به حقیقت وجود و قدرت حیات پی ببرد و بداند که در عالم نیروهای باز دارنده ای هست که گاهی مانع انجام عمل و یا کاری می شوند و هیچکس در زندگانی خود قادر نخواهد بود مانع سرنوشت روحی خود شود ولی در مورد شخصیت جسمی قادر است تغییراتی بنا به خواست و دلخواه خود بوجود آورد.

درباره تقدیر و سرنوشت از روح نگهبان خود سئوال کردم ، ایشان چنین جواب دادند.

"تقدیر و سرنوشت روحی به دست خداوند متعال است و این روح است که باعث بروز آن می شود نه جسم و البته اتفاقات ناخواسته ای را هم باعث شود. جسم دارای پنج حس است که پاسخگوی احساسات بشری نیست . احساس پنجگانه بشری هرگز درکی از تقدیر نخواهد داشت ."

از یک سو، وقتی که می دانیم ارواح از حقایق وجودی حیات کاملا " آگاهند و پس از مرگ هم به این صراحت و خوبی تقدیر زندگی بشر را تعریف می کنند و باعث راهنمائی ما می شوند، پس دیگر نباید نگران زندگی خود و بستگان باشیم ، چون زندگانی روحی بشر در بدو انعقاد نطفه و دمیده شدن روح از نظر مرگ و تولد و خوبی و بدیها توسط خداوند متعال مشخص شده و جسم بشر تقریبا " مسئول اجرای فرامین و خواسته های روحی است . از سوی دیگر چون بشری که برای زندگانی خاکی خلق شده است ، باید در زمان حیات خود به تکامل روحی دست یابد، این سیر تکامل برای روح مشخص است و می تواند در زمان حیات تحت تأثیر ماده و جسم قرار نگیرد و از مسیر اصلی تکاملی خود خارج نشود. گاهی هم اتفاق می افتد که از مسیر خود منحرف شده و خواسته های جسم را که تمایل به ماده و ماده پرستی است دنبال می کند.

خط پیشانی

خلقت همه رازاست و نداند کسی آن را
از آمدن و ماندن و رفتن ، چو کمان را

از آمدن ما به جهان کی خبری بود
آورده جهان داده به تن قدرتِ جان را

بنوشته به پیشانی هر کس همه اسرار
از نیک و بدو خیر و شرو روح و روان را

خود لغزشی افکنده به تن در همه ایام
پس گفته بسوزم پس بُرون همه جان را

از بهر چه مانم به جهانی پر از اسرار
خواهم که گذارم به کفش ذره جان را

طالب نبود ، بنده تولد شود از پیش
آنگه بنویسد به خطی نقش جهان را

با خطی ز ازل بسته به پیشانی ما نقش
خطی که نهان کرده در آن ، راز کیان را

از خلقت تن تا به کنون ، جمله دویدیم
تقدیر من است اینکه نوشته همه آن را

پیشانی من نقش خط از آنهمه خط است
کس کی بتواند که بخواند خط آن را

مَردُم همه غافل ز وجود مَه و خورشید
بنوشته بر عالم همه اسرار نها ن را

آسوده به آن راه روم کو بنماید
دانم که رهاند ره او ، خانه جان را

تنها نه من افتاده به سر پنجه شاهین
هر مرغ سحر داده بر او جسم و روان را

یک سلسله اندر ره دیدار جمالند
یک قوم دگر داده ز کف تاب و توان را

خون می چکد از دیده و با چشم پر از خون
اندر طلبم تا که دهد اصل مکان را

تا آخر عمرم نکشم منت خورشید
زیرا که نمایانده به من قدرت آن را

هر ره که روی رهبر من راه نکوئی است
از روز ازل او بنوشته ، خط آنرا

واکنش حیوانات در مقابل ارواح و جسم اثیری

در کره زمین حیوانات مختلفی زندگانی می کنند که هر یک از آنان دارای قدرتهای بخصوصی هستند که از فهم و درك و تصور بشر به دور است و اگر خداوند متعال کلیهٔ این قدرتها و هوش و ذکاوت و احساس را در یکی از انواع مخلوقات خود جمع می کرد مسلماً این نمونه جزء خارق العاده ترین و عجیب ترین مخلوق خداوند به شمار می آمد ٠

اگر زندگی موجودات مختلفی را که در زمین و آسمان و دریا زندگی می کنند مطالعه کنیم، دربارهٔ هر یک از آنها به شگفتیهائی می رسیم که تصور آن هرگز برای بشر مقدور نیست یا گاهی احساس و ادراکی در جانوران مختلف می یابیم که بشر فاقد آنهاست ٠

زمانیکه در مقام مقایسه این نوع ادراك بین بشر و سایر موجودات بر می آئیم ، متوجه می شویم بشری که خود را اشرف مخلوقات می داند و هیچ موجود زنده ای را به جز خود در سطح کره زمین قبول ندارد ، در برخی از موارد یک صدم هوش و ذکاوت و احساس و تشخیص برخی از حیوانات را هم ندارد٠

بشر با علم موجود خود توانسته دربارهٔ زندگی گروه بخصوصی از حیوانات تا اندازه ای بررسی و تحقیق کند و هرگز از زندگانی تمام حیوانات عالم به طور دقیق و قطعی آگاهی نیافته است ٠ هنوز اسرار فراوانی در زندگانی سایر موجودات جهان وجود دارد که بشر حتی نتوانسته است به ظاهر قضیه و حالات برونی آنان پی ببرد ٠

فرضاً بشری که خود را اشرف مخلوقات می دانسته و می داند ، هرگز قادر نیست پیش از وقوع زلزله و یا سایر بلیات و اتفاقات آسمانی ، از آنها آگاهی یابد٠ در صورتیکه مشاهده می کنیم اکثر حیوانات قدرت درك چنین وقایعی را به خوبی دارند و پیش از وقوع زلزله خود را

به محل امن و مطمئنی می رسانند ٠

درست است که بشر را به عنوان اشرف مخلوقات شناخته اند ، ولی زمانیکه به عوالم و حالات روحی بشر توجه کنیم ، درخواهیم یافت که هر فردی در بدو خلقت به صورت بشر زائیده می شود و پس از تسلط بر روح و امیال و نفسانیات به آدمیت گرایش پیدا می کند و در صورتیکه بتواند خود را از منجلاب جسم و مادیات نجات بدهد و به معنویات و حالات روحی و نفسانی مثبت بپردازد می تواند خود را به انسانیت برساند ٠ کسی که توانسته در زمان حیات به واقعیات زندگانی پی ببرد و حقیقت حیات و مرگ را نیز بپذیرد و در هیچ مکانی از حضور و وجود خداوند غافل نباشد ، اشرف مخلوقات عالم است ، نه بشری که از بدو تولد چشم او به جز مادیات و مردم آزاری و خرابکاری و عقده و حسادت و غیره ، چیز دیگری را ندیده و در طول حیات خود به جز شهوات و خواسته های جسمانی به هیچ عمل دیگری نیندیشیده است ٠ هرگز چنین بشری نمی تواند خود را اشرف مخلوقات خداوند بداند ٠

در علم تیره شناسی گیاهان و موجودات هر گروهی که از یک خانواده باشند آنان را در یک تیره بخصوصی قرار می دهند ٠ در این زمینه نیز بشر از تیره انسانی است و فرق او با سایر موجودات در این است که در زمان حیات با قدرت روحی خود قادر خواهد بود خود را به انسانیت برساند ، ولی سایر گروهها و تیره ها که خوی حیوانی بیشتری دارند این قدرت را ندارند و تا زمان مرگ و نابودی می بایست در همان تیره مشخصه خود باقی بمانند و جای خود را در آن قسمت حفظ کنند ٠

بشر گاهی از حرکات و تغییر حالت برخی از حیواناتی که در اطراف او هستندو در مواقع بروز بلیات شروع به فعالیت و دویدن و انتخاب محل امن و مناسبی می کنند ، متوجه بروز برخی از بلیات آسمانی می شود و اکثر مواقع هم معنی این حرکات را در حیوانات نمی داند و در نتیجه اقدامی نمی کند و جان خود را از دست می دهد ٠

گروهی دیگر از حیوانات و پرندگان شکاری در طبیعت (مانند جغد) قادرند در تاریکی مطلق همه چیز را به خوبی ببینند و حتی اشیاء را از فواصل بسیار دور تشخیص دهند ، در

صورتیکه در خلقت آنها نیز مانند سایر حیوانات دو چشم و یک مغز به کار رفته است ۰ پس چه اختلافی در طبیعت جسمی آنان وجود دارد که بعضی از حیوانات که بشر هم یکی از آنان است در تاریکی قادر به دیدن پیش پای خود نمی باشند و دیگری با مهارت خاصی قادر است شکار کوچک خود را به دام بیاندازد۰

مثالهای بسیار زیادی درباره‌ٔ چگونگی زندگی و قدرت حیوانات وجود دارد که از بحث این کتاب خارج است و مثالهای فوق نیز به منظور جمع بندی ودر نتیجه گیری آتی در این بخش آمده است ۰

به طور کلی باید گفت که اولاً اکثر حیوانات از نیروهائی برخوردارند که به هیچ عنوان در وجود بشر نیست و اگر هم این نیروها در او نهفته باشد بسیار کم و ناچیز است ۰ ثانیاً اکثر حیوانات به نسبت بشر دارای قدرت بینائی شگفت آوری می باشند که هرگز در ذهن نخواهد گنجید یعنی قادرند در تاریکی مطلق به راحتی زندگی کنند و برای زیستن احتیاجی به نور ندارند۰ امروزه با توجه به علوم مختصری که بشر توانسته است از عالم موجودات و جانداران به دست آورد، ثابت شده است که چشم برخی از پرندگان مثل دوربین ها و اشعه مادون قرمز و یا ماوراء بنفش عمل می کند چون از نظر علمی امروزه با این دو نور می توان در تاریکی مطلق همه جارا دید و حتی از اشیاء عکسبرداری کرد به نحوی که عکسها کاملاً واضح و خوانا تصویر شده باشند ۰

ثالثاً نیروهائی که در اکثر حیوانات وجود دارد هرگز در وجود بشر نیست و گهگاه فقط بخش مختصری از آن در بشر جلوه گری می کند و گاهی هم برخی از افراد قادرند با استفاده از این نیروها که در وجود آنان نهفته شده است برخی از نادیدنیها را با چشم تن ببینند و بر بسیاری از شگفتیهای موجود عالم دست یابند ۰

برخی از این نیروهایی را که در خارج از احساس پنج گانه بشر قرار دارند ،آنها را نیروهای ماوراء طبیعه یا محاط می نامیم ۰ این نیروها در کلیه‌ٔ افراد بشر وجود دارد و آن نیروی مدیومی و یا روشن بینی است که بعضی از افراد با پرورش و تکامل این قسمت به سادگی قادر خواهند

بود با ارواح زنده و یا رفتگان در تماس باشند و گاهی با آنان مکالمه و گفتگو بنمایند و یا آنان را ببینند ۰

برقراری تماسهای مستقیم و تجسدی برای افراد که دراین زمینه نیز فعالیت هایی دارند به سادگی و بدون تدارك ومقدمات کارهای اولیه فراهم نخواهد شد و این پدیده ها بجز در شرایط خاصی بروز نخواهند کرد۰ ولی با توجه به نیروهای مرموزی که در برخی از حیوانات وجود دارد، دیدار ارواح تجسد شده توسط آنها بسیار طبیعی و معمولی است ۰ با توجه به آزمایشهائی که روی برخی از حیوانات انجام گرفته می توان به این نتیجه رسید که چشم برخی از حیوانات دارای اشعه ای مادون قرمز است که قادرند به طور معمول ارواح را در اطراف خود مشاهده و یا حس کنند ۰

از حیواناتی که مورد آزمایشهای روحی قرار گرفته اند می توان سگ و گربه را نام برد ۰ البته دلیل آنهم بسیار ساده است چون این حیوانات خانگی و اهلی هستند و در مجالس مختلف هم حضور می یابند ودر هر نقطه ای که صاحبشان باشند ، کنار آنها خواهند نشست ۰ گاهی هم بر منازلی که جلسات تماس با ارواح بر قرار است ، پس از حضور ارواح در محل ، حاضران جلسه به این نکته توجه کرده اند که این حیوانات حالت نا آرامی پیدا می کنند و قصد ترك آن محل را دارند ۰ پس از آزمایشهای مکرر در این زمینه ، متوجه شده اند که آنان قادرند ارواح را بصورت تجسدی ببینند و به همین دلیل قصد خروج از محل را دارند ۰

حال باید توجه کرد که به چه علت حیوانات در مقابل ارواح از خود واکنش نشان می دهند و قصد فرار از آن محل را دارند و یا حالت آنان در جلسات روحی تغییر پیدا می کند و ناآرام و وحشت زده می شوند ۰ برای حل این معما از روح حاضر در جلسات که در نوشتن این کتاب مرا یاری می فرمایند سئوال شد و ایشان در پاسخ چنین اظهار داشتند :

"سیالات تشکیل دهنده ارواح از نوع سیالات حیوانی بالا و مافوق قدرت است در صورتیکه سیالات تن پوش حیوانات از نوع پست است به همین دلیل هم حیوانات در مواقع برخورد با ارواح ، تحمل اشعهٔ سیالات ارواح را ندارند و به همین دلیل می کوشند خود را از

این تشعشعات و سیالات دور کنند و گمان آنان بر این است که قدرت مافوق باعث خواهد شد که آسیبی به آنان وارد شود ۰ "

وجود ارواح نامرئی درجلسات باعث می شود که حیواناتی مانند سگ و گربه که در محل حضور دارند محل را ترك نموده و از اطاق خارج شوند ۰ حتی گاهی مشاهده می شود که در صورت ممانعت از خروج، این حیوانات حالت درنده و وحشی پیدا می کنند و می خواهند خود را از آن محیط خلاص کنند۰

در جلسه ای که تعدادی از افراد خانواده ای حضور داشتند ، گربه ای هم در گوشه اطاق لمیده بود پس از اینکه توسط کتابت با روحی تماس برقرار شد ، مشاهده شد که حالت گربه دگرگون گشت و با سرو وصدا و حالتی دفاعی از اطاق خارج شد و ساعتها به محل خود بازنگشت ۰

یگانه غایب

فصل گل و باغ و بوستان است اندر همه جا نوید جان است
بس لاله دمیده اندر این دشت نرگس به فسونگری عیان است
خوشتر نبود ز باده نوشی تا ساقی و باده در میان است
هرگز نتوان ز می بریدن و آنجا که ز چشمه ، می روان است
مستی نکنند هوشمندان مستی بَرِ عارفان گران است
چون خود ز ازل تمام مستند مستی بَرشان از آن زمان است
مستانه مرو به نزد درویش چون مستی تو بر او عیان است
بر کس منگر دمی ز پستی گرمست می از کف زمان است
آن می زده که بنزد صوفی است هر لحظه به حال امتحان است
می خانهٔ عشق دل خرابات آسوده دلی که سوی آن است
آنجا همه عیش دل مهیاست بی می دم زندگی گران است
دیدار رخ یگانه غایب عزت چو بود در این مکان است
با عقل بدن مرو به پیکار چون عشق جهان در آن میان است
کوته نظران اسیر گلزار کی خانه فاضلان چنان است
آگه نبود کسی ز هستی گر بی خبر از همه زیان است
بیهوده مکن تو خنده بر مست او با خبر ازهمه نهان است

از دست جفای یارِ هم خون
رهبر همه شب در این مکان است

روح حیوانات و گیاهان

همانطوریکه قبلاً بیان شد ، وجود بشر از سه قسمت کاملاً متمایز نسبت به یکدیگر تشکیل شده که فقط جسم او برای همگان قابل رؤیت است ولی روان پوش یا جسم اثیری و روح کسی در حالت عادی دیده نمی شود مگر شرایط بخصوصی فراهم آید تا بتوان این دو عنصر را خارج از جسم مادی مشاهده کرد ٠

در زنجیره خلقت ، بشر نیز نوعی حیوان است ، منتهی حیوانی ناطق و متفکر که در ساختمان ظاهری بدن وی تغییراتی نسبت به سایر حیوانات مشاهده می شود ولی از نظر وجودی یعنی همان سه قسمت تشکیل دهند، تفاوت چندانی با سایر حیوانات ندارد٠

کلیهٔ حیوانات عالم در نوع خود به صورت کامل آفریده شده اند و حتی در برخی موارد دیده شده که بعضی از حیوانات به مراتب کامل تر و زیباتر از بشر خلق شده اند ، کما اینکه اگر قسمتی از بدن بعضی از حیوانات به دلائلی قطع شود ، قادرند پس از زمانی آن عضو از بین رفته را ترمیم کنند و پس از مدتی صاحب عضوی کاملاً مشابه عضو قبلی بدن خود باشند، در صورتیکه ساختمان بدن بشر هرگز اجازه چنین عملی را به او نمی دهد وحتی بازسازی یک دندان هم برای او مقدور نیست ٠

حیواناتی که با این رشد و قدرت در عالم زندگی خود را می گذرانند باید از نظر خلقت چون بشر دارای ریشه ای روحی باشند و زندگانی خود را با قدرت روح بگذرانند ٠

آنچه مسلم است روح حیوانات از نظر سیر تکاملی و مرحله رشدی با روح افراد بشر قابل قیاس نیست و در سطح بسیار پائین تری قرار دارد٠ چون حیوانات در زندگی مادی خود به رشد عقلی کمتری در مقایسه با بشر دست یافته اند و این نسبت عقلی در بین جانداران نیز تفاوت چشمگیری دارد، برخی از آنان در رشد و تکامل عقل و ادراك در حد پائین تری قرار دارند ٠

بشر در زمان حیات خود از دو نیروی تعقل و ادراك برخوردار است که ضمیر آگاه نامیده میشود، آنچه که مسلم است کلیهٔ حیوانات از ضمیر آگاه برخوردارند و وجود این نیرو در برخی از حیوانات با هوش مانند سگ و اسب و گربه و میمون و اکثر حیواناتی که آنها را در سیرکها مشاهده می کنیم وجود دارند وغیر قابل انکار است، ولی می توان گفت که برخی از این حیوانات ضمیر ناخودآگاه هم دارند ۰

فرضاً سگی که یک بار با کسی آشنا می شود و به دلائلی سالها از او دور می افتد ، پس از چندین سال وقتی که صاحبش را باز می یابد، عاطفه و محبت و شناخت قبلی خود را با حرکاتی که انجام می دهد به اثبات می رساند در صورتیکه اگر این سگ ضمیر ناخودآگاه نداشت ، نباید صاحب خود را به یاد آورد، گر چه این شناخت از طریق بوئیدن صورت می گیرد۰ بنابر این در وجود این حیوان عاملی است که خاطره و یا نوع بو را حفظ می کند۰ علاوه بر این حالت گاهی برخی اعمالی را در بعضی از حیوانات می توان یافت که بشر از درك و فهم آنها بطور کلی عاجز است ۰ برای مثال پرندگانی که سال قبل در یک نقطه از کره زمین سر از تخم در آورده بودند سال بعد برای تخمگذاری به همان نقطه از جهان روی می آورندو احتمالاً تخمگذاری خود را در محلی انجام می دهند که سال قبل خود در آنجا متولد شده بودند این حالات است که وجود ضمیر ناخودآگاه را در حیوانات نیز به اثبات می رساند ۰

هر چه درجه حیوانیت جانداران پست تر باشد، طبیعت و کائنات نیز برای آنها حالت عقلی و ادراکی در نظر گرفته است و این درجه پستی هر قدر رو به تکامل برود حیوان و جاندار دارای فهم و شعور بیشتری خواهد شد ۰

کلیه جانداران دارای جسم هستند جسم آنان از مواد بخصوصی تشکیل شده است ، ولی حالت روحی جانداران، به خصوص آنان که در رده های پائین تری قرار دارند ، به طور وضوح بر کسی مشخص نیست ۰ تنها راه حل این معما در این است که در این زمینه از ارواح کمک بگیریم و چگونگی آن را دریابیم به همین منظور از روح حاضر در یکی از جلسات سئوال شد که آیا کلیه جانداران موجود در کره زمین روح دارند و اگر پاسخ مثبت است ، وضع

و موقعیت روحی آنان چگونه است ؟

روح حاضر در جواب گفت :

" هر موجود زنده ای که در کره خاکی و یا کرات دیگر زندگی می کند دارای روح است و پس از مرگ روح آزاد می شود و روح آنان در عالم روحی مربوط به خود زندگی خواهند کرد٠ برخی از این جانداران پس از مرگ سریعاً به جهان مادی باز می گردند و گروهی دیگر که تکامل روحی بیشتری یافته اند ، پس از مدت زمانی دوباره به ماده متصل می شوند و حیات دیگری را آغاز می کنند ٠ در برخی از جانداران پست ممکن است زمان مرگ تا زمان بوجود آمدن مجدد آنها بیش از چند ثانیه به طول نیانجامد ٠ "

زندگی در تمام کره زمین برای موجودات یکسان است ، یعنی تولد، حیات و مرگ برای کلیه جانداران برابر است ، ولی باید توجه داشت که مایه اصلی حیات در زندگی موجودات چیست و از کجا تأمین شده است ٠

اصولاً لازمه حیات وجود روح است٠ یعنی در وهله نخست می بایست در زندگی کلیه موجودات زنده روح وجود داشته باشد ٠ زمانیکه روح در کالبد موجودی جای گیرد ، باید رابطه جسم و روح و تن پوش و یا جسم اثیری نیز در حیات آنها وجود داشته باشد تا روح در آن جای گیرد و بر جسم حکومت کند ٠ پس کلیهٔ موجودات زنده نیز مانند بشر دارای جسم اثیری هستند و پس از مرگ هم فنا نخواهند شد و پس از تکامل روحی ، حالت آنها تغییر خواهد یافت و به اشکالی دیگر در عوالم حیات عالم ظاهر خواهند شد ٠

داروین نخستین کسی در جهان بود که نظریهٔ تکامل را ابراز داشت ٠ او بر این باور بود که بشر ، نسل تکامل یافته میمون است و در این باره نیز استدلالهایی کرد که برخی از دانشمندان و محققین فیزیولوژی ، بعدها با مقایسه اسکلت و حالات میمونها نظریه وی را تائید کردند ٠

از روح دانشمند حاضری در جلسه روحی سئوال شد که آیا ارواح نظریه داروین را تائید می کنند و بشر از تکامل سایرجانداران بوجود آمده است ؟ وی در پاسخ چنین گفت :

"بشر به زعم متفکر بودن و توانایی در حرف زدن ، نوعی حیوان است و کلیه حیوانات جزء

موجودات زنده عالم محسوب می شوند • موجودات زنده در اصل آفرینش به جز اختلاف شکل ظاهری ، تفاوت چندانی نسبت به یکدیگر ندارند • وجه تمایز بشر کره خاکی نسبت به سایر حیوانات، در قدرت ناطقه و نیروی تفکر و درك اوست ، هر چند برخی از حیوانات نیز دارای نیروی فهم و درك و پیش بینی های عجیبی هستند که بشر از دسترسی به آن نیروها عاجز است • درباره نیروی ناطقه بشر هم باید گفت که تمام حیوانات به نحوی با یکدیگر تماس می گیرند •این تماسها یا از طریق اصوات صورت می پذیرد یا توسط امواج و فرکانس و حرارتهائی که از جسم حیوانات متصاعد می شود• دربرخی از حیوانات قدرت این امواج به قدری زیاد است که قادرند عواطف درونی را از طریق امواج به دیگری انتقال دهند • بشر نباید کلیه حیوانات عالم را با محدودیتهای کره خاکی بسنجد در صورتیکه در کرات دیگر جهان هستی حیواناتی وجود دارند که قادرند با یکدیگر گفتگو کنند • تکامل حیوانی را نباید فقط با موجودات و جانداران کره زمین مقایسه کرد بلکه به این اصل باید توجه شودکه حیوانات بسیار مختلفی در سایر کرات کهکشانها زندگی می کنند و از نظرما هیچگونه تفاوت مشخصی ندارند• این تنها خداوند است که اختلاف را تشخیص می دهد•

دلیلی نیست که ارواح جدا شده از جسم موجودات زنده بعدها فقط در همین کره به زندگانی خود ادامه دهند بلکه میلیونها کرات دیگر هست که ارواح بنا به دستور و قوانین روحی به هر نقطه ای از این کرات که فطرت حیات روحی ایجاب کند انتقال خواهند یافت • ولی در مورد سئوال شما باید بگویم که بلی ، چون تکامل حیوانی بشریت است و تکامل بشری هم انسانیت•

در بسیاری از جلسات روحی در زمان تجسد ارواح ، مشاهده شده که حیوانی نیز در آن میان تجسد کرده و شکل ظاهری وی نیز کاملاً مشخص شده است • البته این امر باعث حیرت و تعجب همگان خواهد شد در صورتیکه بروز چنین پدیده های روحی هرگز نباید باعث نگرانی و تعجب شود، چون همان روان پوش و روحی که در وجود بشر قرار دارد و به عوالم روحی انتقال می یابد ، در حیوانات نیز به همین ترتیب است و برخی از حیوانات با همین

نیروهای موجود روحی به طور ناخواسته در جلسات خود را ظاهر می سازند ۰

چندین سال پیش یک خانم انگلیسی که در زمان حیات کلیه ثروت خود را به نام سگش کرده بود فوت شد ۰ این سگ سالها بعد در کنگره روحی انگلستان جزء عزیزترین حیوانات شناخته شد ، چون حتی سالها پس از مرگ صاحبش باز هم خاطرات و مهربانیهای او را به یاد داشت ۰ این سگ در زمان خود خواندن و نوشتن را تا حد بسیار ابتدائی فراگرفته بود و می توانست بعضی از جملات و کلمات را درك کند و با تکان دادن سر و با عو عو کردن پاسخ صحیح آنرا بدهد۰

آن روز در کنگره روح شناسی بین المللی در انگلستان با روح زن ثروتمند تماس حاصل کردند و از او سئوالاتی چند پرسیدند ۰ منجمله از او سئوال شد که آیا از مردن سگش خبر دارد؟ روح آن خانم پاسخ مثبت می دهد ۰ مجدداً از او سئوال می شود که آیا از روح سگ خود با خبر است ؟ جواب می دهد بلی او اکنون نزد من است و در عوالم روحی با یکدیگر زندگی میکنیم ۰ مجدداً از او سئوال شد که آیا ممکن است سگ نیز با او در این جلسه ظاهر شود و تجسد کند؟ پس از اندك مدتی سگ او عو عو کنان در کنار صاحبش مشاهده شد ۰ از نظریات ارواح درباره چگونگی زندگی روحی حیوانات چنین استنباط می شود که وقتی روح حیوانی به منتها درجه ترقی و تکامل حیوانی خود رسید و آمادگی تکامل به شکل بهتری را پیدا کرد ، در سایر کرات عقب افتاده ای که در کائنات وجود دارد به صورت دیگری به ادامه زندگی می پردازد و رفته رفته در جهانهای بعدی سیر تکاملی را خواهد پیمود تا زمانیکه به صورت روحی عالی تری در عوالم روحی بالاتری قرار گیرد ۰

درباره‌ٔ چگونگی زندگی نباتات نیز اگر مطالعات مختصری داشته باشیم به سادگی درخواهیم یافت که اکثر نباتات قدرت احساس و درك دارند و حتی علم محدود بشر این نکته را به اثبات رسانیده است که گیاهان نیز دارای احساس هستند و گاهی احساس گیاهان از برخی از حیوانات پست نیر بیشتر است ، ولی تاکنون اطلاع کامل و دقیقی از اینکه این احساس و حتی در بعضی مواقع تفکر گیاهان از چه منبعی سرچشمه گرفته و از آن نیرو کسب می کند و

تا کجا ادامه می یابد و ختم می شود ، به دست نیامده است • اثبات این مطلب که گیاهان دارای حس و قدرت تفکرند امروزه بسیار سهل و آسان است •

خوشبختانه در فیلمهای مستند راز بقاء می توان این واقعیت را به وضوح دید • در بعضی از مناطق جهان گیاهانی می روید که به گیاه گوشتخوار مشهورند و به محض اینکه پرنده کوچک یا حشره ای روی برگهای این گیاه بنشیند ، برگهایش بسته می شود و تیغهای خود را در بدن این حشره گرفتار فرو می برد و شیره جان وی را که از خون یا نوعی لنف تشکیل شده توسط خارهای خود میمکد و اگر گوشتی هم در بدن این شکار وجود داشته باشد، مدتها به مصرف غذایی گیاه می رسد • پس از خوردن کامل حیوان برگها دوباره از هم باز می شوند و تفاله و استخوانهای آن را به زمین می ریزند •

گاهی قدرت این گیاهان چنان است که اگر آدم و یا حیوان عظیم الجثه ای نیز در میانشان گرفتار شود تا قطره آخر خون او را می مکند و تمام گوشتش را مصرف خواهند کرد• بسیاری از مرجانها و گیاهان دریائی و نمونه های بسیاری دیگر از گیاهان وجود دارد که اعمال آنان در این موارد بر کسی پوشیده نیست •

دربارهٔ حساسیت گیاهان همه دیده ایم وقتی کسی به ساقه یا برگ گیاه حساسی دست بزند گیاه به خاطر دفاع از خود فوراً کلیه برگهایش را جمع می کند و پس از مدتی که احساس خطر رفع شد برگها را دوباره باز خواهد کرد •

با توجه به شواهد و مثالهای فوق نمی توان گفت که گیاهان فاقد حس و تعقلند• وقتی حس و تفکر در موجودی بوجود آمد ، باید به سراغ ریشه روحی آن رفت و تا روحی در موجود وجود نداشته باشد ، حس و یا تفکر و اندیشه ای هم وجود نخواهد داشت •

اگر گیاهان روح نداشته باشند ، پس این احساس و اعمال به این لطیفی و ظرافت را چگونه و از کجا به دست آورده اند و گاهی هم اعمال و عکس العملهائی را در طبیعت از خود بروز می دهند ؟

آیا تا به حال دیده و یا شنیده اید که سنگ و یا چوب خشکی از خود احساسی بروز دهد یا

در مقابل عملی از خود واکنشی نشان داده باشد؟

یکی از مجلات قدیمی که مربوط به کشاورزی بود داستانی از یک باغبان روسی نقل کرده بود که احتمالاً برخی از خوانندگان از آن آگاهی دارند ولی بخاطر یادآوری فقط به خلاصه ای از آن اشاره خواهد شد ۰

روزی مرد قوی هیکلی که شمشیر برهنه ای به دست داشت طبق برنامه وارد یکی از گلخانه های شهرمسکو می شود وبا صدا و داد و فریاد به قلع وقمع کلیه نباتات و گیاهان موجود در گلخانه می پردازد و سپس از آن جا خارج می شود۰ پس از یکسال این گیاهان بار دیگر رشد میکنند و تقریباً شکل اولیه خود را باز می یابند ۰ درست یکسال بعدهمان شخص، با سرو صدا و شمشیر برهنه به دست وارد همان گلخانه می شود و مثل سال قبل نعره می زند و داد و فریاد به راه می اندازد۰

در هر دو آزمایش دانشمندان بسیاری برای بررسی و شناخت ریشه روحی گیاهان در گلخانه حضور داشته اندو با کمال تعجب مشاهده می کنند که به رغم وارد نیاوردن هیچ صدمه ای به گیاهان گلخانه ، اکثر گیاهان برگهای خود را در اثر همان سر و صدای قدیمی و آشنا جمع کردند و بعضی ها از کمر خم شدند و برخی گیاهان حتی از ساقه های خود در اثر این حرکت ناگهانی از کمر شکستند ۰

آیا از این آزمایش علمی می توان به سادگی گذشت و آنرا فقط پدیده ای فرض کرد و یا باید منطق وجودی روح گیاهان را پذیرفت ؟

در مناطق حاره برخی از گیاهان گوشتخواری زندگی می کنند که اگر پرنده ای باب میلشان بر سر شاخه و برگ گیاهان بنشیند ، با بستن برگهای خود آن را گرفتار می کنند و اگر این حشرات و یا پرندگان باب میل و سلیقهٔ آنها نبود ، هیچ واکنشی از خود نشان نخواهند داد۰ اگر سنگ یا جسم دیگری به اندازه و وزن پرنده و یا حشره دلخواه گیاه بر سر شاخه و برگ آن بگذاریم هیچگونه واکنشی از سوی گیاه دیده نمی شود ، یعنی با این آزمایشها می توان گفت که این گیاه دارای شعور تشخیص و انتخاب است و آنچه را که مایل باشد و با فکر و درکش

مطابقت داشته باشد می پذیرد ٠

در زیر آب اقیانوسها گیاهانی زندگی می کنند که برگهای بلند و سوزنی شکلی دارند و به صورت افشان در آب شناورند ٠ به محض اینکه ماهی کوچک و یا حیوان مناسبی قصد عبور از بین این برگها را داشته باشد، کلیه برگهای گیاه فوراً به سمت داخل بسته می شوند و گیاه حالت توپی شکل را به خود می گیرد و حیوان اسیر را می خورند و پس از مدتی برگها برای شکار بعدی از هم باز می شوند و استخوانهای باقیمانده غیر قابل مصرف را بر کف دریا رها می کنند ٠

انجام چنین اعمال و حرکات را در گیاهان چه می توان نامید؟ آیا این گیاهان از قدرت تفکر و تعقل و احساس برخوردار نیستند؟ آیا می توان تعقل و تفکری بدون وجود روح در عالم یافت ؟

اگر به دانهٔ گیاهان توجه شود ،به قدرت روحی دانه پی خواهیم برد٠ این چه نیروئی است که سالها در یک دانه گیاه باقی می ماند و به محض اینکه محل مناسبی به دست آورد ، شروع به رشد و تکثیر می کند ٠

دربارهٔ چگونگی وجود روح در حیوانات و نباتات از روح حاضر در جلسه ای کمک گرفتیم و نظریات ایشان را ذیلاً درج می کنیم ٠

" کلیه حیوانات و گیاهانی که در کرهٔ زمین می بینید روح دارند و روح آنان دائماً در حال رشد و تکامل است٠ روح آنان از ریشه های گیاهان تک یاخته ای شروع و پس از رشد و تکامل گیاهی ،حیوانات و موجودات را به وجود خواهند آورد و نهایت حیوانیت عالی از موجودات تک سلولی نشأت میگیرند٠ مطلب حیرت آوری را بیان کنم و آن این است که بشر در اصل از مجموعه گیاهان تک یاخته ای به وجود آمده که سیر تکامل روحی را طی کرده است٠ "

نظریات فراوانی در مورد چگونگی پیدایش بشر ، از ارواح بدست آمده است و امیدوارم در کتاب جداگانه ئی بتوان آنرا انتشار داد٠

البته لازم به ذکر است که به دلائلی نمی توان کلیه نظریات و گفته های ارواح را بصورت

کامل و واضح بیان داشت ، چون اکثر آنها از فهم و درك افراد بشر به دور هستند و به همین دلیل هم نویسنده با سئوالات مختلف و یا احتمالاً جبهه گیری هائی از طرف برخی از خوانندگان مواجه خواهد شد، لذا شایسته این است که در فرصت های مناسبتری چنین نظریاتی را به ترتیب بیان داشت•

خوف درون

روح تن در حکم جانان است و بس
کرده این تن روح و جان را در قفس

روزی آخر می رود این تن به خاك
کی دگر خواهد بدن زرین قفس

یک شبی باید که از این زندگی
روح ما از تن گریزد چون مگس

هر چه بگریزم ز جسم و جان خویش
این تن آید در پی من چون عسس

کی بگیرد روح ما افسار خویش
تارها گردد بدن از هر هوس

روح و جان ، روزی گریزند از بدن
ماند آخر این بدن بی یار و کس

عمر تن بگذشته آنهم با عذاب
هر چه کردم بهر این تن بود و بس

بسته ام دل بر روان و روح وعقل
تا به حکمت بگسلد از تن جرس

این تن خاکی به عالم ماندنی است
آن زمان روحش رود با یک نفس

مطمئن هرگز بر این بودن مباش
شاید هرگز نشنوی بانگ از جرس

روح قدسی کی دگر تمکین کند
ننگرد بر آن وجود ملتمس

علم و راز بودن و مرگ حیات
فاش اهل علم عالم گشت و بس

رهبرا این راز هستی بهر چیست
روح و جسمی گه نشیند درقفس!

وضعیت روحی ازنظرخواب مغناطیسی یا هیپنوتیزم و خواب روحی

حقیقت وجود و بقاء و رفتار ارواح در دنیای مادی جزء پیچیده ترین علومی است که تاکنون بشر نتوانسته است تا حدی از آن آگاهی یابد و به قسمتی از آن پی ببرد، ولی همین اطلاعات بسیار ناقصی که تا کنون بدست آمده ، کلیه دانشمندان روح شناس جهان را به حیرت وا داشته است ، چون هیچ یک از پدیده های روحی در جهان مشابهتی با دیگری نداشته و همین امر باعث پیچیدگی و حیرت محافل علمی شده است ۰

اعمال و رفتاری که گاهی در برخی از نقاط عالم توسط ارواح بروز می نماید به مراتب پیچیده تر از آن است که گروهی از افراد تصور آنرا دارند ؛ چون از یک سو ، می دانیم که روح بشر پس از مرگ وابستگی های مادی را کاملا " از دست می دهد و نیازی به ماده یا عنصر مادی ندارد، و از طرف دیگر مشاهده می شود که ارواح در زمان تجسد یافتن به وجود مادی بشر دیگری نیازمندند تا بتوانند با استفاده از سیالات بدن او خود را تجسد بخشند ۰ زمانیکه ارواح تجسد می کنند ، ملاحظه میکنیم که ارواح به خودشکل مادی میدهند ، یعنی در اصل شکل مادی خود را از دست نداده و این جسم مادی روحی عینا" مانند جسم او در زمان حیات است۰ این جسم مادی ای که در جلسات روحی در حضور جمع کثیری حاضر میشود و به چشم می آید، گاهی همان جسم در یک لحظه ناپدید میشودو هیچ آثاری از وی به جای نمی ماند و این خود یکی دیگر از دلائلی است که باعث حیرت و شگفتی بشر درباره ارواح میشود همین حالت تجسد یافتن و نحوه تشکیل و ناپدید شدن ارواح است که باعث میشود تا حالت مادی ارواح تجسد یافته با هم متفاوت باشند، یعنی گاهی جسم تجسدی ارواح کاملاً سفت و سخت است و گاهی هم نرم و لطیف، بطوریکه دست وارد بدن آنان می شود به رغم اینکه تجسد

روحی کاملا" مشخص است ۰

امروزه بشر باید به خاطر اطلاعات محدودو شناخت های کمی که از قدرتهای روحی و ماوراء طبیعه دارد بعضی از بخشهای کائنات و برخی از پدیده ها را به عنوان یک سلسله از نوامیس طبیعی مربوط به کائنات که با عقل محدود بشر هیچ گونه رابطه و نسبتی ندارد بپذیرد تا شاید روزی بتواند از معمای زندگی پس از مرگ به طور مطلق پرده بردارد و آنرا بشناسد۰

پدیده های روحی ئی که با حضور مدیومها بوقوع می پیوندند ، در نحوه و چگونگی بوجود آمدن آثار و علائم روحی ، مدیوم و یا وسیط هیچگونه دخالتی ندارد ، زیرا اگر پدیده‌ای در جلسات روحی توسط وسیطی بوجود آمد ، به طور یقین این پدیده مجددا" توسط همان مدیوم بروز نخواهد کرد و چنانچه پدیده مجددی به وجود آید مسلما " با قبلی تفاوتهای فراوانی خواهد داشت ۰

در خصوص به وجود آمدن خوابهای مصنوعی می توان گفت که هر کدام شرایط و وضعیت های مربوط به خود را دارند و بین خواب مصنوعی یا مغناطیسی با خواب روحی اختلافات فاحشی وجود دارد که قابل توجه است ۰در خواب مصنوعی یا مغناطیسی که آن را هیپنوتیزم می نامیم ، شخص خواب رونده دارای قدرت روحی مربوط به خود است و روح به طور کامل در تن پوش وی جای دارد و احتمالا" گاهی هم برای سیر و سیاحت و با کل یا قسمتی از تن پوش ، به آن نقطه دلخواه می رود و پس از مدتی به کالبد جسمی خود باز می گردد ۰ در این حال روح شخص خواب رونده قدرت و فعالیتهای جسمی و فیزیکی را به طور کلی بر عهده می گیرد و قادر خواهد بود درباره چگونگی هر سئوال و یا هر اتفاقی جوابگو باشد و تصمیم گیری کند ضمن اینکه در این نوع خوابها قدرت روحی فرد زنده ای درشخص زنده دیگر اثر می گذارد و او را به حالت خواب در می آورد۰

در خوابهای روحی بر خلاف خوابهای مغناطیسی یا مصنوعی روحی دیگر از عالم روحی پای بر زمین خاکی نهاده و در جلسه تماس با ارواح شرکت می کند و می تواند هیچگونه آشنائی و یا وابستگی و شناختی نسبت به روح شخص خواب رونده نداشته باشد۰ در این

شرایط وجود روح خارجی و حضور مدیوم در جلسه لازم و ملزوم یکدیگرند ۰

مدیومها ضمن برقراری تماسهای روحی قادرند با وجود قدرتهای نهان جسمی و روحی موجود در جلسه پدیده هائی را بروز دهند که به طور کلی می توان این پدیده ها را به دو قسمت تقسیم کرد :

اول آنکه برخی آثار و علائم و پدیده هائی که بوجود می آیند ، را می توان از سَر منشأ قدرت عقلی دانست ، یعنی حرکاتی از آنان بروز می کند که خارج از حواس پنجگانه بشر است ، مانند نیروهائی که گاهی در مدیومهای الهامی ، حلولی ، شنوا ، بینا و غیره مشاهده می شود ۰

دوم مدیومهایی که گاهی توسط آثار فیزیکی مشاهده می شود ، در این حالت است که روح در ماده اثر گذارده و حرکات ، اعمال و پدیده هائی بوجودمی آید که باعلم وفیزیک محیط مطابقت دارد ، مانند صداهای مختلف و یا کتابت و نقاشی وحرکات وجابجائی اجسام و یا تجسد کامل و یا ناقص ۰ ارواح در این حالات است که با اثر گذاردن عقل (که در اصل همان روح است) بر ماده می توان بوجود آنان پی برد۰ پدیده های فیزیکی که بوسیلهٔ مدیومهای مخصوصی بروز می کنند ، کاملاً قابل لمس و درك است ، بطوری که وجود چنین قدرتهائی هرگز قابل انکار نیست و کسی نمی تواند دلیلی بر رد چنین نیروها یا حرکاتی را ارائه دهد ۰

کلیه افراد بشر در عالم خاکی قابلیت مدیومی و نفوذ پذیری را دارند وشدت و ضعف آن مربوط به سیاله های بدن و تن پوش آنهاست که در هر شخصی به نسبتهای مختلف و یا اشکال گوناگونی وجود دارد ۰

به همین دلیل است که وقتی شخص عامل یا هادی قصد دارد در وجود روحی فردی اثر بگذارد و او را به خواب مصنوعی و یا روحی فرو برد در جلسه اول سعی براین دارد تا از افراد مشخص جلسه که ظاهر آنان نفوذ پذیری بیشتری را نسبت به سایرین نشان می دهد استفاده کند ولی در خصوص رفع نگرانی و یا بیماری افراد ، بخصوص که قابلیت مدیومی آنان ضعیف باشد ، احتمالاً چندین جلسه کسی را تحت بررسی و معاینات و آزمایشهای مختلف روحی و

مدیومی قرار می دهند، تا در جلسات بعدی بتوانند در وی اثر گذارده و او را در خواب معالجه کرده و یا علت ناراحتی او را درك کنند ۰

قابلیت زمان نفوذ پذیری در افراد مختلف متغیر است ۰ گاهی می توان شخصی را در چند ثانیه اول به خواب مصنوعی و یا روحی فرو برد و گاهی هم احتمال دارد تا چندین جلسه فردی را تحت آزمایش های روحی قرار داد و توفیقی به دست نیاورد ۰ این آزمایشات نفوذ پذیری هرگز از سی جلسه تجاوز نخواهند کرد ، یعنی هیچ فردی در عالم وجود ندارد که بتواند تا سی جلسه در برابر عمل خواب مصنوعی و یا روحی تاب مقاومت بیاورد ۰ یعنی اگر افراد منکر و مخالف روح در جلسات مختلف از خود مقاومت نشان دهند و سعی کنند که به خواب مصنوعی و یا روحی نروند، هرگز بیش از سی جلسه تاب مقاومت آنرا نخواهند داشت ۰

حال باید دید که چه حالاتی در روح شخص مدیومی که به خواب رفته به وجود می آید وضع روح و تن پوش در وجود آنان به چه صورت خواهد بود و چه تغییراتی در وجود آنان پدید خواهد آمد ۰

زمانی که معمول و یا مدیوم توسط هادی به خواب می رود، در این زمان برای مدتی از محیط خارج دور بوده و به درون خود گرایش می یابد در این حالت قادر است بر کلیه‘ قسمتهای ضمیر ناخودآگاه خود مسلط گردد، لذا اکنون می تواند کلیه خاطرات زمان گذشته حتی دوران طفولیت و یا حالت جنین خود را به یاد آورد ، به طوریکه با حقایق گذشته زمان حیات وی هیچگونه اختلافی نداشته باشد ۰ البته باید دانست که هیچکس در زمان بیداری و حتی در خواب های معمولی قادر نخواهد بود به این سرعت و دقت مسیر گذشته زندگی خود را طی کرده و تمام وقایع و اتفاقات گذشته که سالها پیش آنان را از یاد برده است را بازگوید ۰

در علم پزشکی از این روش برای درك عقده ها و یا اتفاقاتی که در گذشته رخ داده و باعث بروز برخی از اختلالات روانی شده است استفاده می کنند و با خوابانیدن چنین افرادی به مرور آنها را به گذشته زندگیشان می برند و می کوشند تا علت و ریشه های بیماری آنان را دریابند ۰ آنچه که مسلم است پس از درك علت ، معالجه بسیار سهل تر خواهد شد و بیمار

بزودی بهبودی خود را باز خواهد یافت ۰

در این حالت روح بر جسم مسلط است و عقل به طور کامل قدرت خود را نمایان می سازد و دریچه ضمیر ناخودآگاه را می گشاید و اسرار نهان و اندوخته زمانهای مختلف را در آن فاش می کند ۰ در خوابهای روحی گاهی اتفاق می افتد که روح مدیوم به طور کامل از کالبدش خارج شده و در همان زمان روح دیگری جای آن را می گیرد۰ البته این جایگزینی فقط برای مدتی است که مدیوم در خواب است و قبل از بیداری روح تازه وارد از وجود شخص به طور کامل خارج می شود و روح اولیه در کالبدش جای خواهد گرفت ۰ این شرایط اکثراً در مدیومهای تجسدی یا وسیط بروز میکند و تا زمانیکه روحی در جلسه تجسد یافته است این روح بر جسم مدیوم کاملاً مسلط است و مدیوم از قدرت عقلی یا روحی خود به هیچ عنوان استفاده نخواهد کرد ، بلکه فقط از نیروی عقل و اراده روحیِ روح حاضر در جلسه برخوردار می شود و اعمال و حرکات و یا سخنانی را بنا به خواسته ارواح انجام خواهد داد ۰

در حالاتی که روح ثانوی در جسم مدیوم نفوذ می کند و جسم او را به طور کامل در اختیار خود قرار می دهد ، در این حالت اگر مدیوم با پای برهنه از روی آتش گداخته بگذرد و یا کارد و شمشیر را وارد بدن خود سازد ، هیچ اثری از سوختگی در جسم وی به جای نخواهد ماند و حتی اگر در این شرایط ، مدیوم تحت عمل جراحی قرار گیرد، هیچ ناراحتی و دردی را حس نخواهد کرد و در نتیجه واکنشی هم از خود بروز نخواهد داد ۰ در بعضی مواقع که مدیوم در خواب روحی قرار دارد ، شخص عامل می تواند قسمتی از تن پوش و روح وی را از بدن خارج کرده و از او بخواهد که به محل دیگر رفته و اطلاعاتی را از آن نقطه بازگوید ۰ روح و تن پوش با سرعتی وصف ناپذیر، این عمل را به طور دقیق و کامل انجام خواهند داد ۰

روزی فردی در خواب روحی بود و از او خواسته شد تا به منزل خودشان برود و ببیند که افراد خانواده مشغول چه کاری هستند و چه لباسهائی بر تن دارند ۰ ایشان در زمان کوتاهی تمام وقایعی که در منزلشان رخ می داد و کسانی را که در آنجا حضور داشتند و حتی لباسهای آنان را به خوبی تشریح کرد ۰ پس از بیداری از او خواسته شد تا به منزلشان زنگ بزند و جریان

را پیگیری کند و آنچه را که در خواب روحی دیده با وضع موجود منزلشان مطابقت دهد و نتیجه را بازگوید •

پس از سئوال و جوابهای تلفنی به این نتیجه رسیدیم که کلیه مشاهدات وی در خواب روحی همان حقایقی بود که مشاهده کرده است و هیچ تفاوتی با آنچه در منزلشان می گذشته، نداشته است •

گروهی از افراد جامعه بر این عقیده اند که باید اتفاقات و نیروهای ماوراء طبیعه و آنچه که در جهان هستی وجود دارند را با علوم موجود بشری مانند فیزیک، ریاضیات و غیره سنجید، و در صورتیکه بروز اتفاقات با علم محیط و موجود مطابقت داشته باشد آن را پذیرفت و در غیر این صورت باید آن را رد کرد • یعنی می خواهند علم محیط را با علم محاط که قطره ای در مقابل اقیانوس است با هم بسنجند، در صورتیکه این طرز فکر و سنجش اشتباه محض است، چون بدست آورده های علمی در جهان خاکی بسیاراندك و ناچیز است و بشر به تازگی یعنی در این صد ساله اخیر توانسته است به برخی از اختراعات و کشفیات دست یابد•

بشر در دوران شکوفائی تمدن و عمر کوتاه خود هرگز نتوانسته است به هیچیک از اسرار ماوراء طبیعت پی ببرد و بر کوچکترین بخش علم محاط تسلط یابد و در دوران حیات خود از آن بهره برداری کند، ضمن اینکه در مورد موجودیت این نیروها هیچ شکی ندارد• تنها اطلاعات صحیح و درستی که تا به امروز توانسته از این نیروهای کائنات بدست آورد، همان اطلاعاتی است که ارواح در گذشته وحال به صورت های مختلف در اختیار برخی از افراد بشر قرار داده اند و بعضی از آنها تاکنون در دسترس همگان قرار گرفته و بسیاری همچنان ناگفته باقی مانده اند•

درست است که بشر توانسته به علوم مختلف و اکتشافاتی چند دست یابد، ولی هیچیک از آنها برای شناخت نیروهای موجود در ماوراء طبیعه کافی نیست و نمی تواند کوچکترین روزنه ای را به جهان ناشناخته ها بگشایند، مگر آنکه روزی بتواند با کسب علوم نیروهای ماوراءطبیعه و روحی بر این مجهولات فائق آید •

با وجود اینکه دانشمندان روحی محدودیتهای زیادی از طرف جامعه خود در اکثر نقاط جهان داشته اند معذالک توانسته اند به وجود قدرتهای نامرئی و نیروهای مافوق بشری عالم پی ببرند و حقایق وجودی آنان را به اثبات برسانند • خوشبختانه اثبات چنین نیروها و پدیده هائی، احتیاج وسائل بسیار ومخارج هنگفتی ندارد و اگر چند پژوهشگر روحی گرد هم آیند، به سادگی قادر خواهند بود نیروهای خارج از محیط بشری که در جهان وجود دارند را برای همگان به اثبات برسانند • اثبات وجود روح به شیوه آسان هیچ نیازی به پژوهشگر و دانشمند و یا محیط خاصی ندارد و با یک کاغذ و قلم و گردونه دوار می توان وجود یک نیروی خارجی را به اثبات رسانید• و به وجود نیروی دیگری خارج از قدرت بشریت دست یافت ،که چنین نیروهایی معمولاً همان قدرت وجودی ارواح در محیط است •

در اطراف بدن بشر هاله هایی وجود دارند که شکل و اندازه آن در همگان یکسان نیست • ارتفاع این هاله ها از سطح بدن یعنی از چند میلیمتر تا چندین متر متفاوت است • این عنصر ، معرف شخصیت و حالات مدیومی افراد است و ارواح با مشاهده این هاله ها که توسط بشر به سادگی با چشم تن دیده نمی شوند ، به سوی مدیومها می آیند • اگر این افراد اطلاع و قدرت آمادگی تماس روحی را داشته باشند ، ارواح با سهولت بیشتری قادر خواهند بود در وجود آنان نفوذ کرده و با استفاده از کالبد آنها پدیده های جالبی را نشان دهند •

وقتی عاملی می خواهد کسی را به خواب مصنوعی یا هیپنوتیزمی ببرد، با دادن پاسهائی عمودی و یا افقی او را خواب می کند • علت خوابیدن معمول، نفوذ هاله های بدن عامل در هاله های بدن خواب رونده است ، کسانی که دیگران را می خوابانند با این پاسها، هاله های بدن طرف مقابل را تغییر حالت می دهند و تکرار این عمل باعث بوجود آمدن بی حسی و خواب در معمول های نفوذ پذیر می شود • نیروی هاله های بدن عامل که معمولاً از ارتفاع بیشتری برخوردار است پس از اندك مدتی کلیه قدرت معمول را به دست می گیرد و هر حرکتی که عامل بخواهد پس از خواب انجام خواهد داد • ارتفاع همین هاله های بدن افراد است که قدرت پاسها و قدرت گیرائی پاسها را بوجود می آورند و می بینیم که یک معمول در مدت

چند ثانیه به خواب می رود و معمول دیگر در مدت زمان بیشتری به خواب میرود یا گاهی ممکن است معمولی اصلاًدر جلسات اولیه به خواب نرود ۰ اگر اجرای عمل این پاسها با علم شناخت وجود بشر توأم باشد و عامل چگونگی کار را کاملاً بشناسد و برخود مسلط باشد، قادر خواهد بود با انجام پاسهای متناسب و صحیح معمول را به حالت بیهوشی کامل در اورد به آن گونه که ، این حالت به وجود آمده در معمول با خورانیدن داروهای بیهوشی اختلافی نخواهد داشت۰ ولی در این عمل هیچگونه قرص آمپول یا داروی بیهوشی در معمول مؤثر نبوده و همین تغییر حالت و شکل هاله ها و انجام پاسهای متناسب است که باعث بیهوشی وی می شود۰ در این حالت اگر جسم معمول تحت عمل جراحی قرار گیرد ، با توجه به اینکه انجام عمل را درك می کند، ولی هیچگونه ناراحتی و دردی احساس نخواهد کرد۰

چنانچه جسم را پوشیده از مخمل تصور کنیم ، با انجام این پاسها کلیه پرزهای مخمل را در یک جهت به طور مساوی و آرام روی هم قرار خواهیم داد و زمانیکه کلیه پرزها روی یکدیگر منتقل شدند ، آن زمان است که آرامش مطلق در معمول بوجود آمده و آن حالتی است که معمول در خواب و بیهوشی کامل قرار دارد ۰ زمانی که خواسته باشیم او را از این حالت بیهوشی در آوریم ، کافی است که پاسها را به صورت عکس یعنی از پائین به بالا ، چندین بار انجام دهیم ، یعنی پرز مخملهایی را که در یک جهت روی هم خوابیده بودند ، از آن حالت در می آوریم و شکل اول را به آن خواهیم داد ۰

روش خوابانیدن معمول در خواب روحی با روش خوابیدن هیپنوتیزمی یا مغناطیسی کاملاً متفاوت است ۰ درست است که در اصل معمول به خواب می رود ولی اختلافات بسیاری بین این دو نوع خوابانیدن ها وجود دارد۰ خوابهای روحی ضمن اینکه به مراتب قوی تر و مؤثرتر از خوابهای مغناطیسی می باشند ، در مواقع به خواب کردن معمول هیچ گونه احتیاجی به پاسهای افقی یا عمودی نخواهد بود۰ چگونگی خوابانیدن روحی بطور کامل در کتاب خوابهای روحی و مغناطیسی تشریح شده است که امید است بزودی در اختیار خوانندگان گرام قرار گیرد ۰

سیم بَران

عـــاشـق روی تو ، آن جـــامـــه درانـند هـنوز
مـــایـل روی تو، خـــونین جگرانند هنوز

حال عشاق جهان را، تو چه دانی که به عرش
جـــمله از بهـــر وصـــالـت ، نگرانند هـنوز

وصلت آسـان نشـود، تا کـه خـودآن پرده دری
تـا بدانـی هـمـــــه از دل نـه زبـانـند، هـنوز

صـوفی و زاهد شب ، رهرو صـحـرای وجـود
روز و شـب در پی اســـرار نهـــانـند هـنوز

دسـتـه ای طالب اسرار و، گـروهی زر و سیم
جـمله سـرگـشـتـه این چرخ و زمـانـند هنوز

آب حـیـوان بَر خـضـر و ، بـه سکندر غم و رنج
لایق درگـــه تـو ، خـــوش نـظرانـند هـنوز

زاهد و عـابد و صـوفـی همگی می زده مـست
بی خـبـر ها هـمـه در خـواب گـرانند هنوز

حـال این رهرو دلخـسـتـه چه دانند خـسـان
مگـر آنـان کـــــه بـه فـکـر هـمگـانـند هـنوز

ذره تا پـاك و دگـرگـون نشـود، کی گـذرد
ذره ها ، خـوب و بدش بر تـو عـیـانند هـنوز

فـرقـه ای غـرق خـوشی بی خـبـر از راز جـهـان
عـــده ای هم غم و حـســرت بـه زبانند هـنوز

دانه از خـال رُخـت مـسکن عـالـم بـه جـهـان
اَنجـم و اَخـــتـــر تـو دانـــهٔ آنـــند هـنوز

دانم از نـاله شـــبگیـــر دلـم تا دم صـــبح
گـرد ایـن تن هـمـه شب سـیم برانند هـنوز

سـرِبازارِ تو هـر شب بـه در مـیکده مـست
مـــردمـــان فـکر تو و کُـــون و مکانند هـنوز

نه فـقـط رهبـر بیـچـاره اسـیـر قـفـس است
جـــمـله انـدر کـف صـــیـــاد زمـــانـند هـنوز

دستگاههای علمی برای اثبات وجود ارواح

از زمانهای بسیار قدیم ، سرنوشت بشر پس از مرگ ، مورد بررسی و سئوال افراد و اقوام ملل مختلف بوده است • همگی می خواستند بدانند که آیا زندگی بشر با مرگ پایان می پذیردیا زندگی دیگری هم پس از مرگ در انتظار آنان خواهد بود •

در این زمینه داستانها و افسانه های بسیاری از اقوام مختلف بر جای مانده است • پس از پیدایش ادیان و نزول کتابهای آسمانی از جانب خداوند متعال ، معما و مجهولات فراوانی در عالم حل شد و افراد مؤمن و معتقد دریافتند که زندگی افراد بشر هرگز با فرا رسیدن مرگ خاتمه نخواهد یافت و مرگ پایان زندگی بشریت نخواهد بود ، بلکه شروع و سرآغاز زندگانی نوینی برای افراد بشر در جهان روحی است در واقع مرگ فنا نیست ، بلکه شروع تکامل است •

پس از فرمایشات خداوند در کتابهای آسمانی بخصوص قرآن کریم ، گروهی با کنجکاوی و پیگیریهای بسیار در این زمینه ، توانستند به اطلاعات و شواهدی دست یابند که وجود و بقای روح را ثابت می کرد • تا اینکه در نهایت این بررسیها به اظهار نظریه های دانشمندان و علمائی منتج شد که در رشته روحی تخصص کامل داشتند •

این دانشمندان که با اصل وجود بقای روح معتقد بودند در صدد بر آمدند تا دستگاههائی اختراع کنند تا بتوانند به آسانی و سهولت به ارواح دست یابند و وجود فیزیکی آنان را به جهانیان ثابت کنند • در گذشته کمتر کسی به وجود و بقای روح پایبند بود، بخصوص اکثر دانشمندانی که در آن عصر می زیستند ، ماده پرست بودند و به جز ماده به هیچ عنصری در وجود بشر اعتقاد نداشتند و اگر کسی در زمینه روح اظهار نظری می کرد، فوراً در صدد رد

ادعا و نظریه و گفته هایشان بر می آمدند ۰

اگر چه این افراد گاهی در جلسات و یا محلهائی برخی از پدیده ها و آثار روحی رامی دیدند ولی هرگز به وجود روح معتقد نبودند و به آن نمی اندیشیدند ۰

در این زمان افراد مشتاقی وجود داشتند که قصد آنان بر این بود تا به حقایق روحی پی ببرند، با توجه به ظهور پدیده های روحی از یک طرف و از سوی دیگر نظریه دانشمندان ماده گرا در بین دوراهی گیر کرده بودند و نمی توانستند دریابند که کدام یک از این راه ها صحیح است و آنان باید انتخاب کنند ۰

این کشمکشها تا زمان درازی ادامه داشت و هیچ کدام از دو طرف نتوانسته بود به نتیجه ای کلی و قطعی برای اثبات و یا رد ادعاهای طرف مقابل دست یابد . تا اینکه بشر در زمینه های علمی به پیشرفتهای بسیاری دست یافت و توانست برق را اختراع کند و در دیگر زمینه های تکنولوژی به دستاوردهای شگرفی نائل آید که این زمان تقریباً اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود ۰

علما و دانشمندان مکانیک و فیزیک و روحی پس از رسیدن به این دوران جدید با کار و کوشش و پشتکار فراوانی توانستند برخی از معماهای روحی را که از دوران پیش از تاریخ تا کنون مورد سئوال بشر بوده حل کنند و وجود و بقای ارواح را به صورت علمی و فیزیک به اثبات برسانند به طوریکه جای هیچ گونه شک و شبهه ای برای کسانی که طالب فراگیری این علم بودند، به جای نماند ۰ تا کنون دانشمندان در زمینه های اثبات وجود روح موفق شده اند که وسایل و دستگاههای مختلفی را اختراع کنند که هر یک از آنها عالمی را بر جهانیان می-نمایاند۰ ساده ترین این وسایل اختراعی دانشمندان روحی صفحات حساس است ۰

این صفحه طوری ساخته شده که اگر کوچکترین اثر و یا ضربه ای با حداقل نیروی ممکنه بر آن وارد آید، تمام اثر و یا رد آن چیزی را که به صفحه برخورد کرده منعکس خواهد کرد۰ در جلسات تماس با ارواح از این نوع صفحات استفاده های بسیاری می شود ۰ این صفحات از نظر اثبات مقدماتی وجود ارواح بسیار حائز اهمیتند ۰

زمانیکه روح در جلسه ای حاضر می شود ، جواب سئوالات را بر این صفحه می نویسد و گاهی هم از خود نظریات و عقایدی را ابراز می دارد و بدون هیچ سئوالی حروف و یا جملاتی را بر روی صفحه نقش می بندند • اکثر ارواح نوشته های خود را نیز امضاء می کنند ، البته انجام این عمل احتیاج به مدیوم تجسدی دارد که در محل تماس در خواب باشد •

گاهی ارواحی آزادانه و به میل خود به جلسات روحی می آیند و پیامهائی را برای همهٔ حضار یا فرد بخصوصی بر روی این صفحات می نویسند و از هادی جلسه می خواهند که این پیام را به فلان شخص حاضر و یا غایب در جلسه ابلاغ کند• به وجود آمدن یک نیروی خارجی بر این صفحات در مجالس تماس هیچ گونه جای شک و انکاری درباره وجود روح بر جای نخواهد گذارد •

دستگاههای دیگری که از صفحات حساس پیشرفته تر و دقیق تر هستند و بهتر می توانند حقایق روحی را به اثبات برسانند به ترتیب ذکر می شود :

دستگاههای برقی یا بازوهای فیزیکی که در یک سر این بازو قلم و یا خودکاری نصب است که با کوچکترین نیرو و یا حرکتی این دستگاه از خود واکنش نشان می دهد•

برخی از دانشمندان روحی عمل کتابت را با این دستگاه انجام می دهند • نوك قلم را بر صفحه کاغذی قرار می دهند ، به طوریکه قلم در نوك بازوی این اهرم حساس جای دارد و دستگاه قادر است با حداقل قدرت اکتو پلاسمی که توسط مدیوم منتشر می شود به حرکت در آید •

وقتی روحی در جلسه شرکت دارد و مدیوم نیز به خواب مغناطیسی فرو رفته است این دستگاه به طور خودکار و بدون وارد شدن هیچگونه نیروی حیاتی از طرف افراد زنده حاضر در مجلس شروع به خط کشیدن و نوشتن کلمه و جملات می کند • این دستگاه که به نامهای مختلفی نامیده می شوند: (کومیو نیگراف یا رفلتور و یا آکتور) بعضی مواقع قادر است توسط ارواح به نوشتن کتابهای کامل روحی دست بزند که در نوشتن این نوع کتابها بشر هیچگونه دخالتی ندارد • در حال حاضر نمونه های بسیاری از این کتابهای روحی در جهان به ویژه در

مراکز پژوهش های روحی در انگلستان و فرانسه و آمریکا وجود دارند ۰

گاهی ارواح در جلسات روحی از دستگاههائی استفاده می کنند که به صورت مورس ساخته شده است این دستگاهها در جلسات روحی توسط یک نفر وسیط که به خواب رفته است عمل می کند و در جلسات روحی ارواح با استفاده از آن پیامهائی را مخابره می کنند ۰

البته تهیه چنین دستگاههائی مستلزم مخارج هنگفتی است و وقت زیادی هم می گیرد تا بوسیله آنها بتوان وجود ارواح را به اثبات رسانید ۰

در سالهای اخیر، با پیشرفت علوم در جهان ، این علم نیز پیشرفت فراوانی کرده است و روز بروز ، دانشمندان این رشته در صدد ساختن دستگاههای جدیدتری برای اثبات وجود ارواحند ۰

از زمان کشف اشعه مادون قرمز و ماوراء بنفش ، تحول عظیمی در علم روح شناسی و اثبات وجود روح پدید آمد ۰ به طور مثال امروزه دوربینهائی ساخته شده است که با اشعه مادون قرمز کار می کند و در زمان استفاده از خود اشعه های مادون قرمز یا ماوراء بنفش را پخش میکند ۰ با استفاده از این دوربین ها به راحتی می توان از ارواح حاضر در جلسات روحی عکسبرداری کرد ۰

گاهی در زمان تجسد کامل روحی، می توان با استفاده از این اشعه ها از آنان فیلمبرداری کرد و عکسهای گرفته شده از ارواح را برای اثبات وجود روحی در معرض تماشای همگان قرار داد۰

امروزه در کشورهای مترقی جهان، بیشتر از کشورهای جهان سوم درصدد شناخت ارواح و دسترسی به معمای زندگی پس از مرگ هستند و حتی علم روح شناسی در برخی از دانشکده های آنان تدریس می شود و لابراتوارهای بسیار عظیم و مجهزی نیز برای بررسی و تحقیقات در اختیار پژوهشگران روحی قرار می دهند ۰ در اکثر لابراتوارهای روحی توانسته اند از ارواح تجسد یافته به طور کامل و یا از بعضی قسمتهای بدن آنها با موم و شمع و گچ قالبگیری کنند و قالبهائی را که از تجسد ارواح گرفته اند در معرض دید و تماشای همگان

قرار بدهند و از ارواح تجسد یافته می خواهند که اثر انگشت خود را بر این مواد به جای بگذارند. پس از بررسی و مطابقت اثر گرفته شده با اثر انگشت زمان حیات آنها، مطابقت می شود و با کمال تعجب مشاهده خواهد شد که کوچکترین تغییری در حالت اثر انگشت زمان حیات و پس از مرگ ارواح بوجود نیامده است.

امروزه اگر واقعاً کسی طالب شناخت وجود خود باشد و یقین حاصل کند که پس از مرگ فقط جسم از بین می رود و روح و تن پوش برای همیشه به زندگانی روحی خود ادامه خواهند داد، به سادگی می تواند با مطالعه کتابهای روحی و تهیه وسایل و ابزار کار لازم وجود ارواح را به اثبات برساند و آن را بطور کامل و حتی علم الیقین درك کند و سپس در صدد تکامل روحی خود برآید.

امروزه پس از اثبات کامل وجود ارواح دانشمندان به این فکر افتاده اند که لابراتوار و مراکزی را تهیه بنمایند که گرداننده آن مراکز خود ارواح باشند و زمان تجسدی این ارواح را در جهان ماده بیشتر کنند تا اینکه ارواح مدت بیشتری را در بین مردم زندگی کنند و مردم بتوانند با دستگاههای کوچک و ساده و جیبی خود وجود ارواح را در تمام محافل درك کنند.

می زده

باید کـــه شـــبـــانگه به خـــرابات رویم
از مـیکده مـســتـانه به، مـیـقـات رویم

آنجـا همگی مـــست و خـــراب از می ناب
مـســتـانه بر آن خـانهٔ حـاجـات رویم

مـــا می زدگـــان ، از در آن مـــیکده ها
یکســـر به در پیـــر خـــرابات رویم

منعی نبـــود بهـــر من و مـــردم مـــست
مـــا می زده آنجـــا به مـــلاقـــات رویم

هر کس به طریقی رســـد اندر حـــرمش
مـســتـانه همـه بهـر شـفـاعـات رویم

گـسـترده شـده خـوان وی اندر دو جـهـان
با دعـــوت وی ســـوی ســـمـــاوات رویم

در مـــذهب رندی نکشـــد می زده را
باجـام و سـبـو مـابه مناجـات رویم

مـــســـتی نبـــود ز آب انگور و شـــراب
کی در پی مـــســـتـــان حکایات رویم

مـــا مـــست از بوی گل اندر چمنیم
نی مـــســـت هوس رو به جنایات رویم

رهبـــر بنشـــســـتـــه به در مـــیکده مـــست
تـا او رســـــد و بهـــــر شکایات رویم

معالجات روحی

کالبد بشر از قسمتهای متفاوتی تشکیل شده که در اثر مرور زمان و یا اتفاقات و موانع و بیماری ها ، دچار ناراحتی هائی می شوند که مداوای هر یک از قسمتهای وجود بشر دارای روش و داروی خاصی است و هر قسمت نیاز به شناخت و علم بخصوصی است تا اینکه متخصص هر یک از قسمت های جداگانه ، بتواند در صددمعالجه علاج ناراحتی های مربوط به آن عضو برآید ۰

جسم بشر از ماده تشکیل شده است و علم طب امروزه پیشرفتهای بسیار چشم گیری در خصوص شناخت آن به دست آورده و اطلاعات بسیاری نیز از قسمتهای مختلفه آن کسب کرده است ۰ پزشکان با این اطلاعات به دست آمده موفق شده اند داروهائی را برای مداوای ناراحتیهای عضوی جسم کشف کنند که این داروها در زمان نیاز به کار می آیند ۰ البته باید گفت که کلیه داروهائی که برای این جسم مادی تهیه شده از همان جنس ماده است و در علم روح شناسی ماده را فقط می توان با ماده درمان کرد و روح را با روح ۰ این ماده های به دست آمده ، هر یک دارای عناصر خاصی می باشند که برای عضو خاصی از جسم مناسب است و تقریباً کلیه افراد بشر در زمان حیات خود با آن سر و کار دارند و هنگام بیماری و بروز ناراحتی های جسمی به پزشک مراجعه می کنند و با دریافت مشتی دارو در اکثر مواقع جسم خود را مداوا نموده و ناراحتی و نگرانی را از خود دور می کنند ۰

قسمت دیگری که در وجود بشر قرار دارد تن پوش یا جسم اثیری است که جایگاه روح افراد است و به آن جسم ثانی نیز می گویند ۰ گاهی اتفاق می افتد که این جسم ثانی بشر دچار گرفتاری و یا ناراحتی هائی می شود که رفع ناراحتی و بهبودی این جسم هرگز بوسیلهٔ دارو یا ماده انجام نمی شود ۰ در این حالت داروهای مختلف هیچ تأثیری در آن نخواهند کرد و تغییری در آن بوجود نخواهد آورد۰ برای بهبودی این عضو باید از روح کمک گرفت و

سلامت تن پوش را به صورت مداواهای روحی باز گرداند ٠

کمک گرفتن از ارواح برای معالجه روحی معمولاً به دو طریق و روش جداگانه صورت می پذیرد:

اول: ارواح رفتگان به طور مستقیم در صدد معالجه و درمان مریض های عضوی بر می آیند و با تجویز دارو و دستوراتی به مریض سلامت وی بازخواهد گشت و در اصل معالج افراد مریض در این گونه موارد خود ارواحند ، ارواح علاوه به مداوای ارگانهای عضوی به معالجات ناراحتی های روحی افراد نیز می پردازند٠

دوم: افراد زنده که همان عاملین هستند و با استفاده از قدرت روحی خود و با کمک گرفتن از نیروی ارواح در صدد بهبود بیماران روحی بر می آیند ٠

در این بخش، اطلاعات و مطالب مختصری درباره این دو حالت معالجه روحی به آگاهی خوانندگان می رسد:

همانطوریکه قبلاً نیز اشاره شد در اطراف بدن افراد بشر هاله ای نورانی وجود دارد که با چشم تن نمی توان آنها را به سادگی دید ٠ خوشبختانه امروزه دانشمندان و سائلی اختراع کرده اند که دیسیانتین نام دارد و توسط آنها می توان این هاله ها را به خوبی دید و به این حقیقت وجودی پی برد ٠ این هاله ها در اطراف بدن حیوانات و گیاهان نیز وجود دارند که به وضوح قابل رؤیتند ٠ وجود این هاله ها در اطراف بدن امروزه از نظر علمی به اثبات رسیده و به صورت حکمی مسلم و غیر قابل انکار درآمده است و اگر برخی افراد، به علت نا آگاهی از وجود آن بی اطلاع هستند ، هیچ گونه دلیلی بر عدم وجود آنان نیست٠

دانشمندان قادرند با دیدن رنگ هاله های اطراف جسم به مرض و ناراحتی های اشخاص پی ببرند و مرض آنان را فقط با مشاهده تغییر رنگ در هاله ها التیام بخشند و حتی قادرند شخصیت افراد را توسط همین هاله ها بیان کنند ٠ آنها عملاً توانسته اند حقایق فراوانی را درباره‌ٔ شخصیت فردی افراد صاحب هاله های مختلف بگویند که کلیه آنها با حقیقت وجودی آنان برابری داشته است ٠

هاله های اطراف جسم بشر به رنگهای مختلف و ارتفاعات گوناگون دیده می شود که نظر دسته بندی شخصیت فردی، افراد بشرح ذیل طبقه بندی شده اند :

افرادی که دارای رشد عقلی کاملند و هنگام فکر کردن و تصمیم گیری تابع احساسات خود نمی شوند و در اصل همیشه عقل بر احساس آنان حکمفرماست و آنان از مسیر منطق و حقیقت دور نمی شوند هاله ای تقریباً بلند و زرد رنگ اطراف بدن آنها را احاطه کرده است.

اکثر افراد متعصب که در زمینه های بخصوصی بر نظریات صحیح و یا غلط خود پا فشاری نموده و تعصب فراوانی از خود نشان می دهند ، دارای هاله ای به رنگ سبز تیره اند . ممکن است این تعصبات ملی، مذهبی، ناموسی، و یا عوامل دیگر باشد . این رنگ هاله ها در اطراف بدن افراد ارتفاع چندانی ندارند .

رنگ هاله اطراف بدن اکثر جوانان پسر و یا دختر که سن بلوغ را پشت سر می گذارند و از غرور جوانی آکنده اند به رنگ گل رز قرمز است ولی این رنگ در افراد ثابت نمی ماند و پس از مدتی در اثر مرور زمان و شکل گرفتن روح و جسم به رنگ اصلی وجودی خود جلوه گر خواهد شد و رنگی را به خود خواهد گرفت که شخصیت فرد را مشخص می کند . ارتفاع این هاله ها نیز بسیار کوتاه است .

روحانیون و افراد متدین که زندگی خود را با اعتقادات مذهبی و معنوی عجین ساخته اند، هاله هائی به رنگ کبود تیره دارند . این رنگ هاله ها معمولاً دارای ارتفاع زیادی نیز هستند.

کسانی که بردبار ، صبور و جوانمردند و در زندگی همواره گذشت بسیاری دارند و هرگز در برابر شدائد و سختیهای زمانه به زانو در نمی آیند و همواره راه حقیقت و فتوت و مردانگی را می پیمایند ، دارای هاله هائی به رنگ روشن سفیدند و ارتفاع هاله های این افراد از بلندی هاله های افراد دیگر بیشتر است .

هاله های سرخ جگری در افراد عصبانی و بی گذشت دیده می شود . این هاله ها مربوط به اشخاصی است که در وجود آنها به جز تند مزاجی و عصبانیت چیز دیگری یافت نمی شود .

افراد شهوتران که در زندگانی به جز شهوت به چیز دیگری نمی اندیشند و تمام اوقات زمان

حیات خود را در این راه می گذرانند هاله ای کوتاه به رنگ سرخ کمرنگ دارند ۰

حیله گری و مکاری نیز در این قسمت برای خود بخش جداگانه ای را دارد و هاله این افراد، به رنگ سبز تیره است که ارتفاع چندانی هم ندارد۰ افراد مرموز ، دورو و حقه باز نیز جزء همین گروهند ۰

اشخاص پر حرف و پر چانه ای که در مجالس میهمانی و یا معاشرتها مجال سخن به هیچکس دیگر نمی دهند و وابستگی زیادی هم به مادیات محیط خود دارند ، هاله هایشان به رنگ شیری است که دارای ارتفاع متوسطی هستند ۰ ضمناً افرادی که در زندگی خود به جز مادیات به چیز دیگری نمی اندیشند و صاحب قدرت سخنوری نیستند جزء همین گروه از افرادند و رنگ هاله اطراف بدن آنان نیز شیری است ۰

این هاله ها توسط افرادی که جلاء بصر دارند و روشن بین هستند در برخی از مواقع و تحت شرایط خاصی نیز قابل رؤیت است ۰ اگر این دستگاههای ساخته شده به دست بشر، به تعداد فراوان در دسترس همگان قرار گیرد ، در شناخت اجتماعی مردم سهم به سزائی را خواهد داشت و افراد ساده از اغفال برخی از مردم که به ظاهر خود را خوب جلوه می دهند و در باطن جز خباثت و پستی چیز دیگری در وجودشان نیست ، مصون و در امان خواهند ماند ۰

وجود این هاله ها به هر رنگی که باشد در تمام قسمتهای جسم یکسان نیست و گاهی ارتفاع آنها در برخی از محل ها کمتر و یا زیادتر از حد معمول می شود و گاهی هم تغییراتی در رنگ آنها بروز می کند ۰ متخصصین روحی قادرند با بررسی این تغییرات به نقطه مرض و حالت آن ناراحتی پی ببرند ۰

هاله های موجود در اطراف جسم بشر و یا حیوانات و یا نباتات به هیچ عنوان جزء جسم مادی آنان به حساب نمی آید و از خصوصیات مادی بدورند ۰ این هاله ها فقط به جسم اثیری یا تن پوش آنان مربوط است و پس از مرگ نیز از بدن جدا شده و جذب جسم اثیری می شوند۰

روح کلیهٔ موجودات درون این هاله ها ، که جسم اثیری نیز جزئی از آن است و این جسم را نیز در بر می گیرد، قرار دارد ۰ ملکات ، روحیات، افکار ، رفتار و ضمیر بشر در عقل که

جای استقرارش داخل جسم اثیری و پوشیده از این هاله هاست ، قرار داده شده است ٠

هنگام مرگ ، هاله های جسم اثیری با حفظ تمام مشخصات زمان حیات ، از جسم مادی جدا و همراه روح به عالم روحی سفر می کنند ٠ این هالـه ها و جسم اثیری بـه محض ورود به عوالـم روحی به علت وجود هوای مـحیط و داشتن خـاصیت تجسدی قـادرند بار دیگر به روح قدرت تجسـدی بخشند و زندگی پس از مرگ را گاهی با حالت شکل یافـته ادامه دهند بطوری کـه ارواح اظهار می دارند استفاده از این روش تا زمـانی است کـه ارواح به عقل کـامل روحی دست نیافته اند و پس از آن حالت جدیدی برای تجسد در ارواح بوجود خواهد آمد٠

یکی دیگر از دلایل تماس ارواح بـا بشر وجـود و شناخـت همیـن هاله هاست ، چون ارواح قادرند رنگ هاله افراد و ارتفاع آن را تشخیص دهند و سپس در صدد تماس با او بر آیند ٠

در برخی از کتابها می بینیم که گفته شده وجود چنین هاله هائی باعث شناخت افراد صالح و مؤمن می شود و ارواح شیطانی و شریر و خبیث برای گمراهی آنان در صدد تماس با این گروه برخواهند آمد ٠

برای روشن شدن این نظریات از روح حاضر در جلسه ای در این باره سئوال شد و ایشان در پاسخ گفتند :

" مـا ارواح برای آزار کـسی به هیچ کـره ای نخـواهـیم رفت و فـقط برای بهـتر شـدن حـالت روحی و کسب امتیازات مثبت به چنین عـملی دست می زنیم ٠ البته این مربوط به ارواح مترقی و پیشرفتـه است و یا ارواحی که در صدد پیشرفت خود هستنـد ٠ بعضی مواقع ارواحی که هنوز جایگاه خـود را تشخیص نداده اند و بین دو عالم سرگـردانند، سرخود و بدون خـواست کسی وارد مجلس روحی می شوند ، ولی هرگز در صدد آزار کسی بر نخواهند آمد ٠

یکی از دلائل کـشش ارواح به مـجالس روحی، حـالت و ارتفـاع و رنگ هـاله های افـرادی است که در برخی از مجالس روحی یا مکانهای دیگر حضور دارند ٠

هنگام ارتبـاط ارواح با بشـر ، این هاله ها نقش به سزائـی خواهند داشت و ارواح به سادگی قـادر خواهند بـود در درون این هاله ها جای بگـیرند و هدایت جـسـمی را برای مدت مـعینی به

دست گیرند • و بر عقل وی حاکم شده و باعث الهامات روحی و یا بروز پدیده هائی نیز بشوند•

این هاله های روحی بشر است که باعث خواهند شد تا دانشمندان و متخصصین بتوانند به وجود برخی از امراض در افراد پی ببرند و آن را مداوا کنند • حال که اطلاعات مختصری دربارهٔ هاله های بدن پیدا کردیم به نوع اول معالجه روحی که توسط ارواح انجام می گیرد می پردازیم و حالت و چگونگی آن را از نظر می گذرانیم • برای معالجه روحی به مدیوم و یا وسیط بسیار مناسب و قوی نیاز است که با استفاده از سیالات بدن وی ارواح بتوانند کار معالجه را انجام دهند • نخست وسیط را می خوابانیم • البته باید گفت که در جلساتی که به این منظور تشکیل می شود لازمست تعدادی افراد مؤمن و معتقد به وجود و بقای روح شرکت داشته باشند ، به طوریکه سیالات بدن آنان کاملاً مثبت باشد • سپس از روح نگهبان یا روح حاضر می خواهیم که روح متخصص و معالجی را در جلسه حاضر کند • زمانیکه این روح حاضر شد اطراف بیمار را که در محلی دراز کشیده است ، نوری فرا خواهد گرفت ، به طوریکه کلیه جسم این بیمار داخل این نور قرار خواهد داشت • امکان این وجود دارد که این نور به رنگهای مختلف دیده نشود • محل خوابیدن یا درد بیمار با نوری پر رنگتر از رنگ زمینه نشان داده می شود و پزشک معالج به نقطه درد یا مرض پی خواهد برد و در صدد علاج آن بر می آید • سپس از روح حاضر می خواهیم که مرض و محل و نوع معالجه را شرح دهد • در این حالت مدیوم که در خواب است ، به حرف می آید و کلیه اطلاعات دربارهٔ بیماری را به ما می دهد و داروی علاج مریض را نیز خواهد گفت •

دربعضی از مواقع ارواح از حضار جلسه خواهند خواست که همگی به شیئی خاص بعنوان داروی درد و نحوه بهبود بیمار بیندیشند و نظریات خود را بر کاغذی بنویسند سپس در کمال تعجب خواهیم دید که تقریباً تمام حاضران به یک نکته خاصی اشاره کرده اند و بیمار نیز با همان وسیله شفا خواهد یافت •

در برخی از کشورها که افراد آن اعتقادات بیشتری دارند مریضها را جهت مداوا به طور

مستقیم به دست ارواح می سپارند و ارواح شخصاً بر روی مریض فعالیت های مربوط به مداوای او را انجام خواهند داد و حتی گاهی اعمال جراحی را نیز انجام داده اند ۰

یکی از کانالهای تلویزیون ایتالیا روزی فیلمی را در این زمینه نمایش داد و تمام بینندگان شاهد این ماجرا بودند که پزشکان اتاق جراحی را به دست روح شناسی سپردند و او مدیومی را در اتاق جراحی خواباند و مریض را که آپاندیسیت داشت روی تخت جراحی قرار داد ۰ پس از مدتی عمل جراحی توسط ارواح به پایان رسید و آپاندیسیت مریض داخل شیشه الکل بود و هیچ اثری از محل جراحی در مریض دیده نمی شد ۰ پس از عکسبرداری از بیمار، کلیه پزشکان جراح تأئید کردند که آپاندیسیت بیمار به طور معجزه آسائی از شکم او خارج شده است ۰

امثال چنین معالجه ها و اعمال روحی در برخی از کشورها انجام شده است ، ولی متأسفانه بشر تا به امروز نتوانسته است به ریشه چنین نیروهائی که عملاً در افراد وجود دارد و بر سرنوشت ما حکمفرما است ، پی ببرند ۰ جالب آنکه همگان می دانند که چنین قدرتهائی وجود دارند، ولی در صدد یافتن اصل و ریشه آن بر نمی آیند و برخی هم با نادانی مطلق چشم از این جهان فرو می بندند ۰

گم گشته

ای غافله گم کرده ، در این دشت کجائید
من یافته ام گمشده افتاده به زنجیر
عمری بگذشت و همه در فکر وصالش
گر طالب دیدار رخ شاه جهانید
ای آنکه گذشتی ز ، تن از عالم و هستی
جمعی به جهانداری و فکر تن و بودن
از شاخه به شاخی رود هر رند و قلندر
تا کی به در صومعه گردید و خرابات
گنجینه نهان کرده ، در این میکده صوفی
آن تاج شهان را چه کنی ای که ز خاکی
آزرده نباید شود از کس دل مخلوق
ناکس نشود محرم دل در حرم یار
هشیار اگر بر در آن میکده آئید

گم گشته هم اینجاست ، بیائید ، بیائید
آئید اگر عاشق آن زلف سیاهید
وصل همه آسان شود ، ار فکر خدائید
باید که غبار از رُخ هر ذره زدائید
بر زلف وی آویز اگر گم شده راهید
کی فکر دل مردم غمدیده ، چو مائید
در وقت تمنا همه در حال ثنائید
بر میکده آئید، اگر اهل وفائید
یغما ببرید جمله اگر اهل خطائید
با اصل فنا ، جمله به فکر زر و جاهید
گیرید اگر دست کسی، روح خدائید
گر شاه جهانید ، و گر همچو گدائید
پس باده فروش ازل از میکده هائید

گویند که این رهبر بی مایه غنی بود
فردای قیامت همه آگه ز صفائید

تصاویر و نقاشی های روحی

همانطور که دربخشهای پیشین کتاب از نظر خوانندگان محترم گذشته است ، مدیومهای روحی بسیار متفاوتند و هر یکی از آنها قادرند عمل مخصوصی را به نحو مطلوب انجام دهند، یکی از آنان مدیومهای کاتب است • اکثر مدیومهای کاتب نقاشند و اکثر مدیومها در آغاز عملیات و آزمایشهای روحی قادر به نوشتن کلمه و یا جمله ای نیستند• این کار معمولاً با حرکت آهسته قلم بر روی کاغذ شروع می شود و سپس بدون اراده به کشیدن نقاشی های روحی می انجامد و پس از مدتی یک مدیوم خوب و قوی شروع به نوشتن حروف و جملات و در نهایت کتابت مقالات و کتاب می کند •

افراد مختلف قادرند نقاشیهای مختلفی را توسط ارواح رسم کنند، ولی اکثر ارواح برای افرادی که تازه به کارهای روحی پرداخته اند گلهای مختلفی را ترسیم می کنند و گاهی هم به کشیدن ساختمان مبادرت می ورزند • ارواح در بعضی مواقع از نظم و حالات جهانهای روحی نقاشی هائی می کشند که تصور آن برای بشر بسیار مشکل و گاهی هم غیر ممکن می نماید و یا گاهی ارواح اطلاعاتی را از عوالم روحی در اختیار ما قرار می دهند که باعث حیرت و شگفتی می شود

روزی با یکی از نقاشان آماتور مشغول بحث و گفتگو درباره‌ٔ نقاشی های روحی بودیم • ایشان چندین نمونه از نقاشی ها را دید و سپس اظهار داشت که ظهور چنین پدیده هایی بدون خواست و اراده کسی که قلم را در دست گرفته و این نقاشیها را رسم می کند غیر ممکن و جزء محالات است و مسلماً چنین پدیده هائی زائیده فکر بشر زنده است که می تواند در اثر تمرکز گاهی پدیده هائی را از خود بروز دهد ولی نه با چنین شکل کامل و رنگ آمیزی مناسب • ایشان بسیار طالب بودند تا در جلسات روحی شرکت کنند • پس از دوبار شرکت در جلسات روحی ، از ایشان آزمایش مدیومی به عمل آمد و روشن شد که می توانند مدیوم کاتب باشند •

در جلسه اول خطوط بسیاری رسم کرد و در جلسه دوم نقاشی بسیار زیبائی از عوالم روحی کشید • این نقاش بعدها تغییر عقیده داد و گفت بشر تابع قدرت و خواست روح و نیروهای خارج از جسم است نه تابع قدرت مغز و اراده • جالب آنکه ایشان از آن پس شخصاً توانستند با کمک ارواح چندین نقاشی زیبا بوجود آورند •

روش مدیوم کاتب شدن پیشتر بیان شد و نقاشی نیز بخشی از اعمال و حرکات مدیومهای کاتب است • در این بخش از کتاب چند نمونه از نقاشیهای روحی که با قدرت ارواح و به دست افراد مختلف رسم شده است برای شناخت خوانندگان آورده شده است •

دربارهٔ چگونگی ترسیم نقاشی های روحی توسط افرادی که با ارواح در تماسند ، نکات برجسته ای از بخشهای مختلف آن بیان می شودکه با توجه به آن ، افرادی که تا کنون توانسته اند بدون اراده شخصی و خواست باطنی بر صفحه کاغذ نقاشی هایی رسم کنند، از این پس با رعایت این نکات بتوانند نقاشیهای روحی زیبائی را پدید آورند •

۱- افرادی که توسط هادی جلسه توانسته اند به قدرت مدیومی موجود در وجود خود پی ببرند و موفق به رسم خطوطی بدون اراده و خواست شخصی خود شده اند ، پس از طی دوره تکمیلی مدیومی مربوط به علوم روحی و انجام آزمایشات مربوط به آن ، باید بکوشند که بدون وجود هادی خطوطی را ترسیم کنند و زمانیکه موفق شدند که بدون حضور عامل خطوطی را بر صفحه کاغذ بکشند ، لازمست سعی کنند تا چندین صفحه کاغذ را از اول تا آخر با خودکار یا مداد بدون اراده سیاه کنند ، تا بدینوسیله به کمک ارواح در مورد ترسیم خطوط غیر ارادی خود مطمئن شوند •

۲- زمانی که موفق به ترسیم خطوط بدون دندانه و مستقیم گردیدند ، از روح حاضر بخواهند که برایشان نقاشی رسم کند و سپس با نوشتن کلماتی مانند بالا- پائین- وسط - چپ- راست را از روح حاضر بخواهید تا برای شما محل شروع نقاشی را مشخص کند• گاهی هم با کشیدن فلش سمت و محل خودکار را به شما می نمایاند • آنگاه نوك مداد را تقریباً در نقطه مورد نظر روح قرار دهید خواهید دید که خودکار به شکل منظمی به حرکت

درآمده و خطوطی را رسم خواهد کرد و مداد در یک نقطه از کاغذ خارج می شود یا در نقطه ای توقف می کند. اگر در این حالت سئوال بعدی را بپرسید ، نقطه دیگری برای شما مشخص خواهد شد که با چند پرسش دیگر می توانید نقاشی روحی خود را تکمیل کنید تا زمانیکه خودکار دیگر حرکتی ندارد و جوابی دریافت نخواهید داشت. در آن زمان نقاشی شما کامل است .

۳- اگر از نقاشی رسم شده مفهومی دستگیرتان نشد و نتوانستید از آن چیزی سر در بیاورید، از روح حاضر بپرسید که این نقاشی چه مفهومی را دارد و نام این نقاشی چیست و از او بخواهید که تفسیر نقاشی را به طور کامل برای شما بنویسد .

آنوقت است که خواهید دید، آن چندین خطی که رسم کرده اید و مفهوم آن را نمی توانستید درك کنید دارای چه معانی مختلفی خواهد بود (البته این جوابها را در حالت مدیوم کاتب بودن اخذ خواهید کرد).

۴-در حالت مدیومی وقتی که هنوز بر نوشتن کامل دست نیافته اید و فقط قادر به کشیدن خطوط هستید، از عاملی که باعث کشیدن این خطوط بر کاغذ می شود (و در اصل همان روح است)بخواهید که این بار با قرار دادن نوك مداد بر کاغذ یک نقاشی کامل روحی را بدون برداشتن مداد از روی کاغذ برای شما بکشد . پس از یکی دوبار آزمایش متوجه خواهید شد که به سادگی این عمل را ارواحی که با شما در تماسند انجام خواهند داد و بدون اینکه شما از نقاشی اطلاعی داشته باشید و قلم خود را از صفحه کاغذ بردارید ، یک نقاشی کامل و زیبایی را برای شما رسم خواهد کرد . برای آگاهی بیشتر شما چند نمونه از نقاشی های روحی که توسط مدیومهای مختلف کاتب رسم شده در این بخش به نظرتان خواهد رسید :

شماره ۱

این طرح ، اولین نقاشی روحی است که پس از بیست و سه سال مطالعات و تماس و ممارست و پی گیری های دائم موفق شدم بدون اراده و خواست شخصی خود رسم کنم زمانیکه پس از سالها انتظار توانستم این خطوط درهم و بر هم را بکشم از وجد و شوق و

شادی در پوست خود نمی گنجیدم • این قسمت را به عنوان سر فصل زندگانی مدیومی و روحی خود برای همیشه نگاهداری خواهم کرد • البته دلیل اینکه کشیدن این نقاشی برای من سالها به طول انجامید این بود که روشی در این زمینه وجود نداشت تا مرا برای رسیدن به هدف راهنمائی کند • امروزه اکثر افرادی که به دفتر کارم در مورد کارهای روحی مراجعه می کنند، معمولاً در جلسه اول و گاهی هم دوم یا چندم موفق به رسم چنین خطوطی خواهند شد ، اینهمه تأخیر رسم خطوط به علت نبودن مربی و متخصص روحی بود که بطول انجامید •

شماره ۲

عاقبت عمر آدمی : این نقاشی به صورت خطی و در حالت پرسش از ارواح است که نوك مداد را در کدام نقطه از کاغذ قرار دهم ، این نقاشی از نظر آموزش و نحوهٔ سئوال و جوابهای روحی از مد نظر خوانندگان می گذرد تا در مواقع تماس در چنین قواره ای از ارواح سئوال کنند • نوك مداد یا خودکار را در محلی که ارواح از شما خواسته اند قرار خواهید داد، اگر آن را در محلی که نظر ارواح بوده قرار ندهید مداد شما هیچگونه حرکتی نخواهد کرد و زمانی که آنرا در محل مناسب قرار دادید نوك مداد بر روی صفحه کاغذ به حرکت در می آید و خطی به شکل دلخواه ارواح کشیده می شود و سپس مداد یا خودکار از حرکت باز خواهد ایستاد • در این موقع باید جای بعدی قرار دادن نوك خودکار یا مداد از ارواح پرسیده شود تا به همین ترتیب نقاشی خاتمه یابد •

نقاشی ها معمولاً به همین ترتیب کشیده می شوند • البته پس از خاتمه نقاشی و زمانیکه ارواح نوشتند که نقاشی تمام شده است معانی خطوط رسم شده را از آنان می پرسیم و بطور کلی پرسشها و پاسخ ها را به شرح زیر انجام خواهیم داد•

سئوال : این چهار خطی که اطراف نقاشی رسم شده و تصویر را در بر دارد چیست؟

جواب : این خطوط مربوط به حد مرگ و حیات است •

سئوال : منظور از ترسیم دوایر در این نقاشی چیست ؟

جواب : علامت عمر بشر است که در نهایت روزی به اتمام خواهد رسید و به صورت

حلزون که علامت امواج است در خواهد آمد و به عوالم روحی پرواز خواهد کرد•

سئوال: در مرکز دوایر، دایره های کوچکتری به چشم می خورند، منظور از این دوایر چیست ؟

جواب: دوایر حلزون عمر، عالم بشریت را تشکیل می دهد و دایره های کوچکتری که در مرکز آن دوایر قرار دارند مرکز حیات است •

سئوال: دو حلزونی که از خطوط حد مرگ به مرکز وارد می شوند چه معنائی دارد؟

جواب: خط حد حیات در دو جهان است •

سئوال: در وسط و بین دوخط حدمرگ دوایری وجود دارند، منظور از این دوایر چیست ؟

جواب: عمر بشر است که در فاصلهٔ زمانی قرار گرفته و در زمان مخصوصی که مرگ فرا برسد دوایر به خط حد مرگ نزدیکتر می شوند •

سئوال: دایره های بزرگتری در اطراف و خارج از حد مرگ و یا در وسط آن دو خط قرار دارند • ممکن است مفهوم این دوایر را نیز بفرمائید ؟

جواب: این دوایر مربوط به عمر در عالم بالا است که در آنجا عمر بدون احتساب زمان طی می شود •

همانگونه که قبلاً نیز بیان شده است این نقاشی ها را کسانیکه در مدیومی کتابت قدری پیشرفته ترند می توانند ترسیم کنند چون به سئوال و جواب های کتبی با ارواح نیاز است ولی حالت دیگر و ساده تری از نقاشیهای روحی این است که زمانی که مدیوم متوجه می شود خودکار یا مداد او پس از مدتها مطالعه و چندین بار شرکت در مجالس روحی و اطمینان از وجود و بقای ارواح شروع به حرکت می کند و خطوطی را بر صفحات کاغذ رسم می کند، لحظاتی پس از ادامه این عمل متوجه می شود که با خطوط رسم شده شکلهائی به دست آمده و بجز خطوط مستقیم رسم شده تقریباً حالتی از نقاشی در صفحات کاغذ نقش بسته است آنگاه از ارواح می خواهد که نوك خودکار و یا مداد خود را بر صفحهٔ کاغذ قرار دهد و یک نقاشی کامل و بدون تغییر محل دست و یا نوك مداد بر صفحه بکشند • سپس متوجه خواهند شد که

ارواح نقاشیهای بسیار زیبائی را با دست او و بدون حرکت و جابجائی نوك خودکار بوجود خواهند آورد یعنی فقط شخص مدیوم یا معمول نوك مداد و خودکار خودرا در یک نقطه بر صفحه کاغذ قرار داده و این نقاشیها به طور کامل و بدون خواست و تصمیم وی رسم شده است ۰

برخی از این نوع نقاشیها که نوك خودکار و یا مداد از صفحه کاغذ برداشته نشده و ارواح شکلی را با ادامه یک خط رسم کرده اند ، دارای معنی و مفهوم بسیاری است که اگر پس از خاتمه ترسیم خطوط معمای این اشکال از آنان سئوال شود جواب آن را خواهند داد و سپس متوجه خواهید شد که این چندخط رسم شده دارای دنیایی معنی و مفهوم بوده وحتی در برخی از این خطوط سرنوشت افراد را بطورکامل رسم می کنند ، حال این ما هستیم که باید از مفاهیم این خطوط اطلاعاتی را از خود ارواح بدست آوریم ۰

برای نمونه شکل مسیر زندگی از این نوع نقاشی هاست و از نقطه شروع تا خاتمه هرگز جابجائی نوك قلم و یا دست وجود نداشته است ۰ پس از خاتمه نام این نقاشی از روح نقاش سئوال شد و ایشان چنین نوشتند :

مسیر زندگی بشر،

معنی این جمله سئوال شد و روح آن را چنین تفسیر کرد:

" تولد در اصل همان مرگ و مرگ نیز تولد است ولی هر یک از نظر روحی اشکال مختلفی دارند ۰

اختلاف عمده آنان در این است که ، حیات یعنی آزمایش ، و مرگ یعنی جواب پس دادن آن آزمایش ۰ اگر آزمایشی را که در زمان مرگ پس می دهیم بالا تر از نقطه حیات یعنی تولد باشد در این مرحله روح موفق شده و با این مرگ به جهانهای روحی بالاتر صعود خواهد کرد و اگر نقطه مرگ پائین تر از تولد یا حیات باشد، این روح نمی تواند به جهانهای بالاتر صعود کند و در عوالم روحی پائین و پست تری قرار خواهد گرفت ۰

نقاشیهای روحی که برای این کتاب انتخاب شده اند از ساده ترین انواع نقاشیهای روحی

است و هدف این نبوده است که تابلو هنری در این زمینه رسم شود، بلکه فقط خطوط و نقاشیهای ساده و ابتدائی که جهت شناخت و آموزش مفید می باشند را ملاحظه می فرمائید. چون دراین کتاب بیشتر جنبه های آموزشی آن در نظر گرفته شده است.

نقاشی های روحی

شماره یك

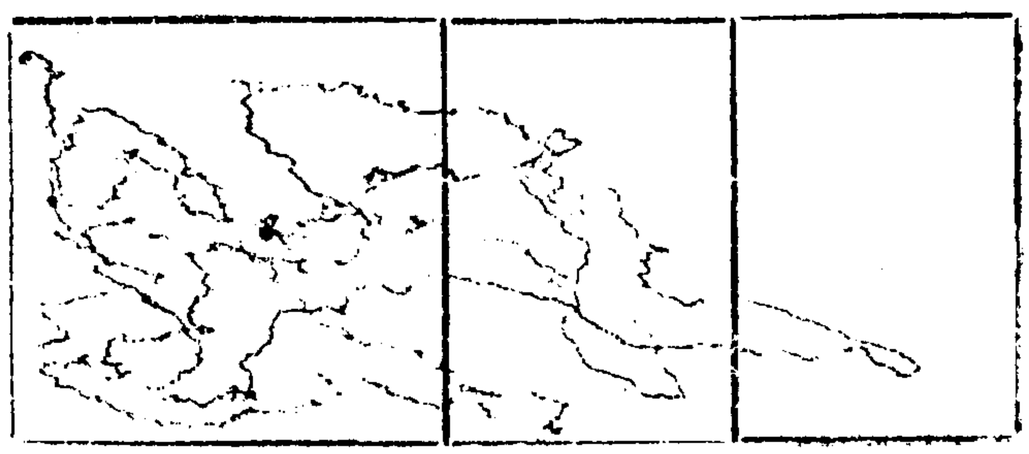

پس از گذشت بیست و سه سال مطالعات مختلف علمی در زمینه علوم ماوراء طبیعه و قدرتهای روحی ، یک روز بعد از ظهر که در منزل تنها بودم با روح نگهبان خود تماس حاصل کردم و از ایشان خواستم که برای من نقاشی بکشد(چون شغل روح نگهبان من در عوالم روحی نقاشی است)• و ایشان هم به من قول دادند که هفته آینده این عمل را انجام خواهند داد این یک هفته بسیار دیر سپری شد چون تمام زمان آن را لحظه شماری می کردم تا روز موعود رسید و سر ساعتی که روح نگهبان به من قول داده بود نوك خودکار را به صفحه کاغذ گذاردم و پس از مدتی تأمل خودکار بطور غیر ارادی و خواسته شخصی ، در دستم به حرکت در آمد و پس از گذشت حدود بیست دقیقه تصویری را که در بالا مشاهده می کنید بر روی کاغذ نقش بست• از شادی در پوستم نمی گنجیدم چون پس از گذشت سالیان دراز به قدرت و نیروی نهانی دست یافته بودم• متأسفانه به دلیل اینکه در این زمینه مربی یا استادی نداشتم این عمل طول کشید ولی در حال حاضر وجود چنین نیروهایی را در چند دقیقه به شاگردان و یا عاشقان شناختهای حقایق روحی می نمایانم •

برگ و گل حلزون

۱۳۶۸/۷/۲۹ علی

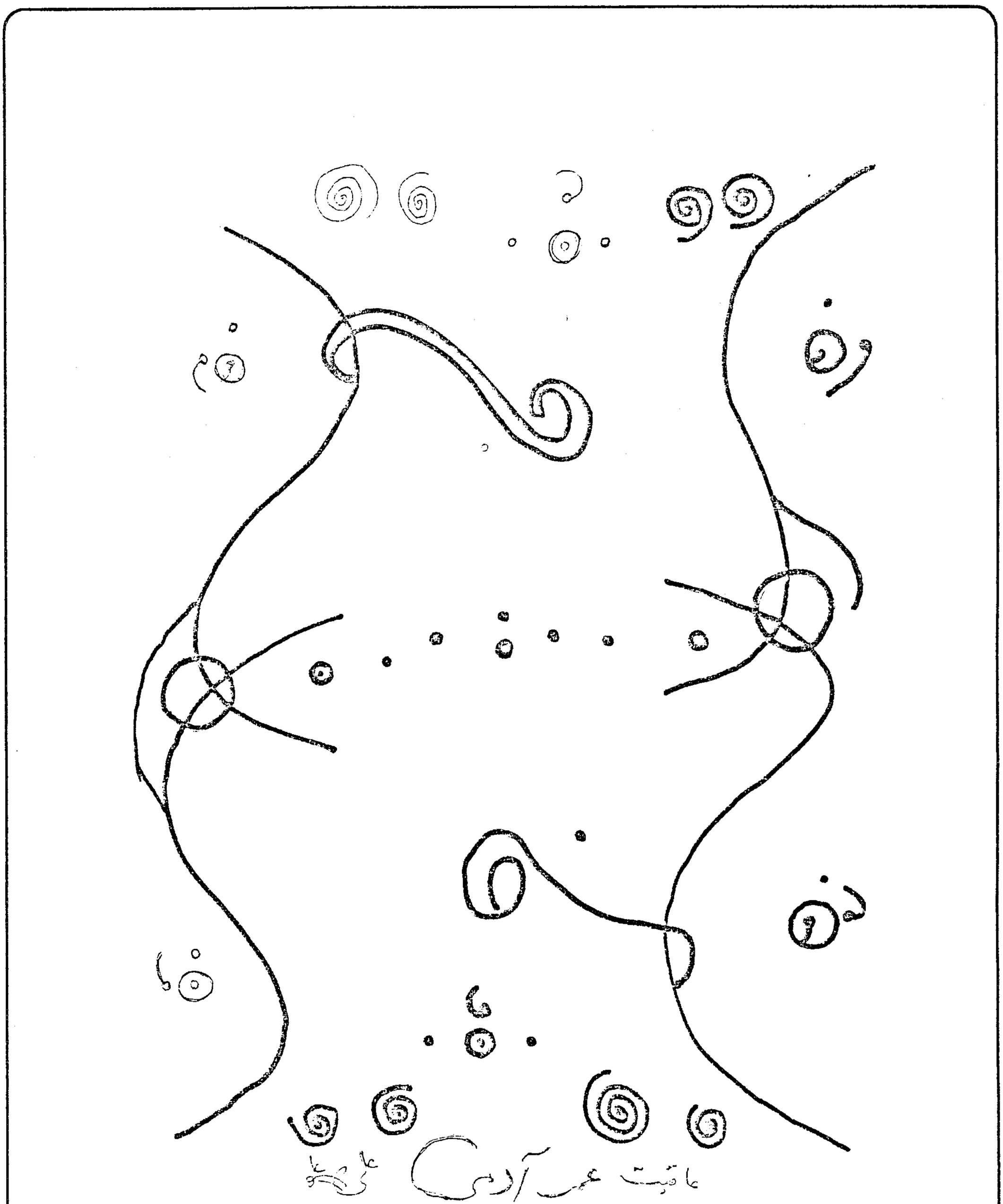

عاقبت عمر آدمی

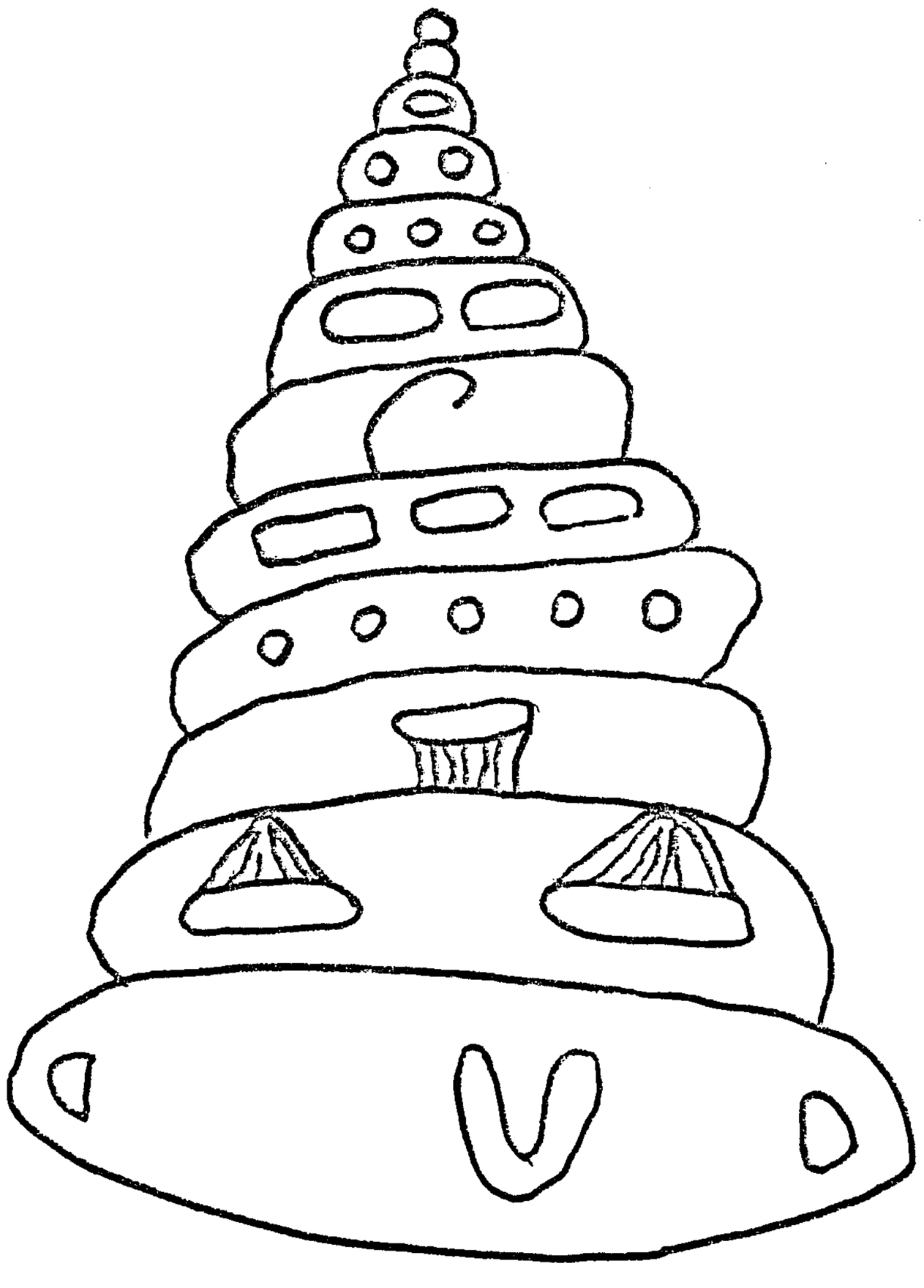

یك نمونه از ساختمان روحی

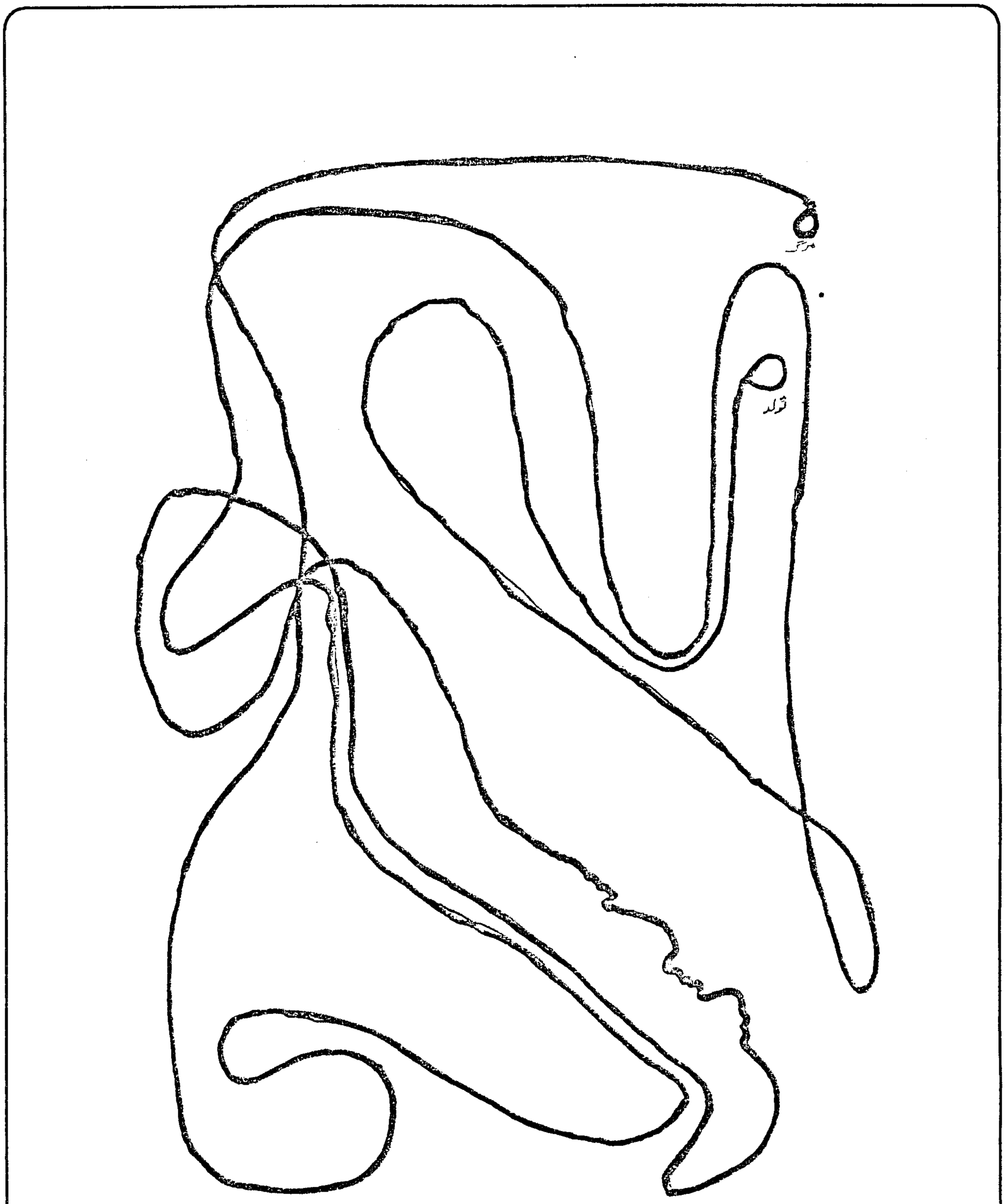

مسیر زندگی بشر ۱۳۶۸/۸/۱۲

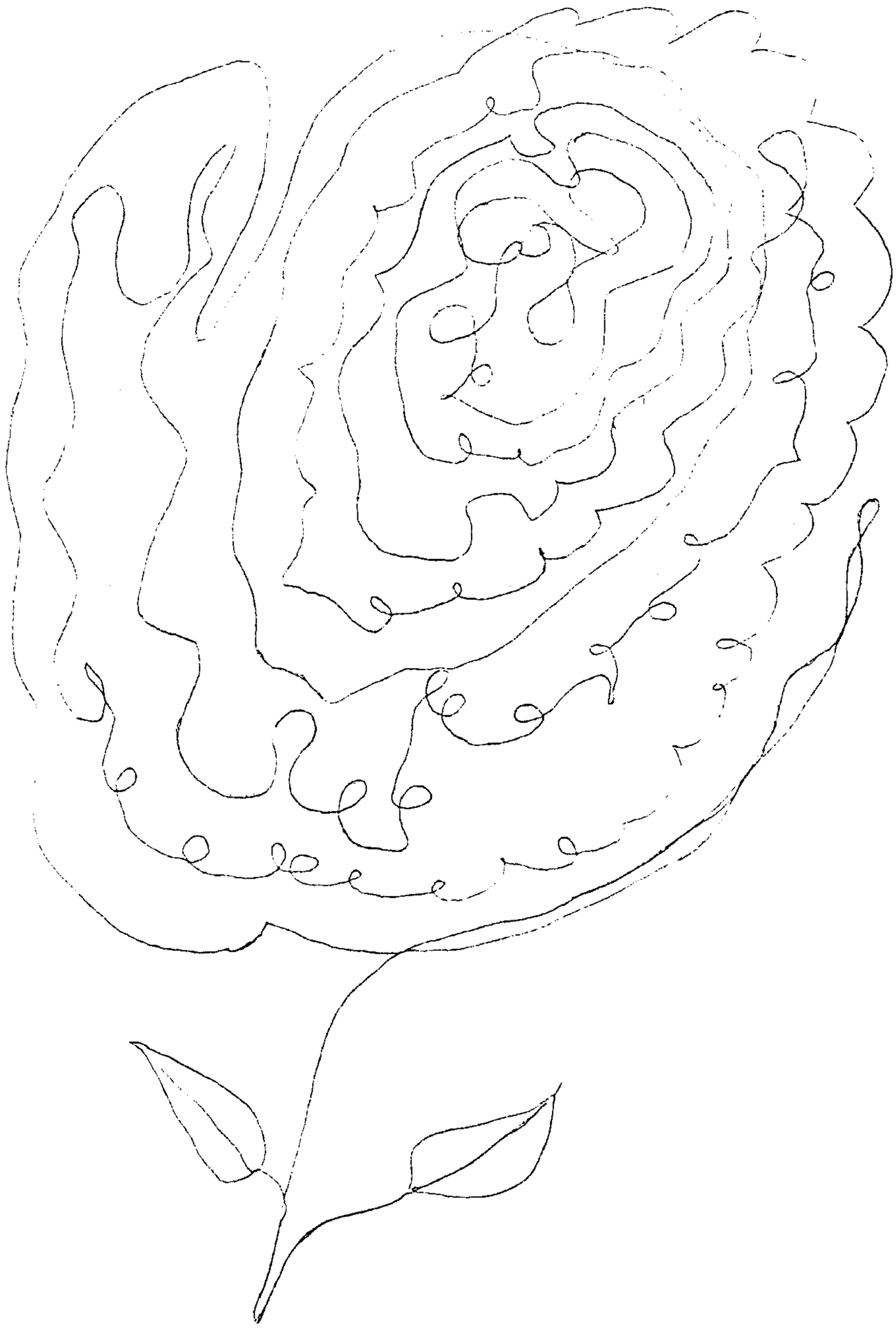

گل رز

نمونه نقاشی هایی که یك نقطه شروع دارد و بدون برداشتن نوك خودکار و جابجایی دست در چند ثانیه رسم خواهد شد.

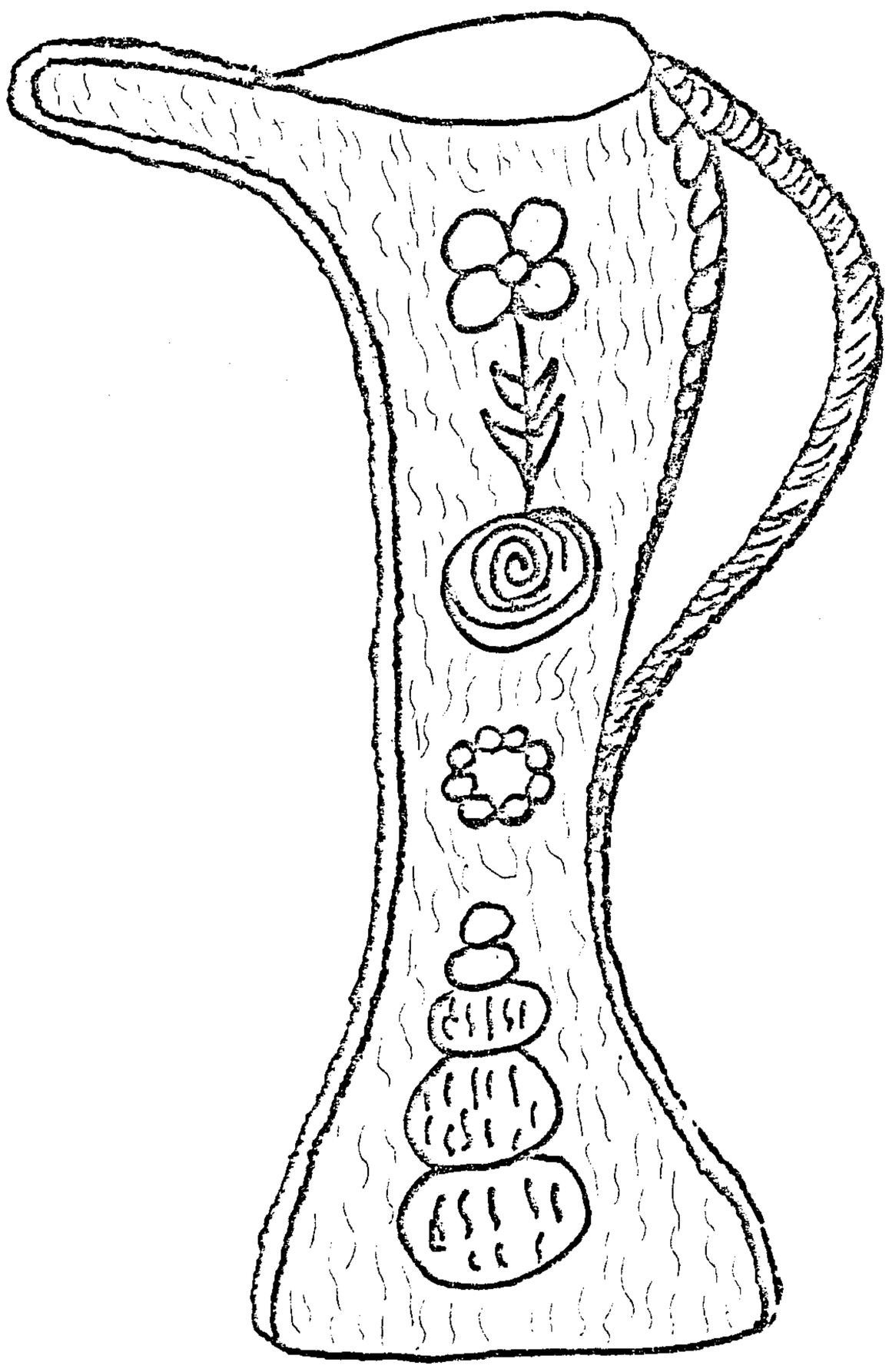

جام خوشبختی

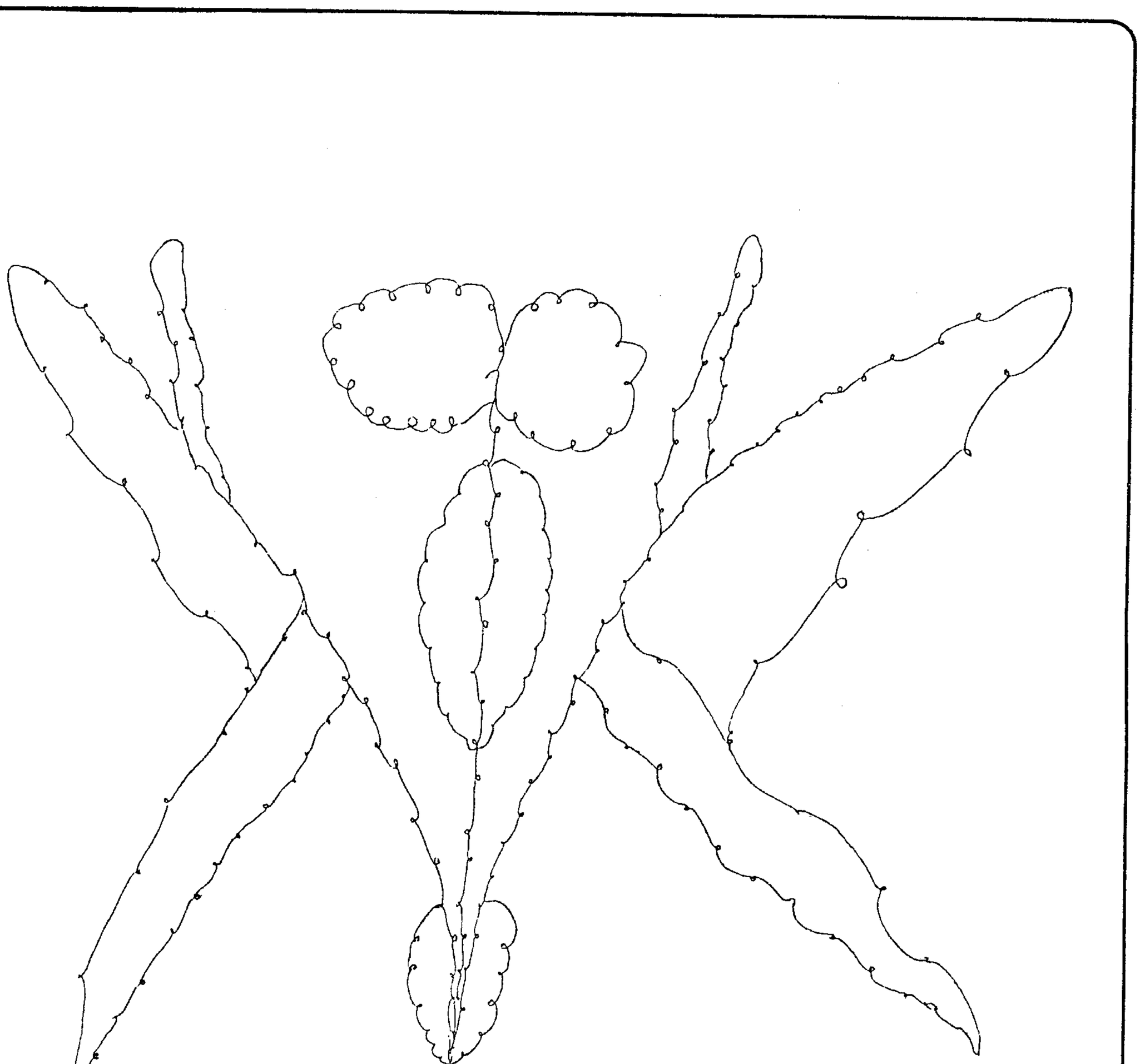

مراکز عشایر روحی

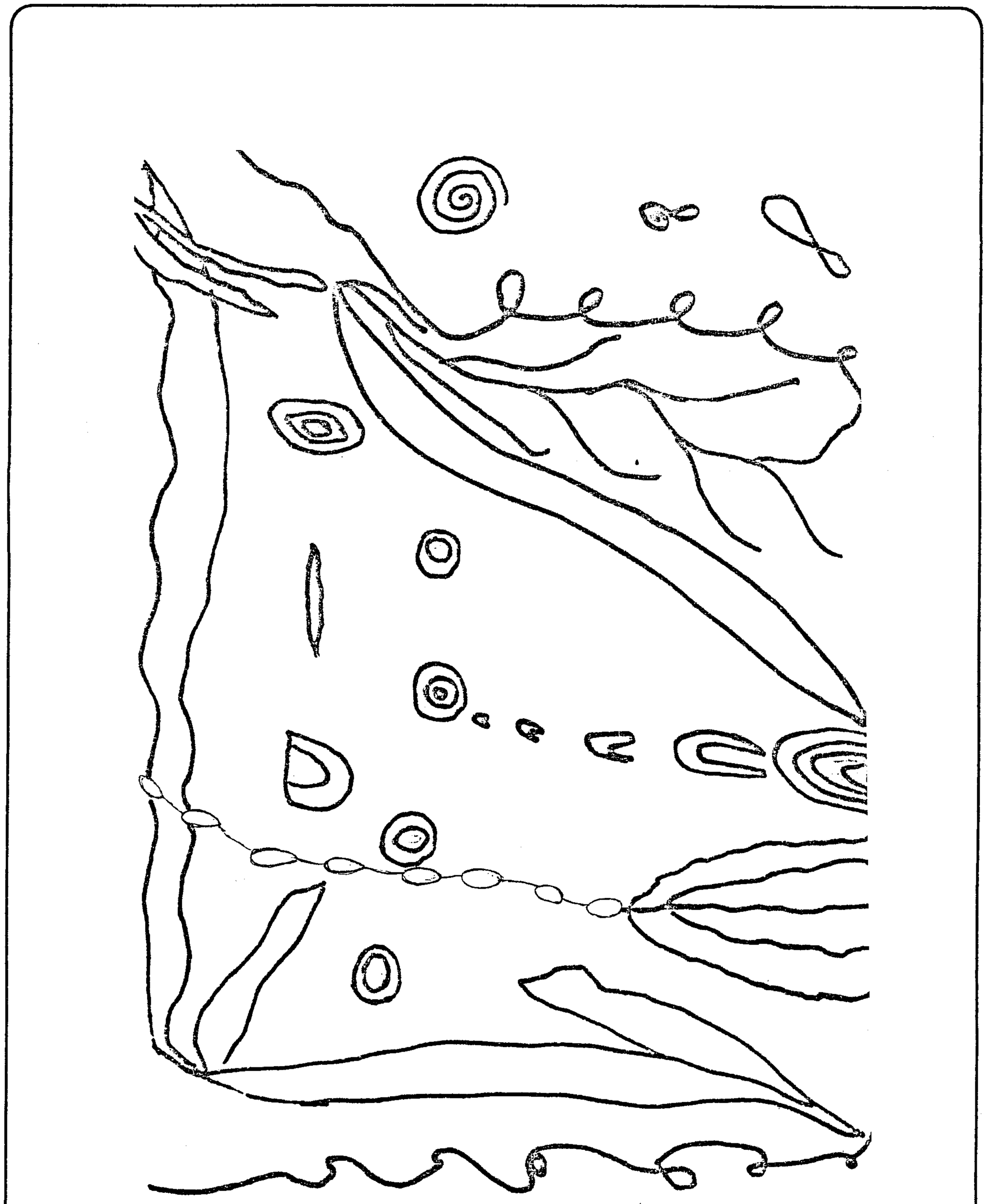

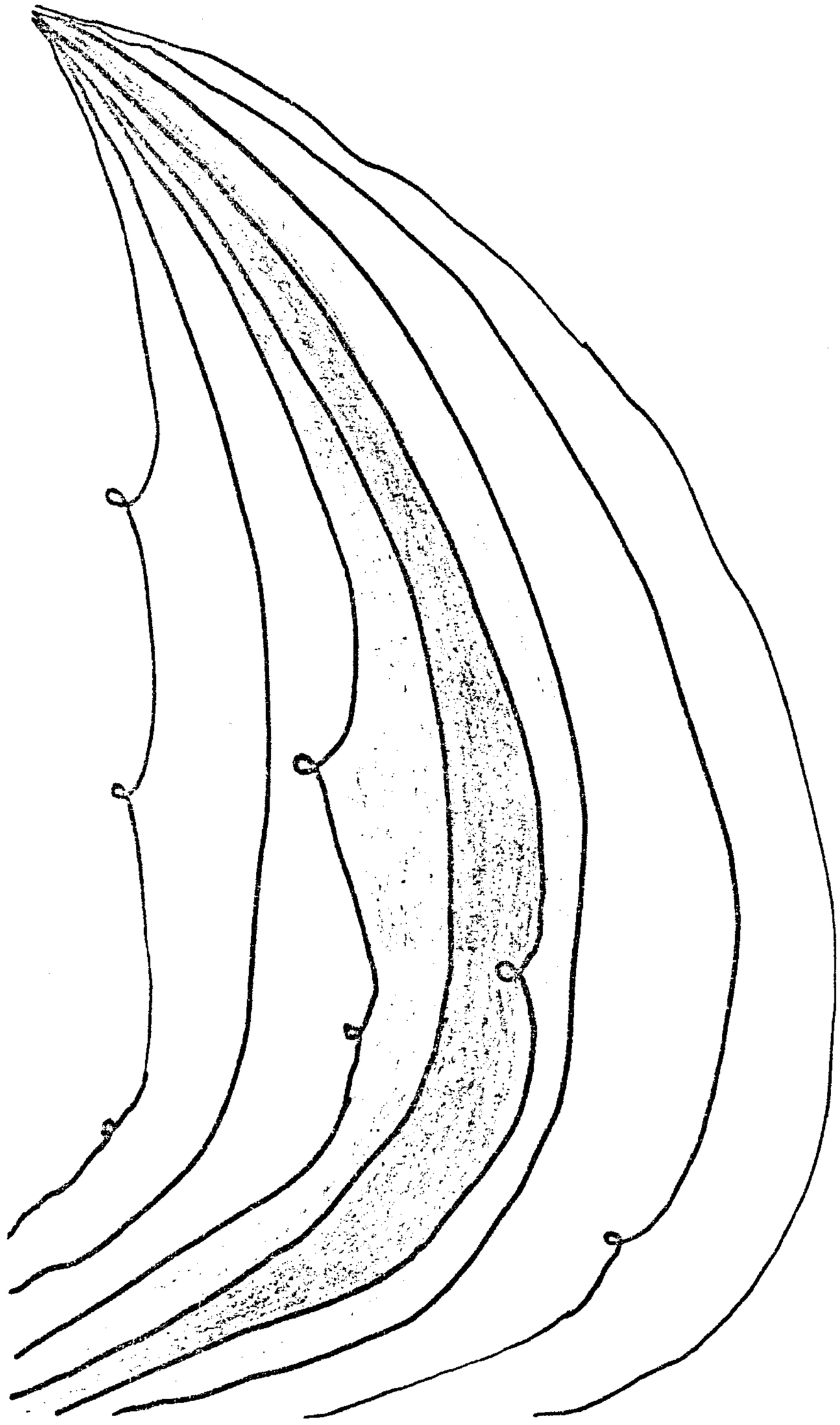

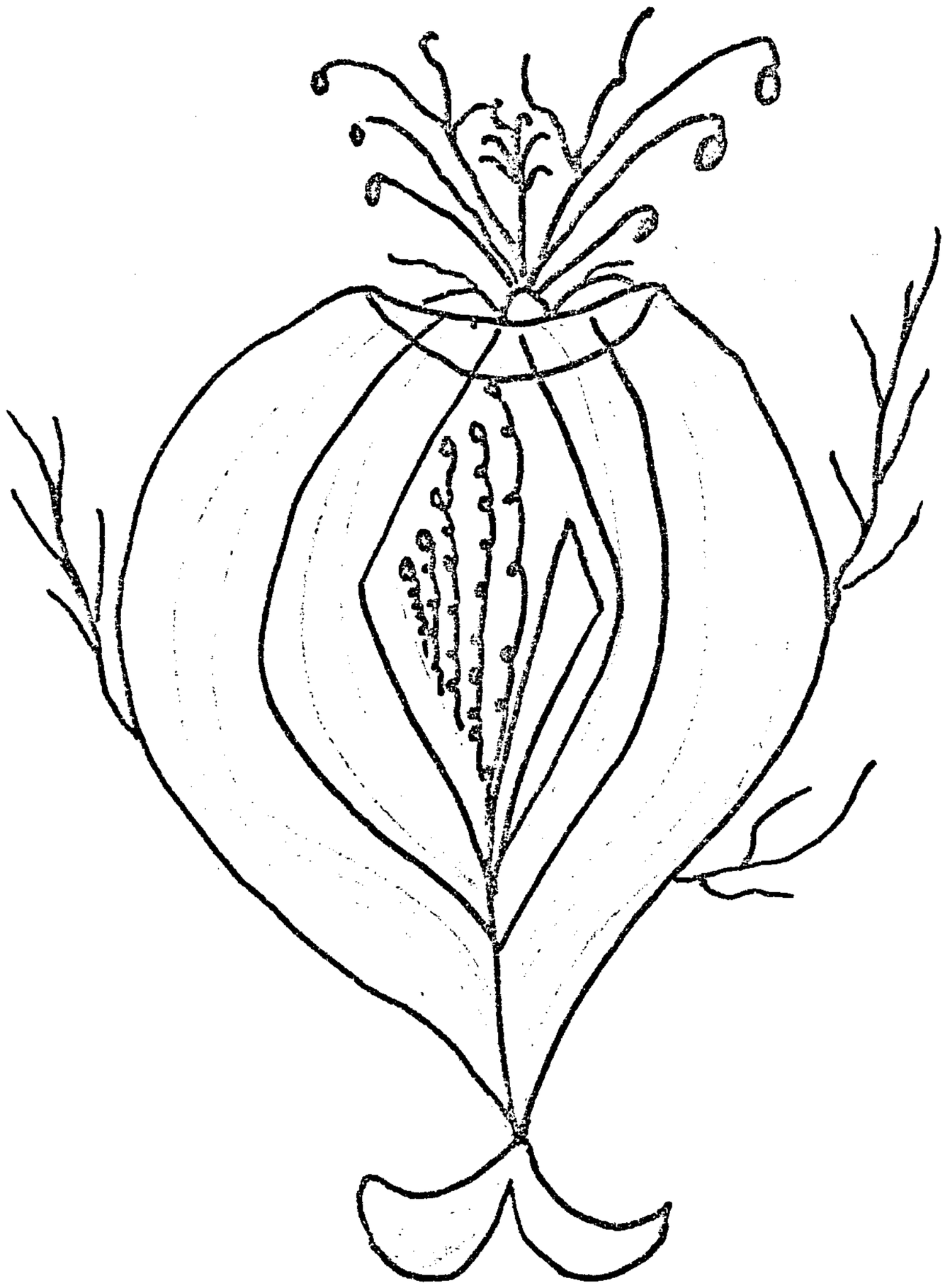

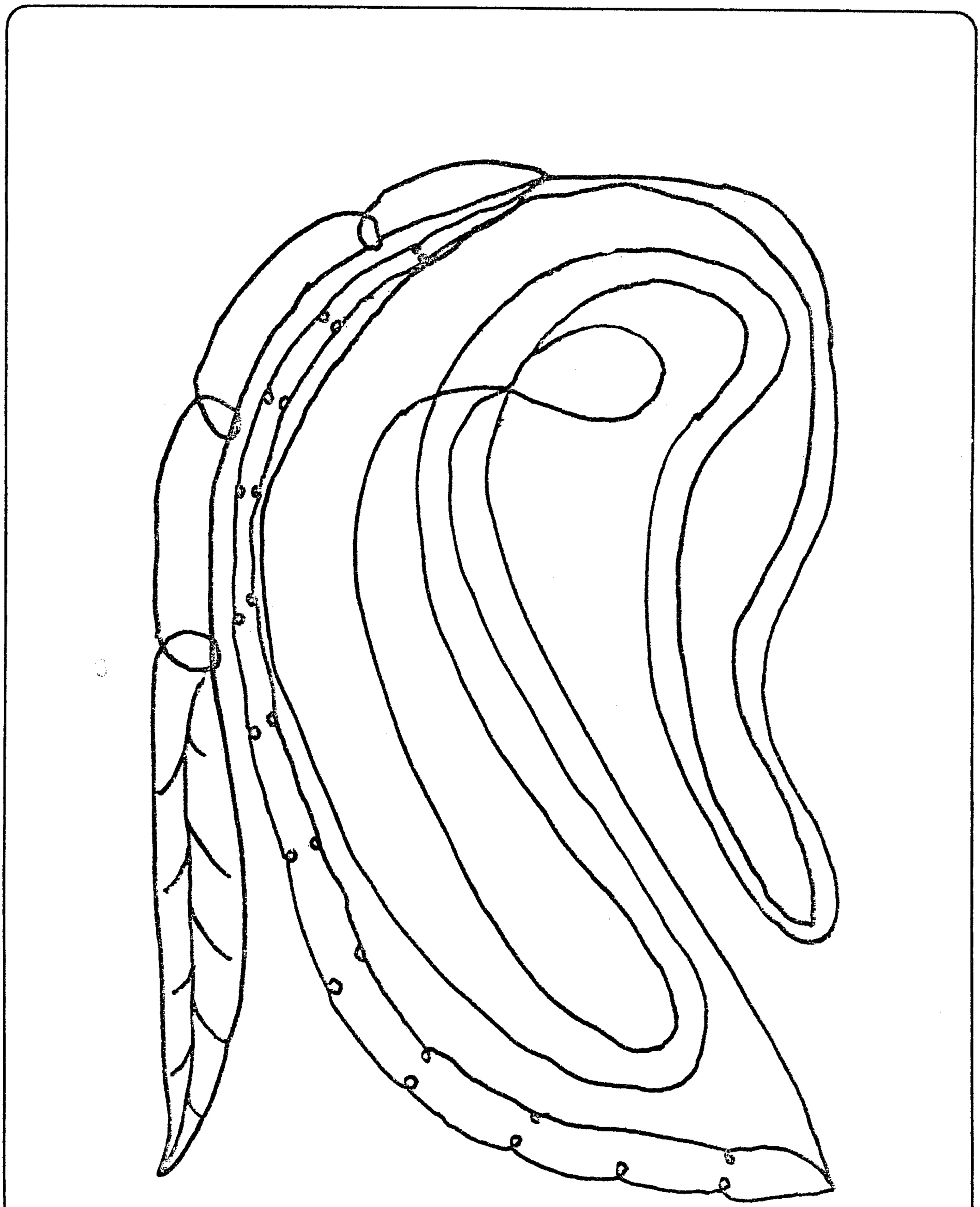

سبو

گه سبو بر دست و گه جام شراب
با قلم صورت کشی بیدار و خواب

آب و رنگی چون گذاری بر سُفال
جان دهی بر هر سبو با رنگ و آب

نقش زیبائی تو برکش از وجود
صورت زیبای مَه در زیر آب

گر نیابی مَه تو برکش صورتت
روی خود خارج نما از این نقاب

عکس رُخ بین عیب مَه را چاره کن
تاکه از خجلت نماند در سحاب

پرده از رخ گیری اَر در کوی عشق
مَه به رخ باید زند مشکین نقاب

عارض خود بی جهت منما به کس
ناکسان دل را برندش تا سراب

صورتت بهتر ز هر نقشی ز چین
وقت آن باشد که بر گیری حجاب

همچو نقش گل بدن خوش آب و رنگ
رَشگ عَطر تن بَرد گاهی گُلاب

گشته دل مفتون آن حُسن و جمال
آورم روزی زحسنت در کتاب

روی هر کس کی جمال دلبر است
کی کسی بیند چنین رُخ در شباب

هر مژه تیر و دو و ابرو چون کمان
با نگاهت دل کنی بیدار و خواب

دل ز نور شمع رخسارت بسوخت
بهتر آن کو رخ نهی اندر نقاب

تا نمودی هدیه عشقت از وجود
گنج پُر دولت نهادی بر خراب

حسن تو از جمع خوبان افضل است
عشق تو هرگز نباشد چون سراب

بحث حُسنت نی که کار رهبر است
تا تو هستی کی در آید آفتاب

اشعار روحی و چگونگی به وجود آمدن حالت شاعری

بسیاری افراد بر این عقیده اند که هنر شاعری در برخی از اشخاص مربوط به دانستن برخی از علوم مشخص و معین یا به پایان رسانیدن رشته های ادبیات و فلسفه و منطق و یا خواندن هزاران کتاب از آثار شعرا و نویسندگان مختلف جهان است تا کسی قادر باشد به مرحله سرودن اشعار دست یابد و آثاری در این زمینه از خود برجای گذارد ۰

آنچه که مسلم است ، داشتن معلومات در مورد سرودن اشعار بسیار مهم است و در سرودن شعر بی تأثیر نخواهد بود و کمک های شایان توجهی نیز به شاعر می کند و او را قادر می سازد تا لغات وزین و سنگینی را در اشعار خود بگنجاند ولی دلیل اصلی شعر گفتن را نمیتوان فقط بر مبنای دانش در رشته های ادبیات و دانستن علوم هنری و یا خواندن کتابهای ادبی فراوان و غیره دانست ۰ بلکه شعر گفتن برای اکثر شعرای جهان معمولا " به صورت الهامی است و حتی گاهی اتفاق می افتد که افراد معمولی و اشخاص بی سواد هم ، شروع به سرودن شعر می کنند۰

در مورد شعر گفتن ، در وهله اول لازمست ، آمادگی آن را در حالت بخصوص به دست آورد یعنی تحت تأثیر نیرو و یا شیئی قرار گرفت و عامل این پدیده ها باید طوری باشد که در وجود اشخاص اثر فراوانی بگذارد و سپس تحت تأثیر آن کنش ها و اکنشهای مختلفی در بشر به وجود خواهد آمد که برخی در مسیر عرفان قرار می گیرند و گروهی خود را به سوی اعتیاد می کشانند یا دست به اعمال خلاف شئونات انسانی می زنند و یا بصورت شاعر و نویسنده ناگاه خود را در اجتماعات می نمایانند ۰

برای افراد این حالتها در زمان های مختلفی بروز می نماید که برخی از افراد این حالت به

وجود آمده را بموقع در خود احساس می کنند و از این حالت استثنائی به دست آمده بهره برداری مثبت می نمایند. فرضا" از حالت سرودن شعر در وجود بهره برداری مثبت می کنند و مبادرت به سرودن اشعار مختلفی نموده و آن را ادامه می دهند ، به طوری که پس از مدتی این عمل جزء ملکات روحی آنان می شود و این تأثیر پذیری روحی نیز در آنان بطور مداوم فزونی می یابد و پس ازاندك مدتی مبادرت به سرودن اشعار فراوانی خواهند کرد. چون در ضمن شعر گفتن معلومات لازم را که مربوط به سرودن اشعار است نسبت به حالت و علاقه ای که در وی به وجود آمده است بطور تکاملی کسب خواهند کرد وپس از آن اشعاری به مراتب وزین تر و زیباتر بوجودخواهد آورد.

در بین شعرا گاهی به شعرایی بر می خوریم که در زمان حیات خود حتی سواد خواندن و نوشتن را هم نداشته اند ولی اشعار بسیار زیبا و مردم پسندی از آنان به جای مانده است که در حقیقت بروز چنین پدیده هائی باعث تعجب همگان بخصوص باسوادانی که در رشته های ادبیات تحصیل کرده اند می شود. چون آنان از این نکته مهم حیرت خواهند کرد که با توجه به معلومات کلاسیکی که در زمان تحصیلات خود کسب کرده اند حتی قادر به سرودن یک بیت شعر هم نیستند . پس چگونه ممکن است یک فرد عامی یا بی سوادی مبادرت به سرودن اشعاری بصورت یک دیوان شعری کند .

آثار شعری که از این شعرا به جای مانده است اکثرا" توسط دیگران جمع آوری شده و پس از مدتها به صورت مجموعه ای در آمده و آن را مشاهده می کنیم.

با نگرش به تذکرات فوق ، توجه خواهید فرمود که هنر شاعری و شعر گفتن افراد فقط مربوط به تحصیلات عالیه نیست ،بلکه مربوط به الهامات روحی است که در برخی از مواقع توسط ارواح خوب و نیکوکار به بعضی از افراد بشر و در سنین مختلف به صورت های الهامی یا کتابت دیکته می شود و اگر شعرا را تحت آزمایشات روحی از نظر مدیومی قرار دهیم ، متوجه خواهیم شد که اکثر قریب به اتفاق آنان مدیوم قوی روحی هستند. زمانی که زندگی نامه برخی از شعرای جهان را مطالعه می کنم ، مشاهده خواهیم کرد

که برخی از آنان فقط در ساعات بخصوصی از روز یا شب قادر بودند اشعار خود را بسرایند و یا گروهی می بایست در محل معینی حضور داشته باشند تا بهتر و آسانتر بتوانند اشعار خود را خلق کنند • در صورتیکه اگر سرودن شعر فقط مربوط به دانستن ریشه های علمی باشد، هرگز به ساعات بخصوص یا محلهای معینی نیاز نخواهد داشت و باید بتوانند در تمام مدت شبانه روز و در هر گوشه ای از جهان اشعار خود را بسرایند • البته این حالت ها تا زمانی است که شعر گفتن جزء زندگی شعرا در نیامده است، و از زمانی که کسی به شعر گفتن انس گرفت، آنوقت زمان و مکان مفهوم خود را از دست خواهند داد و این الهامات ارواح در مدت بسیار کوتاهی در افراد اثر گذارده و آنان را قادر خواهد ساخت تا به صورت فردی جدید و نو جلوه گر شود• این الهامات معمولا " در کسانی بیشتر بروز خواهند کرد که دارای اعتقادات ریشه ای بیشتری نسبت به سایر افراد اجتماعات خود نسبت به وجود و بقای روح باشند یا انسانیت را سر منشاء زندگانی خود ساخته و هرگز در صدد آزار و ایذای دیگران بر نیایند و حتی از کسانی که بر او خطا یا جفائی روا می دارند انتقام نگیرند و هر کسی را به خدایش بسپارد و از افراد پست و پلید در هر شرایطی چشم پوشی و دوری کند و درد و سوز نهان خود رابر کاغذ پاره ها بیان دارد و فریاد دل رابصورت قطعات شعر بیان کند•

اکثر شعرا معمولا " شعرهای خود را در یک مسیر مشخص و معینی می سرایند ، که تقریبا" مضمون و نتیجه هر یک از غزلیات آنان در جهت خاصی است و در نهایت همه به یک هدف و نقطه خواهند رسید • گرچه برخی از اشعار هم در بین سرودهها یافت می شوند که تقریبا " با حالت کلی سرودن اشعار آنان مغایرت دارد ، ولی این گروه در صد کمتری را در بین سروده های شاعر اشغال خواهند کرد•

همانطوریکه سرودن اشعار توسط شعرا دارای حالت و مسیر بخصوصی است ، در خوانندگان اشعار هم این حالت وجود دارد• یعنی کسی که مبادرت به خواندن اشعاری از یک شاعر می کند ، معمولا " دارای هدف خاصی است •

برخی از خوانندگان فقط قصد دارند که توسط خواندن این اشعار وقت گذرانی کرده و تا

مدتی سر گرم باشند و حوصله شان سر نرود • اینان کتاب اشعار را بدست می گیرند و آن را ورق می زنند و گاهی هم از غزلی چند بیت را مطالعه می کنند•

گروهی دیگر ، در داخل اشعار و ادبیات شعرا در جستجوی حقایق و واقعیت هائی می گردند که شاعری توانسته است با بیان یک بیت شعر ، حقیقت و داستانی را خلاصه نموده و در آن بیت یا غزل بگنجاند و هر بیت شعری از این گروه دارای یک جهان معنی و یا حکمت است ، که درك آن برای همگان میسر نمی باشد، مگر اهل علم و ذوق که به این اشعار دست یابند و گم شده خود را در بین این ابیات بجویند • گاهی هم اتفاق می افتد که برخی افراد به حقایقی دست می یابند که قدرت ادای کلام خود را ندارند و با خواندن اشعار درصدد این هستند که بیان احساس و درك خود را در بین ابیات شعرا بیابند و این بیت را با آن واقعه تطابق داده و سپس آن را در حافظه خود ثبت و ضبط کنند، و با پیدا کردن این غزل و یا بیت در حافظه خود ، قدرت و نیروی تازه ای احساس می کنند و حتی گروهی کلیه ناراحتی های خود را با به دست آوردن یک غزل و یا تک بیت بخصوص ، به دست فراموشی می سپرند• چون حالت عرفانی بعضی از ابیات ریشه های شعری آنقدر عمیق است که خواننده آن ناراحتی های خود را با یاد آوری تنها تک بیتی از همین نمونه ها ، فراموش خواهد کرد•

گروهی دیگر از خوانندگان وجود دارند که فقط در صدد باطل جلوه دادن اثرات دیگران هستند و هرگز نخواسته اند به حقیقت اصلی مفهومی پی ببرند و به پایه و ریشه هنر و ادبیات توجه ندارند ، بلکه فقط شاخ و برگهای یک اثر هنری توجه آنان را جلب خواهند کرد نه عظمت و قدرت اصلی که باعث به وجود آوردن شاخ و برگها شده است •

البته در مورد چگونگی برداشت خوانندگان شعر، حالات مختلفی وجود دارد و اگر خواسته باشیم تمام آن حالات را بیان داریم لازمست خصوصیات و حالات کلیه افراد بشر را به طور جداگانه و یکایک بیان داشت • چون هر یک از افراد بشر ، همانطوری که از نظر ظاهری و علائم آثار انگشت با هم برابری ندارند ، معمولا " به همان نسبت هم در مورد خصوصیات روحی با یکدیگر اختلاف دارند و هر فردی دارای حالات و خصوصیات و خلق

و خوی جداگانه ای نسبت به دیگران است • حتی افراد یک خانواده و اگر هم دقیقتر شویم، دوبرادرو یا خواهر دوقلو که در اصل از تقسیم یک تخمک بوجود آمده اند، دارای خصوصیات جداگانه ای نسبت به هم می باشند و یکی از دلائل اختلافات فهم و درك و برداشتهای شعری نیز مربوط به همین حالات افراد مختلف بشر است •

اگر در بین افراد ، طوایف و قبائل مختلف در ایران بگردیم و به مردم عامی که برخی از آنها بی سواد و یا حداکثر سواد خواندن و نوشتن را دارند از نزدیک توجه کنیم، مشاهده خواهیم کرد که اکثر قریب به اتفاق این افراد در طول شبانه روز به منظور تکمیل کردن صحبتهای خود یا خلاصه کردن مطلبی طولانی و دنباله دار ، مبادرت به خواندن بیت شعری خواهند کرد و اکثر مردم ایران اشعار ساده و پر محتوائی را می دانند و آنها را به زبان محلی یا فارسی اصیل بیان می کنند• این اشعار اکثرا" بسیار سلیس و روان سروده شده اند و همین حالت شعری باعث شده است تا هر کس بتواند آنها را در حافظه خود نگاهداری کند•

این نوع اشعار ساده و روان ، بیشتر در بین افراد محلی و کوچه و بازار و دشت و بیابان ها یا در بین افراد چادر نشین و کشاورز و کارگر به گوش می رسد • برخی دیگر از افرادی که دارای معلومات بیشتر بوده یا در شهرهای بزرگ زندگی می کنند و یا دارای مشاغل اداری و تجاری هستند ، به منظور شناسانیدن مقدار سواد و معلومات خود به دیگران، معمولا " از اشعاری استفاده می کنند که در هر نیم بیت آن چندین لغت بیگانه و قلمبه سلمبه به کار رفته باشد ، به طوری که طرف مقابل معمولا" هدف از خواندن شعر او را درك نخواهد کرد•

همانطوری که همه می دانند کلیه ایرانیان علاقه فراوانی به شعر و شاعری دارند ، به طوری که هیچ ایرانی را نمی توان یافت که به سن عقلی کامل رسیده باشد و به نسبت معلومات مکتبی و یا اجتماعی خود اشعاری را از بر نداشته باشد و در ایران هم خوشبختانه شعرای بسیار فراوانی نسبت به کشورهای جهان وجود داشته اند و دارند • با توجه به اینکه اکثر ایرانیان بخصوص کسانی که در شهرستانهای کوچک و دهات زندگانی می کنند به علت فقدان گرفتاریهای شهری و وقت بیشتری که در زندگی روزانه خود دارند ، اکثراً زمان فراغت خود

را جهت معاشرتهای خانوادگی و گردهم آئی های محلی صرف می کنند و در این گردهم آئی ها اکثرا" شروع به خواندن اشعاری از شعرای نامی ایران می کنند متأسفانه به علت وجود لغات عربی فراوان ، اکثرا" از درك حقایق و مطالب آن اشعار عاجز مانده و در نتیجه این اشعار را کنار گذارده و رو به اشعاری می آورند که حرف دل مردم عامی و زحمت کش باشند و در آن لغات پیچیده هم بکار نرفته باشند و برخی از ابیات آن را به نسبت جذابیت آن ، برای خود یادداشت می کنندیا آنقدر تکرار می کنند تا ملکه ذهنی شان شود٠

برخی از این خوانندگان اشعار ، از اشعار به عنوان داستان استفاده می کنند و هر شبی که گرد هم جمع می شوند ، داستانی که به صورت اشعار سروده شده اند را برای دیگران می خوانند و مطلقاً به حقایق و حالت شعری آن ابیات توجه ندارند و فقط در انتظار نتیجه داستان درآن اشعار باقی می مانند ٠

گاهی در بین این خوانندگان و شنوندگان اشعار افرادی یافت می شوند که فی البداهه یا در اثر مرور زمان به شعر گفتن می پردازند و آثاری به وجود می آورند٠

همانطوری که بدواً به اطلاع خوانندگان رسید ، شعر گفتن الهامی است ، در این قسمت از یک حقیقت محض که برای خود من رخ داده است پرده برداری خواهم کرد و چگونگی بوجود آمدن این حالت را در خود شرح خواهم داد ٠ این واقعیت از طرف خودم یعنی کسی که اظهار می دارد در وی این حالت بوجود آمده است بیان میشود و هرگز به صورت نظریه و یا نقل قول نیست٠ چون برخی از اشخاص شهامت بیان برخی از حقایق را نداشته و ابزار آنرا لطمه ای به شخصیت خود می دانند، ولی در این اظهارات هیچگونه ادعایی دال بر برتری و خود خواهی وجود ندارد و عین وقایع از نظر خوانندگان می گذرد ٠

مادرم در اواخر تابستان ۱۳۶۷ درگذشت٠ وابستگی شدیدی از گذشته ، بخصوص پس از زمان فوت پدرم که حدود سی سال قبل از فوت مادرم بود ، بین ما بوجود آمده بود ، بطوریکه با وجود اینکه مادرم دو پسر دیگر نیز داشت همیشه از هر نظر چشم انتظار من بود ٠ چندین شبانه روز مادرم در بیمارستان بستری شده بود و تقریباً خواب درستی به چشمانم نمی رفت٠

از زمانیکه مادرم در بیمارستان بود ، ساعتها پس از نیمه شب می خوابیدم و در اکثر مواقع جهت جلوگیری از بی خوابی و التیام بخشیدن به ناراحتی هایم شروع به نوشتن برخی مطالب کتب روحی خود می کردم• شبی از روح نگهبان خود که پدرم است وضع مزاجی مادرم را جویا شدم و ایشان اظهار داشتند که او تا چند روز دیگر فوت خواهد کرد و هر گونه درمانی جهت وی بی نتیجه است• به خاطر اینکه به اظهار نظر ارواح، بخصوص گفته های پدرم به شدت معتقد می باشم، از وضع و حال مادرم مطلع شده بودم و در هر زمانی که او را می دیدم بیشتر ناراحت می شدم و حتی وقتی هم که مادرم از حالت بهبودی نسبی خود اطلاعاتی می داد ، از درون آتش می گرفتم و می سوختم ولی قدرت ابراز حقایق را نداشتم • یکی از همین شبها که مادرم در بیمارستان بستری بود از روح نگهبان خود خواستم که آیا ممکن است خداوند نیروئی در من بوجود آورد تا بتوانم درد دل و ناراحتی های درون خود را که بخاطر مرگ چند روز دیگر مادرم به من تحمیل خواهند شد را به صورت شعر بیان دارم و بدینوسیله آرامشی بدست آورم• این خواسته از طریق پدرم مورد موافقت روح اعظم قرار گرفت و زمانی بعد، این حقیقت به من الهام گردید بعد از بوجود آمدن آن حالت درونی قلم وکاغذ را برداشته و بدون مقدمه شروع به سرودن اشعاری کردم که یکایک لغات آن بطور الهامی در ذهن من نقش می بست و پس از دقایقی متوجه شدم که کاغذ مقابلم کاملاً سیاه شده و ابیات فراوانی شعر در مورد مادرم که بستری بود سروده ام، بدون اینکه کوچکترین اطلاعی از شعر سرودن داشته باشم• چند باری این اشعار را خواندم و متوجه شدم که تقریباً تمام ابیات آن دارای وزن و قافیه است و در مجموع مفهومی را به طور کامل می رساند • و آن اشعار تقریباً بدون هیچ گونه دخل و تصرفی از نظر خوانندگان محترم می گذرد•

رنج و درد از مریضی مادر

در عالم مکَر و افسون از نهان است تمام کار عالم در گمان است
نه راحت کس نشیند اندر عالم نه کس را ماند اندر دل همه غم
چو روزی را ز عمرت خوش گذاری شود روز دگر ، اشک تو جاری

اگـــر غم گـــیـــرد انـدر قلـب کس جـــان / زمـــان چـــون بگـــذرد آن گـــردد آســان
همـیـشـــه چرخ گـــردون این چنین است / زمـانـــی دل خـوش وٗ گـاهی غـمـین است
ســـحـــر آمـــد، هـنوزم دیـده باز است / چـو دل بـا خـالـــقـــش انـــدر نیـــاز است
نـه خـــوابی خـــوش رود بر دیدگـــانم / نـــه خـــنـــده مـــی نشیـنـد بـــر لبـانـم
دو هفـتـه شـد کـه مـادر گـشتـه رنجـور / همه خـــواب و خـــور از این تن شـــده دور
چو می دانم کـــه مـــادر بی عـــلاج است / ولـــی دارو و دکتـــر بـــس رواج اســـت
چو خـــوابیـــده کنـون در تخـــتش آرام / بـــرون از آنـــهـــمـــه درد اســـت و آلام
صـــــدا کـــــردم دمی آن دیده واکـــرد / تـــو گـــوئی زیـــر لـــب مـــا را دعـــا کـرد
پس از چـندی دو چشم و لـب فـــرو بست / ولـــی اشـــکی ز چشـــم مـــادرم جســـت
دوبـاره گـــفـــتـــمش مـــادر چطـوری / دو چشـــمـــش را گـشـــود و بسـت فـوری
چـو آگـــــه بـودم از اخـــلاق مـــــادر / بـــمـــــن می گـفت : خـــوبم جـــان دلبـر
نـدانـد کـس زهـر حـــــالـت چـه دیدم / و یـــــا از هـــر عـــلامت چـــون کشیـدم
بمن می گـــــفت مـــــادر با نگـاهش / لـــبِ آرام و سـاکت ، رُخ چـــو مـاهش
در آنـدم فـکـــر دلـــداری بـــه مـــن بـود / سپـــس بـــا هـــر نِگَـــه روحش بیاسود
بـدیدم بـعـــــــد چنـدی آن تنـش را / تنـــی پـــاره تـــر از پیـــراهـــنش را
بـدن را چاك داده هـمـــــچـــو دامـــان / کـجـــا دانـــد دگـــر او دردِ هـــجـــران
مگـر خـــــالـق نظر آرد بـه حـــــالش / وگـــرنـــه کـــی تـــو بیـنـــی قیـل و قـالش
خـــداونـدا مگـر آدم دگـــر نیـــست؟ / مـــرا ایـــن زجر عـالـم ، ازپـــی چیست؟
تو هـر دردی کـــه درمـــانش دگـــر نیـست / به من بخشی ، ترا منظور از این چیست ؟
گـــــرفـــتی آن پـدر را از حـــریفـــان / بـــبـــارید اشک دل ســـالی چو بـاران
پـس از او رو بـه دیـگـر کـس ، نمـودیـم / شب و روزی به عـــــشـق او غـنـودیـم
چـو مـــیـــدانی تـو این راز نهـــان را / چه گـیـری مـادرم بهـتـر ز جـان را
من این دانم کـــه می گـــیـــری عـــزیزم / اگـــــر افـــــزون ز دریـا اشـک ریـزم

تو کـــه رَبی و حـــاکم بر زمـــانی تو کـــه اســـتـــاد مطلق در جـــهـــانی
تو خـــود دانی فنای مـــردمـــان را چرا آری ، ســپس گـــیـــری تو جـــان را
تو خـــود بنوشـــتـــه ای خط ســـرم را تـو خـــود بشکســـتـــه ای بال و پرم را
تـو می بینی اگـــر مـــوری به گـــوری کـــشـــد پای ملخ رااو به زوری
و یا در قـــعـــر دریا کـــوســـه مـــاهی کنـد از حکـمت تـو پادشـــاهـی
کـــجـا فـــهـــمـــد کـسی سّـــر درون را هـمـــه ظاهر ببـــیـــنند و برون را
من این دانم کـــه حکمت در نهـــان است نه آنچـــه دیده خـــواهد در جـــهـــان است
خـــدائی ، مـــالک جـــسم و روانی تـــو حـــاکـــم بر تمام کـــهکشـــانی
دمی ایـن راز خلقت را بیـــان کن زخـــلقـــت ذره بر رهـــبـــر بیـــان کن

تـولد ، مـــاندن و مـــردن چه رازی است ؟
حـــقـــیـــقت را نمایان ، این چه بازی است ؟

از آن پس مدتها نوشتن کتاب های روحی را کنار گذاردم و شروع به سرودن اشعار کردم • اکنون که مبادرت به انتشار اولین کتاب روحی خودکرده ام، بخاطر شناسانیدن حقیقت وجود ارواح و نیروهائی که در برخی از شرایط ارواح به افراد بشر می دهند، چند نمونه از غزل های روحی سروده شده را در این قسمت به چاپ میرسانم و این حقیقت را بار دیگر اذعان می دارم که هیچ یک از این اشعار از توشه های ادبی زمان عمر گذشته من نبوده است و کلیه آنها به صورت الهامی در ذهن من نقش بسته اند و آنان را بر صفحه کاغذ نوشته ام• بدینجهت از بزرگان شعر و ادب می خواهم که اگر لغزش ها و نارسائی هایی در این ابیات به چشم شان می آید، بر این حقیر خرده نگیرند و با رحمت و اغماض فضل و کمال خود از آنان بگذرند• چون تمام آنان را باید به حساب ارواحی بگذارند که در این زمینه مرا یاری فرموده اند و من برای فراگیری ادبیات و شاعری تاکنون نزد هیچ استاد و کارشناسی کسب فیض نکرده ام به جز استادان روحی از عالم غیب • در برخی از مواقع ، در زمینه های بخصوصی از روح برخی از

شعرا بطور مستقیم یاری می گرفته ام و غزلهائی رانوشته ام و اکثراً تماس من با روح بزرگ خداوند غزل خواجه شمس الدین حافظ است و در بسیاری از موارد او مرا یاری می کند تا غزلهائی را به اتمام برسانم و اگر ناراحتی و یا گرفتاری هایی هم داشته باشم ، در برخی مواقع از او کمک می گیرم تا وصف الحال من اشعاری را بگوید و من آنها را بنویسم و پس از خواندن آرام شوم و نمونه ای از آنها را در این بخش مشاهده می فرمایند ۰

بعنوان نمونه شرح حال سرودن یکی از غزلهای خود را شرح می دهم تا خوانندگان به چگونگی برقراری تماس روحی من با روح شعرا توجه بفرمایند۰ منشی دفترم در حال ماشین کردن برخی از اشعارم بو دکه خواهرش وارد دفتر شد و به اتاق او که کاملاً مجزا است رفت و یکی دو تا از اشعار ماشین شده مرا که روی میز قرار داشت را خواند و سپس به خواهرش اظهار داشت: « من تصورم بر این است که آقای رهبرزاده اشعار حافظ را می نویسد و در آخر آن اسم حافظ را برداشته و بجای آن رهبر می گذارد۰» خواهرش که از مدتها قبل با من همکاری می کرد و از حالات من نیز آگاهی کامل داشت به او گفت که خیر چنین نیست و این اشعار همه الهامی و مربوط به خودشان است و پس از رفتن خواهرش با خنده این مطلب را به من اظهار داشت ۰

این موضوع فکر مرا بخود مشغول داشت ۰ پس از مدتی از روح حافظ مجدداً کمک خواستم و کلیه مطالب را به او بازگو کردم ۰

خواجه شیراز ابیات زیر را در مدت چند دقیقه به من الهام کردند و منهم آنها را بدون کوچکترین تغییری نوشتم چون در اکثر مواقع اشعاری را که بصورت الهامی می نویسم ، در زمان مناسبی که فرصت خواندن مجدد آنرا داشته باشم در برخی جملات آن از نظر وزن و قافیه و سلیقه و نظر شخصی اصلاحات کوچکی می کنم یا بعضی از ابیات را به طور کامل خط می زنم ، ولی این غزل را بدون کوچکترین تغییر در وزن و قافیه جهت اطلاع خوانندگان و شناخت قدرتهای روحی درج می کنم۰ ضمناً اسم منشی من « نجمی »و خواهرش« نسرین» بود۰ البته مشابه این حالت برایم ، بسیار زیاد اتفاق افتاده است واکثر اشعارم را به همین ترتیب

از روح شعرا مدد خواسته و آنان به عقل من ابیاتی را الهام کرده اند و منهم آنها را ثبت کرده ام.

باید این پرده شکافم ، بَر اَنصار دگر که به نسرین و نجی گویم و احرار دگر
عالم وکُون ومکان، جمله به گشت وگذراست آنچه اکنون گذرد خود برسد بار دگر
درکمین گاه نظر ، باخودحافظ همه شب پُر کُنم بر همه دیوان خود، اشعار دگر
حافظ اکنون بَرِ من ، جمله به فکر گذرید که برفت حافظ و هرگز نرسد بار دگر
گر تو خامی و نداری خبر از عالم غیب خوش کلامی مکن هرگز بَر دلدار دگر
یا رب این مردم عالم ، همگی بی خبرند که تو هر لحظه بخواهی، دهی افکار دگر
در کمندِ کَفِ دلداده اسیر قفسم ورنه این تن فکنم در پی دیوار دگر
نی کرم در کس و نی معرفت از بی خبران وقت آن شد که گریزم پی هشیار دگر
آب حیوان نخورم تا که بمانم همه عمر آنچه ماندم همه بس، بهر من و یار دگر
گل به جوش آمده، از شعر روانم دل خاك لاله و سنبل و نسرین ، همه یک بار دگر
بی خبر، گفته ربودی، ز دگر این زر و سیم مگشا لب، چو نداری خبر از کار دگر
هر شب آن حافظ شوریده ، رسد از ملکوت بر دل مرد پریشان کند اشعار دگر
عشرت دل کنم هر دم ، که رسد خانه ولی به که گویم که ، بگوید همه را یار دگر

رهبرا بگذر از این مردم ، و الفاظ برون
هر که در ذهن خود آلوده ، به افکار دگر

اکنون که نمونه هایی از غزلها و اشعار روحی را در این کتاب به چاپ می رسانم ، می توان گفت که بیش از چهل هزار بیت شعر از اواخر سال ۱۳۶۷ تا کنون(که بیش از چهار سال از آن نمی گذرد به صورت الهامی در من بوجود آمده و من آنها را ثبت کرده ام که امیدوارم بزودی بتوانم آنها را به صورت دیوانی از اشعار روحی در اختیار هموطنان و روح شناسان و شعر دوستان عزیز قرار دهم تا شاید قدمی در راه شناسانیدن قسمتی از عرفان و حقایق روحی که

اصل حیات بشری را تشکیل می دهد برداشته باشم ٠

پس از فوت مادرم ، آتش دیگری در وجود من شعله گرفت که قدرت تحمل آن از وجود هر بشری خارج بود٠ چون فردی که همخون من بود، به طور محرمانه و جدی در صدد متلاشی ساختن زندگانی من بر آمده بود٠ در این موقع از ارواح کمک خواستم که مرا یاری کنند تا مبادا روزی به خاطر همچون بودن رو در روی او بایستم و در مقابل اعمال نادرست او عکس العمل بدی از خود بروز دهم٠ چون به این حقیقت اعتقاد دارم که روزی این اشعار به دست همه بخصوص کسانی که در این عمل زشت و خداناپسندانه شرکت داشته اند خواهد رسید و متوجه آن اعمال بد خود خواهند شد٠ با توجه به اینکه از کلیه اعمال و حرکات آنان توسط ارواح نزدیکان خود بطور کامل با خبر بودم ، هیچگونه عمل و عکس العملی در مقابل تقدیر و سرنوشت نمی توانستم از خود بروز دهم ، چون به طوری که روح نگهبان ، زندگی آینده ام را تا اندازه ای اظهار داشته بود حتماً می بایست دگر گونیهایی در زندگانی مادی و معنوی و خصوصی من رخ دهد تا تبدیل به شخصیتی دیگر در اجتماع خود گردم٠ و تنها ناراحتی من در این بوده و هست که چرا دست تقدیر و سرنوشت باید یکی از عزیزترین افراد زندگانیم را ، که عمری به یکدیگر اتکاء داشته ایم ، مجری این طرح پلید و خانمان بر انداز کند و کسی را بر علیه من به پا خیزاند که زمان درازی از خوب و بد را در زیر یک سقف گذرانیده بودیم و او با همراهی برخی دیگر از اقوام و تظاهرات دروغ و بی پایه و اساس باعث شد که همسرم که تقریباً ربع قرنی را با هم گذرانیده بودیم تحت تأثیر سخن های نادرست آنان قرار گیرد و بدون بررسی و شناخت حقایق ، ذهن فرزندانم را از پدرشان تیره سازد و در نتیجه منجر به متارکه بی دلیل شود و سرنوشت دیگری در زندگی من رقم زده شود٠

پشت پا درزندگی ، هر کس زهرکس میخورد
جمله را ازناکسان ، گاهی هم از کس میخورد
پشت پاخوردن ، زناکس درجهان افسانه نیست
خون شوداین دل ، چو داند دائم از کس میخورد

بنا به خواسته و کمک ارواح بود که کتاب داستان واقعی و زندگی نامه خود را به رشته تحریر در آورده ام که امیدوارم بزودی بتوانم در اختیار خوانندگان محترم قرار دهم تا به حقایقی در زندگانی خود آگاه شوند و بدانند که این زندگانی مادی در هر لحظه با کوچکترین نسیمی در حال تغییر و تبدیل است و حیات و سرنوشت هم بدون آگاهی آنها مشغول تازیدن است و آنچه که در کتاب سرنوشت ثبت است جهت افراد بشر بدون کم و کاست از طرف نیروهای نهان و خواست خداوندی اجراء خواهند شد، بطوری که افراد ، علت بروز اتفاقات را از چشم دیگری می بینند و نسبت به آنان بد بین میشوند، در صورتیکه همه باید بدانند این گونه افراد مجری خواسته های کتاب سرنوشت ما هستند نه تصمیم گیرنده آن در فارسی ضرب المثل بسیار ارزنده ئی در مورد مرگ داریم و آن به این صورت است که میگویند حضرت عزرائیل طوری جان افراد را از آنان میگیرد که هیچ کس به وجود وی پی نبرده و نسبت به وی ظنین نشود.

اتفاقاتی که معمولاً در تغییر سرنوشت افراد بوجود می آیند نیز از این قانون مستثنی نیستند، یعنی سرنوشت افراد طوری تغییر می کند که در ظاهر عامل آن شخص بخصوصی بوده است ، در صورتیکه این شخص عامل ، باید نا آگاهانه این وظیفه را به عهده گرفته و انجام دهد ، حال مربوط به هر کسی که هست هیچ فرقی برای او نخواهد داشت ، چون افراد در این زمان تحت تأثیر نیرو و قدرت مافوق دیگری قرار دارند که می توانند اعمال خوب و بدی را از خود بروز دهند. در صورتیکه این اشخاص ممکن است در تمام طول عمر خود عمل مشابه دیگری را هرگز انجام ندهند و فقط در یک زمان معین قادر بوده اند حرکات و اعمالی را از خود بروز بدهند که در سرنوشت خود و یا دیگری موثر واقع شوند .

یک منظور دیگر از بیان حقایق فوق این است که خوانندگان زمانی که به برخی از اشعار بر می خورند که بصورت درهم و آشفته است و گاهی سوزش درون مربوط به افراد خانواده است، قبلاً از علت چنین سروده یا حالتی مطلع باشند تا راحت تر در درك حقایق اشعار روحی بر آیند، چون ارواح بزرگواری که در سرودن این اشعار مرا یاری فرموده اند ، با الهام هر بیتی از این چهل هزار بیت وجود مرا آرام و آرامتر کرده اند .

صومعه

گر گبر و مسلمانی ، یا رستم دستانی
بی خانه ز طوفانی ، بر کلبه من بازآ

گر تابع احساسی ، بگذر ز در ساقی
گر عاشق جانانی ، بر کلبه من بازآ

ار صاحب دیوانی ، یا حافظ قرآنی
آن لؤ لؤ و مرجانی ، بر کلبه من بازآ

در هر چمن ار خاری ، یا مرد گرفتاری
دل مرده پریشانی ، بر کلبه من بازآ

مستوره و گر مستی، در حالت بد مستی
سر لوحه پاکانی ، بر کلبه من بازآ

گر جلوه گه رازی، خوش باطن و طنازی
آن نرگس فتانی ، بر کلبه من بازآ

ار ناله و فریادی ، داری ز درون دادی
در هر شب ظلمانی ، بر کلبه من بازآ

گر خون دلت ریزد ، بر جامه ات آویزد
در فکر طبیبانی ، بر کلبه من بازآ

ار زخم روان داری ، افسرده تو از جانی
اندر پی درمانی ، بر کلبه من بازآ

خواهی به جهان خندی ، در بر همه بربندی
در خلوت و پنهانی ، بر کلبه من بازآ

عشق و طلب و حیرت ، خود آمده با عزّت
بگذشته گر از جانی ، بر کلبه من بازآ

مهلت چو میان باشد ، فرصت زبیان باشد
اکنون که تو بتوانی ، بر کلبه من بازآ

این چشم جهان بینی، بر بندیش آن بینی
در موقع حیرانی ، بر کلبه من بازآ

اززنده و بیجانی ، مفتون و پریشانی
آلوده بدامانی ، بر کلبه من بازآ

ای آنکه به تقریری ، بنشسته به تکفیری
چون باد سلیمانی ، بر کلبه من بازآ

حاشا مکن هر بودی ، نابوده شود بودی
گر بیخبر از آنی ، بر کلبه من بازآ

سرکش مشو از مستی ، دیوانه ز هر هستی
ار مست غزل خوانی ، بر کلبه من بازآ

خون شد دلم اززندان، چون دیده ام این رندان
گر کامل و انسانی ، بر کلبه من بازآ

تا خود بَرمت خندان ، بر درگه آن رحمن
گیری ز کفش ایمان ، بر کلبه من بازآ

ترسم که سر کویت ، اشگم برد آن جویت
ار طالب بارانی ، بر کلبه من بازآ

رهبر که به تحریر است ، اندر ره تغییر است
گر جزء خطیبانی ، بر کلبه من بازآ

روح و مَن و تَن

گه زبان خوش آرد ما را گه فراری میدهد هر یار را
آنچه خالق داده از روز ازل هر یکی عامل بود هر کار را
چشم ما کی بیند اسرار نهان چشم دل بیند گهی اَبرار را
داده سر پر گشته از اسرار غیب کرده حیران مردم بسیار را
دیده بیند آنچه باشد بر زمین مردمان حالِ و آن ادوار را
گوش ما خود حکمتی اندر سر است بشنود هر گفته یا اسرار را
حلق و بینی گه هوا گاهی غذا میرساند این تن بیمار را
مرکزی اندر بدن بنهاده ، دل کو حفاظت میکند آثار را
قلب مخلوقش نهاده در قفس دنده ها گیرند همه آزار را
راز خلقت بینی از هر ذره ای گردد هر ذره در و دیوار را
اندرون تن هزاران دیدنی است کی توانم گویم آن آمار را
آنچه گفتم جملگی از این تن روح و جان با تن کنند هر کار را
تن نداند ذره ای از کائنات روح کس داند همه اسرار را
ظاهر این تن ، در عمل باطن روان کس نداند گفته از خمار را
گفته ام با خنده ها نا گفتنی کی بگیرند بر دَل این اشعار را

رهبرا کمتر بگو از روح و جان
بهر خود هرگز مخر آزار را

شاهد درد دل

گـــر بنـده ندانـی چه کـنم طـاعت جـــان را بگـریزم از این عـــقـل و روم راه خُـســـان را
مـــــستِ میِ نـابِ ازلی از غـم خـــویشم هر اشـتـــر مـستی کـشـد ایـن بار گـران را
من تـشنه لطـفم ، بـده اکنـون بمن آن جـــام فـــردا چه کنـم گـــر بـدهی چشـمـــه آن را
شـــرمنـده طاعـــات تو شـــد این تـن پر درد بایـد کـــه نشـــانـی ز بدن ، درد نهـــان را
تشـویش جـزا می کِـشـدم تا بـه قـیـامت بر تـن بده اکنون هـمـه آن زجـر جـهـان را
بس خـانه کـه ویران کنی از لطف و کـرامـات بس دیده کـه گـریان کنی از پیـر و جـوان را
آگـــه نبـــود کس ز پی و بـازی این چـرخ عـاقـل بشنـاسـد هدف تیـر و کـمـان را
چون شـــاهـد درد دل مـــائی تو ز افـــلاك سـرمـــایه دهی ، گـه بسـتـانی هـمـه آن را
سرمـایه هر کس به جـهان حرمت جـان است بی مـــایه نبـــاید بری ایـن روح و روان را
اکنون ز چـه رو غم خـورم از بهـر قـیـامت پنهـــانِ روان بینـم و گـــاهی ز عـیـــان را
در بادیه گـــر تشنه نبـــاشی ، تو چـه دانی لـب تـشنـه زنـد آب دهـان هر دو لـبـــان را
هر کس به سیـه روزی دیگر به جهـان نیست غـــافل نـشناســد بـه جـهـــان دردِ زمـــان را
در حسـرت رفتن ز جـهـان جـان بـه لب آمـد از مـــاندن بیـــهـــوده کـشم ســود و زیان را

رهبـــر تو چه دانـی کـــه خـلایق همـــه چونـند
بیـــهـــوده تو مگـشـــا بَرِ ناپخـتـــه ، دهان را

آموزش رحمت

بیهوده مده از کف خود امکان را
با زورق بشکسته ، مبر جانان را

ساحل نرسد ، کشتی در مانده به گل
خالی مکن هرگز ، زکَرم میدان را

با مهر و صفا ، برو تو اندر ره عشق
دردار دهد او ، خود دهدش درمان را

ایمان مده از کف ، نرسی گُربه وصال
خالی مکن هرگز ز دلت ایمان را

با صدق و صفا ، برو تو اندر ره خویش
آزرده مشو ، نقضِ مکُن پیمان را

هر کس که بدی کند ستاند همه باز
سوزد به جهان تن و ، در آنجا جان را

بی حرمتی ار کند کسی بگذر از او
در عالم روحی دهد او تاوان را

در گرد بهشت و ساقی و جام و شراب
هرگز تو نبینی ، دگر آن رندان را

پیمانه شکن ، اگر که دیدی به جهان
بر دست وی ، هرگز تو مده امکان را

ساقی به ره میکده گفتا به کسان
در بین کسان نبینی آن انسان را

هر کس نرسد ، بر در آن پیر خراب
ناپخته کجا ، بوسه زند ایوان را

گه خاك تن ، خُمره ز هر میکده ای
داند همهٔ درد تن گریان را

کس را نبود خبر ز شور و شر عشق
گر طالب آنی ، تو بخوان دیوان را

هرگز نرود برون کسی از در عشق
با چشم دل ار بیندش این بستان را

درسی دهمت در این جهان گذران
آموزش رحمت تو بده باران را

رهبر بنگر کار عدو را به جهان
درد او دهد اما ندهد درمان را

کس بی غم

مگو بر ناکسان سرّ نهان را مگر بینی تو پیر نکته دان را
توانگر از دل درویش مسکین کجا گیرد خبر ، داند زیان را
بیا جامی تو از خمخانه برگیر نیازارد میِ صُوفی کسان را
نگارم پُر زِ راز و حکمتِ غیب نگوید بر کسی سنجد جهان را
بقا اندر فنا باشَد نه هستی کجا دانی تو اسرار کیان را
مگو بر عالَمی دیگر نظر نیست نیاز گرگی افتد گه شبان را
هر آنکه غم خورد از دست گردون در آن عالم ببیند گلستا ن را
من بیچاره اندر بودن خویش بهاری کی بدیدم جز خزان را
نصیبم گشته در بودن غم ودرد چرا بگشایم هر جائی دهان را
خدایا ، از وجودم پرده برگیر که تا بینم ز خود روح و روان را
بتو گویم که واقف بر وجودی تو خود دادی به من درد زمان را
فراموشم نمودی بعد هستی چنین دارم ز بودن این گمان را
مگر دنیا سرآید در صف حشر به یاد آری زمن روح گران را
عجب دارم زبخت خفته‌ٔخویش در آنجا هم بسوزی روح و جان را
من این دانم که هر کس در گذرگاه ز تو گیرد همه تاب و توان را
کدامین لاله میروید به گلزار بسا نشکفته می میرانی آن را
گِله آهسته کردم در دل خویش چو میدانی در عالم هر نهان را
شدم مستغرق دریای هستی در این وادی ز کف دادم عنان را
من از درد و غم حاصل گرفتم ندیدم مکتب حرف و بیان را

مدارا میکند رهبر غم خویش
کس بی غم نبیند این جهان را

نسل خودی

آتش به دلم شعله زند وین تن و جان را
ازجسم وتن و مغز و دل و روح و روان را

بر خانه دل جای کند آن گفته زهر پیر
کو دیده همه سختی چرخ دُوران را

بیهوده مگو نزد کسان ، دردِ دل خویش
هرگز مگشا نزد کسی غنچه دهان را

با دل بنشین خلوت و اسرار نهان گو
بیهوده مگو بر همگان سرّ نهان را

آشفته دلی گربزند حرف جگر سوز
چون باده ، اثر باشد آن روح و روان را

ناگفته سخن در دل کس گنج نهانی است
بیهوده مبخشا ز خود این گنج نهان را

گر حرف حقیقت تو نگوئی به کس وخویش
باید که بسوزی تو ز خود تکه زبان را

دشمن نزند حرف حقیقت گه و بیگاه
باور منما حرف دروغین کسان را

در قوم بشر نسل خودی دشمن جان است
نادیده تو باور مکن حرف دگران را

در راه طلب می روم اندر پی معشوق
تا در ره او هدیه نمایم تن و جان را

آن پیر خراباتیم این نکته نهان گفت
هرگز منشان بر دل خود حرف کسان را

خواهی که رها گردی از این دردِ جگر سوز
در محفل خود ره مده هر پیر و جوان را

حرف دل رهبر همه از سوزشِ جان است
چون حرف خودی سوخت ازو خانه جان را

شیرین زبانی

تمام عمر گردیدم ، که یابم زندگانی را
به طوفانی در افتادم ، تو بنگر ناتوانی را

شب وروزی هدر کردم، که مرغ عشق دل گیرم
فراری بوده این وحشی ، هدر دادم جوانی را

بنا شد آتش ازاخگر، زحرف ناکسان بنگر
رها شد آنهمه الفت ، تو بنگر نقش جانی را

نخوابیدم شبِ هجران، به فکر ماه و مه رویان
فنا شد بیجهت عمری ، تو بنگر بد گُمانی را

بنالد تا به یاد آرد، یکایک کرده ها این دل
چگونه بر ملا سازم ، غم و درد نهانی را

دریغا از غم هجران ، شبی راحت نیاسودم
تبه شد حاصل عمری ، نگه کن جا نفشانی را

روان شد دل شبی سویش، زبیمهری گریزان شد
شنید او حرف بد گویان ، گهی هم آن روانی را

برای حرف بدگویان ، مده ازکف می و ساقی
نباید بشکند آسان ، کسی عهد جوانی را

طریق عاشقی دانم خطا هم نقشی ازعشق است
ندانم عاشق مجنون ، چه دارد بدگمانی را

بسختی در شب تاری ، گذشتم از سر کویش
بهم پاشیده اش دیدم ، تمام زندگانی را

طلوع دل کند ماهی ، که از کنعان خبر دارد
زداید ظلمت و سختی چه دانی نکته دانی را

خدایا بر کف طوفان ، مده آن جعد مه رویان
خزانِ دل رسد بیند، خزان نوجوانی را

حدیث برد باری بین ، ندادم از کف آن پیمان
فراموش کسان گشتم تو بنگر کاردانی را

پریشان گشته دل اکنون، ز کار فتنه انگیزان
نبینی دیگر از رهبر تو آن شیرین زبانی را

فوق آفتاب

وصف گل ، تا کی نشیند در کتاب
باید از سیرَت ، تو برگیری نقاب

تا نقابش افکنی ، عریان شود
خوشترش بینی چو آید از حجاب

غیر تن بینی ز خود روح و روان
در تن بیدار یا افتاده خواب

عده ای بر این ، که قدرت در تن است
در بیابان ، تشنه بیند ، گه سراب

قدرت ما ، جمله در روح است و جان
عالمان گوید این را در جواب

جسم هر کس ، پیگری بی حاصل است
گر گذاری جمله تن را در گُلاب

روح تن خارج از آن ، با عنصری
در میان کهکشان ها، چون صحاب

جسم ثانی پیکری، چون اصل خویش
همچو عکس خود ، کسی بیند در آب

بعد مردن ، تن به گور اندر نهند
روح و ثانی ، بگذرد از آفتاب

خارج از بُعد زمان و هم مکان
عالم روحی هدفشان از شباب

کس نداند عالم از عمق وجود
از کجا آمد رود با این شتاب

واقفم من ذره ای از کار خویش
بعد مردن بسته کی گردد کتاب؟

عالمی دیگر همه عرش بزین
هر که گیرد اجر خود را در صواب

رهبرا ، ایمن مشو از کار غیب
تن رها کن ، تا برون آئی ز خواب

گذرگاه زمان

مژده ای دل ، که بسر آمده آن فصل حجاب
لاله و نرگس و گل ، آمده بر دشت و دَمن
بلبلان جمله رسیدند به در میکده مست
ظلمت شب همه رفت و سحر از ره برسید
آمد آن نور و دگر ، ظلمت شب را بدرید
آن پریشانی شبهای سیه ، از همه رفت
دل غمدیده ، به جان آمده ، از ظلمت شب
از دم باد صبا ، زنده شود عالم پیر
در خرابات مغان ، بر همه عشاق جهان
هر که از عالم خاکی رود اندر ملکوت
باید این باد صبا رخنه کند در دل دشت
شب ظلمت نتوان ره به دل لاله گشود
نه فقط مست در میکده ، مائیم به دهر
ذره ، از عمق وجودش ، نبود زار و خموش
جمله با گردش افلاك و جهان در گذرند
چه درآن خرقه زهدی ، چه دراین میکده مست
نکته ها دیده ام از آدم و این عالم پیر

شد برون عالم از آن ، حالت غمدیده و خواب
گل برون آمده از پرده ، به کف بادهٔ ناب
هر کجا ، پر شده اندر چمن ، از ساز و رباب
آسمان صاف و نبینی دگر آن ابرو سحاب
آنکه ظلمت بدرد، کرده همه خیر و صواب
هر دل غمزده بینی ، که برون شد ز حجاب
نرود بار دگر ، در قفس این خانه خراب
همهٔ زنده دلان را ، دهد از خمره شراب
جام می را دهد او زان می تاب
روزی، از کرده خود گیرد از آن پیر خراب
نفسی پر کند از غمزدگان ، عطر و گلاب
بشکند شاخ گل ار پا نهی آنجا به شتاب
جمع مستان جهان بین همه اندر تب و تاب
این گذرگاه جهان ، گیرد از آن ذره نقاب
کس نداند که چسان ، راه بَرَد خفته به خواب
اونویسد همه از خوب وبدت رابه کتاب
عده ای غافل و برخی شده مست از می ناب

رهبرا عالم و در آن همه اندر گذر است
گه به پیری بَرَد و گه بَرَد او وقت شباب

چشم جهان بین

گر شیخ اجل بر نگشاید ز من حاجات
هرگز نگذارم قدمی را به خرابات

هاتف به ره میکده ها قدرت جان دید
من روز وشب اندر ره و ، نادیده ام ، هیهات

از پای تن افتاده ام اندر ره دیدار
هر کس ز در میکده گیرد همه حاجات

تا قدرت تن دارم و این چشم جهان بین
باید که به میخانه روم بهر ملاقات

گه میکده از بهر بتان ساقی و جامی است
میخانه فقط محفل دل باشد و طاعات

اندر دل میخانه نبینی ز کس آزار
باقی همه هیچ وٌ بود این اصل مهمات

عاشق بِکشد بار ملامت به ره خویش
ورنه نرسد او به در خانه میقات

گر فرصت وصلش نشود باقی این عمر
عُزلت بگزینم بَرِ خود مانده اوقات

حاجات دل اکنون شده دیدار جمالی
کز آن نتوان یافت فزون جمله سعادات

سودای نیازم بود این ضَجّه و حُسرت
ورنه نکنم از دل بشکسته شکایات

طوفان بلا بر سرم آمد همه ایام
غیر از تو به نزد که برم شرح روایات

زخم دل من جمله از این چرخ زمان است
باید که شکافم تو ببینی ز جراحات

رهبر همه عمرش به ره میکده سر مست
چون بر در میخانه نشینند به مناجات

دست بدست

رفته بیرون ز کفم ، این دل دیوانه و مست
چون نیاورده ام آنرا به کف از روز اَلَست

باده لعل لبش ، برده ز تن ، صبر و قرار
هر که در دام دل افتاده ، کجا رفته ز دست

هر که اندر پی یارش ، بود از پیر و جوان
او به پیری ز در آمد ، در غمخانه شکست

دل سراپرده اسرار و ، نگویم سخنی
حرف دل را شنوی ، گه زِمَنِ باده پرست

عیب عاشق نکنم ، چونکه خود آشفته دلم
روح عاشق نرود ، بر دل دیوانه و پست

من و دل ، هر دو ، گرفتار خود اندر قفسم
عقل تن رفته کناری ، خوش و آسوده نشست

چون گدایان همه شب ، گرد جهان بهر وصال
با تأنی روم ، و بگذرم از بوده و هست

این نکته بگویم ، که جهان در گذر است
آنکه اکنون گذرد ، کی بود او رفته ز دست

فقر تن را تو مبین ، چونکه نیازش کفن است
عقل تن بین که چسان در پس آن پرده نشست

گه گلی نو به جهان آید ، از آن باغ بهشت
خود گرفتار بدن می کند از روز الست

فرصتِ کس نبود ، غیر دو روزی به جهان
زودچنگال اجل ، می دَرَد این بوده و هست

یا رب این خسته تو می بَر ، به سرای دل خویش
جمله درهای دو عالم ، نتوان بر همه بست

درد دل دارم اگر راه دهی در ملکوت
مصلحت این نبود ره ندهی بر من پست

رهبرا ، هر چه که خواهد کند آن پیر مغان
جمله در گنبد گردون ، بنوشته ز الست

ادعا کردن ز مردی خود جداست

بین ره خوابیده بودم نیمه مست
عقل و هوشم مدتی از دل گسست

مرد رندی آمد اندر، خواب خوش
او به ظاهر خوب و باطن بود پست

او به افسون دل به کار خود گرفت
عقلم از تن دورشد، کنجی نشست

مسخ و مدهوش هوس شد دل ز خویش
چون عنانِ دل گرفتش او بدست

او ز مردی دم زد اما آن نبود
کوس مردی ها بگفت او از الست

ادعا کردن ز مردی خود جداست
ادعا گه می کند هر مرد مست

بعد چندی دیدمش زار و خموش
بهر خود خواهد در عالم آنچه هست

بسته او دل بر زمین و ملک و مال
جان دهد از بهر دنیایی که هست

عمر تن دادم به راهش بی جهت
حاصل الفت به دیناری گسست

او نهانش پست و من با قلب پاك
تیر نامردی کی از شستم بجست

دوستان گفتند که او را اصل نیست
دل بر او هرگز نمی باید که بست

خون مردم را بنوشد همچومی
کیست او ؟ تیره درونی ، زر پرست

می مِکد خون خلایق چون انار
سالم از دستش یکی از صد نجست

در قفس افکنده مردم را به زور
او رمق گیرد کس ار با او نشست

دست خود ناگه گزیدم از غضب
بهر چه بنشسته ای با دون و پست

سالها عمرم به راهش شد فنا
دل ز ما آخر به نامردی شکست

او نهاده نام هاشم بر وجود
نام کافور است بر زنگی مست

این کُره گرد و همه در حال گشت
میرسند آخر به هم در یک نشست

چون بدید او یار و خوبان اینچنین
برق وحشت از دل رهبر بجست

علم نهان

اندر پس هر پرده چه دانی که چه غوغاست؟ گه زیر قدم پیکر یک لعبت زیباست
هر جا گذری چشم و لب و موی نگاریست هرسو نگری، سوزش وآهی دل صحراست
صاحبنظران واقف از اسرار نهانند تو غافلی ار ، علم تو در دیده رُعناست
علم همه عالم ندهد پاسخ مکنون اندر صدف از بهر چه آن یکه و تنهاست
باید بگریزی تو ز علم و خرد خویش تا بنگری اسرار فلک ،چون همه پیداست
علمت نبود ذره ریزی زِبَر و بَحر اسرار نهان علم یقینی بَرِ داناست
فرخنده کسی کو شب و روزش به خرابات با علم نهان در پی هر حل معماست
علمی نگشاید دری اندر دل اسرار گر جمله از آن موعظهٔ، کافرو ترساست
حادث نتوان گویدت اسرار پس و پیش چون علم حقیقی همه از عالم بالاست
آگه نشود کس به یقین با خرد و علم این علم جهان ، ذره کفی از همه دریاست
یک سلسله جمعند و خوش از هرعمل خویش چون هر که بفکر زر و مال و تن و سود است
جمع دگر اندر پی معشوق دل خویش روز و شبش اندر طلب گوهر والاست
فردای قیامت چو رسد ، میدهد آن یار بر زاهد دل گوهر و ، آتش تن رسواست

رهبر زنهان آگه و جمعی پی اسرار
آگاهی از آن عالم بالا چه تماشاست

نسوان

غم گفتار دل کی از زبان است تمام گفته از سوز نهان است
اسیر دل شوی با مکر و افسون پس از چندی محبت بی نشان است
به گلشن بلبلی شوریده از غم ندانی شیونش از درد جان است
سر کوی بتان منزل مگیرید که عشق جمله آنانَ از زبان است
پی نسوان مرو از بهر هر نوش که نیش این جماعت از همان است
جهان را تیره دارند این خلایق حقیقت چونکه بر آنان گران است
فرشته آید از در همچو دیوی چنین خصلت همیشه در زنان است
به ظاهر خالِ مُرغان خوش الحال به دستش تیر زهری در کمان است
غلام همت آنم که هر دم ز گفتارش حقایق ها عیان است
نیاید کس حقیقت را ز نسوان ندانم این چه رازی از کیان است
پشیمان گشتن اندر ذات وی نیست اگر باشد فقط تا یک زمان است
ز کاهی کوهی و کوهی گهی کاه بسازند گر که وقت امتحان است
فغانِ دل کنند آنان ز هر عشق چو باران بگذرد او خصم جان است
ز خون دل بشویند خنجر خویش اگر فهمند که عاشق آنچنان است
رسد گه دلبری شورید از عشق زداید درد دل گر در میان است
پس از چندی نبینی الفت و مهر ز درد و زجر و غم ، دل ناتوان است
پلنگ ار خانه گیرد در چراگاه دگر کی گوسفندان را امان است
چو مست می شدی بر خاکش افشان و گرنه قطره ای بر تن زیان است
زیانت گر رساند بادهٔ ای ناب اگر یک جرعه زان نوشی فغان است
سرِ زُلف کمند آسای ساقی کَنَد بنیاد عاشق گر جوان است
هزاران نکته ها دانم از این قوم ز گفتارم حقایق ها عیان است

وفا دیدم فقط خمخانه خویش
تصور دارم آنهم که گمان است

پرده در

گـر کـه عـزت بود از این دل شـیـدائی مـاست
ورکـه نامی بـود از شـهـرت رسـوائی مـاست

شـده ام شـهـره آفـاق جـهـان در ره عـشق
شـعلهٔ عـشق درون از غـم تنهـائی مـاست

خـوشـتـر از حـالت عـاشـق نبـود در دو جـهـان
آتش سـینه کـنون بهـر شکیـبـائی مـاست

هر کـه رسـوا نشـود کی شـود او مـحـرم راز
کـوس رسـوائی مـا از دل شـیـدائی مـاست

به خـرابات مـغـان کس نرود بهـر هـوس
سـخـتی رفـتـنش از همت والائی مـاست

همـه انـدر ره عـشـقند و نیـابند اثری
اثر دیـدنش از گـوهـر زیبـائی مـاست

فـهـم مـردم همـه مـحـدود وجـود و تن خـویش
جـهل بی علت از آن سـیـرتِ سـوادئی مـاست

اثر از عـشق نهـان، کس نکشـاند به وجـود
عـشـق او تا به ابد از غم تـنهـائی مـاست

مـژدگـانی بده ای دل کـه سـروش آمـد و گـفت
جـای مـسـتـان رهش مُـلک ثریائی مـاست

چـشم دل وا شـود ار بنـده رسـد بر ملکوت
هر کـه آنجـا برسـد خـود ز توانائی مـاست

به وصـالی نرسـد، کس به جـهـان غـیـر دلی
شب و روزش همـه جـا فکر شکیـبـائی مـاست

هر کـه اندر ره مـعـشـوق رود، بی خـبـر است
آنکه از جـان گـذرد در ره بینائی مـاست

رحـمـت حق رسـد ار بر در مـیـخـانه رسی
نطق و گـفـتـار کنون ، رحـمت گـویائی مـاست

گـر کـه از ذات وجـودت بِدَرَم پرده شـبی
جـمـله این عـالم و در آن پی دانائی مـاست

گـرد عـالم تو نیـابی، ز بشـر پرده دری
رهبـر پرده در از عـالم غـوغـائی مـاست

نیش زنبور

عمر هر کس یک زمانش دیدنی است
غفلت هر کس به عمر تن غنی است

هر که بیند در جهان شیب و فراز
زشت و زیبا بهر این جسمِ تنی است

گه رسد بر اوج شاهی آدمی
بعد چندی بینی آنهم رفتنی است

یا که ببینی قوم و خویشان گرد خویش
بدتر از هر دشمن و اهریمنی است

اختیار مال خود بر کس مده
آنکه یغما می برد حتما" تنی است

گه ببینی گرد خود جشن و سرور
در سرایت هم خوشی با روشنی است

بی تکلف گر که بینی آدمان
زندگی آنگاه همچون گلشنی است

نیش و نوش این جهان خود حکمتی است
خوبی و زشتی سراسر ماندنی است

دل مده بر لطف و احسان کسان
لطف خویشان دغل آزردنی است

گر شود از زر ترا همیان تهی
باز بینی دوستان را، دیدنی است

کاردنیا این چنین بینی به عمر
ریشه الفت گهی زان کندنی است

نیش زنبور از عسل کی غافل است
کی عسل از ترس نیشش خوردنی است

تا به کی مردم به فکر زیورند
کان پس از مردن به دور افکندنی است

دل مده بر چرخ و این ملک و زمین
آنچه را داری به دنیا ماندنی است

غیر عرفان این جهان هیچ است و پوچ
جان شعر رهبر الحق خواندنی است

کمال می

گر می بشنیدی ، همه از فضل و کمال است
هر میکده جائی ، پی دیدار و وصال است

هر رندِ قلندر ، به در میکده سر مست
اندر طلب، دیدن رخسار محال است

آن پیرَ خراباتی ما ، در همه احوال
در فکر دل غمزده ، اندر همه حال است

آن مطرب و ساقی ، به سرا پرده دلدار
از درد دل مردم غمدیده ، ملال است

آنکس که رسد ، بر در این میکده سر مست
کی فکر خود و لذت تن یا که خیال است

صوفی به در میکده آید گه و بی گاه
او بی خبر از میکده و حشمت و مال است

من حرمت می راند هم بر همه عالم
چون می ز کمال و همه دنیا ز جمال است

گر نیمه شب آئی ، تو بر این میکده سرمست
بینی که در این میکده ، هرشب چه جلال است

یک شب تو بیا ، میکده و آن ماه جهان بین
دیدار رخ یار به میخانه حلال است

از بهر وصالش مرو از میکده بیرون
چون میکده جائی ، پی هر نکته و خال است

هشدار که در دشت جنون گم نکنی راه
چون کعبه رهش هم زجنوب و ز شمال است

اهل نظر از بهر وصالت رود این راه
راهش تو نمایان اگر او هم کرو لال است

عیشی به از این کی بود اندر همه عالم
در راه تو ریزم همه اشگم که زلال است

بر میکده هر شب رود این پیر قلندر
چون رهبر ما ، در پی دیدار جمال است

یاوه گو

هر کسی داند که مرگش پیش رو است هر که آگاه و ، ولی غافل از اوست
از حقیقت دم مزن در کوی عشق با کسی کو ذات بد در خوی اوست
مردی و مردانگی افسانه شد شاید عکسی گه به جامی یا سبو است
ار به تاریکی در آید دلبری جعد مشکینش چه دانی زیر مو است
حرمت خود بی جهت از کف مده تا ندانی این بدُو دیگر نکوست
گر که بر دونان رسی در محفلی حرف خود را بشنوی در گفتگوست
گُل به گلشن گر نشانی بعد چند غنچه ای آرد گهی بیرنگ و بوست
گر رها داری کسی را از گزند آنکه تیغش بر کشد بهر تو اوست
حرف دل را نزد نامحرم مگوی بُردن سودت نهایت آبروست
بر بخیلان ریشهٔ الفت مبند یاوه گوئی نزد آنان بس نکوست

رهبرا تا سر کنی با ناکسان
هر دمی پشت سرت صد یاوه گوست

درد و حرمان

بار الـهی حکم بـاد و آب و بارانت ز چیـــست؟
نم نم باران بـه باغ و آن بیـابـانت ز چیـــست؟

گُل نرویانی به دشت و گـــه بـه باغ دلبـــران
لاله گه خـودرودهی برکون وامکانت زچیست؟

روزوشب درگردش و ، این مردمان درفکرخواب
نور خـورشیـد و فلک آن ماه تابانت ز چیست؟

مـــهـــر و الفت خـــودنهـــادی در دل نوع بشـــر
عشوه ازمعشوق مست و رازمژگانت زچیست؟

در تمـام ذره از عـــــالـم بـود رازی نهـــــان
بر هوایابرزمین ایـن جـمع مـرغـانت زچیست؟

عـــاشـق شـــمـــعش نمودی در دل آن پـروانه را
بی مـهـابا مـیـبـری در شـمـع لرزانت ز چیست؟

فـــرق بسـیـــاری نهـــادی بین اقـلیمِ وجـــود
گه برویدخـاروگه گُل، شـوره زارانت زچیست؟

بر هـمـه مـــخلوق عـــالم داده ای روح و روان
جان دهی بعـد از دمی ، بگرفتن جانـت زچیست؟

زجـر و سختی گه دهـی بر جمله اندر راه عـشق
خوددهی دردوسپس داوری درمانت زچیست؟

آب دریا را نمودی شـــور و تلخ و غـــیـــر شُرب
این صـدف یا لؤلؤ و آن کـوه مـرجـانت چیست؟

تشـنه ار دریـا رود ، مـــیـــرُد بـه دریا از عـطش
در دل دریا تـو آن کـــوه نمکـدانت ز چیـــست؟

چهـره هائـی داده ای بر مـردمـان خـوب و بد
گـریه ها گـه خنده از چاه ز نخـدانت ز چیست؟

خـود فـرسـتی بـنـد گـانت بر یمـین و گـه یسـار
روزی آنان دهی از سـفره و خـوانت ز چیست؟

گـه دهـی بر عـده ای نانی، و لیکن بـا عـذاب
میـرسـانی بر درگـر آن مـرغ بـریانت ز چیست؟

جـــمع علم و دانـشی را خـود دهـی بر بندگـــان
راز خلقت از همـه بنـموده پنهـانت ز چیست؟

هر چه مـانم بیشـتـر واقف شوم در عـمر خـویش
سهم رهبـر این همه اندوه و حرمـانت ز چیست؟

ناله شبگیر

ای مرغ سحر ، ناله شبگیر تو این نیست
خواهی که بگوئی دگر ، آن صوت غمین نیست

آن ناله محزون تو ازدل ، ز چه بگریخت
در نغمه تو از چه دگر شور و طنین نیست

هر شب نکنی ناله ، و آن آه جگر سوز
غیر از من غم دیده ، کسی چون توغمین نیست

هرگز نرسد ، ناله شب گیر تو بر گوش
شاید که دگر ، چرخ زمان با تو به کین نیست

من تا دل شب ، نالم از آن نغمه جان سوز
جز مست نوای تو کسی خانه نشین نیست

تیمار دل هر شب ، کنی از آن غم و اندوه
بهر دل ماتم زده ، جز تو به یقین نیست

غوغا نکند ناله ات اندر دل افلاك
در گلشن غم، جز تو کسی شاخه نشین نیست

از بهر چه ، دیگر نکنی ناله شب گیر
شاید ز غمِ دوست ترا هم دل و دین نیست

از لعل گهر بار تو ، این دل شود آرام
چون ساز و نوا ، بهتر از آوای غمین نیست

از شیون تو بگذرد هر غمزده از خویش
آنجا که تویی غمزده دیگر به زمین نیست

از لانه برون آی و نشین بر سر کویم
بنگر که فغان دل من کمتر از این نیست

گر حال دل غمزده دانی ، نگریزی
چون غمزده ای ، با دل غمدیده به کین نیست

گوید همه حالات درونم غم جان سوز
بینی که چو من ، غمزده ای روی زمین نیست

باید که نگوئی ، زمن هرگز به کس و خویش
چون غیر تو کس ، بهر دلم یارو امین نیست

ترسم که وداعی کنی آخر بگریزی
باید که بدانی ، گنهی بدتر از این نیست

شب رفت و نیامد ز تو آوای دل افزون
رهبر دگر این خطه شبی خانه نشین نیست

صبح صادق

زتنهـــــائی دلم دریای خـــــون است
مـــــرا یک لحظه تا دشت جنون است

گـــــهی از دیده نالم گـــــاهی از دل
ز اشگم جامـــه هر شب نیل گـــون است

در این دنیـــــای پوچ و هیچ وحـــــشی
جـــــهـــانی فکر اکنون و کنون است

گـــهی گـــویم حـــقـــایق با دل خـــویش
چو گـــــویم درد دل بینم فـــــزون است

بنالم با درونم تا ســـــحـــــر گـــــاه
چو صـــبح آید دودیده لاله گـــون است

دلی غـــمـــدیده گـــر بینی در عـــالم
ز دست مـــــردمـــــان پست و دون است

زند بر ریشـــه ات گـــه با تبـــر خـــویش
از این نامـــــردمی ها هم فـــــزون است

گـــروهی بهـــر خـــاك و مـــال دنیـــا
به حـیلت یا کـــه در مکر و فـــسون است

به زندان تجـــــمل بی نشـــــان باش
کـــــه دشت بی نیـــــازی در سکون است

منِ کـــافـــر گـــذشـــتم از زر و خـــویش
چو کـــفـــر من ز ایمـــانی فـــزون است

من و ســـودای عـــشـــقم تا به مـــحـــشـــر
فـــراری از کس و هم خـــون دون است

شـــبـــانگه تا ســـحـــر نالم بر آن پیـــر
چه دانی رنگ اشگم رنگ خـــون است

قلـم زن بخـت رهبـــــــر اینـچنـین زد
گـــهی در اوج و گـــاهی واژگـــون است

بدر تمام مه نو

زلف عاشق کُش تو قصه پنهانی نیست آن لب و چشم سیه ، جز در خاقانی نیست
بهر دیدار جمالت ، همه حیرت زده ، مست دیدن روی تو جز، غیر پریشان نیست
یارب این سلسله گیسو ، تو خود آشفته مکن همچو او محفل هر گبر و مسلمانی نیست
جام جم گر طلبم ، میرسد از آن ملکوت غیر رویت که بدان ، عالم رَبانی نیست
شده تن آتش و خاکستر و دودش بهوا جانم اندر کف تو ، مرغک بی جانی نیست
مات و مبهوت جمالت شده ام تا به فنا گرچه آلوده تر از من تن و دامانی نیست
صحبتِ باد صبا را نکنم در ره عشق چونکه آن لایق این ملک سلیمانی نیست
قبله گاه دل من گشته ای اندر همه عمر قبله گاه دگرم عالم حیرانی نیست
من خبر دار دلت گشته ام از بطن وجود غیر لطف و کرم و آتش سوزانی نیست
تیره شد روز من اکنون به در خانه عشق حاجت دل دگر آن بخشش سلطانی نیست
گر بزودی ندهی بر من از آن کهنه شراب بهر این دل به جهان بادهٔ درمانی نیست
باید از دل بدهی ، کام دل از آن لب خُشک غیر از این ، بهر دلم بی سر و سامانی نیست
کس چه داند که چه ها میدهد از عالم غیب همچو او در دو جهان رحمت یزدانی نیست
میرساند به من این بَدرِ تمام ملکوت که هزاران مَهِ زیبا به درخشانی نیست
گنج تن کی طلبم از تو بغیر از کرمی طلب من ز تو جز بوس فراوانی نیست
غیر از آن بوسه نخواهم که ز لب هدیه کنی بوالعجب این : که پس از بوسه پشیمانی نیست
تا جوابی ندهی کی روم از عالم خاك چونکه اندر بدنم قدرت و ایمانی نیست
در ره عشق بتان هر که رود زنده دل است هرچه بینی بجز از چاك گریبانی نیست
تا قیامت روم آن ره که رسم بر ملکوت گر چه اندر گذرم برف زمستانی نیست

پنجهٔ چرخ زمان بُرده ز رهبر دل و دین
با همه رنج زمان همچو وی انسانی نیست

محرم اسرار

کس راخبر از جسم و تن و روح و روان نیست
عاشق بود آنکس، که به فکر، تن و جان نیست

هر کس بدهد، جان خوداندر ره معشوق
گر جان ندهد کس ، به یقین او زبتان نیست

عاشق بِکشد ، بار ملامت گه و بی گاه
جان دادن عاشق ، به جهانَوهم وگمان نیست

صوفی برسد ، بر در هر صومعه سرمست
چون طالب دیدار کسی ، غیر همان نیست

شیرین دهنان ، گر به وصالش بنشینند
بینی که به شیرینی جانان به جهان نیست

دل را فکند ، هر که به زیر قدم یار
فرقی دگر اکنون ، زدل پیرو و جوان نیست

مردُم همگی ، فکر تن و مال و جمالند
با محرم اسرار جهان ، کس به نهان نیست

در آتش و دودش برود کرکس و عنقا
عاشق بود آنکو به تنش تاب و توان نیست

از پای تن افتاده ، در آن آتش و دودش
چون باخبر از سوختن خانهٔ جان نیست

بر کوی وفا ره نبرد صوفی و زاهد
گر در طلبش غیر وجود توتشان نیست

باید که ز جان بگذری اندر ره معشوق
همتای وی اندر حرم و درير مغان نیست

خاكِ در میخانهٔوی منزل مقصود
جائی بجز آنجابَرِ این پیر زمان نیست

پُر کُن زِ می این کوزه که هستی دهد آن جام
شُر بی چو مِیِ صوفی ما گرد جهان نیست

عاشق همه جا دیده ام اندر چمن عشق
چون رهبر ما ، عاشق خالق به جهان نیست

مریم پاك

پسرم اشک تو اکنون همه از بی خبری است
روزگار از گذرد ، کی دگر از ما اثری است

من فنا گشته ام از بهر بقای کس و خویش
تن اگر مرده ، روانم همه فکر پسری است

عمر تن داده ام ، اندر چمن صدق و صفا
غیر خالق چه کسی ، را دگر از من خبری است

کار ناکرده ، گنه کار جهان مریم پاك
کی دگر گفته ما را ، بَرِ دونان اثری است

تا بگیری خبری ، جان و تن از هم بگسیخت
ناله هرشب زِدلم ، نزد خدا تا سحری است

وصف دیدار و نگاهی نشود باقی عمر
کی دگر بهر زیارت ، به تنم بال و پری است

دامن آلوده نمودند ، همهٔ پیر و جوان
توهم آلوده نمودی ، که ز هیچت خبری است

خرقه آلوده مکن ، بی ثمر اندر ره هیچ
گر ترا برزِ بَرو زیرِ حقیقت نظری است

خالقم ، حق کسان را دهد اندر گذران
نه بشر فکر حیات و نه به فکر سفری است

تیر دشمن ز جفا ، بر دل تو خانه گرفت
بین خویشان نه کسی یارونه همچون پدری است

کار همخون من آن رشته الفت ببرید
توبدان روزوشب اندر ره او هم خطری است

من حقیقت همه گفتم نه که حرفی ز خطا
همه این گفتهٔ تو حرف کسانِ دگری است

بی جهت روحِ تن آلوده مکن با همه حُسن
بعد مرگم تو مکن گریه و زاری زقفا

راندی آخر تو مرا از حرم و خانهٔ خویش
بعد مرگم تو مکن گریه و زاری زقفا

هر چه بودم همه دادم ، به رهت از سر شوق
داده ام حاصل عمرم ، زکجایت خبری است

هتکِ حُرمت کُنم اَربرهمگان ، لطف ورضا است
کوسِ نامردی آنان ، سرکوی و گذری است

یارب آرامش ذاتت بده بررهبر خویش
چونکه این کرده آنان همه از بی خبری است

مار زنگی

هر که اندر گذرش، سِیر و سَفر ها دارد
در کَفش جامِ مِی و ساغر و مینا دارد

آشنای حرمی بوده ام ، از روز الست
دلِ صاحب نظر ، این نکته هویدا دارد

کرده هم خون تنم ، کارگرانی که مپرس
که چرا همنفسش ، ارزش دلها دارد

یارب آن دولت فَقرت ، برسان خود زکرم
چونکه وی گه طلب ، این قد و بالا دارد

نقد بازار جهان ، داده ام از بود و نبود
قدرت و شوکت خود را ز کف ما دارد

تاج خورشید بلندم ، برهاند زبلا
ورنه دیوانه هوای ، سر و سیمادارد

مار زنگی مبرش خانه ، که این خانه خراب
بگزد ، فرصتی ار برتن رعنا دارد

یا ر من گشته کنون ، هم نفس مدعیان
گفته های همه دونان ، به زبانها دارد

کس نیابد به جهان ، یار خوش و بی نظری
کیمیائی بود ار دلبر دانا دارد

چشم جادوی من هر نکته شناسد ز نهان
قلبم این مهر نها ن ، بر همه پیدا دارد

روز و شب دل زسر ، کوی بتان در گذر است
شاید این سّر درون بر همه گویا دارد

مدعی گفته، که دادی دل خود بر دگران
دل ما حجره تنگی است ، نه صحرا دارد

کُنج عزلت شده ام ، تا که نبینم کس و خویش
چونکه آن محتشمی ، کرکس و عنقا دارد

گشته نابوده چو بودو ، شده آن بوده نبود
بنگر این عالم گردنده چه غوغا دارد

یارب این آتش دل ، خود بنشانس ز لهیب
تاسیه روی کسان را همه رسوا دارد

آنچه معشوقه کند ، عین صواب و اثر است
تا نسوزد دل کس ، کِی به ادب جا دارد

در پی مقصد دل بوده ام ، اندر همه عمر
آنکه مست دو جهان گشته تماشا دارد

هر که اندر دو جهان ، گیرد از او رونق خویش
چونکه هر ذره حسابی ، به ثریا دارد

عیب رهبر نبود ، از بر تسلیم و رضا
داند او چون پس هر پرده ، معما دارد

وصف جمال

در گـــذر ، رهگذری لئولؤ و مـــرجـــان آورد نی کـه مسـتـوره از آن ، پُر همـه دامـان آورد
خـوشـتر از لؤلـؤ و مرجـان به لبش دُر و عَقیق بیـــخـبـــر بود و صـــدف ها به زنخـدان آورد
خـــال رخســـار و لبـش ، دل بکشـــاند به فنا گـوئی از سُـبـحـه بلقـیس و سـیلمـان آورد
کس نداند کـه چه ها گویم از آن وصف جمال بوالعـجب اینکه بـه رخ ، یک مـه تـابان آورد
تا دم صـبح صـفـا ، کی شـود از خـاطره دور او کـــه با چهـــره دمی ، آن مـــه کنعـــان آورد
من دیوانه کنون محـو جـمـالش همـه عـمـر آنکه جـان داده به دل ، خود غم و حـرمان آورد
عـاشق صـادق او گـشتـه ام از صـدق و صـفـا چونکـه او با لب خـشکیـده به تـن جـان آورد
قـدر گـــوهر نشناســد کس نـاپخـتـه و خـام غـیـر صـاحـبنظری ، شـه به وی ایمـان آورد
گـر بدین صـورت زیبـا بخـرامـد همـه جـا بینی هر شـــوره زمـینی گل و ریحـان آورد
چشمِ بد دور ، که شـد ، فتنه گـر بر زن و کوی دانم او پـرده درد ، تـارَه بُســـتـــــان آورد
کی تمنای دلم مـــیـرســد آخـر به وصـال او کـــه اینگونـه دلـم مـــسکن ویران آورد
خِضر اگر بوسـه گرفت از لب آن سـاقی مست کی دگـــر ره به سَرِ چشـمـــه حـیـوان آورد
یک دمی زخ بنمـــــاید ، رود او بـاغ دگـــر گـوئی او قـیـمت مُـشک خُتن ارزان آورد
گـــر نـدارد نـظری بـهـــر دل آزاری کس ز چـه رو عـــشق چنـانـی بـه هـزاران آورد
شـده تن آتش و خـاکسـتر و دودش کف عشق لایق بـنـدگـــیش بر دلـم ایمـــان آورد
بر در پیـر مـغـان رفـتـه ام از بـهـر سـؤال گـوئی او پاسـخش از روضـه رضـوان آورد

رهبـــر آلوده مکن دل پی ســـاقی به هـوس
خنجـر عـشق خـود او بـر همـه آسـان آورد

بیخبر از با خبران

مژگان تو دل را هدف تیر بلا کرد تیر از خم ابروی تو بر سینه چه ها کرد
داغی بنهاده به دل آن تیر دو ابرو خورشید دلم را چو مَهِ نیمه جدا کرد
صد ولوله اندر دل شوریده بر انگیخت این فتنه که آن نرگس مستانه بپا کرد
گردیده کنون سینه پر از درد جگر سوز هر جا صنمی بوده بر این سینه جفا کرد
دل ناله کنان رفته کنون در حرم یار خود را به ره دیده و نادیده فنا کرد
گه بی گنهی را بکُشد شهنه و قاضی ناپخته دمی بینیش این حکم قضا کرد
ای بی خبر از باخبران کی به خود آئید؟ دیدی که شبی شاه جهان رو به گدا کرد
گر یاد رفیقان نکنم آن عجبی نیست ما را چو ز خاکِ در میخانه رها کرد
دانی که چرا لاله و سوسن شده دل خون چون رشته پیمان خود از میکده واکرد
از بهر وصالت همه این سلسله و قوم آنجا که توئی قبله و بتخانه بپا کرد
فردای قیامت چو رسد آن دم بیدار دانی که چرا قافله قومی به قفا کرد
این نقطه که پیرایه دل گشته در این دشت دل را به فدای قدم مشک ختا کرد
هرگز نکنم در دو جهان ناله شبگیر چون حلقه زنجیر دلت چاره ما کرد
آن قافله رفت از کف و رهرو همه مدهوش دل ناله کنان رفت و پی جمله دعا کرد

دانی چه کسی آگهم از سِرّ نهان کرد
آنکس که بر این رهبر غمدیده خطا کرد

روح حلاج

عالِمی اندر پگاهی بر طناب دار شد چونکه در بین خلایق او فقط هشیار شد
او چنین گفتا : که من حقم ، ولی زُو ذَره ای ابلهان بر این که او کافر از این گفتار شد
چونکه از یک گوشهٔ مژگان بشر آمد پدید بعد از آن هر یک به نوعی مخزن اسرار شد
گر نداری علم خلقت ، هرگز از آن دم مزن هرکسی از ذات حق است ، گر ز هر اقمار شد
شکل سرگردانی خود را مبین ای بیخرد گه بشر در زندگی خارج ز تن بسیار شد
از گلستانِ صفا ار بگذری آن میشوی ورنه هر خاری کجا گُل اندر آن گلزار شد
در همه عالم بزرگی از خداوند است و بس روح پاك بندگان جزئی از آن سالار شد
سر فرازی میکنم چون آگهم از این وجود بعد مردن روحِ هر کس جانب خمّار شد
گر که حُلاج آن زمان گفتا که روح حق دمید روح خود را دید و گفتارش چنان پُر بار شد
قبل مردن روح پاکان میرسد بر کبریا نی که بعد از مردنِ تن اینچنین کردار شد
گر نشان خواهی زحق ، بگذر تو یکدم از وجود تا که بینی روحِ حق در هر تن و آثار شد
عارفِ سالِک یقین دارد وجود او ز چیست ؟ گر بگوید بعد چندی بر طناب دار شد
تا نداری علم غیب ، هرگز مرو در راه عقل در جهان نادان کجا ، آگه از این اسرار شد
در گلستانی روان گشتم من از اعجاز عشق صوفی و صافی یکایک بر در بازار شد

اشک و خون از چشم رهبر میرود اندر حیات
کی کسی واقف ز خود یا قدرت اسحار شد

سودای عشق

یار خوبان جزو بد عهدان نشد چونکه هر گل لایق بستان نشد
در شب پیمان و عشق و عاشقی کس بجز دل با دل هم پیمان نشد
تا سر زلفی از او آری به کف دیده و دل کو ز جان گریان نشد
ترك جان باید کنی در راه عشق ورنه هر کس محرم جانان نشد
آنکه اندر بزم عالم ساغری است بی جهت او ساقی دوران نشد
کو به درویشی بگوید راز عشق رحمت او کمتر از باران نشد
ار تواضع آوری بار آوری ورنه هر نخلی نخیلستان نشد
نازم آن چشمی که او با هر نگاه بر فقیری کرد و او سلطان نشد
گر سر زلفی شود سودای عشق غیر عشق دل ، کسی درمان نشد
این دل غمدیده از افسون یار رفته از حال و دگر خندان نشد
من به باغی باغبانی میکنم گل ز عشق دل در آن ویران نشد
دامنِ آن باغ شادی را کسی آورد بر کف که از وجدان نشد
سُجده بر هر کس نمی باید نمود هر الاغی مرکب سلطان نشد

ای خوشا رندی که چون رهبر به عمر
بهر هر دردی پی جانان نشد

نو عروسان

گل به باغی نتوان برد که بستان باشد
لاله و یاسمن و باغ و گلستان باشد

موعظه سر نتوان داد به هر انجمنی
که در آن پیر جهاندیده فراوان باشد

صحبت ازخوش سخنی کس نتواند به گزاف
تاکه در بستر گل بلبل خوشخوان باشد

به در میکده کی میرود آن پیر خراب
که در آن میکده دائم غم و حرمان باشد

نوعروسان بگریزند از آن حِجله گهی
که درآنجا همه از شیون و افغان باشد

زجر و حرمان کشد هر صوفی و هر زنده دلی
که به گرد وطنش خانه احزان باشد

کف آلوده نباشد مَحَکِ آب حیات
قعر دریا گُهر و لؤلؤ و مرجان باشد

گر نهی مرغ اسیری به درون قفسی
خواب خوش کی کند او تا که پریشان باشد

گر که ناپخته کشاند همه خویشان به عذاب
سرد و خاموش ، در آن عالم امکان باشد

تا که آتش نبود سینه نسوزد ز درون
کس به جائی نرسد ، جز که همه جان باشد

نه همین کشته دیدار تو مائیم به دهر
طالب روی تو هر آدم و انسان باشد

غم از این سینه سیمین نرود تا به وصال
چونکه دل طالب دیدار به رضوان باشد

ساقیا در قدح باده چه دادی به حریف
که چنین خفته به پاییز و زمستان باشد

هر که پندی بدهد بر من و رهبر ز ریا
ناصح بی عمل اکنون ز حریفان باشد

شمع کافوری

من نخوابیدم شبانگه مرغ شب بیدارشد
شعله های عشق سوزان در دلم بسیار شد

شمع کافوری تمامی تا نخِ آخر بسوخت
چشم من بیدار و دائم ، در پی اسرار شد

گرد شمع افتاده ، صد پروانه از رنگی برنگ
جمله در آتش شدند و تن فدای یارشد

نیمه شب آگه شدم ، از راز مستی بهر عشق
بهر دل آتش به تن زد ، جانب گلزار شد

رفته او اندر رهی تا سوزد اندر راه خویش
مست مِی از شعله گشت و جانب خمّارشد

آفرین گفتم بر آن عشقی ، که آمد از وجود
لحظه ای از جان گذشت و در پی دلدار شد

اختلاف عشق ما با وی هزاران فرسخ است
غیر سودای بتان کِی کس پی هشیار شد

آنکه ظاهر دارد ، اندر باطنش پروانه نیست
کار عشقش گه، به صدها حیله وکردار شد

گه شود لیلی ، به نزد عاشقی مجنون صفت
گه تو بینی از فراق دلبری بیمار شد

گر که خواهد عاشق از دلداده ای قلب رقیب
تا به کف آرد دلی را بر سر بازار شد

بعد چندی آتش عشقش شود خاکستری
هر یک اندرعشق خود از دیگری بیزار شد

بارالهی چون شود این مردمان بی ثبات
همچو آن پروانه عاشق باهمه افکار شد

جانم آمد برلب اما کس نگفت از بهر چیست
نطق گوهر بارم از عُزلت چنین پربار شد

دیده رهبر فرق عشق و عاشقی در عمر خویش
از عجایب حکمت گیتی کنون بیدارشد

فرزین

دیدی اخر به خزان سنبل و نسرین آمد
بار دیگر به جهان مردجهان بین آمد

مُعتکف گشته ام ، اندر حرم وادی عشق
چو ز تدبیر وی ، اکنون به دلم این آمد

مدعی بر سر بازار ، و من اندر گذرم
مترصد ، که شکارم ، به چه آذین آمد

گفته بودم زجهان بگذرد این ظلمت شب
چونکه بخت همه گهگاه، به چندین آمد

صبح صادق بدمید و همه جا خرمن عشق
لیکن از بد دلی اندر دل او کین آمد

بهر چه خلق گریزد زِ بَر زاهد پیر
چونکه هر ، گفته اش از حکمت و آئین آمد

ز نصیحت ، تو مگو ، حرف حقیقت به کسان
چون حقیقت توبدان ، بر همه سنگین آمد

اگر از راز نهان ، قصه کند، زاهد خام
راز دل گه تو بینی که ز ماچین آمد

قدر بی دولتی هرگز نکنم بردر پیر
که چرا ، رفته گروهی و کنون این آمد

شوکت از کف ندهم نزد خلایق به عبث
شب ظلمت بگذشت و ، شب نوشین آمد

شکر ایزد ، که نیافتاده ام از شوکت عشق
بعد عمری به تنم ، قدرت شاهین آمد

ره گشایم شده ارواح کسان در همه حال
معجز و قدرت آن ، از کف فرزین آمد

من جدا گشته ام از قافله اکنون به عبث
من ندانم که چه بر آدم خود بین آمد

بردم از یاد خود آن ، سختی و ایام فراغ
بی خبر شد ، که چه بر رهبر مسکین آمد

رندان عالم

یکایک جمله رندان پاك بازند
نه چون زاهد همیشه بر نمازند

دلی صیقل زده چون خال هندو
به کار خود در عالم عشق بازند

سخن در پرده ای گویند با دل
به پشت پرده رفتن گه مجازند

چو موسی یک شبانی را به ره دید
همیشه با خدای خود به رازند

همه با قلب پاك و عاری از کین
به نزد خالق ،آنان سرفرازند

به فکر عالم بالا در این دشت
همیشه در رهی دور و درازند

اگر بینند پیری رفته از حال
به خشنودی برایش چاره سازند

ز خالق روزی خود را بگیرند
زشکر نعمت هر شب در نیازند

بگویند حرف دل با خالق خویش
در این حالت همیشه در نمازند

عبادت هایشان در کعبه دل
گهی در کعبه گاهی در حجازند

جماعت خرده گیرند کار رندان
زنادانی همه افسانه سازند

من سرگشته حیرانم در این دشت
همه رندان به درگه بی نیازند

به رندان گو َدر میخانه بندند
همان میخانه اندر خانه سازند

چو رهبر جزء رندان جهان است
همان رندان برایش چاره سازند

ناجی

ساقی بده پیمانه ای ، کز روح و جان مستم کند
زان شربت مردان شب پیمانه ها ده سرکشم
آن زاهد مخمور شب ، باید رسد بر ما شبی
زاهد قیامت می کند ، گرداند این راز درون
گر از حقیقت بگذرد، چون جمله یاران با هنر
دیوانگان در فرصتند، گویند ز عقل خود سخن
گرمحتسب مستی کندکس کی گریبان گیردش
ساقی ز جام معرفت ، پیمانه ها ده سرکشم
مستی نیارد هر سَبو ، بر این تن و این رنگ ورو
باید نشینم اندرون ، آگه نگردم از برون
از دیده گه خون می چکد، از دوری مه طلعتان
هر رابطی اندر جهان ، در هر زمان و هر مکان
تقدیر گلزار بقا ، حیران نماید عالمی

در این دو روز زندگی ، فکر تن و هَستم کند
اصل بقا یابم از آن ، کی کافری پستم کند
از آن گذشت زندگی ، بگسسته پیوستم کند
گر بی نظر قاضی بود ، خاکی بر این شستم کند
فرقش چه باشدگرکه او، هم، چون دگرپستم کند
گرشاخه ای بشکسته شدصدشاخه بشکستم کند
کی مست می فکرمن و، قلبی که بشکستم کند
نوشم تمام باده را ، شاید که آن مستم کند
مست از تمام کار خود ، همخون و پیوستم کند
گر واقف از عالم شوم ، نابوده این هستم کند
کی می رسد ناجی زغیب، دست همه دستم کند
گر خواهد او وصل یقین ، باید که سرمستم کند
هر دم که او خواهد بدان ، با جمله بنشستم کند

رهبر جدا شداز بدن ، چیزی ندارد جز کفن
باید که یابم محرمی، تا فکر این هستم کند

شك و گمان

جمعی ز پی گوهر یک دانه روانند جمعی به در پیر خرابات مغانند
هر کس به طریقی رود اندر ره معشوق گر معتکف درگه آن پیر جهانند
صاحبنظران هر که در این قافله خاموش واقف همه از قدرت این روح روانند
آسوده کسانی که در این بادیه سر مست چون طره گیسوی ، به هر باد وزانند
بگشا تو رهی تا که نمایان شود آن راه تا هر که رود بر سر راهی که نشانند
این بی خبران هر که در این گنبد گردون آئینه صفت منعکس روی بتانند
غافل همه از نقطه پیرایه پرگار چون عالم و در آن ، همه از ذره بجانند
گردون همه نقشی چو همین عالم خاکی این انجم و خورشید و فلک ذره از آنند
این بی خبران جمله به خواب و همه مدهوش سودازده در فکر خود و سود و زیانند
سرمایه هر کس به جهان روح و روان است غافل همه خوابیده و در خواب گرانند
از چشم ترم خون رود اندر همه دیوان از بهر چه غافل ، همه از فصل خزانند؟
گر در طلب درك حقایق ز نهانید باید گذرید از همه علمی که عیانند
بگذر تو از این علم جهان ، نقطه ریزی است چون علم جهان ذره ای از علم نهانند
از بی خبری جملهٔ این عالم و هستی آگه نبوند ، در کف جلاد زمانند

کی بیخبران باخبر از روح و روانند
رهبر به یقین و همه در شک و گمانند

ساقی سرمست

از آمـــدن دلبـــر من کی خـــبـــر آید؟ گـــر زودتر از ره برســـد ، غـم بســـر آید
ســودای نیـازم کِـشـد این دل به خـرابات هـر دم غـم تـنهـــائـی او بـر نـظـر آیـد
انـدوه ســـر زلـف بتـــان شـــد غم ایـام این سـاقی مـیـخـانـه ، کی از آن سـفـر آید
بگذشـتـه ام از جـان ، شـده ام طـالب دلدار تـرسم کـــه ز مـــا بگـذرد ، از وی اثر آیـد
لب تشنه شـدم ، تا کـه بنوشم همـه آن جام فـردای قـیـامت چه کنم ، خـوبتـر آید
هر شـام و سـحـر مـیـروم اندر پی دیدار کـــام دل از او گـــیـــرم اگـــر زودتر آید
از راه طـلـب رفـتـه ام انـدر سـفـر عـشق تـا پـرده کـنـاری رود از در گـــهـــر آیـد
گـــر داد دلم را ندهـد سـاقی سـر مـست افـتـم بـه درش مـسـت ، کـه اهـل نظـر آید
ای خـفـتـه بپـاخـیـز، نداری خبـر از عـشق از بی خـبـری ها ضـرر انـدر ضـرر آید
در انجـمن باده کشـان ، خـواب زمان نیست چون مست می اند ، غافل از آنکه سحر آید
این سُبحـه صد دانه ندانی به چه کـاری است از بهـر حـسـاب می و یار و دگـر آید
باور مکن هر گـفـتـه ز درویش و قلـندر کـی عـلـم نـهـانـی ، بـه دل رهگـذر آیـد
فـردای قـیـامت چو رسی بر در آن پیـر پاداش عـمل بر هـمـه از خـشک و تـر آید
صـد ولولـه بر پا شـود هر شب بـه خـرابات و قـتی کـه در آن مـیکده صـاحـبنظر آید
آسـوده چو شـد کس ، بَرَدش قـافله سـالار چون قـافله با زنـگ و جـرس بیـخـبـر آید
شـد در ره هر قـافلـه صـدها خطر از پیش آگـه نبـود بیـخـبـری ، کـی خطر آید
ایـمـن نبـــود زنـده دلـی در هـمـــه ایـام هر گـــوشـــه عـــالـم ، ز خطـر ها اثـر آید
انـدر پـس هر پرده چه دانـی چه پیـامـی است خـــود پرده بـدر ، تا کـــه ز در پـرده در آید

سـودای دل رهبـر مـسکین چـو بقـا نیـست
بنشـسـتـه کـه پیک اجـل ، هر لحظـه در آید

شیشه عمر

هر کس به طریقی شکند این دل بیمار
گه خویش و گهی و دشمن و گه محرم اسرار

غافل همه از راز دل و سرّ نهانند
آسوده کجا داند ، از این حال گرفتار

دشمن زند ار خنجر اگر تیر جگر سوز
آزرده نگردد کسی ، از آدم غدار

بنیاد وی از روز ازل خشم و عِناد است
یاری ندهد وقت نیازت کس بدکار

یارب ز کجا محرم رازی رسد از غیب
تا درد نهان گویم و دارم همه اقرار

محرم نتوان شد به دلی باَزرو تزویر
محرم شود آن کس که بود حافظ اسرار

کی محرم دل بوده کس اندر ره معشوق
تا آخر عمرش شود او قافله سالار

خون می چکد از قلب ونویسم همه اشعار
شاید که بخواند شبی آنرا کس هشیار

سالک نتوان شد ، مگر از تن بگریزی
زاهد نتوان شد همه با گفته و گفتار

ما می زدگان در حرمش سرخوش و مستیم
دانم که رسد هر که بر او با همه کردار

تاکی همگان ، غافل از این کرده خویشند
فرقی نگذارند به دیر و حرم یار

صوفی به در میکده گفتا به حریفان
از کار عبث گشته دل از همهمه بیزار

تزویرو ریا تا به کی اندر همگان است
تا کی همه بینندو نمایند هم انکار

گر اهل صفائی تو به زر کس نفروشی
دولت چه کنی گر که دو چشمت شده بیدار

دولت همه از او طلبم بهر تن خویش
نی جامه زرین طلبم بهر خود و یار

پشمینه نهادم زتنم بر سر بازار
از خود همه دادم که روم در پی دیدار

گر شیشه عمرم رود اندر کف غدار
رهبر نگذارد قدمی جانب گلزار

گنج مقصود دل

رخصتی بایدم اکنون که ببوسم رخ یار ورنه آزرده شود بوسه زنم روی و عذار
ترك سر کرده ام اکنون به رهش بیخبر است بُرده از این دل صاحبنظرم صبر و قرار
من نه تنها شده ام مست نگاهش به جهان هر که بینی سر و جان میدهد از بهر نگار
آه شب ، اشک سحرَ در دل او بی اثر است چونکه آتش زده ، ناپخته دلش را ز دیار
خوش کلامی نکند او دگر اندر ره عشق بس جفا دیده به عمر کَمش اندر ره یار
خونبهای دل خود خواهدش از چرخ کبود چونکه بد کرده زمان با دلش اندر همه کار
یار من گشته کنون بی دل و افسرده نفس گوئی او تازه برون آمده از گرد و غبار
خال هندوی وی هر دم کِشَدَم بهر وصال روی زیبای وی آخر کُشَدَم همچو هزار
ایمن از تیر نگاهش نشود این دل زار تا که افتد به رُخَم غمزه آن چشم خُمار
گر شبی وعده دیدار وی آید به میان دانم این دل شود آخر به کف غمزه شکار
پرتو روی وی آتش زده این دل زِ دَرون دود و خاکستر دل رفته کنون دست غبار
مایه مستی دل گشته فقط دیدن یار هر کجا او رود آنجا شومش آینه دار
یارب آن قدرت قدسی برسانم ز کرم که دل آزرده نگردد ، کُنَمَش دیده نثار

نرگس مست وی آمد به کف رهبر و گفت :
گنج مقصود من ، او داده در این فصل بهار

عشق پیرانه

عشق پیرانه بیامد ز پی کام دگر
فکردل کرده ام و فکر دل آرام دگر

سوی میخانه روان گشته ام از بهر وصال
که بگوبم همه بر پیر خود آلام دگر

هاتف از میکدهٔ ناگه به ندا آمدو گفت
تو مرو در پی دل یا که سر انجام دگر

هتک حرمت مکن از موی سپیدت به خطا
چون به پیرانه در افتی به یکی دام دگر

دل به هرکس مده ای دوست، که چون مرغ هوا
بپرد از سر بامت به سر بام دگر

ساقیا جام شرابی بده بر عارف پیر
بی جهت دل نبرد در پی فرجام دگر

ای نسیم سحری بگذر از آن بی خبران
بهر خود گو تو مَخر یاوه و دشنام دگر

گر چنین پاك سرشتی تو در این وادی عشق
بعد چندی برسی خود به سرانجام دگر

دلبر ار بنده نوازی کند از حیله گری است
زانکه در عشق تو هر شب بنهد دام دگر

عشق پاکی کند ار جلوه ، بَرَد هر دل و دین
از من و تو همه عشاق و تنی خام دگر

هر که بینی همه در بند بلای دل خویش
جمله غلطیده به خود تا که چشد کام دگر

شدم از موعظه بیدار و کنون بهر وصال
در پی فرصتم و در پی ایام دگر

شده ام مست و خراب در میخانه عشق
تا رسانم به لبم جرعه یی از جام دگر

آنچه یاران همه کردند به ما بهر جفا
جمله سودی شده بر رهبر و هر خام دگر

پیر زن دهر

گر خدا عمر عنایت کُندم ، بار دگر
پیشه سازم به جهان شیوه و معیار دگر

روم آنجا که نبینم دگر آزار کسان
تا نبینم ز خسان ، حالت وکردار دگر

خیمه بر پا کنم آنجا همه چون کوه بلند
خود بسازم بَرِ تن ، خانه و دیوار دگر

ز آشنایان نرسند بر در آن خانه کسی
بین آنان نبود ، مونس و غمخوار دگر

همه غمخوار و کسانم ، به نظر رهگذرند
یا دلی رنجه کنند ، یا پی گفتار دگر

معرفت رفته نیابی دگر احسان کسان
کس نیاید به بَرَت از پی تیمار دگر

هر که آید ، بزند لاف دل از مهر و وفا
باطنش بدگهری ، یا که دل آزار دگر

من ز درد دل خود ، قافله سالار شبم
چون نگویم عم دل ، بر کس و اغیار دگر

ناکسی کس نشود ، کس نشود محرم راز
چونکه راز تو بگوید سَر بازار دگر

دلِ تن کنده شد از همهمه بی خبران
غافل از کار خود و در پی خمّار دگر

روز و شب در پی دیوار کسان چون سگ پیر
مانده از کار خود و خود شده سربار دگر

خوانده بودم ز کتابی سخن از مهر و وفا
گر که یابی تو بدان ، جمله به اشعار دگر

گر که روزی بشود چرخش عالم به رضا
خلوت دل کنم آنجا پی دل ، بار دگر

کی گرفتم زجهان ، حاصل آن کرده خویش
بایدش باز ستانم ، زفداکار دگر

رهبر این پیر زن چرخ و فلک کی به رضاست
یاز خود زاده برد یا تن بیمار دگر

شیب و فراز

ما همه اندر ره آن چاره ساز
هر که با خالق نشیند گه به راز

هر که در خلوت رسد بر عشق خویش
حرف دل را گوید اندر هر نماز

جلوه گاه حق بیابد در وجود
آن زمانی کو کُند راز و نیاز

حرف دل گوید در آن تاریک شب
حاجتش را هم رساند چاره ساز

هر که بر درگه نشیند عابد است
عابد زاهد رسد بر آن فراز

آنکه در غزلت رود کی عابد است
عابد آن باشد ، که خلوت کرده راز

می فرستد بهر هر کس او ز غیب
وسع قلب هر کسی او داده باز

هر که راه حق رود بیند دری
او کند درهای رحمت را فراز

سرّ حق را کس نداند جز دلی
با خبر گردیده از او در نماز

نازم آن چشم سیه کو با نگاه
می برد هر مانده ای را بر حجاز

پیرو پیر خراباتی عشق
هر که را بینی به نوعی در گداز

کشمکش با پرده دارانش خطاست
کی نموده پرده داری پرده باز

روح رهبر در ره پیمان عشق
می برد روحش روانش برفراز

کرکس و عنقا

با درون بنشسته بودم در ستیز
بسته چون دیدم همه راه گریز

راه بسیاری نهادم پیش روی
تا که یابم کوره راهی مشگ بیز

هر گره کور و فلک در حال خشم
گِرد تن دریا، وجودم خرد و ریز

جهل و عقل ما به سوی ذات خویش
کی کشانم هر دو را درپای میز

عقلِ تن دریای جهل افتاد و مرد
کی تو بینی دیگرآن ها در ستیز

کرکس و عنقا چو بیند ماکیان
زیر گردن می نهد چاقوی تیز

اندر آتش یا که در امواج داغ
جمله گشتند از جماعت در گریز

ای خدا سختی مده بر عقل پاك
خود نمایان بندگانت رستخیز

عقل و جهل، هر یک وجودی از تن است
ریشه را برکن ز جسم جهل خیز

بی ثباتی خانه ها ویران کند
بار الها ، آبرو از کس مریز

خاکیان بی بهره اند از راز عشق
ورنه آنان کس نبیند در ستیز

عشق بی حاصل انیس جهل ماست
کی تو بینی عقل و جهلی را عزیز

یک شبی جهل از خرد پیشی گرفت
دل ز رهبر برد و خود پا در گریز

با ساربان

اشـــتـــران رفـــتند همـــه بی یار و کس
پیش رو صـــحـــرای ســـوزان است وبس

من بخـــوابی خـــوش ، ربود آن ســـاربان
مـــانده در گـــوشم فـــقط بانگ جـــرس

بُرده بارِ زر به صـــد مکر و فـــریب
مـــانده جـــای اشـــتـــران چندی مگس

جـــای پای اشـــتـــران بگرفـــتـــه پیش
مـــیـــروم از پی کـــه تا افـــتـــد نفس

هـر دم آنان کـــــاروان هـی می کـنند
کـــاروان از من ولی خـــود بی جـــرس

خـــســـتگی در تشنگی جـــانم گـــرفت
بر کـــه نالـم غـــیـــر آن فـــریادرس

درد بسـیـاری کـشـیـد، این جـسم و جـان
جـــان برفت و تن مـــیـــان خـــار و خس

اشـــتـــران را برده دزدی ســـاربان
کـــاروان دزدیـده او بـهـــــر هـوس

درپَیش منزل به منزل در شـــتـــاب
تا کـــه گـــیـــرم خـــود تمامی چون عـــسس

در لـبـــــــاس بـره آیـد روبـهـی
همـــچـو گـــرگی گله گـــیـــرد پیش و پس

راز دل گـــــفـــــتم بر او دزدی نمود
راز دل هـرگـــز مگو بر خـــویش و کس

هـر چه رفـــتم کـــاروان دوری گـــرفت
پیـش رویـم یـک ســـــرابی بـود و بـس

نـی رمق درپـا، نـه تـن را قـــــدرتـی
گـــر رهـا گـــردم خـــداوند است و بـس

زجـــر رهبـــر گـــر بدانند اشـــتـــران
بشکـنـنـد از ســـــاربان زریـن قـــفس

خدمت مینا

آنکه ز دیوانگی رفته بسوی هوس بی جهت از خود گذشت بهر تن ملتمس
خرقه تقوی کجا بوده تن بی نوا هیچ ندارد به تن برده از او خویش و کس
آنکه به راه طلب رفته برای بقا کی بشنیده بجز ناله و بانگ جرس
گر بدری پرده ها جان رسد اندر فنا قدرت عالم رسد بر بدنت در نفس
پرده بر انداختم یک شبی از خویشتن در پس این پرده هم ، بود سرابی و بس
پرده بباید دری از خود و از کبریا تا بشوی واقف از قدرت فریادرس
بندهٔ او گشته ام ، چونکه وی اندر جهان قدرت بودن دهد بر همه حتی مگس
بوسه توان زد گهی ، بر کف و بازوی او چشم بد روزگار ، کرده مرا در قفس
زلف پریشان او دست نیابد کسی خود مگر او را به دل ، رخنه کند این هوس
باده از آن نرگسش برده مرا برفنا حلقه گیسوی او کرده مرا بی نفس
بر همه دُردی کشان مید هد او جرعه یی روزی آنها فقط دُرد شراب است و بس
خدمت مینا کنم ساغر صهبا بدست دامن مطرب شوم تازه کنم این نفس
بادهٔ مستانه ئی گیرم از آن مدعی تا که خبر گیرم از ، آنچه که آید ز پس
باده پیاپی دهی بر کف قاضی پست تو به کجا آورد بر دَرِ خمّار مست
رهرو راه خدا در همه جا ناظر است تا نرود پای کس ذره ای از خار و خس

مردم کوته نظر در پی هر فرصتند
رهبر صاحب نظر را بَرَدَش هر عسس

فاتحه خوان

ترسم نرسم در همه عمرم به وصالش
گیرم به برم دلبر و بوسم ز جمالش

اوقات خوشی بوده در آن ناله شبگیر
چون جمله به گردهم و ، هریک به کمالش

دونان بربودند ز من آن اختر شب گیر
سالی بگذشت و همه شب فکر وصالش

دزدی ز ازل بوده به عالم ، نه که از خویش
دزدی نکند آدم پاکی ، زحلالش

دزدیده ز من قافله را با جرس و زنگ
باور نشود ، دزد کسی بوده عیالش

روزی مَلک از بهر من و او به مناجات
افکنده کنون بخت من او را، به زوالش

با یاد وی هر شب روم اندر حرم خویش
هرگز نکند یاد پدر را به خیالش

از بهر وی هر شب به در پیر خرابات
خواهم ز وی افزوده کند جاه و جلالش

چشمم همه جا در پی او خفته و بیدار
یارب ، تو مبر قدرت تن را به زوالش

ترسم نرسم ، قافله از من بگریزد
افتد بزمین اشگ دو چشمان زلالش

گر فرصت وصلی دهد این عالم مکار
حتما" که زدایم زدل آن و هم و خیالش

بگذشته زمان و همگی غافل از آنیم
شاید که فزون گشته کنون فهم و کمالش

او برده زیاد و دلم از غصه پر از خون
آزرده شوم گر شنوم درد و ملالش

بر درگه خالق روم هرشب به گدائی
پیش از سفر آیا برسم من به وصالش؟

خواهد که فرستد بر او توشه جان را
دستش نرسد تا که فرستد زرو مالش

هر شب رود او ، با دل خود نزد عزیزان
سر خوش کند او با دل غمدیده خیالش

کاری نبود جز به رهش نوحه سرائی
یارب تومیانداز به سودای محالش

هر دم رود از خانه برون رهبر و در خوش
بینی تو بگور زنِ بد فاتحه خوانش

لب سوخته

بُرده دل از کـــــفم آن سلسله پر چینش لب آتشکده ، هم ساق و تن سیمینش
هر کـــجـــا جلوه کند در نظرم آن مَه نو مـــیـــبَرد لذت دل بر فلک و پروینش
گرکه صورتگر چین برکشد از اوخط و خال روز و شب صورت یارم کُند او تحسینش
ترك سر کرده روم ، بوسه زنم بر قدمش شاید از لطف و صفا ، بینم از او تمکینش
در ره عشقِ کسان کی گذرم از سر خویش خورده ام شهد لب و ، آگهم از آئینش
جان شیرین چو دهم بهر وصالش نه عجب چونکه عاشق شده دل ، رفته کف شاهینش
مه و خورشید و فلک ، بر قدمش ذره خاك آنکه دیده رخ او ، گشته چو من مسکینش
هرکه نادیده رخش ، چون کنداوصاف جمال ای بسا کُشته چو من ، بر قدم زرینش
صوفی میکده دیدش شبی اندر ره خویش خرقه و سُبحه بداد از کف خود چون دینش
بشکست حرمت میخانه ، برفت سوی کنِشت که دگر باره ببیند به ره او چندینش
داده از چاه زنخدان به منش بوسه ولی باید آن بوسه زنم بر دو لب نوشینش
لب او گرم و ، ولی غافل از آن حرمت عشق چون لب سوخته ، خاکستر آن بالینش
جان و دل برده همان بوسه سردش ز وجود خصلت جمله بتان دیده ام از دیرینش

جان و دل برده ز کف ، جای دگر بوسهٔ سرد
جان رهبر به فدای دهن شیرینش

گندم نما و جو فروش

من کنون دور از تو این دل در خروش
دانی از بهر چه لب باشد خموش

زانکه داری قلب چون آئینه ای
آشکارا سازدش هر دم سروش

نیمه شب خوابیده بودم مست خواب
آمدی در خواب و خوشحالم ز دوش

رخ ز تو شاد و دو چشمت پر فروغ
همچو مستان خنده بر لب شادنوش

دل کجا دید از تو آن نامحرمی
تا که بینم روی او گیرم خروش

هر دو از روز ازل همدل شدیم
پاك و یکدل چون دو رند باده نوش

بی وفائی دیدم از آن ناکسان
کی بیافتند آدمان از این خروش

مال مردم را به یغما میبرد
عده ای گندم نمای جو فروش

نزد اقوامش چو رندی کور و کر
کی در آرد پنبه ها را او ز گوش

وقت مردن با ترازوی اجل
بار سنگینی کشاند او به دوش

هاتف اندر خواب خوش آمد زغیب
گفت نابخرد کجا گیردسروش

نزد عارف یاوه گوئی ها خطاست
نزد او باید شوی زار و خموش

آنکه مِی ناخورده چون مستی کند
سالکان دانند و رند باده نوش

من نه تنها خود بر این سودا شدم
پیر دیرم گفته بر من نیمه هوش

رهبرا بگذر تو از آن ناکسان
حق هر کس را دهد آن جرم پوش

ملك و کیش

هر آنکس بَد کند ، بد آیدش پیش چو از عالم رسد ، نی از بد اندیش
بد اندیشان اسیر چرخ و گردون همه غافل از آن ، دلها کند ریش
نداند راز هستی مست و هشیار چو مستان جمله هوش و هوشم از خویش
طریق خدمت و آئین مردی کجا بینی تو از بی ریش و هم ریش
خُنک بر روح و جان می فروشی که غیر از می ندارد حجره اش بیش
ز پرده راز دل گر آشکار است نباید بیند از دو نان گهی نیش
در این بازار پر آشوب هستی کجا دارد حقیقت ارزش پیش
به گردابی در افتادم در این دشت که غافل گشتم از هر ملک و هر کیش
بسازم با غَمِ این عالم پیر چو او خواهد بمانم من به تشویش
فنا شد این دل اندر خلوت خویش که شعله میزند از این دل ریش
می باقی مده از کف که ساقی نیابد بعد رفتن زان کم و بیش
ز دولت دم مزن گم گشته در خویش تو از حکمت چه داری در دل خویش

دعای می پرستان را ثوابی است
بیابی نزد رهبر یا که درویش

دل افسرده

دل دیوانه به زنجیر بلا ، در گِل خویش مانده دردشت جنون ، کی برسدمنزل خویش؟
این دل آخر بگریزد شبی اندر ره عشق هدف تیر بلا میشود از قاتل خویش
تا به کی این دل غمدیده کشد رنج و عذاب یک دم آخر نشد اندر گذران ، غافل خویش
خسته شد این دل وامانده پی عشق و جنون میکند درد و غمش تا به سحر در دل خویش
گفتم این درد نهانم ، همه بر پیر خراب خیس آب عرقش دیده ام ، آن عاقل خویش
ز پی دل تو مرو ، گفته شبی پیر مغان مکن هر رهگذری را صنم ، عاقل خویش
رفتن اندر پی دلْ همچو سرابی عبث است دل افسرده مکن تا به فنا مقبل خویش
دیگر این دل نرود در پی هر خوش نظری کرده این درد جهان را همه جا قابل خویش
آنکه بشکسته دلی ، کی رسد آخر به وصال نکند خیر و ثوابی به جهان شامل خویش

رهبر آزرده مشو از کسی اندر گذران
هر که قدر عملش میبرد از حاصل خویش

دزد و قاضی و عسس

خـواهم روم درمـحـضـری ، تابگسلم پیـمـان خـویش
کی من ز دل خـواهم چنین باشـدزلطف قـوم وخـویش

خـویشان پست ونادرست ایمـان ودین از ریشه سست
کـاری نمودندعـاقـبت ، حـرفم همـه زهـراست ونیش

من سـاعـتی دیگر روم ، در مـجلس درد و الم
تا بشکـنم پیـمـانه را ، دل را نمایم خـود پـریش

تن بر قـضـا در مـیـدهم ، تا یابم آنجـا زورقی
خـود را رهـانم از بلا ، شـاید رهی یابم به پیش

ای روزگـار لعـنتی ، زر از چه روکـردی چنین
کی خـود به فکر این تنم یا بگسلم از دلبـرم

بخـشیـده دل بر جـمـعشـان هم مـهـر و هم آزادگی
خوش نزد این دون همتان ، بگـذشته اند از دین و کیش

ای خـالق رحـمن بده ، حق همـه نامـردمـان
فکـر وجـودی از تنم چون بگذرنـد از بخت خـویش

گـه آگـهم گـه بی خـبـر ، از حـال این بی دولـتـان
کـردم تمام کـرده ها ، دیگرنیـایدکـار بیش

از دزد و قـاضی و عـسس ، یا هر کـه دل دارد پریش
باید تحـمل آورم ، نامـردمی از بسـتـه ریش

گـویم بر آن نـامـحـرمـان ، وحـشـت نمائیـد از زمـان
کـردی به رهبـراین چنین ، بنگر بـه روز سـخت خـویش

شمع سوزان

با خیال روی او معشوق دورانم چوشمع
در بر پیر مغانم، اشگ ریزانم چوشمع

دل به رغبت داده ام ، بردست هربی همتی
اندر این چرخ و فلک ، دل تیر بارانم چو شمع

بهر وصلش سالهایی، رفته این دل برفنا
چون نیابم عشق خود را مات وحیرانم چوشمع

همچو جغدی گه کنم، منزل به هر بیغوله ای
طایر دولت چه داند، اشک لرزانم چو شمع

جان فشانی کرده دل، تاخود رسد بر درگهش
چون ز عشق وصل او ، اندر بیابانم چو شمع

قدرتی دیگر نبینم تا روم بر کوی عشق
جان خودبرکف کنون ، دست غلامانم چوشمع

گر که خواهد عالمی ، درزیر پایش جان دهند
وقت جان دادن به راهش از هزارانم چوشمع

عاشق بیچاره کی خواهد، بجز اوصاف عشق
محفل اراروشن نبینم، خودگریزانم چوشمع

گر که بینم روی جانان ، نزد آن عابدبه هوش
جان و تن بازم، به راهش همچو یارانم چو شمع

ار گذارد جامی از می ، برلبانم می فروش
من ز کار گنبدش، مبهوت وحیرانم چو شمع

گم شدم در راه خود اندر خرابات مغان
کی غلام درگه، هرشاه وسلطانم چوشمع

من که در افسونگری آوازه دارم در جهان
گر رسم بر محفلش ، آلوده دامانم چو شمع

گر که آرم دامن آن گنج شادی را به کف
من رهین منت شاه و گدایانم چو شمع

دانه تسبیح خویشان بدتر از هر خنجری است
چون ز خُبث طینت آنان پریشانم چو شمع

رهبرهرشب درسرایش، شوق وصل دلبراست
تاسحردرراه وصلش، اشگ ریزانم چو شمع

دود چراغ

شب و بیداری و درد و همه جا دود چراغ
گشته مجنون وصالت ، دل صاحبنظرم
فرصتی باید و بینم که گشایم دل خویش
برسد فصل بهار و ، وزدآن باد و نسیم
ره مده بر در خود ، تا که ببینی زغنی
حاصل عمر گرامی ، مده بر رهگذران
لاك پشتی دهد از حالت دریا خبری
مرو اندر پی دل ، تا که ندانی دل کیست
حرف ناپخته ، نه برگو ، نه شنوازکس و خویش
مژده ای بهر دل از یوسف گم گشته رسید
چو رسد فصل خزان ، هر که رود خانه خویش
خواهم آنجا روم و گویم از این چرخ کبود

بنویسم ز دل و ، شرح دهم شرط بلاغ
فرصتم نیست که آن دل برسانم به فراغ
تا رسد نغمه خوش ، کی شنوی شیون زاغ
ببرد آنهمه دودی ، که برون شد زچراغ
گرد مخروبه رود خانه کند جغد و کلاغ
نره شیری چو رود ، لاشه خورندش همه زاغ
چون زو حشت رود او ، نطفه نهد در شن داغ
هر که دل دارد ، از آن فیل و زهر بچه کلاغ
فرق آدم چه بود ، بازغن و کره الاغ
از من خسته بگیرند ز گمگشته سراغ
نه گُلی گِرد چمن ماند و نی رونق باغ
نه دگر فَرصتی و نی که دگر حال و دماغ

رفته در لاك خود آن ، رهبر و در فکر خزان
چون کنون با دل خود مانده و آن دودچراغ

شاه نجف

مـــــجلسی برپـا کنم با چـنگ و دُف
سُـــفـــره هائی گـســـتـــرم بر هر علف

آن بتـــــان را آورم مـــــجلسی شـــبی
تـا کـــــــــه آرم دامـن یـارم بـه کـف

هـمـــچـــو گل رویش ببـــویم دم به دم
حـــــرف دل گـــــویم بر او ازهـر طـرف

ار بخـــواهد یک دم از مـــحـــفل رود
ریســـمـــانی بـــافـم از دل بـــا کـنـف

پـای او بـنـدم کـــــــه تکـریـمـش کـنـم
هـــر چـــه خـــواهـد آورم بـــر او تُحف

آنـچـــــه تـن دارم دهـم در راه عـــــشق
جـــــــان چـه ارزش دارد ار دارم تـلـف

چـون مُریـدی گـــــــرد او پـروانـه وار
او دهـد گـــه عـــزت و گـــاهی شـــرف

کی گـــــذارم بگـذردنامـــــحـــرمی
یـاکـــــــه بـیـنـد روی او هـر نـاخـلـف

گـــر رود ازنـزد مـــا سلطان عـــشق
خـــود رســـانم بر در شـــاه نجف

رهبـــــــرا مگـذر تـو از آن یـار خـــــویش
هـر کـــــه از ایـن ره رســـــد بـر آن هـدف

رندی و خوش نظری

غم گـریـزانمش از دل ، همـه با همـت عـشق
سرو جان بازمش هـردم ، به ره غـیـرت عـشق

ضعف دل برده کنون ، پر شـده از لطف و صفا
رفته در جـان و تنم ، حکمت و آن سطوت عشق

می رود روز و شـب از چشـم دلم آب فـــرات
دانم این ســیل روانم ، هم از رحـمت عـــشق

صـوفی سر خـوشم اکنون ، به درخـانه خـویش
نروم راه دگـــر ، جـــزبه ره شـــوکـت عـــشق

آنکـه ترســـد ز فنـا ، خـــود نرســـاند به بقـــا
کس به مـنزل نرسـد ، غـیـر ره طلعت عـشق

رندی و خـوش نظری کن ، به ره خـوش نظران
تا ببینی کـه چسـان مـیـرسـد از رحـمت عـشق

آتش و دود جـگر ، مـــیـــرســـد اکنون به فـلک
سـوزش این تـن و جـانم ، بود از هیـبـت عـشق

ای دل اندر ره عـشقت ، بـگذر از سرخـویش
همه این کون ومکان ، زنده شد از قدرت عشق

عـشق حق تا کـه رسـد لطف وی آید به مـیـان
آنچه خـواهی بستانی ، تـوازآن حضـرت عـشق

در مـقـامی برسـد ، عـشق وی از عـالم غـیـب
که خودحیران شوی ازقدرت وآن وحدت عشق

پیـر مـیـخـانه شـبی گـفـتـه بـه انبـوه کسـان
به فـرا خـور رسـدت ، عـزت و گـه نکبت عـشق

عزتش مـیدهدآن دل ، که همه لطف وصـفاست
نکبـتش را به حـســود و دل پر ظلمـت عـشق

همـت از حق طلـبم ، تابرسم خـــانه خـــویش
راه خـود یابمش آخـر ، ز در غـیـرت عـشق

ذره از عـــشق فـلک برده دل از رهبـــر مـــست
باشـــدم لذت آن ذره ، چو صـــد طلعت عـــشق

پیمان عشق

گشته ویران خانهٔ‌دل، در ره پیمان عشق
کی رها گردد، دل از این آتش سوزان عشق

هر بلائی ز آسمان نازل شودبر این دل است
چون بسوزد پیکربی جان و بی سامان عشق

روز عاشق تیره شد از ناله های مرغ حق
مرغ مسکین هم شود قربانی پیکان عشق

خونبهائی کس نپردازد چو عشقی فاتل است
کشتن عاشق بود از حرفه و فرمان عشق

شیونِ بلبل چه دانی روز و شب از بهر چیست
مرغ مسکین مبتلا شد بر دربستان عشق

روز روشن می کُشد هر عاشقی را در جهان
کس نگیرد بهر قتلش خرقه و دامان عشق

هر چه اندر عالمی بینی بنالد از فراق
آب چشم و دیده باشد نم نم باران عشق

عاقل و دیوانه بودن هر دو در این ره خطاست
عقل هر کس میشود مجنون هر پایان عشق

حال عشاق جهان را کس نداند غیر دل
چونکه او هم بی جهت افتاده در دامان عشق

ترك جان باید بگوید هر که شد در راه عشق
ورنه زهرت میدهد آن دیده فتان عشق

اندر این عالم نشد کس واقف از سوز درون
کس نباشد با خبر از سوزش پنهان عشق

گرکه خودرامیکُشم از دست این سوزدل است
ورنه چون بگریزم از این خانه ویران عشق

گر نشان خواهی دمی بگذر تو از ما و منی
گول نعمت را مخور از درگه سلطان عشق

عقل وچشمم خیره شد از گردش این کهکشان
چونکه چندی گم شداین دل برسر میدان عشق

نی فلک در کار او، نی مهر و عشق دلبری
میدهد هر روز وشب این دل همی تاوان عشق

پیر کنعان کور یوسف شد ولی از سوزعشق
اندر آن ظلمت فرو شد از غم گریان عشق

رهبرا واقف نگردی هرگز اندر کار عشق
کی رها گردی تو از این درد بی درمان عشق

دلان صد رنگ

دل رفته کنون به حیله از چنگ
باید که بیابمش به نیرنگ

یابم دل خود، به ماه و گردون
گر رفته کنون هزار فرسنگ

هر جا که ببینم آن دل خویش
آرم به کفم به حربه و جنگ

در شادی و غم چه کوه و صحرا
هر جا که بیابمش زنم چنگ

دل رفته ولی به مکر و افسون
باید که بدانم این همه رنگ

رازی به تو گویم ار بخواهی
ترسم که شود دلِ تو هم تنگ

در گرد جهان دلی نبینی
با تن بود او رفیقِ یک رنگ

هر دم رود او سرای مجنون
باری نکشد دلی بجز ننگ

در عمر بدن دلم ز تن بود
عشق آمد و جمله کرد بی رنگ

بار دگر ار دلم بجویم
بندم به درون سینه ام تنگ

دل رفته ز کف ولی بیادم
گه گوش دلم از او زند زنگ

گیرم به برش چو جان شیرین
از من تن وزو شراب گلرنگ

بلبل به نوای ساز و بر بط
با مونس دل غم زند چنگ

رهبر چو بیابد آن دل خویش
شرمنده شود چو گشته صد رنگ

خوش خیال

کی روی یک دم تو از وهم و خیال
رفتنت باشد ز دل امری محال

عاشق دیوانه ام در راه عشق
سوز دل عاشق رساند بر کمال

در حریم عشق دل نابخردی
ره نیابد تا رسد بر آن غزال

ناوك مژدگانش از روز ازل
بر دلم بنشست و گشتم زو حلال

هر چه کوشیدم نشد وصلش یقین
ترسم آخر دل گریزد از وصال

چون رسانم ناله هایم از وجود
بر دل معشوقه با این وصف و حال

سایه ای افکنده بر دل هجر یار
کی رود از دیده یا و هم و خیال

یارب این سختی مگیرم از وجود
تا که یابم شوکت و عزّ و جلال

تا نبینم رخ از او عمرم چه سود
بی ثمر بودن بود همچون زوال

هر که روزی می رسد بر اصل خویش
خواهم اندر زندگی یابم کمال

دست حق روزی رساند خود زغیب
تا رساند هر که خواهد بر وصال

اختر فیروز هر رخشنده ئی
جان دیگر گیرد از آن ذوالجلال

گر نیابد فرصتی دل در وصال
دل مکن رهبر اسیر هر ملال

عشق و کمال

آنکه باعشق بمیرد نکشد درد و ملال
مرگ با حرمت صوفی ز شکوه است و جلال
کینه را کینه به پایان نرساند زدلی
مردمان تشنه عشقند و گدای کرمی
تن بیمار کسان گر شود آکنده ز عشق
رهنمای همه عالم بود این عشق و ولی
گه کند گمره و این جان و تن افسرده کند
مرده آن است که عشقی نبرد دردل خویش
شده دل عاشق فرزانه دل از عالم غیب
بهر عاشق شدن هرشب همه مدهوش جمال
ترسم آخر نرسم بوسه زنم بر کف یار
توبه از شرب دمادم نکنم در ره عشق
وقت مردن ندهد اشگ دل از چشم زلال
گر رسد فرصت مرگ و برسد گاه و وصال
عشق پاك آید و آن را بزداید ز خیال
جان دهد در ره عشقی که رسد کس به کمال
ببرد هر مرضی را که رسد در همه حال
گه بیافتد ته چاهی نرسد خود به وصال
روح با عشق نمیرد چه ز بگذشته و حال
لرزه بر عرش فتد ، عشق دل افتد به زوال
برسد غمزه جادوی وی از شرق و شمال
ذره از آن نفروشم به جهانی ز محال
فرصتی کی بود اکنون که رسم خود به غزال
عارفی گفته حرام و می دل گشته حلال

رهبر اندر ره معشوقه دهد منصب خویش
هر که با عشق بمیرد برسد او به کمال

رهبر و پیر

جمعی همه جا فکر غذا و زر و مال
جمعی دگر از فکر وصالش به کمال
در حسرت وصلش کس صاحبنظری
از کف بدهد مکنت و جاه و زر و مال
بیگانه چو رحمت آورد بر دگران
خواهد که کشد حقیقتی را به زوال
جانم به لب آمد از همه بیخبران
آسوده شود چو بیند او جنگ و قتال
یک بار دگر گویمت این شرط بلاغ
آزرده مکن دل و میفکن به ملال
هر کس که تو گوئی رود از عالم خاك
با کرده دهد بر همگان عزّ و جلال
گر خواجه خضری، اگر آن می زده مست
روزی بر ساندت ، وی اندر همه حال
در بند قفس میفکن آخر دل خویش
باید که رها کنی شبی ثروت و مال
از بهر هوس مرو ، پی بوالهوسی
گی میرسد هر بوالهوسی بر خط و خال
شاهان همه در بند واسیر دل خویش
زاهد همه جا در پی نانی ز حلال
مطرب تو بزن ، که عالمی در گذر است
شاید که بگوشش رود هر پخته و کال
بگذر ز جهان ، برو پی عالم غیب
چون بیخبری ، کجا رسی بر در زال
چشمم همه جا در پی آن ماه جهان
اشکش همه از عشق تو گردید زلال

گر ، دم زنی اندر حرم رهبر و پیر
صوفی همه گوید ، کس ناپخته چو لال

گوشمالی

ای یـــاد تـــو راحـــت خـــیـــالـم خـــارج کـــن از ایـــن دل آن مـــلالـم
در فـکـر تـوام بـــه هـر شـب و روز بـــا دیـــدن تـــو رسـم وصـــالـم
اندوه غـــمت به دل چه ها کـــرد از درد نهـــانِ دل چـــه نـــالـم
شـــاید بـه دلـم نهـــان بماند نـــاپـخـتـه نـَداند ایـــن زوالـم
ازدل نـکـنـم دگـــر شـکـایـت افـــزون نکنم دگـــر مـــلالـم
جـــانم به لب آمـــد از جـــمـــاعـت بگرفـتـــه دلـم از ایـــن خـیـالـم
گـشـتم من اسـیـر جنگ کـفـتـار کی فـکـر مـــرا کـنـد حـــلالـم
گـه تیـشـه زنـد گـهی به شـمـشـیـر نوعی دهد هر کـــه گـــوشـمـالـم
از مـــحـنت و درد بودن خـــویش بـایـد کـــه به درگـــهت بنـالـم
دیگر نتـــوان کـــشـــیـــدن این بار این بـودن تـن بـود مـــحـــالـم
عـــاشق بِکِشـد جـــفـــای دوران عـــاشق نبـــود چو من به عـــالـم
قـــدرت نبـــود دگـــر بر این کـــار پرچین و شکن شـــده جـــمـــالـم
یارب تو به حـــرمت خـــدائیـــست منـزل برســـــان بر آن غـــزالـم
گـــویم همـــــه درد دل بر آن یار شـــایدکـــه بکاهد از مـــلالـم
من خـــاکی و خـــاكَ پای نیکان نی جـــانی و مـــرد بی کـــمـــالـم
افـــسـرده شـــدم ز بودن خـــویش قـــاتل چو کُـــشـــد ، کنم حـــلالـم
عـــیب دل مـــا کـــه پاك بازی است یک دم نـرود وی از خـــیـــالـم
روزی کـــــه نهم تنم بر این خـــاك گـــویم کـــه همـــه ز عـــیب عـــالـم
عـــاشق نیم آن کـــه بینمش بیش از روز تـــولـــد ایـــن بـــنـــالـــم
جـــوری بکشـــیـــدم اندر این خـــاك مـــاندن نبـــود دمی خـــیـــالـم

رهبـــــرنهـــــراســـــد از زمـــــانه
بی مـــــایه دلی پر از کـــــمـــــالـم

قدرت

خـــــــدایا قـــــــــدرتـی ده لایزالـم
که از دردی در این عـــــالم ننالـم
• نخـــواهـم قـــدرت از بهـــر وجـــودم
که گـــیـــرم مِلک و مـــالی را درعـــالم
بـجـنـگـم بـا درونم هـــر شـب و روز
که تا قـــدرت دهم روح و کـــمـــالـم
ز تـن بگذشـــتـــــه در فکر وصـــالـم
کی انـدر فکر گـنج و پـول ومـــــالـم
گـــرسنه گـــر بخـــوابم هر شب و روز
نـکـا هـم ذره ئـی را از جـــــــلالـم
تمام ثروت شـــــاهان در عـــــالـم
نبـــاشـــد مـــشت گـــاهی در خـیـــالـم
خـــداوندا به دل قـــــدرت فـــزون ده
نبـــــیـنـد نـا کـــــسی اشـگ زلالـم
تـو خـــــــوددادی بمـا روزانـه روزی
مـــبـــارك خـــود نمودی بـخت وفـــالـم
نجـــوشـم من کنون بـا مـــــردم پست
به کُنج خـــــانهٔ بی قـــیل وقـــــالـم
زبـاطن کـــــــــرده روحـم بنـدگـی را
خطا ار کـــــرده تن بنمـــــا حـــــلالـم
بـده قـــــدرت بتن تـا وقت مـــــردن
مکـن در پـیـــــــری ایـن تـن را وبـالـم
مـــیـــافکن این وجـــودم دست مـــردم
نگـیـــرد دست من حـــتـــمـــا " حـــلالـم
به ظـاهـر کـس نداند راز هســـــــتی
همـــه عـــالـم چو خـــوابی در خـیـــالـم

خـــــــدایا رویت از رهـبـــــر مـگـردان
نخـــواهم جـــز ز مـــهـــرت بهـــر حـــالـم

مستی و دیوانگی

دوش به هیچم خرید ، گفت زیان دیده ام گوهر ارزنده در دست خسان دیده ام
او که به هیچم خرید باز به هیچم دهد طالع خود در کف ، چرخ زمان دیده ام
کس نستاند به هیچ ، جامه ای از رهگذر من صفت خواجگان ، جمله چنان دیده ام
گه بنوازد دمی ، گه بگذارد درون مستی و دیوانگی ، را ز شهان دیده ام
بر سر آزادگان ، آنچه رسد پر بلاست غایت مقصود دل ، راز روان دیده ام
حلقه دیوانگی ، گه بشناسد کسی حرف حقیقت ، گه از مرد چسان دیده ام
گه به جنون رو کنم ، بزم پری پیکران حاصل عقل و خرد ، را به زیان دیده ام
ره به خدا برده ام ، از ره دیوانگی حق و حقیقت کی از ، پیر زمان دیده ام
گه به دلی رو کنم ، با همه نطق و بیان نطق گهر بار خود ، و هم و گمان دیده ام
حلقه بگوشان حق ، فکر خروج از تنند مردم کوته نظر ، در غم جان دیده ام
حالت لب تشنگان ، را نشناسد کسی وحشت این تشنگی ، را ز کسان دیده ام
دست من از دل شبی ، جام پر از می گرفت تا که نظر کردمش ، خون به میان دیده ام
عشق و محبت کجا ، دیده ام اندر گذر چونکه به هر رهگذر ، سوز نهان دیده ام
گوشه چشم زمان ، دین و دل از من گرفت در دل آسوده ام ، عرش کیان دیده ام
روز قیامت رسد ، گر ندهد حاجتم حاجت خوبان گهی ، دست شبان دیده ام
حرف خراباتیان ، جمله پر از حکمت است حرف بسی زاهدان ، بی سر و جان دیده ام
شاهد شیرین سخن ، میرسد از کبریا چونکه به کار جهان ، نظم گران دیده ام
آنکه زند لاف دل ، از کرم کردگار کی عمل صالحی ، زو به میان دیده ام
کرده ی بس مردمان ، بهر زر و زیور است بندگی از او کجا ، راه بتان دیده ام
کس نشناسد کسی تا نشناسد روان ظاهر خوش در بسی ، پیرو و جوان دیده ام
در ره عشق و طلب میروم از این جهان گنج فنا در ره دادن جان دیده ام

در سفرم یک شبی ، رفته ام از کوی عشق
رهبر وارسته با علم نهان دیده ام

دولت عشق

در پی تجربه سرگشته و حیران شده ام چونکه از کیش دگر تازه مسلمان شده ام
بر سر راه وی افتاده ام از دولت عشق خاکبوس در میخانه رندان شده ام
من نه تنها روم آن ره ، که رسم بر در یار هر که راهی رود و ، من ره پنهان شده ام
حرف بیهوده مزن بر منش ای زاهد خام من به امید وصالی ، پی جانان شده ام
میرسند زنده دلان جمله بر آن خانه ولی اندر این وادی حیرت ، ز شهیدان شده ام
غم و هجران بسر آید ، چو رسد پیک صبا آندم این گویمت« اکنون چو سلیمان شده ام»
نه چو او بشنوم از دل همه از عالم وحش یا که من با خبر از گفته حیوان شده ام
حرف خود را بزنم بر همه این عالم پیر هد هد با خبری بر در سلطان شده ام
هر کجا بحث خلایق بود از عالم غیب من به هر انجمنش ، سلسله جنبان شده ام
ایمن از فتنه دوران نشوم باقی عمر چون گرفتار رخ ، چاك گریبان شده ام
میتوان یافت ز خوبان جهان در همه شهر لیک من در پی هر لاله و ریحان شده ام
جان شیرین بدهم بهر وصالم ره عشق خونبهای دل خود داده ، پریشان شده ام
در عجب مانده ام از کار جهان در ملکوت چونکه از فضل وی این مرد سخندان شده ام

سرّ نالیدن رهبر نبود بهر بقا
با خبر گشته ام از تن ز پی جان شده ام

همت چرخ و فلك

ازخودمرانم بیجهت، چون مرغ حیران گشته ام
ازگردش چرخ وفلک، چون خانه ویران گشته ام

پروانه ای بودم ولی، هردم به شاخ و گلبنی
بشکسته این بال و پرم ، جزو اسیران گشته ام

چون مرغک بی آشیان، هردم به کوی و برزنی
گه گل به برگیرم گهی ، خارمغیلان گشته ام

کمتر ملامت کن کنون باگفته های پوچ خود
آشفته از دست کسان، در روزگاران گشته ام

ما واکنی در کلبه ام، ازسوز دل آکه شوی
دل خانه دارد در بلا، خود تیر باران گشته ام

از بهردونان بیجهت، آتش زدم بر پیکرم
تن سوختم خاکستری ، از بهر جانان گشته ام

قدرت نباشد بیش ازاین ماواکنم درکوی عشق
ازدست این نامردمان چون مرغ بریان گشته ام

هرعهدوپیمان بگسلد، ازدست نامحرم شبی
چون پره کاهی در هوا ، در دست طوفان گشته ام

صدپاره شد یکدم رسن، تابیده بودم یک زمان
ازبخل این نابخردان، چون تک سواران گشته ام

حرفی ندارد یاوه گو ، جز یاوه گوئی بر زبان
شادان شود گر بیندم ، جزو فقیران گشته ام

عاقل بداند نکته ها، ناجی فرستد گه ز غیب
در فصل پائیز و شتا ، چون نو بهاران گشته ام

بی گل نماند این چمن، از لطف حق حتی شبی
بی غنچه این دل شد ولی، پرگل به دامان گشته ام

در محفل آزادگان ، کی بینی از دل شکوه ای
از همت چرخ و فلک ، کی جزو خوران گشته ام

رهبر بپیماید رهی، خالق نویسد نکته ها
کی غافل از کردار خود، در راه آنان گشته ام

مرغ گویا

دیدم به چشم دل شبی ، از کاروان جا مانده ام
در این جهان پرفسون ، بی یار و تنها مانده ام

بر کاروان کی میرسم، منزل در آن صحرا کنم
یاران همه رفتند و من ، تنها به صحرا مانده ام

بس کار خیری در جهان ، بنموده ام بر مردمان
آنان همه هیچ و کنون بیهوده بر جا مانده ام

رفتم بر آن دریا شبی ، فارغ شوم از این مکان
بشکسته بادم بادبان ، در بین غوغا مانده ام

طوفانِ سختی در گرفت، در وادی عقل و خرد
تا بود طوفان شد تنم ، تنهای تنها مانده ام

ترك جهان می بایدم، فارغ شوم از زندگی
در این جهان پر فسون در بین اعدا مانده ام

چون گویم از درد نهان ، در وادی گمگشتگان
قایق شکست و من کنون، آنسوی دریا مانده ام

ساحل کجا گیرم به پیش هر سو بود آبی گران
بشکسته تن از زور قم ، بر تخته تنها مانده ام

ترسم که از کار قضا، این تخته از هم بگلسد
دیگر نبینم ساحلی ، امید فردا مانده ام

بر تخته خوابم تا سحر ، تا او برد بر ساحلم
امیدم از هر کس برید ، در فکر بالا مانده ام

ای خالق بخشنده خود، برمارسان یک زورقی
در فکر آن ناجی کنون ، از مرد دانا مانده ام

شب رفت وروز آمدکنون نی زورق ونی بادبان
تا شب رسد دانم که تن در قعر دریا مانده ام

باد آمدوطوفان گرفت، آن تخته برساحل رسید
صبح آمد و دیدم که تن ، بر دشت زیبا مانده ام

آن ظلمت و ماتم سرا، بشکست و نورآمدپدید
اکنون در این باغ صفا من مرغ گویا مانده ام

ای خالق رحمن مبر، نور ولایت ازدلی
بگذشته عمر از رهبر و ، در فکر فردا مانده ام

هو ـ من و تن

هوهمان حق است و ، از عشق رخش دیوانه ام
هو ز تن خارج نباشد ، تا که جان در خانه ام

عاشق روی غزال وحشی از آن خطه ام
من ز نام هو به عالم همچو آن پروانه ام

در وفای عشق هو از عالمی ببریده جان
گویم آخر یک شبی با تن همه افسانه ام

صبر دیدار رخش ازفرصت این دل گریخت
بهر دیدار رخش هر شب در آن میخانه ام

کس نبیند غیر میخواران رخ از دلدار خویش
روی هو بینم زمانی بر سر پیمانه ام

یاد او سودای دل شد در حریم عاشقان
خانه کرده در دلم فرهاد و آن در دانه ام

کس نگوید حرف دل غیر ازغلامان رهش
چونکه آنان شمع و من بر گردشان پروانه ام

همچو کوهی بوده تن ، اکنون من ازهجران هو
کوله باری استخوان ، در کنج این ویرانه ام

گر ، ز تن خارج شوم روحم رود بر کائنات
گه منور گردد از دیدار هو تن خانه ام

کی توانم بی جمالش بار این گردون کشم
تا نبینم هو به تن ، من با دلم بیگانه ام

گفته ها را کس نداند ، غیر هشیاران و مست
حاضرم هر دم دهم از بهر هو ، من لانه ام

عشق هو با من به تن بنگر چه غوغا می کند
قدرت هو میدهد این روزی روانه ام

گر نفس باشد ببینم لحظه ای رخسار هو
تا قیامت کی دگر در فکر صاحبخانه ام

هر که آید کی بگیرد جای هو را در وجود
من به عشق کوهکن غافل از این تن خانه ام

رهبرا تا کی به فکر هو و تن یا گه منی
خالق از بهر تن و من گفته خود حنانه ام

جمشید زمان

من از کف جمشد زمان جام گرفتم چون زان لب شیرین دهنش کام گرفتم
بگرفتمش آغوش خود اندر طلب عشق من بوسه از آن لب به صد ابرام گرفتم
جانم به لب آمد چو گزیدم لب معشوق جان دگر از آن لب خوشکام گرفتم
صد ولوله افکنده در این دل ، ز لب آن یار لیکن من از آن لب شکری خام گرفتم
دانم که چو او ، کس به جهان لایق دل نیست من ماه فلک را دم اتمام گرفتم
فریاد دل از سینه برون آمد و خندید تا بوسه ای اندر پس اکرام گرفتم
داد دلم او داده به یک بوسه جانسوز کی بوس چنانی همه ایام گرفتم
خاکستر و آتش ز لب و دل همه بگریخت وقتی ز لبش بوسه گلفام گرفتم
از بوسه او جسم و روانم بهم آمیخت از آن لب لعلی که سر انجام گرفتم
خالق بفرستد بَر هر بنده ز افلاك این بلبل زیبا ، من از آن بام گرفتم
یارب چه شد آن سر و سهی رو به چمن کرد شاید که من آن بوسه به اوهام گرفتم
ترسم نرسد دست دل آخر به وصالش چون بوسه سردی ز دلآرام گرفتم
فردای قیامت چو رسم بر گذر یار آن بوسه به او میدهم ، آن شام گرفتم

عاشق چو نه ای بیخبری از دل رهبر
بعد از لب او در دلم آرام گرفتم

بوف شب

دلخوشم چون به جهان ، دلبرجانان دارم
بسته با او ز ازل ، گفته و پیمان دارم

رفته او بهر هوس ، با دگران شهر فرنگ
کی دگر سایه ، آن سرو خرامان دارم

باغبان رفته ز باغ ، و همه در حال خزان
خانه ام یکه و تنها ، غم و حرمان دارم

هرگزم کس نشود ، محرم دل از کس و خویش
زندگانی نکنم ، کلبه احزان دارم

مهر خود کنده ز دل ، بهر خیال عبثی
که به سوی دگری من لب خندان دارم

وقت آن شد که بگویم ، همه اسرار درون
چونکه این درد دلم ، از غم دوران دارم

در دلم سوز نهانی ، بود از بی خبران
زجر و بدبختی خود را همه زانان دارم

آنچه بودم ، همه را داده ام از صدق و صفا
قدرتم رفته دگر ، کی زر و امکان دارم

فکر زر کی کنم اندر گذرم تا به فنا
برده چون روح و روانم ، غم پنهان دارم

خانه بنموده ام اکنون ، به سرای دل خویش
چون تحمل کنم آنرا ؟ دل نالان دارم

بگسسته ز دل او ، عهد و وفا را به عبث
کار او کی بود این ؟ من همه اذعان دارم

هر چه گوئی همه دادم ز خود ایام شباب
من از این خرقه آلوده ، فراوان دارم

گر که عمری دگر آیم به جهان گذران
کی قدم سوی وی و ، باغ و گلستان دارم

من نترسم ز بلا ، یا که جفای دو جهان
چونکه از روز ازل ، دیده به پایان دارم

نروم بهر شکایت ، به در پیر خراب
من که هر خوب و بدی راهمه از آن دارم

هتک حرمت بنموده ، و ی از این پیر خراب
بحث ثروت نکنم ، چونکه فراوان دارم

ثروت من به جهان ، گشته کنون روح و روان
در جهان یکه و تنها ، فقط از آن دارم

هرزه خندی کنی ، اما تو ز دل بی خبری
اینهمه قدرتم از ، معجز یزدان دارم

با خرد کس نبود ، نزد وی از خویش و کسان
آنچه دارم خبر از مجمع رندان دارم

کس نیامد نفسی تازه کند بهر وصال
چون خبر از وی و آن ، خبث ادیبان دارم

گـه نصیحت کندم، بوف شب از کلبه خـویش
که بگو جـای صنم رهـزن دوران دارم

هر دغل حـرف حـقـیـقت کندش چو عـبـثی
من هـم از روی صـفـا جـمله به دیوان دارم

خـون دل خـورده ام اندر چمن صـدق و صـفـا
عـاقـبت از سـتـمش رو به شـبـسـتـان دارم

دل به زُنار خم زلف بتـان بسـتـه مـدار
چون ز دست همگان چاك گـریبـان دارم

بعـد چندی کـه رها گـشتم از آن عـالم خـویش
روبر آن خـانه نمـودم کـه زِ مَسـتـان دارم

بی جـهت رنجه نمودم ، پی آن خـیـره سری
چهـره بر چهـره نمودن همـه ایـمـان دارم

خـستـگی مـانده زره ، بر تنم از خـانه خـویش
با وجـودی کـه به تن قـدرت و امکان دارم

حـسـن مـن پرده دری بوده در این عـالـم پیـر
گـر کـنم پرده دری جـمـله مـسـلـمـان دارم

آنـدم این پـرده درم تا کـه دلـی راغب اوست
حـالیـا از چه دُرَم ، مُـشک خـود ارزان دارم

رهبـرا گـفـتـه ای انـدرسـخـنت را ز درون
انـتـظـاری بـود ارجـمـلـه ز انسـان دارم

حل معما

از کـــــرمش حی و توانا شـــــدم
بسـتـــه دهـان ناطق و گـــویا شـــدم

نیـــمـــه شب آمـــد صنمی دلربا
طوطی و این مـــرغ شکر خـــا شـــدم

کـی بـوّدم عـلـم و عـلـومـی چـنـان
عـــــالِم از آن روح توانا شـــــدم

جـســتم از این خـانه جـان یک شـبی
گـــرد جـهـــان تا به زلیـخـا شـدم

جـمله به عـالـم همـــه انسـان نیند
نـیـم ددان دیـدم و دانـا شـــــدم

صـــورت ظاهر همـــه چون آدمـــان
باطن حـــیـــوان چو بدانجـــا شـــدم

هر کـــه بتـــر از دگـــر اندر ریا
تا کـــه دمی همـــدم آنهـــا شـــدم

نسل بشـــر خـاتم حـــیـــوانی است
واقف از این گـــفـــتـــهٔ دانا شـــدم

کی شـــود انسـان همـــه نسل بشـــر
مـانده در این حل مـعـمـــا شـــدم

حکمت عـــالم نشناســـد کـــسی
من همـــه در حل قـــضـــا یا شـــدم

مـیـــپـــرم آخـــر شـــبی از بام خـــویش
پرده درم گـــــــر به ثریـا شـــــدم

می بردم یک شـــبی از این جـــهـــان
وز همـــه عـــیـــبی چو مـــبـــرا شـــدم

کی بگـذارم قـــــدمی را عـــــبث
گـــر به در خـــالق یکتـــا شـــدم

آنچـــه بخـــواهـد همـــه آن مـــیـــشـــود
واقف از این اصل قـــضـــایا شـــدم

رهبـــر مـــا دل ندهـد بر کـــســـان
چون ز کـــســـان دل همـــه یغـــمـــا شـــدم

طلب عشق

شـــادی و ولولـه هائی به گلســـتـــان دیدم عـده ای گـریه کـنان سوی شـبـسـتـان دیدم
بنشـــسـتم به لب جـــوی روان تا به ســحـر بســـتـرش خـــون روانی همـــه غلطـان دیدم
رفـــتم از بهـــر تماشـــا به در مـــیکده مـــست عـده ای سـرخـوش و برخی همـــه نالان دیدم
ســـوی رنـدان قلنـدر شـــدم از بهـــر ســـوال جـــمـله را بـر در هر مـــیکده سلطـان دیدم
رفـــتم اندر پی مـــقـصـــود دلم دشت جنون اندر آن دشـت جنون روضـــه رضـــوان دیدم
دیدم اندر ره خـــود گـه صنمی باده فـــروش در پیش مـفـــتی و زاهـد همـــه گـریـان دیدم
در پی عـــابد و زاهـد شـــدم آنجـــا به نماز صـد یکی آگـه و بـاقی همـــه حـیـــران دیدم
شـــدم اندر دل یک صـــومـعـــه از بهـــر شـفـا برخی آلـوده به دل یـا کـــه به دامـــان دیدم
رفـــتم از صـــومـعـــه یکسـر بدر زاهد پیـــر بـر در خـــــانـه او رحـــــمـت بـاران دیدم
بعـد از ایـن رو کنم از بهـــر شـفـا خـانـه پیـــر چونکه اندر حـــرمش سلسله جنبـــان دیدم
من نه تنهـا روم این ره کـه رسم بحـر وجـود خـانه اش از هـمـــه قـومی ز خطیـــبـان دیدم
بعـد چندی کـه شـدم واقفِ هر بود و نبـود خـســرو شـــاه شـــهـان را پی جـانـان دیدم
مـایه مـستی دل گـشته کنونَ خـوش نظری گـرچه اندر حـرمش گـبـر و مـسلمـان دیدم
لذتی مـیـــبـــرم اکنون ز کـف پیـــر خـــراب قـــــدرت روح و روانم هـمـــــه از آن دیـدم
من ز فـــیض کـــرمش دیده ام آن ســـرّ نهـــان وانچـــه دیدم هـمـــه از روح عـــزیـزان دیدم
وحشتم این شده شـــاید نرسد دل به وصـال چون به گـرد حـرمش ، کـافـر و شـیطان دیدم
جـــز شب تیـــره نیـــابم رهی اندر دل پیـــر من بـه هر ظلمـت شب قـــدرت پنهـــان دیدم

رهبـــر اندر طـلب عـــشق دل از جـــان بگـذشت
چونـکه در عـــمق نهـــان لؤلؤ و مـــرجـــان دیدم

اصل و بقای دو جهان

من مست می از ساغر و مینا نشوم از بهر هوس دامن شیدا نشوم
آن دم که نهادم لب خود بر لب جام زان پس پی خورشید و ثریا نشوم
سر پنجه عشقی بگرفتم ز الست دیگر پی عشقی به تمنا نشوم
مقبول دلی گشته ام اندر ره عشق گِرد حَرَم و صومعه پیدا نشوم
منعم مکن ای راهب اگر بیخبری چون با خبرم ، عابد و ترسا نشوم
مِی نشئهٔ فزون میدهد اما نه به من چون مست می از ساغر و صهبا نشوم
یارب برسان قدرتی از ذات وجود وامانده از آن عالم بالا نشوم
افتاده ام اکنون به کف پیر خراب واقف دگر از کنون و فردا نشوم
آگه نبود کسی از آن عالم غیب زین پس پی حل هر معما نشوم
در بیخبری بمان که آن هم خبری است چون از خبری برعالِم و دانا نشوم
آگه شدم از ذره ز ذرات وجود زین با خبری برهمه گویا نشوم
باور نکنم شبی رسم بر مَه نو تا بهر وصالش به ثریا نشوم
جان بر کفم اکنون که رسم بهر فنا چون اصل بقا یابم و یغما نشوم

من واقفم از اصل بقای دو جهان
ورنه به جهان ، رهبر رسوا نشوم

کشت گلزار

گفته ای آیم شبی تا خوب آزارت کنم　　چاره ای بر این دل و آن جسم بیمارت کنم
آیم اندر خلوت تنهائی شب بی نقاب　　پرده بر گیرم ، گشایش در همه کارت کنم
بر سرم سنگ جفا گر بارد از بالا و پست　　روزو شب درنزد دل مانم، خود آن یارت کنم
بهر چه بنشسته ای تا از در آید دیگری　　گه تعجب از همه گفتار و کردارت کنم
گر نیایی بر سر بامم ، تو بنمائی عذار　　روزن ریزی به در یا کنج دیوارت کنم
روی خود را گر ز من پنهان نمائی از وجود　　نیمه شب آیم به خوابت ، سخت آزارت کنم
چون فرشته کی بیائی خانه ام با سوز عشق　　پیکرت در بر بگیرم گشت گلزارت کنم
تا که خجلت بینم اندر آن دو چشمان سیاه　　آفرین بر دیده و آن چشم خمارت کنم
یک دمی غافل نگردم از محبتهای عشق　　بر دلم گیرم، حکایتهای بسیارت کنم
دست خود را شویم ازهر ناکس وظاهر فریب　　روزی آخر نزد عالم پرده بردارت کنم
دیدگانت راچو بینم خودهزاران حکمت است　　چون نگاهم را بسوی چشم بیدارت کنم
گر رود عشق تو از دل آن ز کیش کافریست　　آتش عشقم فزون گردد که هشیارت کنم

رهبرا ، از آتش و خاکستر عشقت بسوز
گر که خواهی همنشین بزم و اشعارت کنم

زلف سیاه

من سیه زلف نگارم به چه تعبیر کنم؟ از سیاهی شب ظلمتکده تحریر کنم
عارضش خوشتر از آن ماه دل افزوز جهان به غلط گفته ام آنرا ، همه تقریر کنم
چشم و ابروی غزالی بنهاده به جبین هسته نخلی شده بینی ، چو که تصویر کنم
تا نبینم رخ او ، صبح سعادت ندمد کُنج عزلت بگزینم شب و تحذیر کنم
دل دیوانه رود روز و شب اندر ره عشق باید از بهر دل غمزده ، تدبیر کنم
گر رسد دست دلم ، سلسلهٔ زلف نگار کی دگر این دل ماتم زده تحقیر کنم
همّتی ده که نشیند دل و دیوانه و مست بهر چه تا به وصالش همه تقصیر کنم
خرم آنروز در آید ز درم سر خوش و شاد بهر لطف و کرمش بر همه تکبیر کنم
نیمه شب آید و صبح سحری وقت نماز تا به جائی نرود، دل قل و زنجیر کنم
آتشش میزنم ار دل دهد او بر دگری جمله خاکستر و خاکش به کف پیر کنم
کس نداند که چه ها میکند آن عالم غیب دیدی یکشب تن و جانم کف تقدیر کنم

تا بماند همه شب خانه رهبر ز وفا
گر که تقدیر همین است چه تفسیر کند؟

شیطان رجیم

از جرقه آتشی آمد حجیم
شعله یی افکنده ، بر یارو ندیم

باد سردی آمد از هر سوی دشت
کس نیامد نزد دل از ترس و بیم

خانه ها در یک نفس آتش گرفت
آتش افتد بر تن و جان نسیم

آنچه بینی در دمی ویران کند
گر بخواهد ذات رحمن رحیم

آتش ویران گراز هر گوشه ای
قدرتی افزون گرفت از آن عقیم

تار و پود زندگی از هم برید
بر که گویم غیر از آن مرد حکیم

آتش از بغض و حسد بر شعله شد
لعنت حق بر دل مردلئیم

از قضا، آتش مبدل شد چنین
سهم من الفت بر او دردی عظیم

آن که بر ما بد کند او بد دهد
می سپارم جمله را بر آن رحیم

ای رفیقان دل ز مردم مشکنید
تا چه افتد از کس و، یار قدیم

فکر این دنیا مکن ، در روز حَشر
رذل و بد کی باشد از آتش مقیم؟

کی شوم ویران من از واماندگی
چونکه بستم دل به اللّه العظیم

رهبرا ، حق میدهد بد کرده را
بی خبر در دل ندارد ترس و بیم

پس پرده

عمری بگذشته همه خوابیده و مستیم مستانه همه نیمه شب این خانه نشستیم
در دل ندهم ره غم و اندوه جهان را از روز ازل عهد و وفائی بتو بستیم
گشتیم همگی شهرهٔ آفاق و خلایق در نزد کسان خوب و به نزد یک تو پستیم
از خانه روم روز و شب اندر حرم یار چون عهد و وفا را ز تولد به تو بستیم
بیرون شدم از خانهٔ دل بر سر کویت دیدم که به غیر از رخ تو کس نپرستیم
رندانه سفر کرده ام امشب به خرابات هر یک به طریقی به در خانه نشستیم
اندر پس هر پرده خلایق شده مدهوش در ساحت میخانه بیافتاده و مستیم
پی برده ام اکنون به وجود همه اسرار تا روز جزا خفته در این خانه که هستیم
کردم همه طاعات دل اندر ره میغات شاید ز جزای دو جهان تو برستیم
ترسم گذرم در ره عشقم ز خرابات آخر به کرامات تو میخانه نشستیم
هر کس به طریقی رود اندر ره معشوق ما جمله به درگاه تو از روز الستیم
آن پرده کناری شده با عابد و صوفی دیدم همگی در پس آن پرده نشستیم
صد باده ز تو خورده همه خفته و بیهوش پیمانهٔ می خورده و پیمانه شکستیم

از میکده رهبر رود هر شب به خرابات
ما بهروصالت همه میخانه پرستیم

لنگی گردون

تا به حَشـــر لنگ است پای کـــاروان
کی بـه منـزل می رسـند ایـن رهـروان

اشـــتران لنگ و سـبـــو بی آب و خـــشک
هر کـــه از گـــرمـــا به فکر جـــسم و جـــان

چاه آبی بوده در صـــحـــرای خـــشک
پر شـــد از طوفـــان شن در یک زمـــان

تند بادی آمـــد آن صـــحـــرا شـــبی
کس نیـــابد دیگر از چاهی نشـــان

ساربان گم کـــرده ره را در ســـراب
می کـــشـــاند کـــاروان را هر مکان

او کـه عـــمـری بوده در صـحـــرا و دشت
گـشـتـه از گـرمـا تباه و نیـمـه جـان

غـــارتی افـــتـــاده اندر کـــاروان
کس ندارد قطره آبی در نـهـــان

هر کـــه می بیند فنای جـــسم خـــویش
رفـتـه از هوش و شـمـاری پای جـان

هر یکی افـــتـــاده کنجی بهـــر مـــرگ
وحـــشت مـــردن کند خـــود را عـیـان

اشـــتـــران سـیـــر و به کـــوهان مُشک آب
غـــافلند آنان ز مـــرگ ســـاربان

آن زمـــان کـــو، جـــمله فکر مـــردنند
قـــدرت حق بینی اندر یک زمـــان

فـــصل گـــرمـــا کس نیـــابد ابرو باد
رعـــد و برقی شـــد بناگـــه آســـمـــان

بارش باران بیـــامـــد با شـــتـــاب
کـــس نـدیـده بـــارشـی را آن چـنـان

یک به یک برخـــاســـتند آن مـــردگـــان
هم جـــوان و پیـــرو آخـــر ســـاربان

بعـــد چندی جـــمله جـــمع و ســـاربان
اشـــتـــران در زیر بار و ره نشـــان

رهبـــــــرا از لـنگی گـــــــردون منال
قـــدرت حق گـــرددت روزی عـــیـــان

بلبل خیره سر

حدیث بلبلی آرم به دیوان
تو جان داستان بر گیر و احسان

گروهی بلبل زیبا و خوشخوان
گرفته خانه در باغی ز سلطان

به فصل گل همه با نغمه و ساز
خزان آمد ، شتا هم در پی آن

منادی بر همه آنان ندا داد
که بر شاخی بیآیند جمله مرغان

خطیبی بین آنان نغمه سرداد
سحر گه بگذریم از باغ و بستان

چو سرما در ره و ما ناتوانیم
تحمل کس ندارد در بَرَد جان

یکی در بین آنان خیره سر بود
بگفتا من نمی ترسم ز طوفان

بمانم یکه اندر باغ سلطان
زمستان بگذرد آید گلستان

سحر شد جمله مرغان پر گشودند
به باغ دیگری چون دشت رضوان

نشست آن خیره سر بر شاخه ای خشک
شد او غافل ز سرمای زمستان

پس از چندی رسید آن برف و سرما
ز سرما ناله ها سرداد و افغان

تحمل کی توانم آرم این سوز
بسوزد پیکر و این جسم لرزان

بخود گفتا که از سرما گریزم
روم آنجا که مجموعند یاران

سحر گه سوی یاران ، وی روان شد
زراهی کو گذشتند عندلیبان

پس از چندی که بگذشت از در و دشت
ز سرما همچو یخ شد مرغ گریان

ز سرما بال و پر خشکیده و افتاد
چو سنگی از هوا در کنج ویران

خموش و ساکت اندر معبری پست
که گه گاهی از آن بگذشته دهقان

قضا را بین ، که گاوی در گذرگاه
علف را دید و شد سویش شتابان

علف ها خورد و آسود اندکی چند
به حاجت اندر افتادش فراوان

همه سرگین خود را بر زمین ریخت
همه بر بلبل شوریده دامان

بنالید از درون با خود همی گفت
از آن غفلت شدم اکنون پشیمان

نمردم من از آن سرمای جانسوز
من اندر زیر سرگین می دهم جان

ولی بعد از زمانی تن ز گرما
به جان آمد از آن گرمای پنهان

پس از چندی که تن از غم رها شد
غروری تازه آمد جسم نادان

نوای خوش برون کردش ز منقار
طنین اندازه شد آوای نالان

در آنجا گربه ای کو آشیان داشت
به گوشش آمد اندر کُنج ایوان

گرسنه گر به اندر دشت و هامون
روان شد سوی صوت مرغ شیطان

چو آنجا شد به سرگینش نهان دید
برون آورد او را ، مات و حیران

تعجب زین سبب ، بلبل در این دشت
چگونه زیر سرگین گشته پنهان

بیاوردش برون آن خیره سر را
ز زیر خرمنی اندوه و حرمان

چو او خارج ز سرگین ، طعمه را دید
گرفت از بلبل مسکین گریبان

ببلعیدش به یک دم بادم و پر
روان شد سوی منزل شاد و خندان

برادر ، پند جان گیر از حکایت
تو بشنو حرف حق از هوشمندان

به کام دل بگیرش حرف خوبان
وگر نه خود در افتی بند و زندان

چو زیر . . نمودت یار دلسوز
نباید دانی او را دشمن جان

و یا گر کس رهانیدت ز سرگین
نباید دانیش او را ز یاران

چه بهتر خود گذاری اندر آن بند
دهان بندی ز دست ناپسندان

کجا دانی تو فرق خصم و یاران
به ظاهر کی شناسی نا روایان

گهی بینی رها گردی ز بادی
گهی جانت دهی از لطف و احسان

کسی گر در کثافت غوطه ور شد
گله هرگز نباید دارد از آن

چو هر کس را نبینی فکر یاران
اگر بینی چو بلبل گشته پنهان

و گرنه بلبل است و گربه پیر
برون آرد ، ولی ، کی در بَرَد جان

پلنگ هر جا که باشد در کمین است
که در فرصت بگیرد دیو و انسان

هراس از کس مکن غیر از وجودت
چو یک عالم نهان داری تو در آن

ز عقلت بهره گیر، نی درك و احساس
کجا احساس کس داند ز درمان

چو دانم عاقبت از جود و احسان
رها دارم خود از آن باغ سلطان

نخواهم هرگز از هر ذی وجودی
بجز خالق کند بر رهبر احسان

اعجاز رَب

کی از تنم گیرم عنان ، تا بگذرم از این جهان
گیرم به هر جایی مکان، فارغ زِ هر بُعد زمان

روح دلم مست وخراب، گیردبه دست خود رباب
در نزد هر مَه طلعتی بَر گیرد از خوبان نشان

آنجا دگرنی روز و شب، نِی درد و نی رنج و تعب
آسوده اندر گلشنی ، فارغ ز هر سود و زیان

بگریزی از چرخ فلک ، فارغ شوی از هر کَلَک
آرَدیکایک بر جهان ، وانگه بگیرد جسم و جان

کی محتسب باشد چنین ، گیرد ز هر مستی جبین
کو خود نموده مست می ، اندر قفس آرد چنان

هر آدمی اندر جهان ، تخمی بکارد یک مکان
آن کشته راخود بدرَوَد، روزی خورد نانی از آن

بخشنده آن پیر مغان ، میخواره را بخشد ز جان
میخانه گر گیرد مکان ، آسوده از هر امتحان

افتان و خیزان یاوه گو، تن را کشاند سوی او
خواهد رها گرددولی، کِی بگذرد زُو نکته دان

مهر و محبت از کسان ، کی بینی اندر این جهان
نعمت فرستداو زغیب، قدرش کجا داند جوان

بینم فزونی مردمان ، در فکر زر یا جسم و جان
آسوده کی زان بگسلند، راهی همه بر گلستان

ای خالق بخشنده ام ، دانی که از جان بنده ام
چیزی نخواهم غیرازاین، روحم رسانی برکیان

آن زاهد مخمور شب ، بیند همه اعجاز رب
داند زِ هر اجر و ثواب ، از گردش این آسمان

سودای عشقت در جهان ، گردیده دردی در نهان
باید که آن درمان کنی تا بشکنم هر استخوان

در راه میشاق و طلب ، پویم رهت را روز و شب
تا بگسلد افسار تن ، چون دانم آن سر نهان

رهبر تحمل کن همی، بر او رسی در یک دمی
چون قدرت حق درجهان ، بر هر که میگرددعیان

قدرت هم سنگ

کجا واقف شوی بر کار گردون
اگر عمری گذاری ، قرن و افزون

تمام کار عالم سر و راز است
نفهمد ذره ای را عقل محزون

نبیند دیده گاهی تا گریبان
گهی بنید تمام دشت و هامون

بشر از فهم خلقت بی نصیب است
بر آن واقف شود گرداند افسون

من این دانم که عالم در وجود است
کجا درکش کند هر مست و مجنون

در این تن قدرت و رازی نهان است
کجا داند کسی جز پیکر افزون

بجو اندر وجودت راز هستی
که در ویرانه گنجی کشته مکنون

تو غافل گشته ای از خود به زاری
چه دانی قدرت این قلب پر خون

اگر خواهی شناسی قدرت از خویش
شناس اول ز خود این روح مفتون

سپس دانی که قدرت در وجود است
ز اصل خود نگردی هیچ محزون

تن و روح و روان ، گر با هم آیند
نیابی قدرتی هم سنگ و موزون

تن تنها ندارد قدرت از خویش
روان گنجی نهان دارد ، نه قارون

هوای دل عِنانَم برده از کف
کُند خون ، گونه و خساره گلگون

نشاط آر گیرد این تن در ره عشق
دل و جسم و روان سازد دگرگون

ز حُرمت بوسه باید زد بر این جسم
ز صیادان نگه دار از شبیخون

کنون رهبر ز تن فارغ در این دشت
شده وابسته بر این روح مفتون

رحمت باران

هر کس اندر عالمش حیران او
یا به صحرای طلب مهمان او

کس نداند خانهٔ جانان یقین
با چراغ دل پی رضوان او

آنکه دل روشن کند در زندگی
با خبر گردد وی از امکان او

پی به ذات حق بری اندر وجود
گنج عالم یابی از بستان او

پرده گه از عالم بالا دری
گر رسی روزی تو بر میدان او

قدرت پنهان ببینی گرد خویش
در تمام عالم رخشان او

جام جم اندر وجودت غافلی
از تمام بخشش و احسان او

آنچه خواهی در وجود خود بجوی
نی که اندر دشت بی پایان او

گر مقام خوشدلی خواهی ، همی
شو غلام درگه سلطان او

میرسی گه منزل مقصود عشق
گه به صحرا در کف طوفان او

آنکه بشناسد وجودش در جهان
میرسد بر درگه جانان او

زهد و تقوی کی رساند بربقاء
گر که غافل باشی از فرمان او

گه نشین با زاهد و گه باده نوش
تا شناسی آدم و انسان او

من نه تنها بر سر سودا شدم
عالمی اندر خم چوگان او

در مقامات طریقت ، هر چراغ
کی نماياند ره پنهان او؟

با چراغ دل برو در راه عشق
نور دیگر بگسلد پیمان او

عارف سالک نیافته از خروش
تا نبیند دیده فتان او

روزگارم تیره شد در این جهان
کی روم از خانهٔ ارزان او؟

زندگی کردن در این عالم خطاست
چون کشیدم درد بی درمان او

همت والا طلب دارم که او
میدهد بر هر که شد حیران او

مـــزد خـــدمت گـــیـــرم انـدر راه عـــشق
چـــونـــکـــه دانم مـــنـــطـــق و بـــرهـــان او

چشم عـــقـلـم خـــیـــره شـــد انـدر وجـــود
تـا کـــــــه دیـدم سـلـسـلـه جـنـبـــــــان او

ســـاقـــیـــا جـــام می ای در ه بر خـــمـــار
تـا زدایـد زو غـم هـــجـــــــــــران او

زان می ای ده ، کـــــو رســـــاند بر فـلـک
هـم بـه مـــــیـــــخـــــواران و هـم یـاران او

نـو بهـــارا ، از خـــزان ایـمـن مـــبـــاش
روزی آخـــــر مـــیـــرســـــد ویـران او

رهبـــرا خـــوش زی کـــه بـخـتـت در رســـیـد
زانـکـه دیـدی رحـــــــــــمـت بـاران او

همه تن نیستم

جاده ها در پیش و من در کوره راه
گشته عمر تن به گمراهی تباه

هر که بی مقصد به راهی بی نشان
راه حق را من بدیدم نیمه راه

تن گرفته راه نیکان را به پیش
خود برون شد از مسیرش گاه گاه

روز و شب در راه بی پایان عشق
تا که تن شد استخوانی همچو کاه

از رمق افتاده تن زار و خموش
وقت مردن گشته از من عذر خواه

تن کنون بنهاده ام بر این زمین
این تن و آن کرده و آنهم گناه

سعی بسیاری نمودم با وجود
تا برون آرم بدن از کبر و جاه

کوشش پوچ و همه بیهوده شد
عاقبت بنهاده تن را نیمه راه

اصل من در عرش و خود با خاکیان
جسم خاکی کرده این روحم تباه

من روانی پاك و روحی باخبر
بی خبر بنهاده تن بر سر کلاه

گر روم روز دگر بر پیکری
کی بیافتم من به راهی اشتباه

با همه حسرت خوشم اکنون ز خویش
می گذارم تن گریزم در پگاه

روحم اندر عرش و تن بر این زمین
بر پناه خود رسد این بی پناه

رهبرا این روح تن کی رفتنی است
این تن خاکی کند روزش سیاه

درد و احسان

یارب تو کـــــئی کـــــه هر پگاهی روشن کنی عـــــالم از ســـــیـــــاهی
خـــواب از ســـر خـــفـــتگان بگیـــری از عـــارف و مـــست و پادشـــاهی
بـوی تـن نـرگس و ریـاحـــــــین بر بـاد صـــــبـــــا دهی ز راهـی
بـر لالـه و یـاســـــــمن دهـی رنـگ صـــــد رنگ نمائی هر گـــیـــاهی
گـــه صـــومـــعـــه را کنی خـــرابات گـــه بـاده دهی بـه هر کـــه خـــواهی
هر کس به مـــصـــیـــبـــتی گـــرفـــتـــار از عـــــــاشـق و زاهـد و مـنـاهـی
آنجـــا کـــه تـوئی ، دگـــر فنا نیـــست حـــیـــران وجـــودت هر نگاهی
گـــر جـــور و سـتم رسـد در این دشت از جـــان بپـــذیرد هر ســـپـــاهی
چون جـــور تـو لطف و دردت احســـان بر هر کـــه دهی تو خـــود گـــواهی
مـــــردان خـــــدا به فـکـر دیـدار برخی همـــه در گـــریز گـــاهی
تـو فـکـر تمـام بـنـدگـــــــانی زیبنده تـوئی فـــقـط بـه شـــاهی
جـــز عـــاشق ره کـــسی نداند جـــــانم بـدهـم بـه هـر نـگـاهـی
خـــــود لایـق بـنـدگـی نمـودی کـــــردی چو به من نـگـاه گـــاهی
بر تـلـخـی عـــــیش مـن چه خـنـدی ار غـــافـل لـطـف پـادشـــاهی

رهبـر همـه جـا نشـسـتـه سـر مـست
تـــا از کـــــرمت رســـــد بـــه راهـــی

فرزاد

زمـــــانی شکـوه ها بـود از جـــــدائی گـــــــــریـزان بـودم از هــر آشـنـائـی
نه نـوری از فـلـک نـی از کـس و خـــویش ز هـر ســـو شکـوه بـود و بـی وفـــائـی
تمام حـــاصل عـــمـــری هـدر شـــد نیـــامـــد از کس و خـــویشـــان صـــدائی
شـــبی نـالیـــدم از دل در خـــرابات ســـرم بـر خـــاك و دل هـم در صـفـــائـی
ز فـــیـض پیـــر دیـرم هـر شـب و روز رســـیـــد از هر طـرف قـــوت و نوائی
مـــلائک در فـلـک ، زائیـــده فّرزاد رهـا گـــشـــتم، ز هـر چـون و چـرائی
دگـــر ای ســاربـان، مـحـمل مـرانـیـد رســـیـــده بـهـــر ایـن دل ، آشـنـائـی
بـنـوشـم مـی ، ز بـخـت آن خـــــداداد خـــدا بـخـشـیـده بر مـــا ره گـشـــائـی
علی خـوانندش اکنون جـمله خـویشـان ز هـر نـامـی در افـــــتی در چـرائـی
غـم و ظلـمت دگـــر، از خـــانـه بگـریخت چـو نور حق رســـیـــده ، در ســـرائـی
ز غـم دیگـر در این دل، خـــانـه ای نیـــست نـپـــرسـم دیگـر از غـم، در کـــجـــائـی
کـنون غـــوغـــا بپـــا بنمـــوده فـــرزاد درآمـــد خـــانـه از آن بـی صـــدائـی
طـبـیـبـــان غـــافـل از، علـم نهـــانند نبـــاشـدشـــان به جـــز قـــوت و دوائی
طـبـیـب عـــالـم ، انـدر کـــهـکشـــان است به هـر وامـــانده ای ، بـخـشـد شـفـــائـی
دلا، هـر شب نشـــین در خـلوت خـــویش نیـــابی بهـــتـــر از دل، رهنمـــائـی
چو بـخت وصـل یاران ، حـــاصلی نیـــست بســـــازم مـن کـنـون ، بـا هـر نـوائـی
خـدا خـواهد ، دهد گـه زجـر و گـه عـیش خـــود او بـر پـا کـند هـر مـــاجـــرائـی
اگـــر خـنجـــر زند بـر ســـینه ام دوست نبـــاشـــد نـزد من ، غـــیـــر از خـطائـی
مـــشـــو غـــافـل ، تـو یک دم از وجـــودت نیـــابی این حـقـیـــقـت ، هر کـــجـــائـی
اگـــر تاجی ســتـــانی از کـس و خـــویش بســـــا زیـبـنـده تـر ، باشـــد گـــدائـی

تمـام بـخـت رهـبـــــر از نـهـــــان است
ز روح رهـنمـــــا، شـــــد پـارســـــائـی

خانه انسان

صنمـــا باده بده تا غم هجـــران ببـــری
درد دل را ز من خســـتـــه و نالان ببـــری

باده ای ده کـه شـوم مـست دل واله خـویش
اشک مـــا را ز رخ و دیده و مـژگـان ببـری

مـــست بـاده شـــوم از مـــیکده یـادی بکـنم
خنده آری به لب و دیده گـــریان ببـــری

غـم و اندوه گـــرانی بنشـــســـتـــه به دلـم
مرحـمت کن کـه غـمش را همـه ارزان ببری

بگـشـایم لب خـــود زنده نمایم دل خـویش
غـم مـــا را ز دل زار و پـریشـــان ببـــری

فـــتنه افـتـاده مـیـان دل و دلـدار عـزیز
ز دلـم فـــتنه بر آری به بیـــابان ببـــری

بد گـهـر تخم بدی کشته بر این فلک و زمین
نسـل بد راتو از ایـن ملک سلیـمـان ببـری

مرغ دل درقفس افتاده به صد مکر و فریب
بشکنی ایـن قـفس و بر کف طوفـان ببـری

فکر بهـــبـــود دلـم کـن بده از بـاده نـاب
شـاید از این تـن خـاکی دل بی جـان ببـری

لرزه افـتـاده به تن در همـه ایـام حـیـات
بـاده ای ده کـــه روانم پی جـــانـان ببـــری

تا کـه یابم صنمی نافـه گـشـا بهـر وجـود
هر جـفـا کـار زمـان را تو ز مـیـدان ببـری

درجهـان هرچه که بینی همـه مکراست و فریب
گـر کـه مـا را ز جـهـان تا مـه تابان ببـری

مـهـربانی کـسی از عـالـم رخـشنده ندید
مگرآنکس کـــه و را در صف پنهـان ببـری

صنمـــا این دل رهبـــر به در خـــانه رســـان
قـبل مـردن چه شـود، خـانـه انسـان ببـری

گله کجا میبری؟

باید اندر گذرت فکر مسائل باشد در پی معرفت و کسب فضائل باشی
در ره عشق و وفا رو ، چو همه باهنران تا که لطف و کرمش را همه شامل باشی
این جهان گذران ، کس نرساند به وصال مگر اندر ره معشوقه ،تو کامل باشی
قصه عشق بتان ، قصه بی واسطه گی است محرم دل شوی ار ، محرم خوش دل باشی
عافیت گر طلبی ، خاك در میکده شو یا که در بانی آنرا ، همه قائل باشی
گر چنین چهره گشائی ، برسی به ملکوت اجر دل گیری از او ، گر که تو عاقل باشی
شهره شهر بتان ، گشته دل از شوکت عشق هر دم آید خبری ، گر که تو مایل باشی
گرگ او میبرد ، ، این گله ، یکایک به اجل چون زمانی گذرد ، تن همه در گل باشی
یارب ، این گله کجا میبری از عالم خاك باید از بهر همه ، در پی محمل باشی
ترك عالم کنم و بگذرم از هستی خویش تا که فکر دل ما ، در همه محفل باشی
بر همه خانه دهد بعد فنا ، عالم غیب جای خوبی دهدت گر که تو مُقبل باشی
او مرا میبرد و رفتنم از روی رضا است تو هم ار واقف آنی ، پی منزل باشی
دل مبند ، بر تن و این گنبد و چرخ گذران ورنه از روح و روانت ، همه زائل باشی

تابش حسن جمالت دل رهبر بگداخت
ورنه این نور چنان بر همه شامل باشی

درس بی حاصل

سیل اشک اَربَرَد این خانه، جهان را چه کنی؟ نعره های جگر از سوز نهان را چه کنی؟
بده تن را به قضای ازل از بودن خویش دیگر اندر بدن این مرده روان را چه کنی؟
هر کسی راه طلب میرود از بهر وجود طلب و عشق و فنا آمده ، جان را چه کنی؟
ترك سر تا نکنی ره نبری عالم غیب گر که وصلی دهد او پیر مغان را چه کنی؟
ار تو مستغنی عالم شده ای در گذران دیگر آن ثروت و این سود و زیان را چه کنی؟
تا گشائی گره از تن روی اندر دل خاك کاروان سحر و بانک شبان را چه کنی؟
عده ای با خبر از روح و روان و ملکوت ار تو زان باخبری! وعظ بتان را چه کنی؟
ار نداری خبر از روح خود و پیکر خویش درس بی حاصل این چرخ وزمان را چه کنی؟
نکته ای خفته پس پرده ندانند همگان در قیامت دگر این جاه و نشان را چه کنی؟
بینش اهل نظر جمله از آن نرگس اوست نرگس و سنبل و این باغ چنان را چه کنی؟
ترسم آن باد صبا بشکند این کوزه عمر بعد ،بشکستن آن ، کُون و مکان را چه کنی؟
حاصل عمر کسان چونکه بود رفتن خاك طایر دولت و این شال و میان را چه کنی؟
داغ دل دیده ام اندر چمن راز بقاء پیر میخانه کنون گفته ! جهان را چه کنی؟
هر گرفتار دلی ناله کند تا به فنا گررهاخواهی از آن ،وهم رگمان راچه کنی؟
کار دل گشته کنون دیدن عمر عبثی بیش از این رنج و غم و درد زمان را چه کنی؟
تابش حُسن بتان ره بگشاید به کمال شعله نور موقت ز کسان را چه کنی؟
خون دل میخورد هر کس شنود حرف خطا حرف ناپخته ز هر پیرو جوان را چه کنی؟
کس نگوید بتو از حق و حقیقت ز کسان گفته از رهگذر و عقده میان را چه کنی؟

رهبر آلوده نباید کنی اش تکه زبان
گر که آلوده شود ، خشم دهان را چه کنی؟

کرده در فردا

عیب محرم گر به نزد ناکسان افشا کنی
گوهر حسن از لبان با هر کلامی واکنی

گر بگوئی عیب کس ، گوئی تمام عیب خویش
پس نباید نزد بد گوهر ، زبان گویا کنی

هر که می داند ، تمام عیب و نقص خویشتن
بگذر از عیب کسان تا عیب خود پیدا کنی

گر نبینی عیبی اندرخویش و در ذات درون
آنزمان باید تو فکر ، کرده در فردا کنی

چون بدیدی عیب کس ، هرگز میاور بر زبان
نزد وی باید شوی ، در گوش او نجوا کنی

گه به جان گیرد گهی هم بگذردازعیب خویش
راز او باید نهی در دل ، نه اش رسوا کنی

مردم بیگانه را آگه مکن از راز خویش
هر نفس باید ، که فکر عالم بالا کنی

عاقلان اندر جهان ، از سرّ عالم آگهند
همچو آنان عاقبت ، باید که خود دانا کنی

گر هزاران راز پنهان گویدت اندر نهان
بر کسی افشا مکن ، تا همدلی پیدا کنی

ارنیابی همدلی ، پوشیده دارش از گزند
تا که در بودن ، رهی بر عالم اعلا کنی

عافیت خواهی مرو اندر پی افشاگری
ار حقیقت گفته باشی ، روح و جان والا کنی

پرده از مردم دریدن ، شیوهٔ دون همت است
همت والا بباید ، تا که دل دریا کنی

رهبرا بس کن مگو اسرار کس بر دیگران
عیب خود ، باید تو از گفتارخود پیدا کنی

مار در آستین

کـــــاروانی بار آن زربفـــــــته بود
از ســـحـــر تا شـــامگاهان رفـــته بود

مـــاری اندر ره عـــیـــان شـــد نیـــمـــه جـــان
نـــی رمـــق در تـــن و نـــی روح و روان

جـــملگی گـــفـــتند کـــو را ســـر زنـــید
پـوست آن را از وجـــــودش بر کـنـیـــد

مـــا همی گـفـتـیـم و وی کـمـتـر شنـید
تـا کـــه آخـــر مـــزد و پاداشی بدید

ســـــاربان بر جـــــوی آبش درفکند
چـونکه دیگر کس نبـــیـند زو گـــزند

کـــاروان آنجـــا شـــبی بیـــتـوته کـــرد
بهـــر شـــامش فکر چوب و بوته کـــرد

کـــاروان مـــانـد اندر آن صـــحـــرا به شب
خـــارج از این عـــالـم و رنج و تعب

مـــار بی جـــانی کـــه بر آبش فکند
تشـنـه را آبی بـه جـــانش درفـکـنـد

چون به جـــان آمـــد ره بالا گـــرفت
یاد وی کـــرد وره والا گـــرفت

تا رســـانـد خـــود به جـــمع کـــاروان
قـــدر احـــســـان گـــوید او با ســـاربان

راه بســـیـــاری بیـــامـــد تا بدید
کـــاروان خـــوابیـــده اشـــتـــرها پدید

جـــمـع آنان را یکایک خـــیـــره شـــد
تا کـــه چشـــمش بر رخی بس تیـــره شـــد

عـــاقـــبت او مـــرد حـــامی را بدید
لطف و مـــهـــرش کـــرده اندر دل شـــدید

ســـــاربـان را دید و بر پـایـش پریـد
بهـــر احـــســـان پای او را برگـــزید

داد و شـــیـــون کـــاروان را در گـــرفت
مـــردکی آن مـــار زنگی برگـــرفت

هر کـــه دید آن مـــرده مـــار نیـــمـــه روز
نیـــمـــه جـــان گـــردیده در فـــصل تموز

ســـــاربان بر آب جـــــویش بر فکـنـد
پوســـــتش را از وجـــــودش بر نکـنـد

زهـر تـن بـر جـــــان آن نـاجـی نمـود
ســـاربـان را کـــشـــتـــه، جـــانش در ربود

مـــردمـــان مـــا چومـــار زنگیند
گـــر مـــحـــبت آری آنـان جنگیند

لطف و مـــهـرت بر کن از خـویش و کـسـان
بی جـــهـت زهری رســـانـندت به جـــان

تا ندانی از کجا آن خورده ای
آبرو بینی در عالم برده ای

چون گرفتاری تمامش از خود است
خویشی و همخونی اکنون بی خود است

آن شنیدی مار پرورد آستین
عاقبت جانش گرفت او راستین

گر رهانی مردنا محرم چو مار
عاقبت بر دست او گردی شکار

رهبر اکنون نزد خود آن پرورد
تا که روزی اشکم از رهبر دَرَد

هر دم او در آستین ماری نهد
لطف یزدان است اگر زآنان جهد

نیمه قرنی کرده ای دیگر مکن
روزی آخر میزنندت بیخ و بن

کور دل نه کور چشم

دو دیده ز مـــــردی همی کـــــور بود
نه فـــــــرقی به تاریکی و ، نور بود

عـــصـــای سـفـیـدی گـــرفـتـه به دست
رود هر رهی را، ز هـمـــــــوار و پست

به دقت به پیـــــــمـــــــاید او راه را
تمیـــــــــز او دهـد هـر ره و چـاه را

بکوبد عـــصـــایش به هر جـــا زمـــین
نپـــــــرســـــــد رهـی را از آن و از این

عـــصـــاره گـــشـــاید بر کـــور چشم؟
عـــصـا گـشـتـه شـاید برایش دو چشم

و یا دیده گـــاهی ز کس کـــور شـــد
به جـــای دگـــر رفت، و مـــأمـــور شـــد

عـــجب کـــردم آنجـــا، به صنع خـــدا
کـــه ناگـــه ، بگوشم، رسـیـد این صـدا

گـــشـــاید ره خـــویشتن با عـــصـــا
نپـــــــرســـــــد ز کس چـاه و دیوار را

اگـــــر او بخـــــواهـد، زند هر دری
بیـــــابد ره و خـــــود شـــــود داوری

چو خـــواهـد رود با درون هر کـــجـــا
نـدارد بـرون چشـم و ، تـن رهـنمـــــا

کـــسی کـــور شـــد قلب او روشن است
دو دیده بـه جـــــائی برون از تـن است

یکی کـــور باشـــد به هر انجـــمن
کـــه گـــوید، نبـاشـد کـــسی به ز من

دو چشـــمش ببـــیند، زمـــین و هوا
کـند کـــار پســـتی به نـزد خـــدا

نداند خـــدا در همـــه مـــحـــفل است
به هر تن بر او ، خـــــانه و منزل است

دو چـــشـم ای بـــرادر پـی دیـدن اسـت
ز عـالم بد و خـوب ، سنجـیـدن است

چو عـــیـــبی بدیدی، نه چون کـــور باش
پی رفع آن عـــیـب مـــأمـــور باش

کـــسی خـــیـــر بیند در آن روزگـــار
به جـان گـیـر د او گـفـتـه از کـردگـار

کند کـــار خـــیـــری چو بانگ جـــرس
از آن بیش کـــز وی نیـــاید نفس

فـــزونی ز خـــود را ، به یغـــمـا دهد
پی رفتن خـــود بدانجـــا نهـــد

پس از مـــرگش اقـوام و خـویشـان همـه
چو گـــرگ گـــرسنه درندش رمـــه

همه توشه و ملک و مال و زمین
نیابی ز میراث خواران غمین

پس از مردنت کس نیاید بکار
بجز کرده ها نزد پروردگار

غریق ارشدی ساحل اندر کجاست؟
همانجا که دل گه بفکر خداست

چو در ساحلی فکر فردا نما
نه در عمق دریا به فکر خدا

ز جرم محبت شکایت مکن
پی کار خیرت قناعت مکن

ز خمخانه هر کس که کامی گرفت
پس از دادن نان و شامی گرفت

تو رهبر نداری دگر مانده ائی
که بخشایی آنرا به وامانده ائی

نوبتی

از تولد من دویدم تا کنون
از ولادت تا به این دشت جنون

در زمان کودکی در هر پگاه
نان خشکی گه رسیدم گاه گاه

در دبستان بهر کاغذ یا کتاب
کی بدیدم غیر خفتن یا که خواب

آن زمانی کو شناسم خویشتن
خود دویدم بهر اشگم یا که تن

نیمه قرنی حاصلش بیهوده شد
زندگی پیچید و تن فرسوده شد

رقص بیحاصل نمودم گه به ناز
عمر تن بگذشته با سوز و گداز

گشته جان و تن تمامی پر ز درد
قامتی بشکسته و رُخساره زرد

گونه با سیلی کنون گلگون کنم
فکر کار و کرده از همخون کنم

خسته گشتم دیگر از این رقص جان
سختی و ذلت کشیدم هر زمان

دیگر آن قدرت ز پایم دور شد
دیده بی عینک دو چشمم کور شد

بار الاها بس کن این دردِ روان
خسته گشتم کی بگیری نیمه جان

من ز خلقت تا کنون آزرده ام
کی چو دیگر کس ز خوانت خورده ام

یا به حاجت بوده ام یا در عذاب
یا ندادی ناله هایم را جواب

نعره ها سر دادم از روز الست
من نخواهم غیر دیدارت ز هست

چشم گریان را سپردم بر بلا
در جوابم کرده ئی دردی عطا

من پذیرای دلم از درد خویش
گر چه زین بدتر نباشد بهر خویش

درد بی درمان همان دردی که هست
کس نداند غیر هشیاران و مست

نوبتی گر بوده بر ما بس کنید
بگذر از رهبر به دیگر کس کنید

دو بیتی

من بوسه زدم شبی لب صهبا را نوشیدمش از دل همه آن مینا را
آنگونه که لب نهاده بودم لب جام گفتا پس مستی مشکن صهبا را

★★★

هر کس که در عالم بشناسد تن وجان را آسوده برد عالم روحی همه آن را
در خاك نهد تن ، برهاند خود از این دام با روح بدن بیند همه کُون و مکان را

☆☆☆

بکُن آویزه گوشت، تو هر پندی ز دانا را مگو بر محرمان یک دم تو حل هر معما را
مگواسرار دل هرگز، توبریاران بی الفت ز شوخی بر زبان آرند آن اسرار زیبا را

★★★

دیشب بگذشتم ز در پیر خراب دیدم همه افتاده ز پا در تب و تاب
گفتم که بگو حقیقت بود و نبود گفتا که جهان کف است و ما همچو حباب

☆☆☆

دل را مده از کف تو به هر بوی کباب باشد که کسی خُفته در آن کوره ناب
آگه نبود کسی از این گردش چرخ شاید که شبی بوی تو آید به سحاب

★★★

یک بوسه گرفتم ز لب او به شتاب نی لذت دل بوده در آن نی که عذاب
گر بار دگر بر لب او بوسه زنم لب را کنم از چهره او خانه خراب

☆☆☆

اگر دستم رسد بر بادهٔ ناب نبینی بر دو چشمانم دگر خواب
بنوشم باده تا ویران کنم تن ندارد روح تن دیگر به تن تاب

هر چه کوشیدم ز نخ بافم طناب تا که قدرت گیرد آن از هر شتاب
از درون پوسید و آخر پاره شد چونکه خالق داند هر شر و صواب

★★★

معیار اگر به این ترازوست یا قدرت تن به زور و بازوست
پس خر به جهان قویترین است چون زور خری همیشه از اوست

☆☆☆

بزرگی از خداوند جهان است چو او مالک به جمع کهکشان است
ندانم عمر گیتی را به عالم ولی هر روز آن روزی جوان است

★★★

دانی که چرا دل همه سودا بتو بست مهر تو به یک لحظه بر این دل بنشست
زیرا که روانِ من و تو از ملکوت هم مسلک و ، ما غافلش از روز الست

☆☆☆

ای خواجه ، جهانی همه اندر گذر است در عالم دیگر بد و خوبت اثر است
غافل مشو از زندگی هر دو جهان کی مُردن همسایه برایت عَبَر است

★★★

برِ گل مزن این لگد که پا یا سر اوست بر کوره مبر ، کودکی اندر بَرِ اوست
این گل که به زیر پای خود میمالی شاید که لب و صورت و چشم تر اوست

☆☆☆

این خاك جهان از من و تو رهگذری است سلطان وطن یا چومن در بدری است
آن خُمره و این کوزه و بس جام و سبو از خاك تن مردم صاحبنظری است

★★★

دی رفت و مرا زمان امروز بدست شاخی ز هزار شاخه از عمر شکست
تا شاخ دگر ز عمر و جانم باقی است می پیش کش و بده سبوئی بر دست

حقیقت عده ای را بَذل وجود است گروهی را حقیقت در سجود است
اگر پرسی حقیقت را ز رهبر بگوید هر حقیقت در وجود است

★★★

فقر و بدبختی ز هر در نکبتی است گه رسی بر ثروت آن خود ذلتی است
کس نداند راز بودن بهر چیست آنچه بر ما می دهد خود حکمتی است

☆☆☆

این گره ها پیچ پیچ ، نزد تو آنان به هیچ این گره ها برگشا ، بر سرو رویم مپیچ
یک گره شد صد فزون ، در ره این زندگی عمر به آخر رسید، حاصل آنهم به هیچ

★★★

پشت پا در زندگی هرکس زهرکس می خورد جمله را ازناکسان ، گاهی هم ازکس میخورد
پشت پاخوردن زناکس درجهان افسانه نیست خون شوداین دل، چودانددائم ازکس میخورد

☆☆☆

خود را برهان ز غُصه و ماتم و درد تن را بنهی به خاك و افتد به کمند
فکر تن خود مکن،که این توشه پوچ باعث شود این روح تن افتد به گزند

★★★

پروانه بیامد به دل آتش و دود در شعله فرو ریخت ، ز تن هر چه که بود
جان داد و ، بگفتا سخنش آخر عمر کُشتی همه عاشقان ، کنون بر تو چه سود

☆☆☆

بر سبزه نشینم و بخندم زوجود دانم که کسی پس از زمانی شده کود
این سبزه برون آمده از کودکسان تا کود تنم کی آورد سبزه وجود

★★★

عمر تن نیمی از آن بیهوده شد خرقه و دامن فقط آلوده شد
کار تن عمری به جان کندن گذشت کار عالم ماند و تن فرسوده شد

نه می باشد ، شراب و آبِ انگور نه نِی باشد صدای ساز و تُنبور
می آن حال است و ، نی آن باده نوشی صدای حق رساند ، نِی از آن دور

★★★

مشو غافل دمی از حکم تقدیر هر آنچه میکند بنوشته تصویر
حقیقت در وجود تن نهان است کِشد تن را به هرجائی به زنجیر

☆☆☆

با علم نهان با خبری از همه راز آن رفته به شکل دگر آید ز فراز
هر بی خبری نداند این سر وجود آنکس که رود رسد به این میکده باز

★★★

گر که خواهی دل مرنجانی ز کس حق مگو ، چون رنجه می گردند و بس
حق چه دانند آدمان بی خِرَد کی بداند راز هستی خار و خس

☆☆☆

ای دل شده ای موافق دزد و عَسَس پنهان و نهان بُری دِلَت را به هوس
گشتی تو غلام زر ، به نیرنگ و فریب باید که رهانی تو خود از ، بند و قفس

★★★

قافله میرود و دل ز پیَش بهر هوس ساربان میکِشَدَش تا که رساند به قفس
بعد چندی رسد هر کس به بقای دل خویش دگر آنجا نه هوس باشد و نی بانگ جرس

☆☆☆

غلامی گر گرفتی نرم دستش شرابی گر خریدی سخت مستش
مکن محرم به نادانی کس و خویش خوری بعد از زمانی ضربِ شستش

★★★

در محفل رندان بد و عیاش مباش بر زخم کسی ، تو خود نمک پاش مباش
خواهی که به درگهت همه بوسه زنند آن کاسه جوشنده تر از آش مباش

مـــردُمـــانِ خـــوب و بد ، یا قـــوم خـــویش مـیـــزند بر ســـینه ، هـر کس سنگ خـــویش
هـــر یـک انـــدر لاك و ، در وقـــت شـکـــار هـمـــچـو گـرگی بینی آنـان ، نی کـه مـیش

★★★

چون شـــمـع نمایان کُنش آن ذره شـــعـــاع مُگسل ز کـسی مـــهـــر و مـحـــبت بـه نزاع
خـواهی کـه جـهـان جـمله صـفـا گـردد و داد بـاید تـو گـه از خـود گـذری ، گـه ز مـتـاع

☆☆☆

هســـتی برســـاند ار کـــسی را به فـــراغ کی گـیـــرد از این پیکر صـد ســاله ســراغ
بر چشـــمـــه حـــیـــوان برســـد زنـده دلی کـــو خـــورده از آن مـیـــوه هســـتی در باغ

★★★

گـــر کـــه یک فـــرزندِ خـــوبِ با شَـــرف باشـــدت بهـــتـــر کـــه چندی نـاخلف
کـس نگـردد بهـــتـــر از آن ذات خـــویش دانـه را بـلـبـل خـــــــورد آهـو عـلـف

☆☆☆

از بهـــر وصـــالش دلـم افـتـــاده بـه تصـــدیق اذعـان کنـم ، هرگـز نرسـد آن شب تـوفـیق
شـاید کـه رسـد وصلی و ، بینـم گل رویش هرگـــز نبـود پرسش حـالش پی تحـقـیق

★★★

عـــاشق چـو نه ای نـدانی از شـــرحِ فـــراق خـــاکـــســـتـــر دل تـو بینـی اکنـون به رواق
صـد نعـره زدم ، کـه مـیـرَد آن عـشق درون تا شـــعـله نگیـــرد دگـــر آن مُـــرده اُجـــاق

☆☆☆

تا به کی بـاید زَنَد ، این زندگی بـر مـا مَـحک گه ز خـود دارم سئـوال و گه از آن چرخِ فلک
با رها گـم کـرده مـا را ، در سرای سـرنوشت یک شبی ترسم که افتم، از وجودخود به شک

★★★

نـداری خـــــــانـــه ای دیگـر دل ای دل کـــجـــا بی خـــانه گـــیـــری کـــوی و منزل
شـــبی در کـــوه و صـــحـــرا یـا در و دشت به هـر جـا شب رسـد آن خـــانه مـــقـــبل

بیهوده کسی سر دهد از فضل و کمال جمعی همه فاضل و ، ولی چون کرو لال
هشدار ،نمانی تو در آن بی خبری از بیخبری بیافتد این دل به زوال

★★★

یک شب همه ما بگرد صهبا بودیم این گونه چه شبها چه سَحرها بودیم
درسی بگرفتم اندر آن نیمه شب ظاهر همه لطف وٗ دل به دعوا بودیم

☆☆☆

کودکُ بُدم و بر دَر استاد شدم از فضل و کمالش همه آباد شدم
گفتم که دگر را حتم اندر همه عمر بعد از سخنم بر کف جلاد شدم

★★★

گیرم که دو ده سال دگر خون خوردم صد نان و دو بشکه آب افرون خوردم
حاصل چه بود نهایت از حاصل عمر کافی بودآنچه تا به اکنون خوردم

☆☆☆

عمری بگذشت و همه ما بی خبریم غافل ز یقینی که همه در سفریم
بگذشت شباب و خبر آمد ز خزان امروز ز دیروز گُنه کار تریم

★★★

خواهم که ز درد دلم افسانه شوم خارج ز خِرَددر ره دیوانه شوم
فریاد زنم ز دست عقل و دل خویش انگشت نمای کَس و بیگانه شوم

☆☆☆

ظالمان را آه مظلومان بسوزد آشیان حاصل محصول خودرا هر که چیند در جهان
شعله از شمعی بسوزاند علف یا خار خشک خشک و تر سوزد گهی آن شعله های بی امان

★★★

آنکس که ندارد خبر از علم نهان گوید که نشد یکنفر از رفته عیان
یکشب تو بیا به کلبه ام از سر صدق تا با خبرت کنم من از هر دو جهان

هر جمله رسد از لب، و گاهی ز زبان پس جمله کند معانی از گفته بیان
گر جمله شود خوش و درآید ز دهان هرگز تو نیابی سخنی ، بهتر از آن

★★★

جسم من با روح و روحم با بدن گر بیامیزد، دهد تشکیل تن
بعد چندی وارهم از جسم خویش آنچه ماند بعد تن روح است و من

☆☆☆

من بی خبر از تو و، تو هم از دگران بایدکه خبر بگیری از خُرد و کلان
شو بی خبر ! اما نه که از محرم خویش حیف آنکه تو هم شوی چو آن بی خبران

★★★

واقف چو نئی به علم و اسرار نهان در بی خبری چو هر تن خفته نمان
در بی خبری خبر نیابی ز کسی کی سود بری در این میان؟غیر زیان

☆☆☆

هر کس به طریقی رسداز شک به یقین برخی ز خرابات و گروهی ره دین
چون واقفم از سّر وجود دو جهان راه ملکوت هم که از آن است و هم این

★★★

چون راه خرابات نه آن است و نه این بیهوده مرو در پی هر شک و یقین
خواهی که رها گردی از این بی خبری هرگز تو مکن ز خود دلی زار و غمین

☆☆☆

باید که از این جهان فانی رفتن در روز و شب و به یک زمانی رفتن
پندار که وقت رفتنت دی می بود خوش باش ز هر لحظه ، چو دانی رفتن

★★★

اندر پس هر پرده نیا بی تو نشان بیهوده مرو در پی آن گرد جهان
واقف چو شوی تو از وجود و تن خویش اسرار نهان بیابی اندر تن و جان

راه رفاقت کنون ، بسته به صد حیلت او گفته که من نزد خلق، می برمش آبرو
عقل نهیبم زند ، بگذر از آن بی خرد گر گزدت یک سگی ، کی تو گزی پای او

★★★

آنچه بر ما بگذرد ، از همت والای تو تار و پود زندگی ، افکند دل در پای تو
داده ام بنیاد هستی در رهت با یک نگاه بایدش گیرم شبی ، در گنبد مینای تو

☆☆☆

بینی تو چنان عقده ز هر آدم بدخواه با سر فکند ، محرم و بیگانه به هر چاه
آسوده شود ، گر که بپاشد حرم از دوست آلوده کند ، دامن هر کس گه و بی گاه

★★★

غافل از باد سحر گاهان مشو اندر پگاه بی تفاوت منگرش ، هر دیده ای یا هر نگاه
آنچه بینی اندر این عالم، تمامی حکمتی است گه نسیمی ، می زداید از دلی نفرین و آه

☆☆☆

اگر دیدی به راهی خودپسندی از او بگذر چو دیدی گوسفندی
سلامی خودپسندان را روا نیست زما هم در جهان بر گیر پندی

★★★

عاقلی شد همسفر، با یک خُلی جامه ای فاخر به تن ، خُل هم جلی
در رسیدن دبین ره بر مَعبَری خُل گذشت از آب و ، او فکر پُلی

☆☆☆

گر خدا بندد به روی مادری خود گشاید درگه والاتری
چونکه داند درد و حال بندگان او به خلوتگه زند بر دل سری

★★★

چون نیک و بدش ز دست گردون گیری آگه چو شوی سبوی گلگون گیری
ار بی خبری بدان که در روز جزا از دست فلک تو جام پر خون گیری

مجامع روح شناسهای جهان

دیری نخواهد پائید که علم روحی جزء بزرگترین و کامل ترین علوم مکشوفه جهان در خواهد آمد به طوریکه کلیه علوم محیط را تحت سیطره خود در خواهد آورد و در اصل به عنوان مادر کلیه علوم جهان لقب خواهد گرفت ۰

همانطوریکه در بخشهای گذشته بیان شد، علم روحی جدید، علمی نیست که عالمان بخصوصی بتوانند در شناخت آن کاملاً موفق باشند و درباره چگونگی کامل آن بررسی و تحقیق کنند چون فقط اگر به بخش کوچکی از آن که فقط تجسد ارواح و لباس آنها است توجه کامل از خود نشان دهیم ، باید کلیه دانشمندان و اساتید و متخصصین در هر رشته ای از علوم مکشوفه گرد هم جمع آیند تا شاید بتوانند نکته ای کوچک و ظریف از اسرار نهان خلقت و عوالم ماوراء طبیعه را دریابند ۰

بشر از آغاز دوران تمدن و فرهنگ تا کنون توانسته است به جزئیات بسیار کمی از وجود خود و طبیعت که روزانه با آن سر و کار دارد، پی ببرد ۰ البته این دانش در جهان امروزی بسیار ناقص و ناچیز است چون هر از گاهی نظریه جدیدی بر آن افزوده می شود و دانستنیهای قبلی را باطل می کند ۰

بشری که مدعی است بر کلیه رموز حیات آگاهی دارد و هیچ نقصانی را در علم خود نمی شناسد، تا کنون فقط موفق شده از مجموعه جسم خود، اعضاء آن را نامگذاری کند و هیچ اطلاعی از چگونگی تشکیل ماده سازنده آنها در دست ندارد و حتی نتوانسته یک ناخن را بشناسد و بسازد ۰

برخی از دانشمندان که ادعای ساختن بعضی از اعضای بدن را داشته اند، پس از مدتها آزمایش و پژوهش و تحقیق به این نتیجه رسیده اند که در این کار ناتوانند و اعتراف کرده اند که دستاوردهاشان با عضو اصلی کاملاً مغایرت داشته و این جنس ساخته شده ، هرگز نمی تواند

با نوع اصلی آن برابری کند • خوشبختانه اخیراً اکثر کشورهای مترقی جهان به علم روحی پی برده اند و مجامع و مراکز پژوهش علوم روحی تشکیل داده اند و حتی در برخی از دانشگاههای خود نیز این علم را آموزش می دهند • ذیلاً برخی از کشورهائی را که دارای انستیتوهائی برای تبادل افکار و پدیده های روحی هستند را نام می بریم • هدف از ذکر نام این مراکز یا موسسات فقط شناخت خوانندگان از این موسسات و کشورهائی است که در حال حاضر در زمینه شناخت روح فعالیت مستمر دارند ، باشد که این مجامع روزی بتواند قسمتی از رازهای پنهان زندگی پس از مرگ را به جهانیان بنمایاند و روح شناسان ایرانی سرآمد این مجامع قرار گیرند •

کشور انگلستان تقریباً قدیمی ترین کشوری است که به فعالیت درباره شناخت روح با دستگاههای علمی دست زده است • دانشمندان روحی بسیاری در این کشور وجود داشته اند که جهانیان آنها را می شناسندو آثار فراوانی نیز از خود به جای گذارده اند • مرکز روح شناسی بین المللی که در این کشور ایجاد شده اکثراً آثار و اطلاعات مربوط به پدیده های روحی را که در جهان بوقوع می پیوندد را تحت بررسی و تحقیق قرار می دهد • در حال حاضر این مرکز یکی از فعالترین مراکز جهان است • نخستین دانشکده رسمی که به بررسی درباره روح پرداخت، در این کشور تأسیس شد • این دانشکده از کلیه افرادی که اطلاعاتی دربارهٔ هر یک از زمینه های علوم و قدرتهای ماوراء طبیعه داشتند، دعوت بعمل آورد تا در این دانشکده حضور یابند و در آنجا به تبادل افکار بپردازند • به همین ترتیب این دانشکده موفق شد در اندك مدتی شواهد و آثار روحی بسیاری را به دست آورد و اطلاعاتی بسیار مفید و ذی قیمتی درباره بروز اتفاقات ماوراءطبیعه در آنجا گردآوری کند •

برخی از این مدارك و شواهد تحت بررسی و تحقیقهای علمی قرار گرفت و نتایج چشمگیری نیز از آنان به دست آمد • مؤسسین این دانشکده دو نفر از افراد مؤمن و معتقد به روح بودند که با کمک دولت وقت انگلستان به گشایش این مراکز علمی و معنوی مبادرت ورزیدند • این دو تن ویلیام باریت و آرتور کونال دویل بودند ، که فعالیت دائم و مستمر خود

را در آن زمان شروع کرده و به تحقیقات خود ادامه دادند ۰ سالها بعد مراکز علمی متعددی درباره شناخت روح در انگلستان ایجاد شد و کتب و مجلات فراوانی در خصوص وجود و بقای روح نیز توسط آن مراکز تهیه و انتشار یافت که پیوسته آخرین دستاوردها را در اختیار مشتاقان روحی قرار می داد۰ امروزه در دانشگاههای معروف بریتانیا مانند کمبریج و آکسفورد، علوم ماوراءطبیعه که در رأس آنان قدرت روحی قرار دارد، تدریس می شود ۰ یکی دیگر از روح شناسان انگلستان که معروفیت جهانی بسیاری دارد ، بنام آقای ویلیام کروکس است که یکی از بزرگترین محققین و کاشفین علم روحی جدید در قرن اخیر به شمار میرود۰

کروکس مدتها رئیس جمعیت سلطنتی پیشرفت علوم کشور انگلستان بود و علاوه بر شناخت علوم ماوراء طبیعه در عصر خود در علوم فیزیک و شیمی نیز دست توانائی داشته و اولین کاشف ذرات ریز در اتم بوده است ۰

آقای ویلیام کروکس در سال ۱۸۷۴ با دلایل محکم و قانع کننده و استدلالات علمی و با مبارزات بسیاری که در این زمینه انجام داد ، مجمع خود را رسماً مجموعه تحقیق علوم روحی خواند و نیز کتابی را که درباره علم روحی نوشته بود به جمعیت سلطنتی علوم انگلستان اهداء کرد ۰

در آن زمان ادعای چنین موضوعی بسیار مشکل بود، چون اکثر دانشمندان ماده گرا بودند و به جز ماده چیزی را قبول نداشتند ۰ در مقابل موسسه تحقیق روحی وی، موسسات و مراکزی دایر شدکه وجود روح رانفی می کردند و ماده رابه عنوان اصل هر چیزی می دانستند۰

زمانیکه کروکس به چنین عمل متهورانه ای دست زد در آن زمان هیچ قدرتی نمی توانست چنین ادعائی را بکند ، او برای اثبات ادعای خود گزارش مستند و مبسوطی به جمعیت سلطنتی علوم انگلستان تقدیم داشت ۰

در آن گزارش آمده بود :

" وقتی من به وجود روح و پدیده هائی که توسط آنها در جهان بوجود می آید و از حقیقت آن کاملاً مطمئن هستم ، هیچ دلیلی نمی بینم که واقعیات را نگویم و همگان را از این وقایع

آگاه نسازم ۰

آنچه که مسلم است ، افراد و گروههای بسیاری از ادعای من ناراحت خواهند شد ولی اکنون زمان سکوت نیست و می بایست حقایق را بیان کنم و اگر قدرت گفتن حقایق را نداشته باشم، باید فردی جبون و ترسو و نادان باشم و خود می دانم که چنین نیست ، کما اینکه جامعه انگلستان هم قبول دارد که فردی عالم و دانشمندم، می دانم و مطمئن هستم که در برخی از محافل مدتها از من به عنوان خرافاتی یاد شده ، مرا ریشخند می کنند و احتمالاً تا مدتها مورد تمسخر گروهی هم قرار خواهم گرفت۰ ولی زمانی که در محافل و مجالس روحی گرد آیند و حقایق را شخصاً ببینند بی شک در باطن خود را استهزاء و ریشخند خواهند کرد ۰

امروزه من نه تنها می گویم که ارتباط و تماس با ارواح امکان پذیر است، بلکه قویاً اعلام می کنم که این رابطه از زمان پیدایش بشر درجهان برقرار بوده ، ولی همگان از آن بی خبر بوده اند۰ من با تمام توان خود و با شهامت اعلام می کنم که وجود روح و بقای آن قطعی وحتمی است ، حتی اگر این گفته ها مرا به کام مرگ بکشاند۰"

در اوایل قرن بیستم ، دکتر جیمس هایسلوب با پایمردی خود در دانشگاه کلمبیای آمریکا موسسه روح شناسی را دایر کرد ۰

دکتر جیمس هایسلوب یکی از استادان و علمای به نام علم فلسفه و منطق آن دانشگاه به شمار می آمد که توانسته بود به وجود و بقای روح پی ببرد ۰

وی در دانشگاه به آموزش و اثبات وجود و بقای روح پرداخت و موفقیتهای بسیاری در این رشته به دست آورد ۰ فعالیتهای وی باعث شد که از سالهای ۱۹۲۱ به بعد تماسهای روحی در سراسر کشور آمریکا رونق بگیرد و در اکثر دانشگاههای آن کشور به عنوان یکی از شاخه های درسی تدریس شود ۰

علاوه بر راه یافتن این علم در مراکز علمی و فرهنگی آمریکا، در اکثر شهرها مراکز و موسسات تأسیس شد و پژوهشگران دربارهٔ وجود و بقای روح به تحقیق و بررسیهای مختلف پرداختند و کلیه پدیده های روحی که در سراسر آن کشور بوقوع می پیوست به این مراکز

گـزارش می شد • مـراکز علمی و فـرهنگی نیـز پس از بررسی و تحـقیق کـامل دربارهٔ هر پدیده جدیدی، اطلاعات ودستاوردهای نوینی را منتشر می کرد و در اختیار علاقمندان قرار می داد•

در آنزمان در سـراسر آمـریکا برای تماس با ارواح از روش مشابه گـردونه دوار استـفاده می- شد• تقریباً می توان گـفت که استفاده از این وسیله برای تماس با ارواح از کـشور آمریکا شروع شـد و اسـتـفـاده از این روش تماس تا قـبل از جنگ جـهـانی در سـراسـر آمـریکـا و در بین کلـیـه خانواده ها مرسوم بوده است •

فرانسه نیز از کشورهائی است که همزمـان با پیشرفت این علم در انگلستان شروع به فعالیت کرد و مراکز علمی و فرهنگی بسیـاری برای شناخت روح در آن کشور دایر شد و در دانشگاهها و مراکز علمی به آموزش علم روح شناسی پرداختند •

در آن زمان اعـضاء دولت وقت فرانسـه که از طرفداران وجـود و بقای روح بودند از این نوع مـوسسـات پشتـیبانی فـراوان و چشـمگیری کـردند و بنا به دستورات دولت مـجمع علمی بین المللی ارواح و قدرتهای مـاوراء طبیعه در پاریس تشکیل شد و از آن پس انجمنهـا و سازمانهای بسیـاری زیر پوشش مجمع فوق به فـعالیت و تحقیـق پرداختند • این انجمنها هنوز در آن کـشور دایر است و روز به روز هم تعداد آنها افزایش می یابد •

در فرانسه علما و دانـشمندان روح شناس بسیاری بوده اند که از مشهـورترین آنها آلن کاردك را می توان نام برد که به علم روحی جدید کمکهای شایان توجهی کرده است •

وی در علوم روحی دارای اطلاعـات بسـیـاری بوده و آثار فراوانـی نیز درباره وجـود و بقـای ارواح از خود به جای گذارده است •

این شخص در کـلیه مراکـز علمی و فرهنگی دنیـا از شهـرت قابل توجهـی برخـوردار است و همگان از وی شناخـت بسیـاری دارند و در زمـینه های روحـی دارای طرفداران بیشـمـاری نیـز هست •

برتری آلن کاردك نسبت به سایر روح شناسان بنام در این است که ، مشارالیه ضمن تسلط بر قدرتهای نامرئی ماوراء طبیعه در اثبات وجود روح نیز تبحر خاصی داشته است•

در کشور ایتالیا نیز مانند سایر کشورهای اروپا و جهان ، درزمینهٔ علم روحی فعالیتهای فراوانی انجام گرفته ، ولی به طور کلی به دلایل خاصی مثل خرافی بودن مردم ، این علم به نسبت سایر کشورهای دیگرجهان در این کشور پیشرفت چندانی نداشته است ۰

از استادان این علم در ایتالیا می توان سزارلومبروزو را نام بردکه یکی از دانشمندان علوم فضائی آن کشور است ۰ وی در وهلهٔ نخست با علم روح شناسی مخالفت می کرد و پس از مدتی به جرگهٔ افراد مؤمن و معتقد به وجودو بقای روحی در آمد وی پس از پذیرش وجود روح اعلام کرد :

"من در وهلهٔ اول از خود و دوم از همه مردمی که آنها را به گمراهی می کشانیدم شرمنده هستم که چرا به دلیل آگاهی کم خود، دربارهٔعلم روح شناسی با اساتید فن در این رشته مخالفت می ورزیدم ۰ امیدوارم که مورد عفو و بخشش همگان و خداوند متعال قرار گیرم۰

یکی دیگر از دانشمندان روح شناس ایتالیا ارنست پوزانواست که در حال حاضر در برخی از شهرهای کوچک و بزرگ ایتالیا مجامع روح شناسی بنام وی دایر است ۰

در سایر کشورهای جهان مانند روسیه نیز مجامع روح شناسی دایر شده است ۰ نخستین مجمع روحی و علمی که در کشور روسیه تأسیس شد و به طور رسمی مورد موافقت دولت نیز قرار گرفت ، توسط آقایان واگنر واوستر و جرادسکی و بوتلروف پایه گذاری شد که این افراد جزء استادان دانشگاه لنینگراد شوروی بودند ۰

این افراد را می توان جزء نخستین کسانی دانست که این علم را در کشور شوروی رواج داده اند به طوریکه امروزه مؤسسات متعددی در زمینه های روحی در آن کشور دایر شده است۰

کشورهای دیگری مانند آلمان ، اسپانیا ، کشورهای آمریکای جنوبی نیز این علم را پذیرفته اند و اکثراً جزء هیئت علمی جمعیت سلطنتی علوم انگلستان هستند و نشریات و اطلاعات روحی خود را از آنان دریافت می دارند۰

متأسفانه کشورهای آسیائی و جهان سوم به دلائل قومی و قبیله ای و مذهبی و تعدد فرقه و

نژاد نتوانسته اند همچون کشورهای اروپائی و آمریکائی در این زمنیه پیشرفتهای چشمگیری داشته باشند ، و در گستره جهانی نیز از خود فعالیت های چندانی را نشان دهند.

کشورهای آسیائی(شرقی و غربی) اکثراً از نظر مذهب وعرفان در مرتبه های بالاتر از کشورهای اروپائی و آمریکائی قرار دارند و می توان گفت که علم ارواح و روح شناسی در جهان در وهله نخست از کشورهای مختلف آسیا ریشه گرفته است.کشورهای اسلامی به خاطر وجود کتاب آسمانی قرآن که بارها دربارهٔ روح صحبت کرده ومطالب بسیاری در این خصوص در آن درج شده است ، سرآمد کلیهٔ کشورهای آسیائی است. پیغمبر اسلام (ص) در پانزده قرن پیش حقایق وجود روح را به امت خود آموزش دادند وحقایق را با توجه به مطالب آسمانی قرآن که از طرف خداوند متعال برایشان نازل شده است به نحو روشن و آشکاری بیان فرموده اند و به همگان نوید زندگی پس از مرگ و آسایش و آرامش ابدی را داده اند .

آیه های بسیاری در قرآن کریم می توان یافت که فقط دربارهٔ وجود و بقای روح است .

آیات فراوانی که هر یک دلیلی قاطع و روشن بر وجود و بقای روح و زندگانی پس از مرگ است در قرآن شریف آمده که در این باره جای هیچ گونه شک و تردیدی را باقی نمی گذارد. با توجه به فرمایشات خداوند در قرآن کریم و نظریات رهبر مسلمین جهان حضرت محمد (ص) یکهزار و پانصد سال قبل که امت اسلام به وجود و بقای روح ایمان داشته اند، امروزه می بایست اکثرعلما و دانشمندان روح شناس جهان از بین مسلمانان برخاسته باشند و این علم را به تمام جهانیان آموزش بدهند .

متأسفانه باید اذعان داشت که تا به امروز ،به ویژه در قرن بیستم،روح شناسانی که بتوانند همچون دانشمندان اروپائی وامریکائی این حقیقت را برهمگان بنمایانند، در کشورهای اسلامی وجود نداشته اند، با توجه به اینکه مامسلمین جهان جزء افرادی هستیم که همگی به وجودوبقای روح معتقدیم مع الوصف کمتر کسانی روش تماس با ارواح را می دانند.

میلیونها تن از افراد بشر در جهان مشتاق تماس با ارواح هستند ولی به دلیل عدم آگاهی و شناخت از ارواح ، قادر نیستند این تماس ها را برقرار سازند و تماس با ارواح بستگان خودرا

جزء مسائل امکان ناپذیر جهان می دانند حال آنکه واقعاً معتقد بوجود و بقای روح هستند ۰

امروزه با توجه به پیشرفت علم روحی جدید ووسایلی که دانشمندان دراین زمینه اختراع کرده اند دیگرجای هیچ نگرانی یا شک و شبهه ای نیست که مبادا کسی نتواند با ارواح عزیزان خود درزمان حیات تماس بگیرد ۰

در اکثر کشورهای جهان ، مراکز و مؤسسات روح شناسی وجود دارند و کلیه پدیده های روحی و اتفاقات ماوراء طبیعه ای را که در اقصی نقاط عالم رخ می دهد ثبت و پیگیری و بررسی می کنند و گاهی از سایر سازمانهای روح شناسی جهان کمک می گیرند ۰ تعداد این نوع موسسات در جهان روز به روز رو به افزایش است ۰

امید است که با همت اولیاء امور و دست اندر کاران کشور بزودی در ایران نیز در این رشته که عرفان شاخهٔ بسیار کوچکی از آن است به پیشرفتهای چشم گیری نایل آید و در جهان خودنمایی کند۰

در علم پزشکی می بینیم که گاهی تجویز دارو ، در برخی افراد موثر نمی افتدو آنها او را بهبودنمی بخشد ۰ در برخی از مواقع با روش علم روحی بدون مصرف کوچکترین داروئی مریض را می توان از طریق معالجهٔ روحی درمان کرد ولی تا دستیابی بشر به هر دو نیروی درمانی نمی توان یکی از آنها را به خاطر دیگری رد کرد و تجویز آن را برای اشخاص مریض بی نتیجه دانست ۰

آنچه که مسلم است ، علم پزشکی هنوز نتوانسته است به شیوه های درمان قطعی بیماران روحی و نحوهٔ مداوای آن پی برد و از روش درمان آن آگاهی یابد ، ولی تا اندازه ای در این زمینه موفق بوده است۰

اگر روزی افراد بشر بتوانند به طور مطلق به علم الروح دست یابند و بدانند که پدیده های روحی و نحوهٔ برخی از معالجات روحی تحت کدامیک از قوانین طبیعت و کائنات انجام می شود آنوقت زمانی خواهد بود که بشر توانسته است بر تمام علوم عالم دست یابد ۰

همچنین عاملین که افرادی زنده اند به معالجه کسانی که دچار ناراحتیهای روحی شده اند

دست می زنند و طریقه و روش معالجه و درمان چنین ناراحتی هایی به طور تفصیلی در کتاب روش خود درمانی های روحی توسط ارواح بیان شده است ۰

ضمن قدردانی از خوانندگانی که برای خواندن این کتاب صرف وقت فرموده اند، سپاس بیکران خود را به پیشگاه خداوند منان و ارواح طیبه ای که در کار نگارش و نشر این کتاب کمکهای شایان توجهی به من کرده اند ، تقدیم می کنم ۰

کمینگاه جهان

قـدرت کُـون و مکان ، دلبـر جـانان دارد
هر چه گـویـم نه خـیـال است ، فـراوان دارد

در کـمـینگاه جـهـان، رفـته در آن عـالم غیب
بیـند هر ذره و خـود ، از همـه پنهـان دارد

غـرق دریای وجـودش، همـه این کُـون و مکان
گـاه با گـوشـه چشـمی ، همـه حـیـران دارد

عـاقـلان در پی دیدار و گـهی بی خـبـری
عـشق خـود را به رهش، هـدیه و ارزان دارد

او مـعـاشـر بُود آنجـا، کـه نبـینی نفـسی
چون به هر دشت و دمن ، خـانـه و امکان دارد

یارم از دیده نـهـان است و ولی در دو جـهـان
این چه نـیـروی نهـانی است ، کـه از آن دارد

کس جـفـائی نکِشـد، از دم آن پیـر خـراب
لطف خـود را به من و ، شـاه و غـلامـان دارد

گـر کـه خـواهی بطلب همـتش از ذات وجود
چونکـه لطف و کـرمی ، بی حـّد و پایان دارد

روزیِ هر کـه رسـاند، به بَرَش وقت نیـاز
روزیش بـر هـمـه چـون قـطره بـاران دارد

پیـر میـخانـه چه خوش گـفتـه به آن زاهد خام
کـه مـرو در پی او ، در دلـت امکـان دارد

عـامـل بی عـمـل اَر رِخنه کُـند در دل دوست
یـا بـرانـد ز درش ، یـا کـه به زنـدان دارد

گـه ببـخـشـد به تنم ، درد جـهـانی ز وفـا
چونکه از روز ازل تـن غم وحـرمـان دارد

سـخـتی تن بـدهد ، روح و روانم ببـرد
چـونکـه روحـم طلـب دیـدن جـانـان دارد

عـافـیت می طلبـد، رهبـر و گـوید سـخنی
وصف او جـای نه در دفـتـر و دیوان دارد

کتابهایی که بزودی توسط همین نویسنده انتشار خواهند یافت

۱- ارواح از بهشت خبر می دهند

این کتاب علاوه بر اطلاعات عمومی روحی که در اختیار خوانندگان محترم خواهد گذارد، از جهان سوم روحی یا بهشت گفتگو می کند ٠

همانطوری که ما مسلمانان معتقدیم ، خداوند متعال در قرآن کریم به افراد نیکوکار وعده بهشت را در جهان آخرت و پس از مرگ عنایت فرموده است و در این زمینه آیات فراوانی نیز نازل شده است٠ در این کتاب از چگونگی محیط های مختلف در طبقات بهشت که ارواح مترقی تشریح کرده اند و اسرار شگفت آوری را از جهان پس از مرگ بخصوص بهشت برای بشریت فاش ساخته اند و بحث می شود٠

در این کتاب درسهای درستی و پاکی که ارواح به بشریت آموخته اند مطرح شده است تا با پیروی از آن دستورات و روشهای روحی ، افراد بشر بتوانندخود را برای جهان آخرت و رسیدن به طبقات بالای بهشت آماده سازند٠

۲- روش خود درمانی های روحی توسط ارواح

در این کتاب علاوه بر اینکه ترکیبات عناصر و اعضاء تشکیل دهنده و تشکیلات جسم بشر بطور کامل تشریع شده است ، خوانندگان را نیز از نیروهای درون و پنهان در جسم بشر آگاه خواهد ساخت و پس از این شناخت است که افراد قادر خواهند بود اکثر ناراحتی های روانی خود را که گاهی به جسم مادی آسیب های فراوان میرسانند توسط روح خود درمان کنند ، زمانی که اشخاص بر این عمل مسلط شدند ، می توانند با استفاده از حضور ارواح در مجالس روحی، در صدد علاج امراض روحی خود و دیگران بر آیند و حتی روح شناسان در این زمینه قادر خواهند بود از روح ارواح متخصص جهت معالجات و درمانهای لاعلاج

استفاده کنند.

۳- کلیات دیوان اشعار روحی

در این دیوان اشعار ، چندین هزار بیت اشعار مختلف روحی وجود دارند که کلیه آنها توسط الهامات روحی سروده شده اند و فقط توسط نویسنده به رشته تحریر در آمده است .

حالت این اشعار طوری است که از هر موضوعی که شروع شده باشند در نهایت به تأیید و اثبات وجود خداوند و قدرت لایزال وی ختم می شوند .

نویسنده ضمن نگارش چندین جلد کتابهای روحی که در دست انتشار است، طی سالهای اخیر موفق شده است بیش از چهل هزار بیت اشعار روحی (عمدتا" به صورت غزل) را نیز ثبت کند که در پایان مباحث طرح شده در این کتاب نمونه ای از آن غزلها آورده شده است.

۴- مناجات نامه روحی

کتابی است که هر یک از قسمت های مناجات آن توسط ارواح الهام شده و به ثبت رسید است.

در این مناجات ها نیاز بشر به خداوند قادر و متعال کاملا " مشخص و مشهود است هر خواننده ای که از عرفان و الهامات روحی اندك اطلاعی داشته باشد با خواندن این کتاب با درون خود در ستیز خواهد شد که چرا تا این زمان از حیات خود نتوانسته به حد کافی در شناخت خداوند موفق شود و سپاس او را بجای آورد و به جای پرداختن به جهان مادی به فکر جهانهای روحی باشد.

۵ - خوابهای روحی وخوابهای هیپنوتیزمی

در این کتاب خوابهای مزبور تشریح شده اند. در مورد خوابهای هیپنوتیزمی کاملا" توضیح داده شده است که کلیه افراد بشر بدون استثناء در حالت سلامت روح و جسم قادرند با برخورداری از برخی شناختهای مورد نیاز، افراد دیگر را در خواب هیپنوتیزمی فرو برند . برخی افراد این عمل را سریع انجام می دهند و برخی کند، ولی موضوع مهم این است که این قدرت در کلیه افراد بشر وجود دارد که شاید افراد از آن ناآگاهند.

روش خود هیپنوتیزمی بحث دیگری این کتاب است که افراد با خواب کردن خود قادر به راه یابی به ضمیر ناخود آگاه خود خواهند شد و به کمک این ضمیر به نکات و توانائیهای بسیار مهم و جالب توجهی از وجود خود پی خواهند برد.

مبحث دیگر ، روش خوابهای روحی است که در این کتاب کاملا " تشریح شده است . البته این نکته قابل ذکر است که خوانندگان باید توجه داشته باشند که خوابهای هیپنوتیزمی نمایانگر تسلط فرد زنده ای بر شخص زنده دیگر است ، ولی خوابهای روحی ، قدرت و نفوذ ارواح در گذشتگان در افراد زنده است .

چند کتاب دیگر در زمینه مسائل و مباحث روحی در دست تهیه است که انشاء الله در آتیه معرفی خواهند شد.

از کلیه خوانندگان و مشتاقان تماس با ارواح صمیمانه در خواست می شود در صورتیکه نارساییهایی ، از هر گونه ، در کتابها مشاهده می فرمایند، یا سئوالاتی از هر قبیل برایشان مطرح می شود ، ضمن تقاضای بخشایش از نواقص و ابراز امتنان از بذل توجه و تفقد به مطالب مطروحه در کتابها ، نویسنده را با نشانی « تهران - صندوق پستی شماره ۱۹۹۴- ۱۴۱۵۵ » آگاه سازند تا پاسخ لازم به نشانی شان ارسال شود و بدینگونه با راهنمایی خوانندگان عزیز انشاء الله در چاپهای بعد نواقص کمتر شده و کتابها باورتر شوند .

ضمنا "چنانچه خوانندگان ارجمند سئوالاتی در با ره بقای روح و رویدادهای روحی در زمان حیات مادی و یا در خواب - که نمونه کوچکی از زمان مرگ است - داشته باشند ، پاسخ مقتضی از طریق مکاتبه داده خواهد شد .

حسن رهبر زاده
شهریور ۱۳۷۱

بارالهی : در تمام عمر از زجر و دردهائی که بر من فرستاده بودی میسوختم و از این سوزش خود خوشحال بودم ودائم ترا شکر و سپاس میگفتم ، چون میدانستم که این بنده را فراموش نکرده ای بر او چیزی فرستادی که مناسب تحمل اوست .

اکنون درد عالم مرا بسنده شد از تو تمنی دارم که از سوزشم درگذر و یکباره مرا بسوزان و تبدیل به دود و باد کن تا به سماوات تو رسم .

کسی بجز تو مفهوم نیم قرن درد و رنج را نمی داند که از چه سخن میگویم، فقط خود دانی و بس .

اگر تن جرم کرده قلب را بنگر که چگونه به تو فکر می کند و در هر کجا ترا می جوید ، تن را بسوزان قلب را رها کن تا به ابدیت بپیوندم و از قید و بند حیات رهائی یابم .آیا این خواسته بی مایه سزاوار بنده ٔ ثناگویت نیست؟